پیمانه ای از غدیر

من کنت مولاه فهذا علی مولاه

نویسنده: علیرضا مهرپرور

بسم الله الرحمن الرحیم

پیمانه‌ای از غدیر

نویسنده:

علیرضا مهرپرور

ناشر چاپی:

حر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پیمانه‌ای از غدیر: شامل خطبه الغدیر پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم با ترجمه منظوم استاد صغیر اصفهانی...

مشخصات کتاب

سرشناسه: مهرپرور، علیرضا، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور: پیمانه‌ای از غدیر: شامل خطبه الغدیر پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم با ترجمه منظوم استاد صغیر اصفهانی / ... به‌اهتمام علیرضا مهرپرور
مشخصات نشر: تهران: حر، ۱۳۸۰.
مشخصات ظاهری: ص ۳۵۹
شابک: ۹۶۴-۶۸۸۵-۲۵-X۱۳۵۰۰ریال؛ ۹۶۴-۶۸۸۵-۲۵-X۱۳۵۰۰ریال
وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی
یادداشت: کتابنامه به‌صورت زیرنویس
موضوع: غدیر خم -- شعر
موضوع: شعر فارسی -- مجموعه‌ها
موضوع: شعر مذهبی -- مجموعه‌ها
موضوع: غدیر خم، خطبه
رده بندی کنگره: PIR۴۰۵۳/غ۴م۹ ۱۳۸۰
رده بندی دیویی: ۸فا۸۳۱/۰۰۸
شماره کتابشناسی ملی: م۸۰-۲۷۷۳۲

اهداء

این مجموعه را به پیشگاه مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین وصیّ بحقّ و جانشین بلافصل آن حضرت یعنی مولا امیرالمؤمنین حضرت علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام و اولین شهیده‌ی راه ولایت حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام و اولاد طیّبین و طاهرینشان مخصوصاً بقیۀاللَّه الاعظم حضرت حجۀ بن الحسن المهدی عجل‌اللَّه تعالی فرجه الشریف و تمام کسانی که عمر خود را در راه دفاع از حریم ولایت و امامت و بزرگداشت غدیر سپری نمودند به ویژه علّامه ملّا محمّدباقر مجلسی، علّامه حاج شیخ عبدالحسین امینی و آیۀاللَّه آقای حاج سیّد احمد فقیه امامی اهدا می‌نمایم.

[صفحه ۱۳]

مقدمه مؤلف

اشاره

مهمترین و سرنوشت‌سازترین واقعه تاریخی جهان برای انسان‌ها اظهار ولایت حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌اللَّه علیه بوده است و اهمیّت آن از اینجا معلوم می‌شود چنان که در روایات آمده است همه پیامبران الهی برای آن مبعوث شده‌اند. (کتاب: الامام علی بن ابی‌طالب علیه‌السَّلام عنوان صحیفۀ المؤمن ص ۳۷۳) این روایت را نظیری نیشابوری خیلی زیبا سروده است:

مبعوث بر ولایت او بود هر نبی

سرّ علی (ع) به هیچ پیمبر نهان نبود

که به این واسطه اسلام کامل گشته و خداوند متعال بر بندگانش اتمام نعمت نمود. (آیه ۳ سوره مائده)

و لـذا حضـرات معصومین علیهم‌السـلام آن روزی را که این واقعه مهم در آن اتفاق افتاد عیـداللّٰه‌الاکبر نام نهادنـد و هم چنین پیامبر اکرم صـلی اللّٰه علیه و آله و سـلم و ائمه اطهار علیهم صـلوات اللّٰه اهتمام زیادی به زنده نگاه داشـتن این واقعه کرده و دیگران را نیز تشویق می‌نمودنـد بلکه آن را از وظائف هر مسـلمانی قرار دادنـد. بر همگان معلوم است که یکی از راههای زنـده نگهداشـتن وقایع مهمّ تاریخی نقل آن به صورت شـعر می‌باشـد زیرا در اذهان و نفوس انسان‌ها اثر به‌سـزائی دارد، لذا از همان روز هیجده ذی الحجه سـال دهم هجرت که به نـام غـدیر خم بود، بعـد از خطبه عجیب و مهمّ پیـامبر اکرم صـلی اللّٰه علیه و آله و سـلّم حسّان بن ثابت این واقعه را به صـورت شـعر سـروده و به محضـر مبـارک حضـرتش عرضه داشت و آن بزرگـوار فرمودنـد تـا مـادامی که برای مـا شـعر می گوئی روح القدس تو را یاری

[صفحه ۱۴]

خواهد کرد و به این واسطه از کار او تجلیل کرده و آیندگان را ترغیب و تشویق نمودند، به همین خاطر شعراء در طول تاریخ از این سنّت حسـنه پیروی کرده و در وصـف ایـن واقعـه مهـمّ اشـعار فراوانی سـروده‌اند و بـه ایـن وسـیله نسـبت بـه شـاه ولا‌یـت حضـرت امیرالمؤمنین صـلوات اللّٰه علیه اظهار ارادت و در حـدّ خویش انجام وظیفه نمودند. و اینجانب وظیفه خود را چنین تشـخیص دادم که در حدّ توان مقدار کمی از بهترین اشـعاری را که به زبان پارسـی سروده شده جمع‌آوری نموده و در دسترس علاقه‌مندان به ساحت مقـدّس علوی (ع) قرار دهم باشد که ما هم از جرعه‌نوشان خم غدیر محسوب شویم و لذا این مجموعه را پیمانه‌ای از غدیر نام نهادم که شامل خطبهٔ الغدیر پیامبر اکرم صـلی اللّٰه علیه و آله و سلّم با ترجمه فارسـی آن که توسط مرحوم اسـتاد صـغیر اصـفهانی به نظم آمده است و ۱۱۰ قصـیده و رباعی و سـرود در رابطه با عیـد غـدیر خم می‌باشد و این مجموعه با نام و یاد احیاء کننده غدیر در قرن اخیر یعنی عـالم کم نظیر صاحب کتاب شـریف الغـدیر مرحوم آیـهٔ‌اللّٰه علّامه حاج شـیخ عبدالحسـین امینی (ره) پایان می‌پـذیرد و به اولیـن شـهیده‌ی راه غـدیر یعنی حضـرت فـاطمه‌ی زهرا سـلام اللّٰه علیهـا و آخرین ذخیره‌ی الهی و تحقـق بخشـنده به اهـداف غـدیر حضرت بقیهٔ‌اللّٰه الاعظم عجل‌اللّٰه تعالی فرجه‌الشریف اهدا می گردد، امید است با بزرگواری خودشان آن را قبول فرمایند.

تقدیر و تشکر

در پایان خـدای متعال را بر این موهبت که به‌این بنده فرمود شاکرم. همچنین امیرمؤمنان را به خاطر این مرحمت سپاسـگزارم. ضـمناً وظیفه‌ی خود می‌دانم از کلیه اساتیـد و بزرگانی که به هر نوعی اظهار لطف و محبّت نمودند و یا حقیر را تشویق فرمودند مخصوصـاً اسـتاد آقـای حـاج محمّـد علی صاعـد اصـفهانی و عزیزانی که برای چـاپ و نشـر این مجموعه زحماتی را متحمّل شده‌انـد تشـکّر و قدردانی بنمایم.

علیرضا مهرپرور

ربیع الاول ۱۴۲۲ قمری

خرداد ماه ۱۳۸۰ شمسی

[صفحه ۱۷]

خطبهٔ الغدیر پیامبر اکرم

مقدمه منظومه استاد صغیر اصفهانی بر خطبهٔ الغدیر

به نام خداوند لوح و قلم
فرستنده‌ی انبیاء بر امم
به هست آور هر چه بالا و پست
که او را نشان می‌دهد هرچه هست
بگیرم به کف خامه‌ی مشکبار
کنم مشک بر مغز عالم نثار
بریزم به جام صغیر و کبیر
می‌روح پرور ز خمّ غدیر
در اینجا نه مقصود من شاعریست
بل اظهار اعجاز پیغمبریست
همی خواهم آن خطبه‌ی جانفزا
که هست از لب خاتم الأنبیاء
کلامی که یکسر همه انس و جان
ندارند قدرت به اتیان آن
بیانی که تبلیغ خیرالأنام
از آن گشت اکمل بدان شد تمام
نهم خلق را جمله در دسترس
که خلق جهان راست این خطبه بس
گر انصاف باشد ره خیر و شرّ
در این خطبه پیداست بهر بشر
بشر برده پی بر حقایق بسی
نموده است کشف دقایق بسی
جهان را سراسر ز بالا و پست
نهاده است پای و فکنده دست
ولی با چنین هوش و تدبیر و رای
به بازی گرفته است دین خدای
به هر چیز آگه ز حق غافل است
نه بر مبدء و مرجعی قائل است
نگوید به گیتی چرا آمدم
کجا می‌روم از کجا آمدم
نداند بشر باید از زندگی
به دست آورد حاصل بندگی

نداند که در بندگی آن غوی
ز پیغمبری بایدش پیروی
نداند جز اسلام دین دگر
نباشد پسندیده دادگر
نداند که از قاف کس تا بقاف
نباشد ز شرع محمّد (ص) معاف
نداند که با بعثت عقل کلّ
تمامی پذیرفت شرع رسل
نداند که اسلام دین خدا است
محمّد به نوع بشر رهنما است
[صفحه ۱۸]
نداند سه ره تا بخمّ غدیر
چه فرمان رسیدش ز حقّ قدیر
نداند چنین خطبه فاش و جلی
فرو خوانده احمد بشأن علی
نداند که دین را چو بی‌اعتنا است
به دارین مشمول قهر خدا است
نگویم نداند که داند تمام
ندانسته بگرفته تمّ الکلام
کنون من ز گفتار گشتم خموش
به قول رسول خدا دار گوش

خطبهٔ الغدیر پیامبر اکرم

(۱) اَلْحَمدُ لِلَّهِ الَّذی عَلا فی تَوَحُّدِهِ وَ دَنی فی تَفَرُّدِهِ
(۲) وَ جَلَّ فی سُلطانِهِ وَ عَظُمَ فی اَرْکانِهِ
(۳) وَ اَحاطَ بِکُلِ شَیِءٍ وَ هُوَ فی مَکانِهِ
(۴) وَ قَهَرَ جَمیعَ الْخَلقِ بِقُدرَتِهِ وَ بُرْهانِهِ
(۵) مَجیداً لَمْ یَزَلْ مَحْمُوداً لا یَزالُ
(۶) بارِئُ الْمَسمُوکاتِ وَ داحِی الْمَدحُوّاتِ
(۷) وَ جَبّارُ الْاَرَضینَ وَالسَّمواتِ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلائِکَةِ وَالرُّوحُ
(۸) مُفَضِّلٌ عَلی جَمیعِ مَنْ یَراهُ
(۹) مُتَطَوِّلٌ عَلی مَنْ اَدْناهُ
(۱۰) یَلْحَظُ کُلَّ عَیْنٍ وَ الْعُیُونُ لا تَراهُ

(۱۱) کَریمٌ حَلیمٌ ذُو أناةٍ

(۱۲) قَدْ وَسِعَ کُلَّ شَیئٍ بِرَحْمَتِهِ وَ مَنَّ عَلَیْهِم بِنِعْمَتِهِ

(۱۳) لا یَعَجِّلُ بانْتِقامِهِ وَ لایُبادِرُ اِلَیْهِمْ بِمَااستَحَقُّوا مِنْ عَذابِهِ

(۱۴) قَدْ فَهِمَ السَّرائِرَ وَ عَلِمَ الضَّمائِرَ

(۱۵) وَ لَمْ یَخْفَ عَلَیْهِ المَکْنُوناتُ وَ لَااشْتَبَهَتْ عَلَیْهِ الْخَفِیّاتُ

(۱۶) لَهُ الْإحاطَةُ بِکُلِّ شَیءٍ وَالْغَلَبَةُ علی کُلِّ شَیءٍ وَ الْقُوَّةُ فی کُلِّ شَیءٍ وَالْقُدرَةُ عَلی کُلِّ شَیءٍ

(۱۷) لَیسَ مِثْلَهُ شَیْءٌ وَ هُوَ مُنْشِئُ الشَّیءُ حینَ لا شَیٰ

(۱۸) دائِمٌ قائِمٌ بِالْقِسطِ لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ

(۱۹) الْعَزیزُ الْحَکیمُ

[صفحه ۱۹]

(۲۰) جَلَّ عَنْ اَنْ تُدْرِکَهُ الْأَبصارَ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبصارُ

(۲۱) وَ هُوَ اللَّطیفُ الْخَبیرُ لا یَلْحَقُ اَحَدٌ وَصْفَهُ مِنْ مُعایَنَةٍ

(۲۲) وَ لایَجِدُ اَحَدٌ کَیفَ هُوَ مِن سِرٍّ وَ عَلانِیَةٍ اِلاَّ بِما دَلَّ عَزّ وَ جَلَّ عَلی نَفسِهِ

(۲۳) وَ اَشْهَدُ بِاَنهُ اللَّهُ الَّذی مَلَأَ الدَّهْرَ قُدْسُهُ

(۲۴) وَالَّذی یَغْشی الْأَبَدَ نُورُهُ

(۲۵) وَالَّذی یُنْفِذُ اَمْرُهُ بِلا مُشاوَرَةِ مُشیرٍ

(۲۶) وَ لا مَعَهُ شَریکٌ فی تَقْدیرِهِ وَ لاتَفاوُتَ فی تَدْبیرِهِ

(۲۷) صَوَّرَ ما اَبْدَعَ عَلی غَیْرِ مِثالٍ

(۲۸) وَ خَلَقَ ما خَلَقَ بِلا مَعونَةٍ مِنْ اَحَدٍ

(۲۹) وَ لا تَکَلُّفٍ وَ لَااحْتِیالٍ

(۳۰) اَنْشَأَها فَکانَتْ وَ بَرَاَها فَبانَتْ

(۳۱) فَهُوَ اللَّهُ الَّذی لا اِلهَ اِلاَّ هُو الْمُتْقِنُ الصَّنْعَةِ الْحَسَنُ الصَّنیعَةِ

(۳۲) الْعَدْلُ الَّذی لا یَجُورُ وَالْأَکْرَمُ الَّذی تَرْجِعُ اِلَیْهِ الْأُمُورُ

(۳۳) وَ اَشْهَدُ اَنَّهُ الَّذی تواضَعَ کُلُّ شَیءٍ لِقُدْرَتِهِ

(۳۴) وَ خَضَعَ کُلُّ شَیءٍ لِهَیْبَتِهِ

(۳۵) مالِکُ الأَمْلاکِ وَ مُفَلِّکُ الْأَفْلاکِ

(۳۶) وَ مُسَخِّرُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ کُلٌّ یَجْری لِاَجَلٍ مُسَمّیً

(۳۷) یُکَوِّرُ اللَّیلَ عَلَی النَّهارِ وَ یُکَوِّرُ النَّهارَ عَلَی اللَّیْلِ یَطْلُبُهُ حَثیثاً

(۳۸) قاصِمُ کُلِّ جَبّارٍ عَنیدٍ وَ مُهْلِکُ کُلِّ شَیطانٍ مَریدٍ

(۳۹) لَمْ یَکُنْ مَعَهُ ضِدٌّ وَ لانِدٌّ

(۴۰) اَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ

(۴۱) اِلهٌ واحِدٌ وَ رَبٌّ ماجِدٌ

(۴۲) یَشاءُ فَیُمْضی وَ یُریدُ فَیَقْضی

(۴۳) وَ یَعْلَمُ فَیُحْصی وَ یُمیتُ وَ یُحْیی

(۴۴) وَ یُفْقِرُ وَ یُغْنی وَ یُضْحِکُ وَ یُبْکی

[صفحه ۲۰]

(۴۵) وَ یُدْنی وَ یَقْصی وَ یَمْنَعُ وَ یُعْطی

(۴۶) لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ

(۴۷) بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ

(۴۸) یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ

(۴۹) لا اِلهَ اِلَّا هُوَ الْعَزیزُ الْغَفّارُ

(۵۰) مُجیبُ الدُّعاءِ وَ مُجْزِلُ الْعَطاءِ

(۵۱) مُحْصِی الْأَنْفاسِ وَ رَبُّ الْجِنَّةِ وَ النّاسِ

(۵۲) لا یَشْکُلُ عَلَیْهِ شَیْءٌ وَ لایُضْجِرُهُ صُراخُ الْمُستَصرِخینَ

(۵۳) وَ لایُبْرِمُهُ اِلْحاحُ الْمُلِحّینَ الْعاصِمُ للصّالِحینَ

(۵۴) وَالْمُوَفِّقُ لِلْمُفْلِحینَ وَ مَوْلَی الْعالَمینَ

(۵۵) الَّذِی اسْتَحَقَّ مِنْ کُلِّ خَلْقٍ اَنْ یَشْکُرَهُ وَ یَحْمَدَهُ عَلَی السَّراءِ وَالضَّراءِ وَ الشِّدَّةِ وَ الرَّخاءِ

(۵۶) وَ اوُمِنُ بِهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ

(۵۷) اَسْمَعُ اَمْرَهُ وَ اُطیعُ

(۵۸) وَ اُبادِرُ اِلی کُلِّ ما یَرْضاهُ

(۵۹) وَ اَسْتَسْلِمُ لِقَضائِهِ رَغْبَةً فی طاعَتِه وَ خَوْفاً مِنْ عُقُوبَتِهِ

(۶۰) لِأَنَّهُ اللَّهُ الَّذی لا یُؤْمَنُ مَکْرُهُ وَ لا یُخافُ جَورُهُ

(۶۱) اُقِرُّ لَهُ عَلی نَفْسی بِالْعُبُودِیَّةِ وَ اَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِیَّةِ

(۶۲) وَ اُؤَدّی ما اَوْحی اِلَیَّ حَذَراً اَنْ لا اَفْعَلَ فَتَحِلَّ بی مِنْهُ قارِعَةٌ لا یَدْفَعُها اَحَدٌ

(۶۳) وَ اِنْ عَظُمَتْ حیلَتُهُ لا اِلهَ اِلَّا هُوَ لِاَنَّهُ قَدْ اَعْلَمَنی اَنّی اِنْ لَمْ اُبَلِّغْ ما اَنْزَلَ اِلَیَّ فَما بَلَّغتُ رِسالَتَهُ

(۶۴) فَقَدْ ضَمِنَ لی تَبارَکَ وَ تَعالی الْعِصْمَةَ

(۶۵) وَ هُوَ اللَّهُ الْکافِی الْکَریمُ فَاَوْحی اِلَیَّ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ فی عَلِیٍّ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ» [۱].

[صفحه ۲۱]

(۶۶) مَعاشِرَ النّاسِ ما قَصَّرْتُ فی تَبلیغِ ما اَنْزَلَهُ اِلَیَّ وَ اَنَا مُبَیِّنٌ لَکُمْ سَبَبَ هذِهِ الْآیَةِ اِنَّ جِبْرَئیلَ عَلَیْهِ‌السَّلامُ هَبَطَ اِلَیَّ مِراراً ثَلاثاً یَاْمُرُنی عَنِ السَّلامِ رَبّی وَ هُوَ السَّلامُ اَنْ اَقُومَ فی هذَا الْمَشْهَدِ

(۶۷) فَاُعْلِمَ کُلَّ اَبْیَضٍ وَ اَسْوَدٍ اَنَّ عَلِیَّ بْنَ اَبیطالِبٍ اَخی وَ وَصِیّی وَ خَلیفَتی وَالْاِمامُ مِنْ بَعْدی اَلَّذی مَحَلُّهُ مِنّی مَحَلُّ هروُنَ مِنْ مُوسی اِلَّا اَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدی

(۶۸) وَ هُوَ وَلِیُّکُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ قَدْ اَنْزَلَ اللَّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی عَلَیَّ بِذلِکَ آیَةً مِنْ کِتابِهِ «اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذینَ امَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکوةَ وَ هُمْ راکِعُونَ» [۲].

(۶۹) وَ عَلِیّ‌بْنُ اَبیطالِبٍ اَقامَ الصَّلوةَ وَ اَتَی الزَّکوةَ وَ هُوَ راکِعٌ یُریدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فی کُلِّ حالٍ

(۷۰) وَ سَأَلْتُ جِبْرَئیلَ عَلَیْهِ‌السَّلامُ أنْ یَسْتَغْفِیَ لی عَنْ تَبْلیغِ ذلِکَ اِلَیْکُمْ اَیُّهَا النّاسُ لِعِلْمی بِقِلَّةِ الْمُتَّقینَ وَ کَثْرَةِ الْمُنافِقینَ وَ اِدْغالِ الْآثِمینَ وَ حِیَلِ الْمُسْتَهْزِئینَ بالْإِسلامِ الَّذینَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فی کِتابِهِ بِأَنَّهُم یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَیْسَ فی قُلُوبِهِمْ وَ یَحْسَبُونَهُ هَیِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظیمٌ وَ کَثْرَةُ اَذاهُمْ لی غَیْرُ مَرَّةٍ حَتّی سَمُّونی اُذُناً وَ زَعَمُوا اَنّی کَذلِکَ لِکَثْرَةِ مُلازَمَتِهِ اِیّایَ وَ اِقْبالی عَلَیْهِ حَتّی اَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فی ذلِکَ وَ «مِنْهُمُ الَّذینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَ یَقُولونَ هُوَ اُذُنٌ» [۳] قُلْ اُذُنُ عَلِیٍّ الَّذینَ یَزْعُمُونَ اَنَّهُ اُذُنُ «خَیْرٍ لَکُمْ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنینَ» [۴] وَ لَوْ شِئْتُ اَنْ اُسَمِیَّ بِأَسْمائِهِمْ لَسَمَّیْتُ وَ اَنْ اُومِیَ اِلَیْهِمْ بَاَعْیانِهِمْ لَاَوْمَیْتُ وَ اَنْ اَدُلَّ عَلَیْهِمْ لَدَلَلْتُ وَ لکِنّی وَاللّهِ فی اُمُورِهِمْ قَدْ تَکَرَّمْتُ وَ کُلُّ ذلِکَ لا یُرْضِی اللَّهَ مِنّی اِلاَّ اَنْ اُبَلِّغَ ما اَنْزَلَ اِلَیَّ ثُمَّ تَلا علیه‌السَّلامُ «یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ» [۵] فی عَلِیٍّ «وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ» [۶].

[صفحه ۲۲]

(۷۱) فَاعْلَمُوا مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَکُمْ وَلِیّاً وَ اِماماً مُفْتَرَضاً طاعَتُهُ عَلَی الْمُهاجِرینَ وَ الْأَنْصارِ وَ عَلَی التّابِعینَ لَهُمْ بِاِحْسانٍ وَ عَلَی الْبادی وَ الْحاضِرِ وَ عَلَی الْأَعْجَمِیِّ وَ الْعَرَبِیِّ وَ الْحُرِّ وَ الْمَملوکِ وَ الصَّغیرِ وَ الْکَبیرِ وَ عَلَی الْأَبْیَضِ وَ الْأَسْوَدِ وَ عَلی کُلِّ مُوَحِّدٍ ماضٍ حُکْمُهُ جایِزٌ قَوْلُهُ نافِذٌ اَمْرُهُ مَلْعُونٌ مَنْ خالَفَهُ مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ وَ مَنْ صَدَّقَهُ فَقَدْ غَفَرَهُ اللَّهُ لَهُ وَ لِمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَ اَطاعَ لَهُ

(۷۲) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّهُ اخِرُ مَقامٍ اَقُومُهُ فی هذَا الْمَشْهَدِ فَاسْمَعُوا وَ اَطیعُوا وَ انْقادُوا لِاَمْرِ رَبِّکُمْ

(۷۳) فَاِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ رَبُّکُمْ وَ وَلِیُّکُمْ وَ اِلهُکُمْ ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُهُ مُحَمَّدٌ وَلِیُّکُمْ وَالْقائِمُ الْمُخاطِبُ لَکُمْ ثُمَّ مِنْ بَعْدی عَلِیٌّ وَلِیُّکُمْ وَ اِمامُکُمْ بِاَمْرِاللَّهِ رَبِّکُمْ ثُمَّ الْاِمامَةُ فی ذُرِیَّتی مِنْ وُلْدِهِ اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ یَوْمَ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لا حَلالَ اِلاَّ ما اَحَلَّهُ اللَّهُ وَ لا حَرامَ اِلاَّ ما حَرَّمَهُ اللَّهُ عَرَّفَنِی الْحَلالَ وَ الْحَرامَ وَ اَنَا أَفْضَیْتُ بِما عَلَّمَنی رَبّی مِنْ کِتابِهِ وَ حَلالِهِ وَ حَرامِهِ اِلَیْهِ

(۷۴) مَعاشِرَ النّاسِ ما مِنْ عِلْمٍ اِلاَّ وَ قَدْ اَحْصاهُ اللَّهُ فِیَّ وَ کُلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُهُ فَقَدْ اَحْصَیْتُهُ فی عَلِیٍّ اِمامِ الْمُتَّقینَ ما مِنْ عِلْمٍ اِلاَّ وَ قَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِیّاً وَ هُوَ الْإِمامُ الْمُبین

(۷۵) مَعاشِرَ النّاسِ لا تَضِلُّوا عَنْهُ وَ لاتَنْفِرُوا مِنْهُ وَ لاتَسْتَنْکِفُوا مِنْ وِلایَتِهِ فَهُوَ الَّذی یَهْدی اِلَی الحَقِّ وَ یَعْمَلُ بِهِ وَ یُزْهِقُ الْباطِلَ وَ یَنْهی عَنْهُ وَ لاتَأْخُذُهُ فِی اللَّهِ لَوْمَةُ لائِمٍ ثُمَّ اِنَّهُ اَوَّلُ مَنْ امَنَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الَّذی فَدی رَسُولَ اللَّهِ بِنَفْسِهِ وَ الَّذی کانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَ لااَحَدَ یَعْبُدُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجالِ غَیْرُهُ

(۷۶) مَعاشِرِ النّاسِ فَضِّلُوهُ فَقَدْ فَضَّلَهُ اللَّهُ وَ اقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللَّهُ

(۷۷) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّهُ اِمامٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَنْ یَتُوبَ اللَّهُ عَلی اَحَدٍ اَنْکَرَ وِلایَتَهُ وَ لَنْ یَغفِرَ اللَّهُ لَهُ حَتْماً عَلَی اللَّهِ اَنْ یَفْعَلَ ذلِکَ بِمَنْ خالَفَ اَمْرَهُ فیهِ وَ اَنْ یُعَذِّبَهُ عَذاباً نُکْراً اَبَدَ الْآبادِ وَ دَهْرَ الدُّهُورِ فَاحْذَرُوا اَنْ تُخالِفُوهُ فَتَصْلُوا ناراً وَ قُودُ هَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ اُعِدَّتْ لِلْکافِرینَ

[صفحه ۲۳]

(۷۸) أَیُّهَا النّاسُ بی وَ اللَّهِ بَشَّرَ الْأَوَّلُونَ مِنَ النَّبِیّینَ وَ الْمُرْسَلینَ وَ اَنَا خاتِمُ الْأَنْبِیاءِ وَ الْمُرسَلینَ وَ الْحُجَّةُ عَلی جَمیعِ الْمَخْلُوقینَ مِنْ اَهْلِ السَّمواتِ وَ الْأَرَضینَ فَمَنْ شَکَّ فی ذلِکَ فَهُوَ کافِرٌ کُفْرَ الْجاهِلِیَّةِ الْأُولی وَ مَنْ شَکَّ فی شَیْءٍ مِنْ قَوْلی هذا فَقَدْ شَکَّ فِی الْکُلِّ مِنْهُ وَ الشّاکُّ فِی الْکُلِّ فَلَهُ النّارُ

(۷۹) مَعاشِرَ النّاسِ حَبانِیَ اللَّهُ بِهذِهِ الْفَضیلَةِ مَنّاً مِنْهُ عَلَیَّ وَ اِحْساناً مِنْهُ اِلَیَّ وَ لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ لَهُ الْحَمْدُ مِنّی اَبَدَ الْأَبِدینَ وَ دَهْرَ الدّاهِرینَ عَلی کُلِّ حالٍ

(۸۰) مَعاشِرَ النّاسِ فَضِّلُوا عَلِیّاً فَاِنَّهُ اَفْضَلُ النّاسِ بَعْدی مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی بِنا اَنْزَلَ اللَّهُ الرِّزْقَ وَ بَقِیَ الْخَلْقُ

(۸۱) مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ قَوْلی هذا وَ لَمْ یُوافِقْهُ اَلا اِنَّ جِبْرَئیلَ خَبَّرَنی عَنِ اللَّهِ تَعالی بِذلِکَ وَ یَقُولُ مَنْ عادی عَلِیّاً وَ لَمْ یَتَوَلَّهُ فَعَلَیْهِ لَعْنَتی وَ غَضَبی «فَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ» [۷] اَنْ تُخالِفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها «اِنَّ اللَّهَ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ» [۸].

(۸۲) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّهُ جَنْبُ اللَّهِ الَّذی نَزَلَ فی کِتابِهِ «یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ اللَّهِ» [۹].

(۸۳) مَعاشِرَ النّاسِ تَدَبَّرُوا الْقُرانَ وَافْهَمُوا آیاتِهِ وَ انْظُرُوا اِلی مُحْکَماتِهِ وَ لاتَتَّبِعُوا مُتَشابِهَهُ

(۸۴) فَوَ اللَّهِ لَنْ یُبَیِّنَ لَکُمْ زَواجِرَهُ وَ لایُوضِحُ لَکُمْ تَفْسیرَهُ اِلَّاالَّذی اَنا آخِذٌ بِیَدِهِ وَ مُصْعِدُهُ اِلَیَّ وَ شائِلٌ بِعَضُدِهِ وَ مُعْلِمُکُمْ اَنَّ مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ وَ هُوَ عَلِیُّ بْنُ اَبیطالِبٍ اَخی وَ وَصِیّی وَ مُوالاتُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اَنْزَلَها عَلَیّ

(۸۵) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ عَلِیّاً وَ الطَّیِّبینَ مِنْ وُلْدی هُمُ الثِّقْلُ الْأَصْغَرُ وَ الْقُرْءانُ هُوَ الثِّقْلُ الْأَکْبَرُ فَکُلُّ واحِدٍ مُنْبِئٌ عَنْ صاحِبِهِ وَ مُوافِقٌ لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ اُمَناءُ اللَّهِ فی خَلْقِهِ وَ حُکّامُه فی اَرضِهِ

(۸۶) اَلا وَ قَدْ اَدَّیْتُ اَلا وَ قَدْ بَلَّغْتُ اَلا وَ قَدْ اَسْمَعْتُ اَلا وَ قَدْ اَوْضَحْتُ اَلا وَ اِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قالَ وَ اَنا قُلْتُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اَلا اِنَّهُ لَیْسَ اَمیرُالْمُؤمِنینَ غَیْرَ اَخی هذا وَ لاتَحِلُّ اِمْرَةُ الْمُؤمِنینَ بَعدی لِاَحدٍ غَیْرِهُ

ثُمَّ ضَرَبَ بِیَدِهِ اِلی عَضُدِهِ فَرَفَعَهُ وَ کانَ مُنْذُ اَوَّلِ ما صَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ شالَ عَلِیّاً حَتّی صارَتْ رِجْلاهُ مَعَ رُکْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ [۱۰].

[صفحه ۲۴]

(۸۷) ثُمَّ قالَ مَعاشِرَ النّاسِ هذا عَلِیٌّ اَخی وَ وَصِیّی وَ واعی عِلْمی وَ خَلیفَتی عَلی اُمَّتی وَ عَلی تَفْسیرِ کِتابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الدّاعی اِلَیْهِ وَالْعامِلُ بِما یَرْضاهُ وَالْمُحارِبُ لِأَعْدائِه وَ الْمُوالی عَلی طاعَتِهِ وَ النّاهی عَنْ مَعْصِیَتِهِ خَلیفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ وَ الْإمامُ الْهادی وَ قاتِلُ النّاکثینَ وَ الْقاسِطینَ وَ الْمارِقینَ بِاَمْرِ اللَّهِ اَقُولُ «ما یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ» [۱۱] بِاَمْرِ اللَّهِ رَبّی اَقولُ

(۸۸) اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَالْعَنْ مَنْ اَنْکَرَهُ وَ اَغْضِبْ عَلی مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ

(۸۹) اَللّهُمَ اِنَّکَ اَنْزَلْتَ عَلَیَّ اَنَّ الْإمامَةَ لَعَلِیٍّ وَلِیِّکَ عِنْدَ تِبْیانی ذلِکَ وَ نَصْبی اِیّاهُ بِما اَکْمَلْتَ لِعِبادِکَ مِنْ دینِهِمْ وَ اَتْمَمْتَ عَلَیْهِمْ نِعْمَتَکَ وَ رَضیتَ لَهُمْ الأِسلامَ دیناً فَقُلْتَ «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاسلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْأخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ» [۱۲] اَللّهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ اَنّی قَدْ بَلَّغْتُ

(۹۰) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّما اَکْمَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دینَکُمْ بِاِمامَتِهِ فَمَنْ لَمْ یَأْتَمَّ بِهِ و بِمَنْ یَقُومُ مَقامَهُ مِنْ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ اِلی یَوم القِیمَةِ وَ الْعَرْضِ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاُولئِکَ الَّذینَ «حَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ وَ فِی النّارِهُمْ خالِدُونَ» [۱۳] «لا یُخَفِّفُ اللَّهُ عَنْهُمُ العَذابَ وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ» [۱۴].

(۹۱) مَعاشِرَ النّاسِ هذا عَلِیٌّ اَنْصَرُکُمْ لی وَ اَحَقُّکُمْ بی وَ اَقْرَبُکُم اِلَیَّ وَ اَعَزُّکُمْ عَلَیَّ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اَنا عَنْهُ راضِیانِ وَ ما نَزَلَتْ آیَةُ رِضیً اِلَّا فیهِ وَ ما خاطَبَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا اِلَّا بَدَأَ بِهِ وَ لانَزَلَتْ آیَةُ مَدْحٍ فِی الْقُرءانِ اِلَّا فیهِ وَ لا شَهِدَ اللَّهُ بِالْجَنَّةِ فی هَلْ اَتی عَلَی الْإنسانِ اِلَّا لَهُ وَ لا اَنْزَلَها فی سِواهُ وَ لا مَدَحَ بِها غَیْرُهُ

(۹۲) مَعاشِرَ النّاسِ هُوَ ناصِرُ دینِ اللَّهِ وَ الْمُجادِلُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ هُوَ التَّقِیُّ النَّقِیُّ الْهادِی الْمَهْدِیُّ نَبِیُّکُم خَیْرُ نَبِیٍّ وَ وَصِیُّکُمْ خَیْرُ وَصِیٍّ وَ بَنُوهُ خَیْرُ الْأَوصیاءِ

(۹۳) مَعاشِرَ النّاسِ ذُرِّیَّةُ کُلِّ نَبِیٍّ مِن صُلْبِه وَ ذُرِیَّتی مِنْ صُلْبِ عَلِیّ

(۹۴) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ اِبْلیسَ اَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ بِالْحَسَدِ فَلا تَحْسُدُوهُ فَتَحْبِطَ اَعْمالُکُمْ وَ تَزِلَّ اَقْدامُکُمْ فَاِنَّ آدَمَ عَلَیْهِ‌السَّلام اُهْبِطَ اِلَی الْأَرضِ بِخَطیئَةٍ واحِدَةٍ وَ هُوَ صَفْوَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَکَیْفَ بِکُمْ وَ اَنْتُمْ أنتم وَ مِنْکُمْ اَعداءُ اللَّهِ

[صفحه ۲۵]

(۹۵) اَلا ـ اِنَّهُ لا یُبْغِضُ عَلِیّاً اِلَّا شَقِیٌّ وَ لایَتَوَلّی عَلِیّاً اِلَّا تَقِیٌّ وَ لایُؤْمِنُ بِهِ اِلاَّ مُؤْمِنٌ مُخْلِصٌ وَ فی عَلِیٍّ وَ اللَّهِ نَزَلَتْ سُورَةُ الْعَصْرِ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ وَ الْعَصْرِ» [۱۵] اِلی آخِرِه

(۹۶) مَعاشِرَ النّاسِ قَدِ اسْتَشْهَدْتُ اللَّهَ وَ بَلَّغْتُکُمْ رِسالَتی وَ ما عَلَی الرَّسُولِ اِلّا الْبَلاغُ الْمُبینُ

(۹۷) مَعاشِرَ النّاسِ «اِتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لاتَمُوتُنَّ اِلاّ وَ اَنتُمْ مُسْلِمُونَ» [۱۶].

(۹۸) مَعاشِرَالنّاسِ آمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذی اُنْزِلَ مَعَهُ [۱۷] «مِنْ قَبْلِ اَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی اَدْبارِها» [۱۸] مَعاشِرَ النّاسِ اَلنُّورُ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِیَّ ثُمَّ مَسْلوکٌ فی عَلِیٍّ ثُمَّ فی النَّسْلِ مِنْهُ اِلَی الْقائِمِ الْمَهْدِیِّ الَّذی یَاْخُذُ بِحَقِّ اللّهِ وَ بِکُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنا لِاَنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ جَعَلَنا حُجَّةً عَلَی الْمُقَصِّرینَ وَ الْمُعانِدینَ وَ الْمُخالِفینَ و الْخائِنینَ و الْآثمینَ و الظّالِمینَ مِنْ جَمیعِ الْعالَمینَ

(۹۹) مَعاشِرَ النّاسِ اِنّی اُنْذِرُکُم اَنّی رَسُولُ اللّهِ اِلَیْکُم قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِیَ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مِتُّ اَوْ قُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلی اَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللّهُ الشّاکِرینَ

(۱۰۰) اَلا وَ اِنَّ عَلِیّاً هُوَ الْمَوصُوفُ بِالصَّبْرِ وَ الشُّکْرِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ

(۱۰۱) مَعاشِرَ النّاسِ لا تَمُنُّوا عَلَی اللّهِ تَعالی اِسْلامَکُمْ فَیُسْخِطَ عَلَیْکُمْ وَ یُصیبَکُمْ بِعَذابٍ مِنْ عِنْدِهِ اِنَّهُ لَبِالْمِرْصادِ

(۱۰۲) مَعاشِرَ النّاسِ سَیَکُونُ مِنْ بَعْدی اَئِمَّةٌ یَدْعُونَ اِلَی النّارِ وَ یَوْمَ الْقِیمَةِ لا یُنْصَرُونَ، مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ اللّه تعالی وَ اَ نا بَریئانِ مِنْهُمْ، مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّهُمْ وَ اَشْیاعَهُمْ وَ اَتْباعَهُمْ وَ اَنْصارَهُمْ فی الدَّرْکِ الْاَسْفَلِ مِنَ النّارِ وَ لَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرینَ، اَلا اِنَّهُمْ اَصْحابُ الصَّحیفَةِ، فَلْیَنْظُر اَحَدُکُمْ فی صَحیفَتِهِ

(قالَ فَذَهَبَ عَلَی النّاسِ اِلاّ شِرْ ذِمَةً مِنْهُمْ اَمْرُ الصَّحیفَةِ)

[صفحه ۲۶]

(۱۰۳) مَعاشِرَ النّآسِ اِنّی اَدَعُها اَمانَةً وَ وِراثَةً فی عَقِبی اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ وَ قَدْ بَلَّغْتُ ما اُمِرْتُ بَتَبْلیغِهِ حُجَّةً عَلی کُلِّ حاضِرٍ وَ غائِبٍ وَ عَلی کُلِّ اَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ اَوْلَمْ یَشْهَدْ وُلِدَ اَوْ لَمْ یُولَدْ فَلْیُبَلِّغِ الْحاضِرُ الْغائِبَ وَالْوالِدُ الْوَلَدَ اِلی یَوْمِ الْقِیمَةِ

(۱۰۴) وَ سَیَجْعَلُونَها مُلْکاً اِغْتِصاباً اَلا لَعَنَ اللّهُ الْغاصِبینَ وَ الْمُغْتَصِبینَ وَ عِنْدَها سَنَفْرُغُ لَکُمْ اَیُّهَا الثَّقَلانِ فَیُرسِلُ عَلَیْکُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلا تَنْتَصِرانِ

(۱۰۵) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَکُنْ یَذَرُکُمْ عَلی ما اَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتّی یَمیزَ الْخَبیثَ مِنَ الطَّیِبِ وَ ما کانَ اللّهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ

(۱۰۶) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّهُ ما مِنْ قَرْیَةٍ اِلاّ وَ اللّهُ مُهْلِکُها بِتَکْذیبِها وَ کَذلِکَ یُهْلِکُ الْقُری وَ هِیَ ظالِمَةٌ کَما ذَکَرَ اللّهُ تعالی وَ هذا اِمامُکُم وَ وَلِیُّکُمْ وَ هُوَ مَواعیدُ اللّهِ وَ اللّهُ یَصْدُقُ ما وَعَدَهُ

(۱۰۷) مَعاشِرَ النّاسِ قَدْ ضَلَّ قَبْلَکُمْ اَکْثَرُ الْاَوَّلینَ وَ اللّهِ لَقَدْ اَهْلَکَ الْاَوَّلینَ وَ هُوَ مُهْلِکُ الْأخِرینَ

(۱۰۸) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ اللّهَ قَدْ اَمَرَنی وَ نهانی وَ قَدْ اَمَرْتُ عَلِیّاً وَ نَهَیْتُهُ فَعَلِمَ الْاَمْرَ وَ النَّهیَ مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ فَاسْمَعُوا لِاَمْرِهِ تَسْلِمُوا وَ اَطیعُوهُ تَهْتَدُوا وَ انْتَهُوا لِنَهْیِهِ تَرْشُدُوا وَ صیرُوا اِلی مُرادِهِ وَ لا یَتَفَرَّقْ بِکُمُ السُّبُلُ عَنْ سَبیلِهِ

(۱۰۹) اَ نَا صِراطُ اللّهِ الْمُستَقیمُ الَّذی اَمَرَکُمْ بِاتِّباعِهِ ثُمَّ عَلِیٌّ مِنْ بَعْدی وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ اَئِمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ (ثُمَّ قَرَأَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ) «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ» [۱۹] اِلی اخِرِها (وَ قالَ) فِیَّ نَزَلَتْ وَ فیهِمْ نَزَلَتْ وَ لَهُمْ عَمَّتْ وَ اِیّاهُمْ خَصَّتْ اُولئِکَ اَوْلِیاءُ اللّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ [۲۰] اَلا اِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغالِبُونَ [۲۱].

(۱۱۰) اَلا اِنَّ اَعْداءَ عَلِیٍّ هُمْ اَهْلُ الشِّقاقِ الْعادُونَ وَ اِخوانُ الشَّیاطینَ الَّذینَ یُوحی بَعْضُهُمْ اِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً

(۱۱۱) اَلا اِنَّ اَوْلیائَهُمَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ ذَکَرَهُمُ اللّهُ فی کِتابِهِ فَقالَ عَزَّوَ جَلَّ «لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْیَومِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ» [۲۲] إلی آخِرِ الْآیَةِ

[صفحه ۲۷]

(۱۱۲) اَلا اِنَّ اَوْلِیاءَهُمُ الَّذینَ وَ صَفَهُمُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقالَ «اَلَّذینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إیمانَهُمْ بِظُلمٍ اُوْلئِکَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدونَ» [۲۳] اَلا اِنَّ اَوْلیائَهُمُ الَّذینَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ آمِنینَ وَ تَتَلَقَّهُمُ الْمَلئِکَةُ بِالتَّسلیمِ اَنْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدینَ [۲۴] اَلا اِنَّ اَولیائَهُمُ الَّذینَ قالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَیْرِ حِسابٍ [۲۵].

(۱۱۳) اَلا اِنَّ اَعْدائَهُمْ اَلَّذینَ یَصْلَوْنَ سَعیراً [۲۶] اِنَّ اَعْدائَهُمُ الَّذینَ یَسْمَعُونَ لِجَهَنَّم شَهیقاً وَ هِیَ تَفُورُ وَ لَها زَفیرٌ [۲۷] «کُلَّما دَخَلَتْ اُمَّةٌ لَعَنَتْ اُخْتَها» [۲۸] (الْأیَهْ) اَلا اِنَّ اَعْدائَهُمُ الَّذینَ قالَ اللَّهُ عَزَّ و جَلَّ «کُلَّما اُلْقِیَ فیها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها اَلَمْ یَأْتِکُمْ نَذیرٌ» [۲۹] (الْأیَهْ)

(۱۱۴) اَلا اِنَّ اَوْلِیائَهُمُ «الَّذینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اَجْرٌ کَبیرٌ» [۳۰].

(۱۱۵) مَعاشِرَ النّاسِ شَتّانَ ما بَیْنَ السَّعیرِ وَ الْجَنَّةِ عَدُوُّنا مَنْ ذَمَّهُ اللَّهُ وَ لَعَنَهُ وَ وَلِیُّنا مَنْ اَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَدَحَهُ

(۱۱۶) مَعاشِرَ النّاسِ اَلا وَ اِنّی مُنْذِرٌ وَ عَلِیٌّ هادٍ مَعاشِرَ النّاسِ اِنّی نَبِیٌّ وَ عَلِیٌّ وَصِیّی

(۱۱۷) اَلاـ وَ اِنَّ خاتِمَ الْأَئِمَّةِ مِنّا الْقائِمُ الْمَهْدِیُّ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِ، اَلا اِنَّهُ الظّاهِرُ عَلَی الدّینِ، اَلا اِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظّالِمینَ، اَلا اِنَّهُ فاتِحُ الْحُصُونِ وَ هادِمُها، اَلا اِنَّهُ قاتِلُ کُلِّ قَبیلَةٍ مِنْ اَهْلِ الشِّرْکِ، اَلا اِنَّهُ مُدْرِکُ کُلِّ ثارٍ لِأَوْلِیاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، اَلا اِنَّهُ ناصِرُ دینِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، اَلاـ اِنَّهُ الْغَرّافُ مِنْ بَحْرٍ عَمیقٍ، اَلاـ اِنَّهُ یَسِمُ کُلَّ ذی فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَ کُلَّ ذی جَهْلٍ بِجَهْلِهِ، اَلا اِنَّهُ خِیَرَةُ اللَّهِ و مُختارُه، اَلا اِنَّهُ وارِثُ کُلِّ علمٍ و المُحیطُ بِه، اَلا اِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمُنَبِّهُ بِاَمْرِ إیمانِهِ، اَلا اِنَّهُ الرَّشیدُ السَّدیدُ، اَلا اِنَّهُ الْمُفَوَّضُ اِلَیْهِ، اَلا اِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَیْنَ یَدَیْهِ، اَلا اِنَّهُ الْباقی حُجَّةً وَ لا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَ لا حَقَّ اِلاَّ مَعَهُ وَ لا نُورَ اِلاَّ عِنْدَهُ، اَلا اِنَّهُ لا غالِبَ لَهُ وَ لا مَنْصُورَ عَلَیْهِ، اَلا اِنَّهُ وَلِیُّ اللَّهِ فی اَرضِهِ وَ حَکَمِهِ فی خَلْقِهِ وَ اَمینُهُ فی سِرِّهِ وَ عَلانِیَتِهِ

[صفحه ۲۸]

(۱۱۸) مَعاشِرَ النّاسِ قَدْ بَیَّنْتُ لَکُمْ وَ اَفْهَمْتُکُمْ وَ هذا عَلِیٌّ یُفَهِّمُکُمْ بَعْدی

(۱۱۹) اَلا و اِنَّ عِنْدَ انْقِضاءِ خُطْبَتی اَدْعُوکُمْ اِلی مُصافَقَتی عَلی بَیْعَتِهِ وَ الْأِقْرارِ بِهِ ثُمَّ مُصافَقَتِهِ مِنْ بَعْدی، اَلا وَ اِنّی قَدْ بایَعْتُ اللَّهَ وَ عَلِیٌّ قَدْ بایَعَنی وَ اَنَا آخِذُکُمْ بِالْبَیْعَةِ لَهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ» [۳۱] (الْأیَهْ)

(۱۲۰) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ الْحَجَّ وَ الصَّفا وَ الْمَروَةَ وَ الْعُمْرَةَ مِنْ شَعائِرَ اللَّهِ «فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ اَواعْتَمَرَ» [۳۲] (الْأیَهْ)، مَعاشِرَ النّاسِ حِجُّوا الْبَیْتَ فَما وَرَدَهُ اَهْلُ بَیْتٍ اِلّااسْتَغْنَوْا وَ لا تَخَلَّفُوا عَنْهُ اِلاَّ افْتَقَرُوا، مَعاشِرَ النّاسِ ما وَقَفَ بِالْمَوقِفِ مُؤْمِنٌ اِلاَّ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ما سَلَفَ مِنْ ذَنْبِهِ اِلی وَقْتِهِ ذلِکَ فَاِذَا انْقَضَتْ حُجَّتُهُ اِسْتَوْقَفَ عَمَلُهُ، مَعاشِرَ النّاسِ اَلْحُجّاجُ مُعانُونَ وَ نَفَقاتُهُم مُخَلَّفَةٌ وَ اللَّهُ لا یُضیعُ اَجْرَ الْمُحسِنینَ، مَعاشِرَ النّاسِ حِجُّوا الْبَیْتَ بِکَمالِ الدّینِ وَ النَّفَقَهِ وَ لا تَنْصَرِفُوا عَنِ الْمَشاهِدِ اِلاَّ بِتَوبَةٍ وَ اِقْلاعٍ

(۱۲۱) مَعاشِرَ النّاسِ اَقیمُوا الصَّلوةَ وَ آتُوا الزَّکوةَ کَما اَمَرَکُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَئِنْ طالَ عَلَیْکُمُ الْأَمَدُ فَقَصَّرْتُمْ اَوْ نَسیتُمْ فَعَلِیٌّ وَلِیُّکُمْ و مُبَیِّنٌ لَکُمْ الَّذی نَصَبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدی وَ مَنْ خَلَقَهُ اللَّهُ مِنّی وَ مَنْ یُخْبِرُکُمْ بِما تَسْئَلُونَ عَنْهُ وَ یُبَیِّنُ لَکُم ما لاـ تَعْمَلُونَ اَلاـ اِنَّ الْحَلالَ وَ الْحَرامَ اَکْثَرُ مِنْ اَنْ اُحْصِیَهُما وَ اُعَرِّفَهُما فَآمُرَ بِالْحَلالِ وَ اَنْهی عَنِ الْحَرامِ فی مَقامٍ واحِدٍ فَاُمِرْتُ اَنْ آخُذَ الْبَیْعَةَ عَلَیْکُمْ وَ مِنْکُمْ وَ الصَّفْقَةَ لَکُمْ بِقَبُولِ ما جِئْتُ بِهِ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فی عَلِیٍّ اَمیرِالْمُؤْمِنینَ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ الَّذینَ هُمْ مِنّی وَ مِنْهُ اَئِمَّةٌ قائِمُهُمُ الْمَهْدِیُّ اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ الَّذی یَقْضی بِالحَقّ

(۱۲۲) مَعاشِرَ النّاسِ کُلُّ حَلالٍ دَلَلْتُکُمْ عَلَیْهِ وَ کُلُّ حَرامٍ نَهَیْتُکُمْ عَنْهُ فَاِنّی لَمْ اَرْجِعْ عَنْ ذلِکَ وَ لَمْ اُبَدِّلْ، اَلا فَاذْکُرُوا ذلِکَ وَاحْفَظُوهُ وَ تَواصَوْا بِهِ وَ لا تُبَدِّلُوهُ وَ لا تُغَیِّرُوهُ

[صفحه ۲۹]

(۱۲۳) اَلاـ وَ اِنّی اُجَدِّدُ الْقَوْلَ، اَلا فَاَقیمُوا الصَّلوةَ وَ آتُوا الزَّکوةَ وَاْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ، اَلا وَ اِنَّ رَأْسَ الْأَمرِ بِالْمَعْرُوفِ اَنْ تَنْتَهُوا اِلی قَوْلی وَ تُبَلِّغُوهُ مَنْ لَمْ یَحْضُرْهُ وَ تَاْمُرُوهُ بِقَبُولِهِ وَ تَنْهَوْهُ عَنْ مُخالَفَتِهِ فَاِنَّهُ اَمْرٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنّی وَ لا اَمْرَ بِمَعْرُوفٍ وَ لا نَهْیَ عَنْ مُنْکَرٍ اِلاَّ مَعَ اِمامٍ مَعْصُومٍ

(۱۲۴) مَعاشِرَ النّاسِ الْقُرْءانُ یُعَرِّفُکُمْ اَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ وَ عَرَّفْتُکُمْ اَنَّهُمْ مِنّی وَ مِنْهُ حَیْثُ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ کَلِمَةً باقِیَةً فی عَقِبِهِ وَ قُلْتُ لَنْ تَضِلُّوا ما اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما

(۱۲۵) مَعاشِرَ النّاسِ التَّقْوی التّقوی اِحْذَرُوا السّاعَةَ کَما قالَ اللَّهُ تَعالی «اِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَیْءٌ عَظیمٌ» [۳۳] اُذْکُرُوا الْمَماتَ وَ الْحِسابَ وَ

الْموازینَ وَ الْمُحاسبَةَ بَیْنَ یَدَیْ رَبِّ الْعالَمینَ وَ الثَّوابَ وَ الْعِقابَ فَمَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ اُثیبَ وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلَیْسَ لَهُ فِی الْجِنانِ نَصیبٌ

(۱۲۶) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّکُمْ اَکْثَرُ مِنْ اَنْ تُصافِقُونی بِکَفٍّ واحِدَهٍ وَ اَمَرَنِیَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ آخُذَ مِنْ اَلْسِنَتِکُمُ الْاِقْرارَ بِما عَقَدْتُ لِعَلِیٍّ مِنْ اِمْرَةِالْمُؤْمِنینَ وَ مَنْ جاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنّی وَ مِنْهُ عَلی ما أعْلَمْتُکُمْ اِنَّ ذُرِّیَّتی مِنْ صُلْبِهِ

(۱۲۷) فَقُولُوا بِاَجْمَعِکُمْ اِنّا سامِعُونَ مُطیعُونَ راضُونَ مُنْقادُونَ لِما بَلَّغْتَ عَنْ رَبِّنا وَ رَبِّکَ فی اَمْرِ عَلِیٍّ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ اَمْرِ وُلْدِهِ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ نُبایِعُکَ عَلی ذلِکَ بِقُلُوبِنا وَ اَنْفُسِنا وَ اَلْسِنَتِنا وَ اَیْدینا عَلی ذلِکَ نَحْیی وَ نَمُوتُ وَ نَبْعَثُ وَ لا نُغَیِّرُ وَ لا نُبَدِّلُ وَ لا نَشُکُّ وَ لا نَرْتابُ وَ لا نَرجِعُ عَنْ عَهْدٍ وَ لا نَنْقُضُ الْمیثاقَ، نُطیعُ اللَّهَ وَ نُطیعُکَ وَ عَلِیّاً اَمیرَالْمُؤْمِنینَ وَ وُلْدَهُ الْأَئِمَّةَ الَّذینَ ذَکَرْتَهُمْ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ مِنْ صُلْبِهِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ الَّذینَ عَرَّفْتُکُمْ مَکانَهُما مِنّی وَ مَحَلَّهُما عِنْدی وَ مَنْزِلَتَهُما مِنْ رَبّی عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ اَدَّیْتُ ذلِکَ اِلَیْکُمْ وَ اَنَّهُما سَیِّدا شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ اَنَّهُمَا الإمامانِ بَعْدَ اَبیهِما عَلِیٌّ وَ اَنَا اَبُوهُما قَبْلَهُ

[صفحه ۳۰]

(۱۲۸) وَ قُولُوا اَطَعْنَا اللَّهَ بِذلِکَ وَ اِیّاکَ وَ عَلِیّاً وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ الْأَئِمَّةَ الَّذینَ ذَکَرْتَ عَهْداً وَ میثاقاً مَاْخُوذاً لِاَمیرالْمُؤْمِنینَ علیه‌السَّلام مِنْ قُلُوبِنا وَ اَنْفُسِنا وَ اَلْسِنَتِنا وَ مُصافَقَةِ اَیْدینا مَنْ اَدْرَکَهُما بِیَدِهِ وَ اَقَرَّ بِهِما بِلِسانِهِ لا نَبْتَغی بِذلِکَ بَدَلاً وَ لا نَری مِنْ اَنْفُسِنا عَنْهُ حِوَلاً اَبَداً، اَشْهَدْنَا اللَّهَ وَ کَفی بِاللّهِ شَهیداً وَ اَنْتَ عَلَیْنا بِهِ شَهیدٌ وَ کُلُّ مَنْ اَطاعَ مِمَّنْ ظَهَرَ وَ اسْتَتَرَ وَ مَلائِکَةُ اللَّهِ وَ جُنُودُهُ وَ عَبیدُهُ وَ اللَّهُ اَکْبَرُ مِنْ کُلِّ شَهیدٍ

(۱۲۹) مَعاشِرَ النّاسِ ما تَقُولُونَ فَاِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ کُلَّ صَوْتٍ وَ خافِیَةِ کُلِّ نَفْسٍ «فَمَنِ اهْتَدی فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَاِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها» [۳۴] وَ مَنْ بایَعَ فَاِنَّما یُبایِعُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ «یَدُ اللَّهِ فَوْقَ اَیْدیهِمْ» [۳۵].

(۱۳۰) مَعاشِرَ النّاسِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ بایِعُوا عَلِیّاً اَمیرَالْمُؤْمِنینَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ الْأَئِمَّةَ کَلِمَةً باقِیَةً یُهْلِکُ اللَّهُ مَنْ غَدَرَ وَ یَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ وَفی «وَ مَنْ نَکَثَ فَاِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ» [۳۶] (الآیة)

(۱۳۱) مَعاشِرَ النّاسِ قُولُوا الَّذی قُلْتُ لَکُم فَسَلِّمُوا عَلی عَلیٍّ بِاِمْرَةِ الْمُؤمِنینَ و قُولُوا «سَمِعْنا وَ اَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ اِلَیْکَ الْمَصیرُ» [۳۷] وَ قُولُوا «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی هَدینا لِهذا وَ ما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَولا اَنْ هَدانَا اللَّهُ» [۳۸].

(۱۳۲) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ فَضائِلَ عَلِیّبْنِ اَبیطالِبٍ عِنْدَاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَدْ اَنْزَلَها عَلَیَّ فِی الْقُرْآنِ اَکْثَرُ مِنْ اُحْصِیَها فی مَکانٍ واحِدٍ فَمَنْ اَنْبَاَکُمْ بِها وَ عَرَّفَها فَصَدِّقُوهُ

(۱۳۳) مَعاشِرَ النّاسِ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ عَلِیّاً وَ الْأَئِمَّةَ الَّذینَ ذَکَرْتُهُمْ فَقَدْفازَ فَوْزاً عَظیماً

(۱۳۴) مَعاشِرَ النّاسِ السّابِقُونَ السّابِقُونَ اِلی مُبایَعَتِهِ وَ مُوالاتِهِ وَ التَّسْلیمِ عَلَیْهِ بِاِمْرَةِ الْمُؤْمِنینَ اُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ فی جَنّاتِ النَّعیمِ

[صفحه ۳۱]

(۱۳۵) مَعاشِرَ النّاسِ قُولُوا ما یُرضِیاللَّهُ بِهِ عَنْکُم مِنَ الْقَوْلِ فَاِنْ تَکْفُرُوا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمیعاً فَلَنْ یَضُرُّوا اللَّهَ شَیْئاً

(۱۳۶) اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ اغْضِبْ عَلَی الْکافِرینَ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ

فَنادَتْهُ الْقَوْمُ نَعَمْ سَمِعْنا وَ اَطَعْنا عَلی اَمْرِ اللَّهِ وَ اَمْرِ رَسُولِهِ بِقُلُوبِنا وَ اَلْسِنَتِنا وَ اَیْدینا وَ تَداکُوا عَلی رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ وَ عَلی عَلِیٍّ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ صافَقُوا بِاَیْدیهِمْ فَکانَ اَوَّلُ مَنْ صافَقَ رَسُولَ اللَّهِ الْأَوَّلَ وَ الثّانِیَ وَ الثّالِثَ وَ الرّابِعَ وَ الْخامِسَ وَ باقِیَ الْمُهاجِرینَ وَ الْأَنْصارِ وَ باقِیَ النّاسِ عَنْ اخِرِهِم عَلی قَدْرِ مَنازِلِهِمْ

اِلی اَنْ صُلِّیَتِ الْعِشاءُ وَ الْعُتْمَةُ فی وَقْتٍ واحِدٍ وَ واصَلُوا الْبَیْعَةَ و الْمُصافَقَةَ اِلی ثُلْثِ اللَّیْلِ وَ رَسُولُ اللَّهِ صلّیاللَّه علیه و آله یَقُولُ کُلَّما بایَعَ قَوْمٌ

(۱۳۷) اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی فَضَّلَنا عَلی جَمیعِ الْعالَمین [۳۹] وَصارَتِالْمُصافَقَةُ سُنَّةً وَرَسْماً یَسْتَعْمِلُها مَنْلَیسَ لَهُ حَقٌّ فیها:

(و رُوی) عَنِ الصّادِقِ عَلَیْهِالسَّلام اِنَّهُ لَمّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ مِنْ هذِهِ الْخُطْبَةِ رُاِیَ فِی النّاسِ رَجُلٌ جَمیلٌ بَهِیٌّ طَیِّبٌ

الرِّیح فَقالَ تاللّهِ ما رَاَیْتُ کَالْیَوْمِ قَطُّ ما اَشَدَّ ما یُؤَکِّدُ لِابْنِ عَمِّهِ وَ اِنَّهُ لَعَقَدَ عَقْداً لا یَحِلُّهُ اِلاَّ کافِرٌ بِاللّهِ الْعَظیمِ وَ بِرَسُولِهِ الْکَریمِ وَیْلٌ طَویلٌ لِمَنْ حَلَّ عَقْدَهُ

قالَ فالْتَفَتَ اِلَیْهِ عُمَرُ حینَ سَمِعَ کَلامَهُ فَاَعْجَبَتْهُ هَیْئَتُهُ ثُمَّ الْتَفَتَ اِلَی‌النَّبِیِّ صلَّی‌اللَّهُ علیه‌وَآلِهِ وَقالَ أَما سَمِعْتَ ما قالَ هذَاالرَّجُلُ قالَ کَذا وَ کَذا فَقالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ اَتَدری مَنْ ذاکَ الرَّجُلُ قالَ لا قالَ ذلِکَ الرَّجُلُ الرُّوحُ الْأَمینُ جَبرَئیلُ فَاِیّاکَ اَنْ تَحِلَّهُ فَاِنَّکَ وَ اللَّهِ اِنْ فَعَلْتَ فَاللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مَلائِکَتُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْکَ بُراءٌ.

[صفحه ۳۲]

منظومه فارسی ترجمه خطبهٔ الغدیر

(۱) بود حمد مخصوص ذاتی چنین

که او راست اوصاف ذاتی قرین

همش در توحّد کمال علوّ

همش در تفرّد کمال دنوّ

(۲) جلیل است در عزّت و شان خویش

بزرگ است ذاتش در ارکان خویش

(۳) به اشیا محیط است و در عین حال

بود در مکان خود آن بیمثال

(۴) سر عجز دارند خلقان فرو

بر قدرت و پیش برهان او

(۵) بزرگی که او را فنا و زوال

نبوده است و باشد هم او را مُحال

(۶) بپا آسمانها بفرمان اوست

زمین در فضا گوی چوگان اوست

(۷) هم او هست سبّوح و قدّوس نیز

ملک هست مخلوق وی روح نیز

(۸) بود فضل و اکرام او متّصل

بر آنانکه بینندش از چشم دل

(۹) هر آنکس که با اوست نزدیکتر

ز لطفش بود بیشتر بهره‌ور

(۱۰) ببیند همه دیده‌ها را عیان

ولی خود ز هر دیده باشد نهان

(۱۱) کریم است بر هر کس آن بی‌نظیر

حلیم است و بر بندگان دیرگیر

(۱۲) گرفته فرا هر چه را رحمتش

بمنّت رهین جمله از نعمتش

(۱۳) نباشد شتابنده در انتقام

سزای گنه‌کار ندهد تمام

(۱۴) بود با خبر از سرائر همه

بود مطّلع بر ضمائر همه

(۱۵) بر او نیست پوشیده هر مختفی

نگردد بر او مشتبه، هر خفی

(۱۶) بر اشیا تمام آن سمیع بصیر

محیط است و غالب قویّ و قدیر

(۱۷) نباشد چو او شیء و اشیاء همه

نبوده و زو گشته پیدا همه

(۱۸) جز آن دائم قائم دادگر

جهان را نباشد خدای دگر

(۱۹) عزیز است و عزّت سزاوار اوست

حکیم است و شایسته هر کار اوست

[صفحه ۳۳]

(۲۰) اجلّ است ما را ز درک بصر

بصیر است ما را بدید و نظر

(۲۱) لطیف و خبیر است وز اوصاف آن

کسی نیست آگه نهان و عیان

(۲۲) بجز با صفاتی که خود را ستود

نیارد کسی وصف ذاتش نمود

(۲۳) گواهی دهم اینکه باشد جهان

پر از قدس آن قادر غیب دان

(۲۴) منزّه خداوندگاری که او

ابد را گرفته است نورش فرو

(۲۵) بود نافذ الامر آن بی‌نظیر

مشاور نخواهد ندارد مُشیر

(۲۶) شریکیش در امر تقدیر نیست

تفاوت مر او را به تدبیر نیست

(۲۷) بدایع که از صنعش آمد عیان

نبودش مثالی که سازد چنان

(۲۸) چو ایجاد فرمود بی‌کم و کاست

در ایجاد خود یاری از کس نخواست

(۲۹) نه دشوار بود آفرینش بر او

نه در صنعت خویش بد حیله‌جو

(۳۰) بیک خواستن هر چه می‌خواست کرد

بنای وجود این چنین راست کرد

(۳۱) نباشد خداوندگاری جز او

که صنعش حکیمانه است و نکو

(۳۲) از آن دادگر ظلم و جور است دور

بود هم بدو بازگشت امور

(۳۳) گواهی دهم اینکه هست آن خدا

چنان کش تواضع کند ما سوی

(۳۴) همه در بر هیبتش در خضوع

قرین خضوع و رهین خشوع

(۳۵) بود مالک او جمله املاک را

بگَردش در آورده افلاک را

(۳۶) مسخّر بفرمان او مهر و ماه

که سرگرم سِیرند تا وعده‌گاه

(۳۷) بپوشد گهی شب بروز آن حکیم

گهی روز بر شب ز صُنع قدیم

کند روز را شب شتابان طلب

بود همچنین روز جویای شب

(۳۸) از او هر ستمکار دون را شکست

و زو گشته هر دیو بدخوی پست

[صفحه ۳۴]

(۳۹) نه او را بود ضِدّ و نِدّی کز آن

مر او را رسد در خدائی زیان

(۴۰) نه کس زاده از او نه از کس بزاد

نه همتائی او را قرین اوفتاد

(۴۱) یگانه خداوند لیل و نهار

بزرگ است و بر خلق پروردگار

(۴۲) بخواهد پس آنگاه امضا شود

هم آن را که او خواست مُجری شود

(۴۳) بداند همه چیز و اِحصا کند

بمیراند و باز اِحیا کند

(۴۴) هم از اوست فقر و هم از او غنی

هم از او رسد خنده هم زو بُکا

(۴۵) از او دور و نزدیک را اعتبار

وز او قبض و بسط عطا برقرار

(۴۶) هم او مالک ملک و اشیا همه

بحمدش تر و خشک گویا همه

(۴۷) کند هر چه او خوب و زیبا بود

بهر چیز ذاتش توانا بود

(۴۸) بترتیب آن ذات گیتی فروز

کند روز داخل بشب شب بروز

(۴۹) خدائی نباشد جز آن پادشاه

که بخشد همی بندگان را گناه

(۵۰) دعاها بدرگاه او مستجاب

ز لطف عمیمش جهان کامیاب

(۵۱) نفسهای خَلقش بود در شمار

بجنّ و بانس است پروردگار

(۵۲) نه چیزی به او مشکل اندر اُمور

نه ز الحاح کس باشد او را نفور

(۵۳) نه اصرار کس سازد او را ملول

بود حافظ و یار اهل قبول

(۵۴) بتوفیق او رستگاران سعید

بمولائیش اهل عالم عَبید

(۵۵) خدائیکه هر بنده باید ز جان

گذارد سپاس و کند حمد آن

چه گاه رفاه و چه وقت تعب

چه هنگام سختی چه روز طرب

(۵۶) من آن ذات بیمثل را مؤمنم

بآیات و احکام او موقنم

مُقرّم به آیاتش از جزء و کلّ

همش بر ملایک همش بر رسل

[صفحه ۳۵]

(۵۷) کنم امر او را بجان استماع

مطیعم بفرموده‌ی آن مُطاع

(۵۸) گرایم بدان گفت و کردار و رای

که باشد پسندیده نزد خدای

(۵۹) بجان خواستار رضای ویم

که تسلیم امر و قضای ویم

برغبت بود طاعتش پیشه‌ام

ز خوف عقابش در اندیشه‌ام

(۶۰) چه او پادشاهیست کز مکر آن

نباشد کسی ایمن اندر جهان

نبایست بودن ز جورش مخوف

که او عادلست و عطوف و رئوف

(۶۱) من او را بجان عبد فرمان‌گذار

گواهم که او هست پروردگار

(۶۲) به مردم کنم وحی او را ادا

که بر خود ندارم بلایش روا

بلائی که گر او فرستد به من

کسش دفع نتواند اندر زمن

(۶۳) اگر چه به تدبیر و مکر و حیل

مر آن چاره جو را نباشد بَدل

کنون هستم از امر دیّان دین

مکلّف بابلاغ وحیی چنین

که آن وحی را گر نسازم ادا

رسالت نیاورده باشم بجا

(۶۴) خداوند خود ضامن من بود

نگهدارم از کید دشمن بود

(۶۵) کفایت کند از کرم او ز من

کنون من از آن وحی رانم سخن

(۶۶) بنام خداوند کون و مکان

که او هست بخشنده و مهربان

الا ای فرستاده بر گو جلّی

ز ما آنچه دانی بحقّ علی

وگر آنچه دانی نگوئی تمام

نبُردستی از ما بخلقان پیام

نگهدار دل را ز بیم و هراس

که حقّت نگهدارد از شرّ ناس

(۶۷) من ای قوم در دعوت از آگهی

نکردم بحقّ شما کو تهی

بمن هر چه نازل شد از کردگار

نمودم بیان بر شما آشکار

[صفحه ۳۶]

بدین آیه این شد سبب کز جلیل

سه ره گشت نازل بمن جبرئیل

بیاورد امر از حقم این چنین

که سازم قیام اندرین سرزمین

(۶۸) نمایم سفید و سیه را خبر

که پور ابوطالب آن نامور

علی (ع) آنکه باشد برادر مرا

وصی باشد و یار و یاور مرا

هم او جانشین باشد از بعد من

هم او امّتم را امام زَمن

زِ من دارد آن رتبه و آن مقام

که هارون ز موسی علیه‌السَّلام

بمن ختم شد امر پیغمبری

ولی راست بعد از نبی (ص) سروری

(۶۹) بدانید بعد از رسول و اِله

ولیّ شما اوست بی‌اشتباه

به تحقیق این آیه‌ی مستطاب

بدان امر راجع بود در کتاب

ولیّ شما حق بود با رسول

هم آنان که کردند ایمان قبول

بدارند بر پا نماز از خضوع

دهنده زکاتند اندر رکوع

کسی جُز علی (ع) در رکوعِ صلوهٔ

نداده است مر سائلان را زکوهٔ

(۷۰) ز جبریل من خواستم تا که آن

کند مسئلت از خدای جهان

که شاید در این قوم پر اختلاف

ز تبلیغ این امر گردم معاف

چو دانم که دلها بکین مدغم است

مُنافق فراوان و مؤمن کم است

هم آگاهم از مکر اهل گناه

هم از حیله و طعن هر دین پناه

کسانی که اوصاف آنان خدا

بقرآن نموده است اینسان ادا

که رانند دین را همی بر زبان

ولیکن ندارند در دل نهان

بگیرند آسان مر این ماجرا

ولی بس بزرگست نزد خدا

رساندند بیحد اذیّت بمن

که بودیم همراز بابوالحسن (ع)

[صفحه ۳۷]

مرا بود دائم ملازم علی (ع)

باو من مصاحب خفیّ و جلیّ

اُذُن نام من کرده بر من گمان

همی رفتشان اینکه هستم چنان

برایم روا داشتند این مقال

پس این آیه نازل شد از ذوالجلال

از آنها کسانی بعصیان تنند

رسول خدا را اذیّت کنند

نهندش اُذُن نام یعنی که او

علی (ع) را دهد گوش بر گفتگو

بگو این اُذُن راست خوبی قرین

که ایمان بحق دارد و مؤمنین

بخواهم اگر نام ایشان برم

همه نامها بر زبان آورم

بخواهم دهم جمله را گر نشان

به یک یک اشارت کنم بیگمان

اگر پرده خواهم ز مطلب گشود

توانم به آنها دلالت نمود

ولی دائماً من بیزدان قسم
بدیشان نمودم سلوک از کرم
خود اینها نسازد خدا را رضا
مگر گویم آن وحی را بر ملا
دگر باره آن قلزم بیکران
بدین آیه از لعل شد دُر فشان
رسان ای پیمبر بخلق آشکار
ترا آنچه نازل شد از کردگار
بحقّ علی (ع) آنچه فرمان ماست
عمل کن بدستور بی‌کم و کاست
وگر آن عمل را نیاری بجا
نکردستی امر رسالت بجا
نگهداردت حق ز شرّ کسان
تو حکم خدا را بمردم رسان
(۷۱) بدانید ای مسلمین بر شما
ولیّ و امام اوست ز امر خدا
مهاجر چو انصار یک تار مو
نباید به پیچند سر ز امر او
هم آنان که هستند تابع ز جان
بر آنها به نیکوئی اندر جهان
هم آنانکه هستند صحرانشین
هم آنکس که در شهر باشد مکین
[صفحه ۳۸]
ز خلق جهان از عجم و از عرب
چه مملوک و چه خواجه‌ی ذو حسب
صغیر و کبیر و سفید و سیاه
دگر هر موحّد بذات اله
علی (ع) هست حکمش بامضا قرین
بود نافذ الأمر در امر دین
هر آنکس که او را مخالف شود
ز حق مورد خشم و لعنت بود
باو هر که تابع شود بی‌سخن
فرو گیردش رحمت ذوالمنن

کند هر که تصدیق او را خدا
نماید از او عفو جرم و خطا
هم از آنکه تصدیق وی بشنود
بصدق دل او را مصدّق شود
(۷۲) بدانید ای مردم این سرزمین
بود بهر من محضر آخرین
سخن بشنوید و بصدق ضمیر
شوید از خداوند فرمان‌پذیر
(۷۳) شما را خداوند لیل و نهار
ولیّ و اِله است و پروردگار
پس آنگه رسولش محمّد ولی است
پس از او ولی مر شما را علی است
خود این حکم از جانب کبریاست
که معبود و پروردگار شماست
امامت پس آنگاه بی‌گفتگو
بود در نژاد من از نسل او
خود انجامد این تا قیامت بطول
که باشد رضای خدا و رسول
حلالی نباشد بجز آن حلال
که ما را حلال آمد از ذوالجلال
حرامی نباشد بجز آن حرام
که از حق حرام است بر خاص و عام
خدا هر حلال و حرامی به من
نشان داد و من نیز بر بوالحسن (ع)
بمن هر چه آموخت حق از کتاب
بیاموختم جمله بر بوتراب (ع)
(۷۴) دگر نیست علمی جز آن کش خدا
شمرده است در من بمحض عطا
من آنرا که دانستم از کردگار
بقلب علی (ع) جمله دادم شمار
[صفحه ۳۹]
جز آن هیچ علمی نباشد یقین
که آن هست در این امام مبین

امام مبینی که یزدان فرد
بیاسین ز دانائیش وصف کرد
(۷۵) مگردید ای مردم از راه او
مجوئید دوری ز درگاه او
مپیچید سر از تولّای وی
هدایت بیابید از رای وی
بحق هادی است و دلیل فِرق
کند هر عمل هست بر طبق حق
شود باطل از کوشش او تباه
هم از آن کند نهی بیگاه و گاه
بحلمش ملامت ندارد اثر
که اوراست حکم خدا در نظر
علی (ع) باشد آنکس که اوّل قبول
نموده است دین خدا و رسول
هم او باشد آنکس که بهر خدا
نموده است جان بر پیمبر فدا
گهی با پیمبر خدا را ستود
که با او دگر کس ز مردان نبود
(۷۶) دهید ای طوایف بر او برتری
که حق برتری دادش و سروری
پذیرید او را که نصب از خداست
پذیرفتنش فرض بر ماسواست
(۷۷) بدانید ای مردم از خاص و عام
که از جانب حق بود او امام
نه هرگز بغفران کسی در خور است
که اندر ولایت بدو منکر است
بلی هرگز او را نبخشد خدا
که حتم است بر منکرش این جزا
بود بر خدا تا کند این عمل
بدان کو بورزد بحیدر دغل
سزای چنین کس عذابیست سخت
که دایم دچار است آن تیره‌بخت
بترسید از این کش مخالف شوید

بدو نگروید و در آتش روید

چه آتش که از جنس ناس و حجر

بفرمان یزدان شود شعله‌ور

مهیّاست آن آتش پر شرار

که از قوم کافر برآرد دمار

[صفحه ۴۰]

(۷۸) بمن ای خلایق بیزدان قسم

رسل مژده دادند خود بر اُمم

منم اشرف و خاتم انبیاء

منم حجّت حق بارض و سما

کند هر که شک کافر است آنچنان

که بودند در جاهلیت کسان

هر آنکس که در جزئی از این کلام

شک آرد شک آورده در آن تمام

شک آرنده در کلّ تبلیغ من

به تحقیق دارد در آتش وطن

(۷۹) بدانید مردم که بر من خدا

بداد این فضیلت بمحض عطا

بمن کرده لطفی چنین بی‌غرض

که احسان او را نباشد عوض

نباشد خدائی بجز آن خدا

که دایم ز من باد بر او ثنا

مرا حضرتش ملجأ و مأمن است

سپاسش بهر حال ورد من است

(۸۰) دهید ای گروه از پی سروری

علی (ع) را بهر برتری برتری

که بعد از من است افضل آن پاکجان

ز خلق از اناث و ذکور جهان

بما رزق نازل کند کردگار

بما آفرینش بود برقرار

(۸۱) یقین هست ملعون و مغضوب حقّ

بدین قول هر کس زند طعن و دق

مرا داده جبریل از حق خبر

که هر کس بود با علی (ع) کینه ور

هم آن‌کش نه‌مِهر علی (ع) در دلست

ز من خشم و لعنت بر او شامل است

پس امروز هر کس به‌بیند چه پیش

فرستاده از بهر فردای خویش

بترسید از حق که با حکم او

مخالف شوید و به‌پیچید از او

که لغزد از آن پای رفتارتان

خدا هست آگه ز کردارتان

(۸۲) بدین سر بیابید ایقوم راه

علی (ع) هست جَنْبُ اللّهی کش اِله

بقرآن خبر داده کاندر جزا

بگوید عدویش که وا حسرتا

[صفحه ۴۱]

که در حق جنب اللّه از غافلی

به تفریط کوشیدم و بد دلی

(۸۳) بقرآن گرائید باری ز جان

تدبّر کنید و تأمّل در آن

بفهمید ز آیات آن خیر و شرّ

بدارید بر مُحکماتش نظر

کلامی که در آن تشابه بود

بدان کس نباید که تابع شود

(۸۴) به یزدان قسم هرگز از بهر کس

نباشد چنین رتبه در دسترس

که بهر شما آورد در بیان

ز امر و ز نهی و ز تفسیر آن

مگر اینکه در دست من دست اوست

که بینید او را چه دشمن چه دوست

گرفتم از او بازوی زورمند

به پیش نظرها نمودم بلند

بسوی خود آوردم او را فراز

نمودم از او ظاهر این امتیاز

به هر کس که مولا منم بیسخن

علی (ع) هست مولای او همچو من

علی (ع) پور بوطالب آن با وفا

بود هم وصی، هم برادر مرا

موالاة او هست حکم جلیل

که آورد آن را به من جبرئیل

(۸۵) بدانید ای مردم این ارجمند

وز اولاد من نیز پاکان چند

که ایشان چو قرآن بحق رهبرند

دو ثقلند لیک اکبر و اصغرند

دهند این دو هر یک از آن یک خبر

مخالف نباشند با یکدگر

نگردند هرگز جدا بی‌سخن

لب کوثر آیند تا نزد من

امینهای حقند در خلق او

به احکام او حکمران مو به مو

ز قول نبی (ص) این بیان متین

نموده است روشن به اهل یقین

که آن مظهرِ عدلِ پروردگار

امام زمان (عج) خاتم هشت و چار

خود از نسل ختم رسولان (ص) بود

کتابش بتحقیق قرآن بود

[صفحه ۴۲]

که فرموده او تا بروز جزا

نگردند این هر دو از هم جدا

گر آید کسی با کتاب دگر

مُنافیست با این حدیث و خبر

در او آنچه بایست موجود نیست

بود غیر و مهدی موعود نیست

(۸۶) الا آنچه باید نمایم ادا

ادا کردم از جزء و کل بر شما

الا آنچه بایستم ابلاغ آن

نمودم به وفق بلاغت بیان

الا آنچه بود از پیام و سروش

رساندم شما را یکایک به گوش
الا آنچه محتاج توضیح بود
نمودم بفهم شما وانمود
الا از خدا بود و بس هر سخن
شنیدند در نصب حیدر ز من
بود نیز این قول ربّ قدیر
که باشد علی (ع) مؤمنانرا امیر
روا نیست این رتبه بر هیچ کس
پس از من علی (ع) راست شایان وبس
به بازوی حیدر زد آنگاه دست
بر آوردش آن سیّد حق پرست
بنحوی که پای شه اولیا
قرین گشت با زانوی مصطفی
(۸۷) بگفتا پس ای قوم این بوالحسن
وصیّ و برادر بود بهر من
مرا ظرف علم است و هم جانشین
مفسّر بود بر کتاب مبین
به قرآن بود داعی و در عمل
مطیع خداوند عَزّ وَ جَلّ
به اعدای حقّ است در کارزار
مطیعان او را بود دوستدار
کند نهی هر بنده را از گناه
بود جانشین رسول اِله
زند قوم پیمان شکن را به تیغ
کُشد هر ستمکار را بی‌دریغ
هم آنانکه از دین برون می‌روند
قتیل وی از حکم حق می‌شوند
مبدّل نمی گردد از من سخن
که قول اِله است گفتار من
[صفحه ۴۳]
(۸۸) خدایا هر آنکس شدش دوستدار
تواش دوستدار و به او باش یار
هر آنکس که با او کند دشمنی

تواش باش خصم ای خدای غنی
شدش هر که منکر تواش خوار کن
به لعن خود او را گرفتار کن
غضب کن بر آن دشمنِ زشت خو
که نا حق شود منکرِ حقِّ او
(۸۹) خدایا تو این مژده‌ام داده‌ای
توام این بشارت فرستاده‌ای
که باشد امامت برای علی (ع)
تو را آنکه هست از شرافت ولی
گواهی به اعمال من مو بمو
تو دیدی بیان من و نصبِ او
به نصبِ علی (ع) دین برای عباد
تو کامل نمودی ز روی وِداد
بمولائی این امام هُمام
تو نعمت نمودی به خَلقت تمام
چو با او شد آغاز و انجامشان
رضا گشتی از دین اسلامشان
همین است آن دین که اندر کتاب
نمودی برای قبول انتخاب
بفرمودی آن کس که آئین و کیش
گزیند جز اسلام از بهر خویش
از او نیست هرگز قبول و یقین
بود در قیامت وی از خاسرین
خدایا توئی شاهد حال من
که راندم به ابلاغ وَحیت سخن
(۹۰) بدانید مردم بامر خدا
علی (ع) گشت چون بر شما پیشوا
قبول خدا گشت آئینتان
شد اَکمل به یُمنِ علی (ع) دینتان
پس آنکس که نشناسد او را امام
هم او را که بر اوست قائم‌مقام
ز وُلدِ من و صُلبِ او طیّبین
که هادی بخلقند تا یوم دین

همان روز کز بنده عرضِ عمل

شود بر خداوند عَزّ وَ جَلّ

پس آنان بود پست کردارشان

بود دائماً جای در نارشان

[صفحه ۴۴]

نگردد بر آنها خفیف از شرر

نیفتد بِدانها ز رحمت نظر

(۹۱) بود مَردم، این صفدر نامور

به من یاریش از شما بیشتر

ز هرگونه حق هست آن باوفا

به من خود سزاوارتر از شما

ز هرگونه قربی بود بی‌گمان

بمن از شما اَقرب آن پاک جان

ز هرگونه عزّت بگیتی رواست

فزون عزّتش پیش من از شماست

خداوند راضی‌ست از بوالحسن

و ز او راضیم چون خداوند، من

نشد آیتی نازل اندر رضا

مگر اینکه بُد در حق مرتضی

نیامد ز حق مؤمنین را خطاب

که اوّل مخاطب نشد بُوتراب (ع)

نشد آیه در مدح نازل که آن

ندادی شئون علی (ع) را نشان

نه حق داده جز بهر آن مُقتدی

گواهی بفردوس در هَل اَتی

نه این سوره جز او کسیرا بشان

نه جز مدح او مدح کس اندر آن

(۹۲) علی (ع) مَردم، از روی صدق و صفا

بود یار و یاور بدینِ خدا

کند بهر خوشنودی ذوالجلال

بفرمان من با مخالف جدال

بپرهیز و پاکیست ذاتش قرین

هم او هادی و مهدی از ربِّ دین

فرستاده‌ی حق به سوی شما

بود بهتر از جمله‌ی انبیا

وصیّ شما نیز بهتر وصی‌ست

میان من و این وصی فرق نیست

ز صلب ویند اوصیاء خَلَفْ

همه بهتر از اوصیاء سَلَفْ

(۹۳) بدانید مردم نژاد رُسل

خود از صُلب آنهاست از جزء و کُلّ

نژاد من از صلب پاک علی‌ست (ع)

کز ایشان چو آئینه دین منجلیست

(۹۴) نمود از حسد مردم ابلیس دون

ز باغ جنان بوالبشر را برون

[صفحه ۴۵]

نباشید پس با علی (ع) رشک مند

که بینید از آن رشک‌مندی گزند

شود پست کردار و اعمالتان

بلغزد قدم، بد شود حالتان

ز فردوس آدم بحکم اِله

بسوی زمین آمد از یک گناه

بحالی کز امکان حقش برگزید

چنینش سزای گنه در رسید

چو از یک گنه او ببرد این ملال

شما چون شمائید چونست حال

بسی از شما جنس اهریمنند

به یزدان ز اهریمنی دشمنند

(۹۵) الا نیست خصم علی (ع) جز شقی

ندارد ولایش بجز متّقی

نیارد در آفاق بی‌گفتگو

بجز مؤمن خالص ایمان به او

به یزدان قسم کز خدای جهان

علی (ع) راست والعصر نازل بشان

بنام خداوند روزی رسان

که او هست بر مؤمنین مهربان

به والعصر پس لعل لب برگشود

اِلی آخر آن را قِرائت نمود

(۹۶) بگفتا پس ای قوم، حق را گواه

گرفتم به تبلیغِ أمر اِله

رساندم شما را فروع و اصول

جز این هم نباشد برای رسول

(۹۷) الا ای گروه از صِغار و کِبار

خدا ترس باشید و پرهیزکار

جز اسلام بر مذهبی نگروید

نه با دین دیگر ز دنیا روید

(۹۸) بیارید ایقوم ایمان بجان

بذات خداوندگارِ جهان

هم آرید ایمان بشخص رسول

هم آن نور کان یافت با وی نُزول

از آن پیش کز قهر، از هر کسی

شود محو و ناچیز روها بسی

بگردند آنها بسوی قفا

بود این چنین منکران را سزا

ز حق مردم آن نور در من بتافت

پس آنگه علی (ع) از من آن نور یافت

[صفحه ۴۶]

پس آن را بود نسل وی مُستَقرّ

اِلَی القائِمِ الْمَهْدِیِ الْمُنْتَظَر (عج)

امامی که حق خداوندِ ما

بگیرد ز اعدا به امر اِله

به تحقیق ما را خداوندگار

بداد از کرم حجّت خود قرار

به تقصیر کاران و خصمان دین

به اهل تخلّف دگر خائنین

گنه‌کارها و ستم‌پیشگان

که دارند جا در تمام جهان

(۹۹) به اعلام بیم‌آور ای مسلمین

کنم باز آگاهتان این چنین

مرا کرده مبعوث حق بر شما
چو پیش از من و بعثت انبیا
ز من پس سرآید اگر روزگار
شوم کشته یا در صف کار زار
بگردید آیا به اعقابتان
شود منقلب حال و آدابتان
پس آنکس که گرداند رو در قفا
از آن نیست هرگز زیان بر خدا
بزودی خداوندِ عزّوجل
دهد شاکرین را جزایِ عمل
(۱۰۰) بدانید مردم علی (ع) بی‌قصور
بود هم صبور و بود هم شکور
پس از وی ز وُلدِ من و صُلبِ او
بدین وصف باشند و این طبع و خو
(۱۰۱) ز اسلامتان گر که مرد رهید
به یزدان نباید که منّت نهید
که گردید از این خیال غلط
خداوند را مستحقِّ سخط
شما را عذابش نماید هلاک
بود در کمین گاه آن ذات پاک
(۱۰۲) بدانید مردم امامانِ چند
پس از من بزودی بدعوت تَنَند
بخوانند مر خلق را سوی نار
ندارند در عرصه‌ی حشر یار
بدانید مردم از این خود سری
من و کردگاریم از آنها بَری
همانا خود و جمله اشیاعشان
چه انصار آنها چه اتباعشان
[صفحه ۴۷]
شوند از تبه کاری خود مقیم
به بیغولِهِ پست اندر جحیم
چه بسیار بد جایگاهی بود
که آن جای اهل تکبّر شود

همان نابکاران حیلت شعار
که گشتند با هم صحیفه نگار
ببایست هر یک پی خیر و شر
نمائید در نامه‌ی خود نظر
چنین گفت راوی که صدقِ بیان
از آن سرور آمد بزودی عیان
بگشتند اهل صحیفه ز کیش
ببردند امّت بهمراه خویش
جز اشخاص معدودی از اهل دین
که بودند نائل بنور یقین
(۱۰۳) رساندم شما را پی اِنتباه
چنین حکم محکم که بود از اِله
که آن هست حجّت ز روی یقین
بهر حاضر و غائب از اهل دین
هم از بهر هر کس بود در شُهود
هم آنانکه یابند زین پس وجود
هم آنانکه زائیده از مادرند
و یا خود به صلب و رحم اندرند
ازین امر باید بهر بوم و بر
که حاضر بغائب رساند خبر
پدر گوید آن را بفرزند نیز
شود تا بپا عرصه‌ی رستخیز
(۱۰۴) چه زود این امامت که باشد ز ما
شود مملکت در میان شما [۴۰].
به غصب او فتد در کفِ غاصبین
پذیرد خلل آن زمان شرعِ دین
بهر غاصب و مُغتصب بی گمان
کند خشم و لعنت خدای جهان
در این حال زود از برای شما
پدید آید ای انس و جن ابتلا
شما را فرستد خداوندگار
بسی شعله از آتش پر شرار
بسی نیز از مسِّ بگداخته

که دفعش نباشد ز کس ساخته

(۱۰۵) بدانید مردم خدای جهان

نماید بهر حالتان امتحان

[صفحه ۴۸]

چنین رفته تقدیر از بی‌نیاز

که یابد زنا پاک، پاک امتیاز

هم از مصلحت آن مُبرّا ز عیب

شما را نکرده‌ست دانا به غیب

(۱۰۶) بدانید مردم که در روزگار

نبوده‌است یک قریه‌کش کردگار

مقدّر کند امر تخریبِ آن

مگر در مکافات تکذیبِ آن

کند همچنان نیز حالی هلاک

ندارد هر آن قریه از ظلم باک

کند ظالمانرا چنین حق عِقاب

که فرموده خود ذکر آن در کتاب

شما را امام و ولی این علیست (ع)

که آگاه بر هر خفیّ و جلیست

بود او مواعید حقّ و خدا

مواعید خود را نماید وفا

(۱۰۷) چه بسیار پیش از شما در جهان

نمودند ره گُم ز پیشینیان

خداوند کرد اوّلین را هلاک

جهان را کند ز آخرین نیز پاک

(۱۰۸) خداوند ای مردم از راهِ وحی

مرا کرد امرو مرا کرد نهی

علی (ع) نیز در امر و نهی من است

همان امر و نهیی که از ذوالمن است

بدانِست اوامر و نهی خدای

بیارید پس امر و نهیش بجای

هدایت بیابید ازین پیشوا

پذیرید نهیش ز هر ناروا

به ارشاد او برخورید از رشاد

بپوئید از وی طریق مراد

مبادا کند راههای دگر

شما را از ین راه سالم بِدر

(۱۰۹) خدا را محقّق منم راه راست

ز من پیروی فرض بهر شماست

مرا راه حقّ است حیدر (ع) ز پی

پس از او نژاد من از صُلبِ وی

هدایت نمایند آنان بحق

عدالت گذارند اندر فِرَق

پس از لعل لب آنشه انس و جان

شد از سوره‌ی فاتحه دُر فشان

[صفحه ۴۹]

پس آنگاه فرمود در من خدا

مر این سوره نازل نمود از سما

هم این سوره اندر علی (ع) نازلست

هم اولاد او را چو او شاملست

ز درگاه یزدان چنین لطفِ خاصّ

بمن دارد و آلِ من اختصاص

خدا را همان اولیاء عِظام

که از خوف و حُزنند ایمن تمام

الا حزب حق راست فتح و ظفر

بر احزاب غالب بود سر بسر

(۱۱۰) الا با علی (ع) دشمنند آن کسان

که اهل شقاقند اندر جهان

همان سرکشانی کز اِخوانشان

شیاطین رسد وحی بر جانشان

ز گفتار بیجا، بیانِ گزاف

کز آنها نخیزد بجز اختلاف

(۱۱۱) بدانید هستند احبابشان

کسانی که حق داده ز آنها نشان

در احوال آن قومِ دور از ثواب

چنین ذکر فرموده اندر کتاب

نمی‌یابی آنقوم را اهل دین

بحشر و خداوند صاحب یقین
محبّند با آن گروه جُهول
که هستند خصمِ خدا و رسُول
اِلی آخر این آیه را شاه دین
فرو خواند آن لحظه بر مُسلمین
(۱۱۲) بفرمود پس با ندای جلی
بحقّ محبّانِ آل علی (ع)
الا دوستداران ایشان ز جاه
شدستند موصوف وصف اِله
کسانیکه دارند ایمان و هم
نپوشند بر آن لباس ستم
کشانند در ایمنی رخت خویش
بگیرند راه هدایت به پیش
الا دوستدارانِ این اوصیا
همان مرد مانند کاندر جزا
شود مَسکن امن جنّاتشان
بود با ملایک ملاقاتشان
بگوئید بعد از درود و سلام
بپاکی در آئید در این مقام
[صفحه ۵۰]
بمانید جاوید در این سرا
مصون از زوال و مُعاف از فنا
الا دوستدارانِ آن رهبران
همان ناجیانند کاندر جنان
نمایند منزل بدون حساب
کز آنها خبر داده حق در کتاب
(۱۱۳) بدانید اعدای آن اولیا
همان هالکانند کاندر جزا
بگردند واصل بنارِ سَعیر
که بدخواه را بد رسد ناگزیر
بدانید اعدای آن سروران
همان منکرانند و اِستمگران
که بینند از حق عذابِ الیم

کنند استماعِ شهیق از جحیم

بحالی که آتش بود شعله زا

زفیرش دل و جان بر آرد ز جا

در آن هر گروهی که داخل شوند

بلعنِ هم از غیظ قائل شوند

اِلی آخر آنشاهِ گردون جناب

بیان کرد این آیه را از کتاب

دگر باره فرمود ز اعدایشان

بقرآن چنین داده یزدان نشان

که دریای آتش چو آید بموج

در افتند اعدا در آن فوج فوج

بپرسندشان خازنان جحیم

شما را کس آیا نداده است بیم

مر این آیه را نیز تا انتها

بیان کرد آندم رسول خدا (ص)

(۱۱۴) دگر باره در حقّ احبابشان

ز مرجان بدین آیه شد دُر فشان

کسانی که هستند خالی ز رَیب

ز پروردگارند ترسان بغیب

ز حق در خور لطف و آمرزشند

به اجر کبیر الهی خوشند

(۱۱۵) بدانید مردم جحیم و جنان

بسی فرق‌ها دارد اندر میان

کسی دشمن ماست کو را خدا

مذمّت فرستاد و لعنت سزا

بود دوست ما را کسی کش ودود

محبّ است و مدّاح ز انعام و جود

[صفحه ۵۱]

(۱۱۶) منم مردم از حق نبیّ و بشیر

علی (ع) هست بر من وصیّ و ظهیر

(۱۱۷) بدانید ختم امامانِ پاک

بود مهدی قائم (عج) آنجانِ پاک

بدانید او هست غالب بدین

کشد در جهان کیفر از ظالمین
بدانید او فاتح قلعه‌هاست
از او منهدم ظلم را هر بناست
بدانید اندر قبائل به تیغ
بود قاتل مشرکین بی‌دریغ
بدانید او می‌نماید قیام
بخونخواهیِ اولیاءِ عِظام
بدانید او ناصرِ دین بود
مروّج به احکامِ آئین بود
بدانید آن طرفه بحر شگرف
همی آب گیرد ز دریای ژرف
بدانید او آگه است از کسان
که در فضل و جهلند هر یک چسان
بدانید بنموده پروردگار
وِرا انتخاب و وِرا اختیار
بدانید هست از ضمیرِ بسیط
بهر علم هم وارث و هم محیط
بدانید آن رهنمای بشر
دهد از خداوندگارش خبر
کند در جهان آن امامِ هُمام
به بیداری امر ایمان قیام
بدانید آن ذو رشادِ رشید
بود در امور استوار و سدید
بدانید بر اوست تفویض امر
برون کار از دست زید است و عَمرو
بدانید بگذشتگانِ خبیر
شدند از وجود شریفش بشیر
بدانید آنشاه در روزگار
بود حجّتِ باقیِ کردگار
نباشد دگر بعد از او حُجّتی
جز او نیست کس را چنین رُتبتی
نه حقّی مگر اینکه با او بود
نه نوری مگر اینکه زان رو بود

بدانید کس نیست غالب بر او

نه منصور می گردد او را عدو

[صفحه ۵۲]

بدانید هست او ولیِّ خدا

جُز او در زمین نیست فرمانروا

حَکَم خلق را باشد از ذوالمنن

امین است حق را به سِرّ و علن

(۱۱۸) من ای مردم احکام پروردگار

نمودم برای شما آشکار

مرا بود هر امر و نهیی ز دین

بفهم شما کردم آن را قرین

هم از بعد من این علی (ع) بر شما

بفهماند آن را که باشد روا

(۱۱۹) شما را چو این خطبه اتمام یافت

بهمدستی من بباید شتافت

بیارید رسم تَحیّت بجا

ز منصوب گردیدن مرتضی (ع)

پس آنگه پی بیعتِ آن امام

نمائید آماده خود را تمام

بدانید من بیعتم با خداست

علی (ع) بیعتش با من از ابتداست

من از جانب حق در این امر عام

کنم اخذِ بیعت ز امّت تمام

پس آن کس که این عهد را بشکند

بنفس خود البتّه اِستم کند

اِلی آخر آن شاهِ مُلکِ ادب

بدین آیه شکّر فشان شد ز لب

(۱۲۰) دگر باره فرمود از کردگار

بود حجّ و عمره در آئین شعار

بس آن بنده کو حجّ بجا آورد

ور از عمره گویِ سعادت برد

مر این آیه را نیز سلطان دین

ز لعل لب افشاند دُرّ ثمین

دگر ره بفرمود مردم ز حجّ

بیابید در کعبه فتح و فرج

در آن اهل بیتی نکرده ورود

که ننموده حق بی‌نیازش ز جود

هم از آن تخلّف نورزیده‌اند

مگر اینکه محتاج گردیده‌اند

در آن هیچ مؤمن توقّف نکرد

بانجام دستور یزدانِ فرد

مگر آنکه بخشید تا آنزمان

گناهان او را خدای جهان

[صفحه ۵۳]

چو از حجّ بانجام فرمان رسید

پس اعمالش اینجا به پایان رسید

بدانید مردم ز روی یقین

که یزدان بحُجّاج باشد معین

در این ره نمایند چون صرف مال

دهدْشان عوض حضرت ذوالجلال

نه ضایع کند اجر آنان خدای

که آرند اعمال نیکو بجای

بکوشید در حجِّ بیت ای گروه

به بخشید دین را کمال و شکوه

هم انفاق اندر ره دین کنید

از این راه ترویجِ آئین کنید

مگردید دور از مشاهد مگر

زمانی که از توبه گیرید اثر

شما را شود عفو حق مقترن

گناهانتان را کند ریشه کن

(۱۲۱) بدارید بر پای مردم صلوهٔ

نباشید از مانعینِ زکوهٔ

نمائید از روی رغبت عمل

بامر خداوند عزّ و جلّ

و گر بُرد طول زمان هوشتان

ز کوتاهی آن شد فراموشتان

پس احکام حق را مُبَیِّن علیست (ع)

ز حق بعد من او شما را ولیست

دگر آنکه حق آفرید از مَنَش

بود روح من در مبارک تَنَش

دگر آنکه بدهد شما را خبر

چو پرسند از مُعْلَن و مُسْتَتَر

بدانید باشد حلال و حرام

از آن بیش کانرا شمارم تمام

چو یک یک شناساندن این و آن

برونست از حدِّ شرح و بیان

باخذِ حلال و بِرَدِّ حرام

شما را کنم امر در یک مقام

مرا کرده مأمور پس بر شما

پی بیعت و صفقت اینک خدا

پذیرید از من بحُسنِ قبول

عَنِ اللَّهِ ما فی عَلِیٍّ اَقُول

هم از بعد او پیشوایان چند

که از صلب او وز نژاد منند

[صفحه ۵۴]

از آنها یکی مهدی قائم (عج) است

که تا حشر دوران او دائم است

امامی که در ملک روی زمین

بحقّ می‌کند حکم آن بی‌قرین

(۱۲۲) شما را من ای مَردم از ذوالجلال

دلالت نمودم سوی هر حلال

هم از هر حرامی بگوش شما

فروخواندم آیات نهی از خدا

من از آنچه گفتم نگردیده‌ام

نه تبدیل بر آن پسندیده‌ام

پس آگاه باشید و یاد آورید

بخاطر بیان مرا بسپرید

خبر ز آنچه گفتم بیاران دهید

نه تبدیل و تغییر بر آن دهید

(۱۲۳) بدانید مردم دگر باره من

به تجدیدِ مطلب بِرانم سخن

الا پس بدارید بر پا نماز

تقرّب بجوئید با بی‌نیاز

ز اموال حقِّ مساکین دهید

زکوتش بدستور آئین دهید

ز امر بمعروف در انتباه

نورزید غفلت به بیگاه و گاه

هم از نهی منکر مدارید دست

ز سُستی میارید بر دین شکست

خود امر بمعروفتان را کمال

نیوشیدن از من بود این مقال

هم ابلاغ فرمان و گفتار من

بدانکو نباشد در این انجمن

همش امر کردن باخذ و قبول

همش نهی کردن ز ردّ و نکُول

مر این امر هست از خداوند و من

بهر شیخ و شاب و بهر مرد و زن

خود این امر و این نهی نیز از شما

نباشد بدلخواه هر کس روا

بود حکم فرما در این دستگاه

امامی که خود هست دور از گناه

(۱۲۴) کتاب خدا باشد ای مسلمین

شما را معرّف ز روی یقین

که بعد از علی (ع) از نژاد علی (ع)

شما را امامند و حق را ولی

[صفحه ۵۵]

من این نیز گفتم که اندر جهان

ز نسل منند و علی (ع) آن مهان

خداوند درباره‌ی بوتراب (ع)

چنین ذکر فرموده اندر کتاب

ولایت که هستی بدان قائم است

در اعقاب او باقی و دائم است

بگفتم من البته هرگز شما
نگردیده گمره ز دین خدا
ولی تا بقرآن و عترت ز جان
شما را تَمَسُّک بود در جهان
(۱۲۵) پی ایمنی مردم اندر معاد
به تقوی بتقوی کنید اعتماد
حذر زان تزلزل نمائید و بیم
که خوانده خدای عظیمش، عظیم
بخاطر بیارید مرگ و حساب
ز میزان اعمال و هولِ عذاب
هم از اینکه باشد حسابِ کسان
حضور خداوندگارِ جهان
هم از اینکه هر کس شود بهره یاب
یکی از ثواب و یکی از عِقاب
پس آن کس که آید بفعلِ نکو
به نیکی جزا داده خواهد شد او
هم آنکو بیاید بکردارِ زشت
نصیبی ندارد ز باغ بهشت
(۱۲۶) شما بیش از آنید ای مُسلمین
که من با همه اندرین سرزمین
بیک دست در صفقه کوشا شوم
بهمدستی اینک مهیّا شوم
خداوند عزّ و جلّ این زمان
همی خواهد اقرارتان بر زبان
بدان عقد منصب که فاش و جلی
به بستم من اینجا برای علی (ع)
سپردم امارت در امّت به وی
پس آنانکه آیند او را ز پی
امامان (ع) ز نسل من و صُلب او
کز آنان نمودم بسی گفتگو
شما را بگفتم ببانگِ بلند
که ذرّیه من ز صُلبِ وِیَنْد
(۱۲۷) سراسر بگوئید از خاص و عام

نمودیم ما استماعِ کلام

[صفحه ۵۶]

مطیعیم در امر و راضی بدان

پذیرای فرمانِ یزدان بجان

ز حق آنچه گفتی بما مو بمو

که آن در علی (ع) بود و اولاد (ع) او

ز صُلب وی آن اولیاءِ عِظام

بدآنها نمائیم بیعت تمام

بدلهایمان هم بجانهایمان

دگر دستها و زبانهایمان

نه پیچیم از این امر روی ثبات

چه اندر حیات و چه اندر ممات

چه در موقعِ بعثِ یومِ النُّشور

که هر کس بر آرد سر از خاکِ گور

نه تغییر و تبدیل بر آن دهیم

نه بر شکّ و ریب از خطا دل نهیم

نه از عهد خود روی گردان شویم

مُصَمَّم نه بر نقضِ پیمان شویم

اطاعت کنیم از خدا و رسول (ص)

نمائیم امر علی (ع) را قبول

پذیریم نیز امر اولادِ وی

که آیند او را یکایک ز پی

بخلقِ جهان رهنما و ولی

ز نسلِ تو و صلبِ پاکِ علی (ع)

که‌آیند بعداز حسین (ع) و حسن (ع)

جگر گوشه‌های علی (ع) آن دو تن

که نزد خود و حق مقاماتشان

نمودم بیان و بدادم نشان

بگفتم از آن هر دو جاه و محلّ

به نزد خداوند عزّ و جلّ

به تحقیق آنرا نمودم ادا

بگویم مر این نکته را با شما

که دو سَیّدند این دو نیکو سرشت

برای جوانانِ اهلِ بهشت
همین دو امامند (ع) بعد از پدر
مطاعند یکسر بجنّ و بشر
بدانید من نیز پیش از علی (ع)
پدر هستم از بهر این دو ولی
(۱۲۸) بگوئید اطاعت نمودیم ما
خدا را بفرمان این اولیا
تو و مرتضی (ع) آن امام همام
حسن با حسین (ع) آن‌دو سبط گرام
[صفحه ۵۷]
دگر آن امامان (ع) که اوصافشان
نمودی تو از بهر امّت بیان
گَهِ اخذِ میثاق در امرِ دین
برای علی (ع) سرور مؤمنین
ز دلها و جانها زبانهای ما
هم از بیعت دست و آرای ما
ز ما هر که با این دو بیعت نمود
مُقِرّ گشت و نیز از زبانْشان ستود
مر آن را نجوئیم هرگز بَدل
نه بینیم در خود خلاف از حِول
گرفتیم بر خود خدا را گواه
که کافی است بهر شهادت اِله
تو هم باش بر ما گواه و دگر
هر آنکوست فرمانبر از دادگر
چه باشند پنهان و چه بر ملا
ملایک جنود و عبید خُدا
خود از هر گواهی خدا اکبر است
بدین نکته هر بنده مستحضر است
(۱۲۹) چه رانید ای مسلمین بر زبان
که باشد خداوند آگه از آن
به تحقیق حق عالِم هر صداست
بر او کشف اسرارِ نفسِ شماست
پس آن کو براه هدایت رود

وِ را رستگاری مسلّم شود

هر آنکس که گمره شد از ابلهی

خود از بهر او باشد آن گمرهی

پس آن کس که بیعت کند در عیان

بود بیعتش با خدا در نهان

بدین بیعت آنکو شود پای بست

وِ را دست حقّ است بالای دست

(۱۳۰) بترسید مردم ز حق وز یقین

نمائید بیعت بسالار دین

علی (ع) سرور مؤمنین پس حسن (ع)

پس از او حسین (ع) آن دو فرزند من

پس آن پیشوایان (ع) که در روزگار

ولایت در آنها بود پایدار

کند هر که حیلت، خداوندِ پاک

نماید به تحقیق او را هلاک

گرفت آنکه راه وفا را به پیش

در رحمت حق گشاید بخویش

[صفحه ۵۸]

پس آنکس که از جَحد بشکست عهد

به اِشکستِ نفسِ خود او کرده جَهد

بدین آیه باز آن شه انس و جان

ز یاقوتِ لب گشت گوهر فشان

(۱۳۱) دگر ره بگفت ای گروه آنچه من

بگفتم بگوئید و بر بوالحسن (ع)

دهید از سرِ میل و رغبت سلام

که او مؤمنین راست میر و امام

بگوئید یارب بیان رسول

شنیدیم و کردیم از وی قبول

نمودیم اطاعت ز فرمانِ تو

کنون از تو خواهیم غُفرانِ تو

بسوی تو ای خالق اِنس و جان

بود بازگشتِ همه بندگان

بگوئید حمد است خاص خدای

که ما را بدین راه شد رهنمای

هدایت یقین شامل ما نبود

خداوند مان گرنه ره می‌نمود

(۱۳۲) علی (ع) را فضائل بنزد خداست

ز فضل علی (ع) با خبر کبریاست

بتحقیق آن از خدای حمید

شده نازل اندر کتاب مجید

بود بیشتر زآنکه در یک مقام

برای شما من شمارم تمام

پس آن را که از آن فضایل خبر

بدادم من و گشت صاحب نظر

نورزید انکارِ تحقیقِ وی

نمائید البتّه تصدیقِ وی

(۱۳۳) بدانید ای مردم آن کو قبول

کند حکم یزدان و امر رسول

پس امر علی (ع) و آن امامان (ع) که من

براندم در اوصاف آنان سخن

رهد از عذاب و شود رستگار

بود فارغ از هولِ روزِ شمار

(۱۳۴) بدانید ای مسلمین آن کسان

که در بیعت مرتضی (ع) این زمان

بگیرند پیشی کنند اهتمام

هم اندر تولّی هم اندر سلام

امیرش بدانند بر مؤمنین

بود جایگهْشان بهشتِ برین

[صفحه ۵۹]

(۱۳۵) بگوئید ای مسلمین آن سخن

که خوشنود گردد از آن ذوالمنن

اگر چه شما و آنچه اندر زمین

ز جنّ و ز اِنسند از ساکنین

بکُفر و ضلالت بر آرند سر

خداوند را نیست هرگز ضرر

(۱۳۶) خدایا ببخشای بر مؤمنین

بکن کافران را هلاکت قرین
ستایش بدان ذات پاکی نثار
که مر عالمین راست پروردگار
پس آندم بر آمد ز مردم ندا
که آری شنیدیم حُکمِ خدا
نمودیم اطاعت بحُسنِ قبول
ز امر خداوند و امر رسول
پذیریم هر امر و فرمان که هست
سراسر بقلب و زبان و به دست
ببردند بر آن دو سَرور هجوم
بخورشید و مه گِرد آمد نجوم
نمودند با دستِ بیعت شروع
همی یافت امر الهی وقوع
در آندم بسوی نبیّ (ص) و علی (ع)
شد اوّل به بیعت روان اوّلی
دگر ثانی و ثالث از بعد وی
دگر رابع و خامس او را ز پی
پس آنگه مهاجر بدین افتخار
سرافراز گشتند خُرد و کبار
پس انصار و آنگاه دیگر کسان
اِلی آخر از روی مقدارشان
در آنشب بانجام آن مُدّعا
ادا شد صلواتین وقتِ عشا
به بیعت عَلَی الرّسم پرداختند
خود این نَرد تا ثُلثِ شب باختند
به هر لحظه هر فرقه از مسلمین
نمودند بیعت بسالار دین
(۱۳۷) نبی (ص) گفت حمد خدا کز وِداد
بما برتری داده اندر عِباد
از آن لحظه بیعت بَرِ اهل دین
بشد رسم و اندر سُنَن جا گزین
که معمول دارند اندر فِرَق
کسانیکه در آن ندارند حقّ

[صفحه ۶۰]

روایت نمودند اهل کلام

که فرمود صادق علیه‌السَّلام

کز این خطبه دلکشِ جانفزا

چو گردید فارغ رسُول خدا (ص)

بشد دیده مردی بوجه منیر

نکوروی و خوشبوی و روشن ضمیر

همی گفت هرگز بیزدان قسم

ندیدم چو امروز فخر اُمَم

به تشدید و تأکید راند سخن

بحقّ پسر عم خود بوالحسن (ع)

مر این عقد بیعت که امروز بست

کس آنرا نخواهد گشود و شکست

مگر کافری بر خدای عظیم

خدای عظیم و رسول کریم (ص)

بسی وای بر آنکه حیلت کند

مر این عقد و این عهد را بشکند

چنین گفت صادق (ع) که بر وی عُمَر

بیفکند از روی حیرت نظر

از آن هیئتِ دلربا وان کلام

عجب بُرد و گفتا بخیرالأنام

که آیا تو نشنیدی ای شاه دین

که این مرد گفتا چنان و چنین

نبی (ص) گفت دانی ز که بود آن جلیل

بگفتا نه، فرمود بُد جبرئیل

حذر کن مبادا تغافل کنی

خود این عقد بگشائی و بشکنی

که گر از تو یابد ظهور این عمل

بذاتِ خداوندِ عزّ و جلّ

خدا و رسول و ملایک یقین

بَری از تو گردند با مؤمنین

مر این خطبه و این حدیث اِمتزاج

بدین فارسی یافت از اِحتجاج

پس از اَلْف دوران چرخ فلک

بسیصد بیفزوده هفتاد و یک

که این نامه‌ی نامی اتمام یافت

بحمداللَّه این کار انجام یافت

شد از نظم این خطبه‌ی دلپذیر

بلطف خداوند فارغ «صغیر»

ز مولی (ع) بدین نظم بهر صِلت

قبول و اثر باشدش مسئلت [۴۱].

[صفحه ۶۵]

نخستین شاعر و شعر غدیر

اشاره

حسّان بن ثابت اولین شاعر غدیر است که بعد از خطبه‌ی پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله در همان محل غدیر خم به همین مناسبت اشعاری را سرود و خدمت حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله عرضه داشت و اجازه گرفت تا برای همه کسانی که در غدیر بودند و خطبه را شنیدند بخواند حضرت اجازه دادند و فرمودند بخوان بنام خداوند و برکت او.

حسان بر جای بلندی قرار گرفت و مردم برای شنیدن کلامش ازدحام کردند و گردن می‌کشیدند. او گفت: «ای بزرگان قریش، سخن مرا به گواهی و امضای پیامبر گوش کنید».

سپس اشعاری را که همان جا سروده بود خواند که به‌عنوان یک سند تاریخی از غدیر ثبت شد و به یادگار ماند.

متن عربی اشعار حسان بن ثابت

(۱) اَلَمْ تَعْلَموا أَنَّ النَّبِیَّ مُحَمَّداً

لَدی دَوْحِ خُمٍّ حینَ قامَ مُنادِیاً

(۲) وَ قَد جاءَهُ جِبْریلُ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ

بِأَنَّکَ مَعْصُومٌ فَلا تَکُ وانِیاً

(۳) وَ بَلِّغْهُمُ ما أَنْزَلَ اللَّهُ رَبُّهُمْ

وَ إن اَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ وَ حاذَرْتَ باغِیاً

(۴) علیکَ فما بَلَّغْتَهُم عَن إلهِهِمْ

رِسالَتَهُ إنْ کُنْتَ تَخْشَی الْأَعادِیا

(۵) فَقامَ بِهِ إذْ ذاکَ رافِعُ کَفِّهِ

بِیُمنی یَدَیْهِ مُعْلِنُ الصَّوْتِ عالِیاً

(۶) فَقالَ لَهُمْ: مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ مِنْکُمُ

وَ کانَ لِقَوْلی حافِظاً لَیْسَ ناسِیاً

(۷) فَمَوْلاهُ مِنْ بَعْدی عَلِیٌّ وَ اِنَّنی
بِهِ لَکُمْ دُونَ الْبَرِیَّةِ راضِیاً
(۸) فَیا رَبِّ مَنْ والی عَلِیّاً فَوالِهِ
وَ کُنْ لِلَّذی عادی عَلِیّاً مُعادِیاً
[صفحه ۶۶]
(۹) وَیا رَبِّ فَانْصُرْ ناصِریهِ لِنَصْرِهِمْ
إمامَ الْهُدی کالْبَدْرِ یَجْلُو الدَّیاجِیا
(۱۰) وَیا رَبِّ فَاخْذُلْ خاذِلِیهِ وَ کُنْ لَهُمْ
إذا وَقَفُوا یَوْمَ الْحِسابِ مُکافِیاً

ترجمه اشعار حسان بن ثابت

۱. آیا نمی‌دانید که محمّد پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله کنار درختان غدیر خم به حالت ندا ایستاد.
۲. و این در حالی بود که جبرئیل از طرف خداوند پیام آورده بود که در این امر سستی مکن که تو محفوظ خواهی بود.
۳. و آنچه از طرف خداوند بر تو نازل شده به مردم برسان.
۴. و اگر نرسانی و از ظالمان بترسی و از دشمنان حذر کنی رسالت پروردگارشان را نرسانده‌ای.
۵. در اینجا بود که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله دست علی علیه‌السَّلام را بلند کرد و با صدای بلند فرمود:
۶. هرکس از شما که من مولای او هستم و سخن مرا به یاد می‌سپارد و فراموش نمی‌کند.
۷. مولای او بعد از من علی است، و من فقط به او- نه به دیگری- به‌عنوان جانشین خود برای شما راضی هستم.
۸. پروردگارا هر کس علی را دوست بدارد او را دوست بدار، و هر کس با علی دشمنی کند او را دشمن بدار.
۹. پرودگارا یاری کنندگان او را یاری فرما به خاطر نصرتشان امام هدایت کننده‌ای را که در تاریکیها مانند ماه شب چهارده روشنی می‌بخشد.
۱۰. پروردگارا خوار کنندگان او را خوار کن و روز قیامت که برای حساب می‌ایستند خود جزا بده».
پس از اشعار حسّان، پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: ای حسّان، مادامی که با زبانت از ما دفاع می کنی، از سوی روح القدس مؤیّد خواهی بود.
[صفحه ۶۷]

نامهای عید غدیر، در روایات

در روایات برای غدیر ۷۰ نام برده شده است که مرحوم علّامه کفعمی رضوان اللَّه
تعالی علیه روایات مذکور را به نظم در آورده‌اند.
۱. یَومُ اِبْداءِ خَفَایَا الصُّدُورِ وَ مُضْمَراتِ الْاُمور [۸۳].
روز آشکار شدن آنچه در سینه‌ها پنهان بود و آن کارهایی که از دیده‌ها نهان.
۲. یَوْمُ اِبْلاءِ السَّرائِر. [۸۴].
روز فاش شدن توطئه‌های پشت پرده.

۳. یَوْمُ اِدْرِیس. [۸۵].

روز ادریس پیامبر.

۴. یَوْمُ اِسْتِرَاحَةِ الْمُؤْمِنینَ. [۸۶].

روز آسایش مؤمنان.

۵. یَوْمُ اِطْعامِ الطَّعام. [۸۷].

روز طعام دادن.

۶. یَوْمُ اِظْهارِ الْمَصُونِ مِنَ الْمَکْنُون. [۸۸].

روز افشای رازی که در نهان نگه داشته می‌شد.

۷. یَوْمُ اِکْثَارِ الصَّلوةِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. [۸۹].

روز زیاد درود فرستادن بر محمّد و آل محمّد.

[صفحه ۶۸]

۸. هُوَ الْیَوْمُ الَّذِی اَکْمَلَ اللَّهُ بِهِ الدِّین. [۹۰].

روز غدیر، روزی است که خداوند، به وسیله‌ی آن، دین را کامل ساخت.

۹. هُوَ الْیومُ الَّذِی یَزِیدُ اللَّهُ فِی حَالِ مَنْ عَبَدَ فِیهِ. وَ وَسعَ عَلی عِیالِهِ وَ نَفْسِهِ وَ اِخْوانِهِ وَ یُعْتِقُهُ اللَّهُ مِنَ النّارِ. [۹۱].

آن، روزی است که خداوند بر توان کسی که او را عبادت کند می‌افزاید.و همین گونه کسی که بر خویش و خانواده‌اش وسعت در زندگی ایجاد کند و خدا او را از آتش رهایی می‌بخشد.

۱۰. یَوْمُ الْاِرْشاد. [۹۲].

روز راهنمایی کردن است.

۱۱. یَوْمُ الْاِیْضاحِ وَ الْاِفْصاحِ وَالْکَشفِ عَنِ الْمَقامِ الصُّرَاحِ. [۹۳].

روز بیان کردن، آشکار ساختن و پرده برگرفتن از مرتبت خالص و پیراسته است. (مقصود: پرده برگرفتن از مقام امامت است).

۱۲. یَوْمُ الْاَمْنِ الْمَامُونِ. [۹۴].

روز آسودگی پاس داشته شده است.

۱۳. یَوْمُ الْبُرْهانِ. [۹۵].

روز دلیل استوار.

۱۴. یَوْمُ الْبِشارَةِ. [۹۶].

روز مژده دادن است.

۱۵. یَوْمُ الْبَیانِ عَنْ حَقَایِقِ الْاِیمانِ. [۹۷].

روز بیان بنیادهای پایدار ایمان.

[صفحه ۶۹]

۱۶. یَوْمُ التَّبَسُّمِ فِی وُجُوهِ النّاسِ مِنْ اَهْلِ الْاِیمان. [۹۸].

روز لبخند زدن در چهره‌ی مؤمنان.

۱۷. یَوْمُ تِبْیانِ الْعُقُودِ عَنِ النِّفاقِ وَ الْجُحُودِ. [۹۹].

روز روشنگری پیمان‌ها از دو روییها و انکارهای آگاهانه.

۱۸. یَوْمُ تَحطیطِ الْوِزْرِ. [۱۰۰].

روز ریزش گناه.

۱۹. یَوْمُ تَرْکِ الکَبائِرِ والذُّنُوبِ. [۱۰۱].

روز رها کردن گناهان بزرگ و وانهادن نافرمانیها.

۲۰. یَوْمُ التَّزْکِیةِ. [۱۰۲].

روز پیراستن.

۲۱. یَوْمُ تَفْطِیرِ الصَّمائِمِینَ. [۱۰۳].

روز افطاری دادن به روزه‌داران.

۲۲. یَوْمُ تَنْفِیسِ الکُرَبْ. [۱۰۴].

روز زدودن دشواریها.

۲۳. یَوْمُ التَوَدُّدِ. [۱۰۵].

روز مهر ورزیدن.

۲۴. هُوَ یَوْمُ التَهْنِیةْ. [۱۰۶].

روز تبریک گفتن.

۲۵. الجَمْعُ المَشْهُود. [۱۰۷].

روز اجتماع گواه گرفته شده.

۲۶. یَوْمُ الحَباءِ وَ الْعَطِیَّةِ. [۱۰۸].

روز بخشش و ارمغان.

[صفحه ۷۰]

۲۷. یَوْمُ دَحْرِ الشِیْطانِ. [۱۰۹].

روز راندن شیطان.

۲۸. یَوْمُ الَّدلیلِ عَلی الرُّوّادِ. [۱۱۰].

روز ارائه‌ی دلیل درباره‌ی راهنمایان.

۲۹. یَوْمُ الدَّوحِ. [۱۱۱].

روز گرد آمدن پیرامون درختان تنومند.

۳۰. ذَنْبُهُم مَغْفُوراً. [۱۱۲].

روزی است که گناه شیعیان آمرزیده می‌شود.

۳۱. رُفِعَتِ الدَّرَجُ. [۱۱۳].

روزی که نردبان تکامل برافراشته شد.

۳۲. یَوْمُ الرِّضا. [۱۱۴].

روز خشنودی.

۳۳. هُوَ یَوْمُ الزِّینَةِ. [۱۱۵].

آن روز، روز آراستن است.

۳۴. یَوْمُ السَّبْقَةِ. [۷۵].

روز پیشی گرفتن.

۳۵. یَوْمُ الشَّاهِدِ وَ الْمَشْهُودْ. [۷۶].

روز گواه و گواه گرفته شده.

۳۶. یَوْمُ الشَّرْطِ الْمَشْرُوط. [۷۷].

روز شرط نهاده شده.

۳۷. یَوْمُ شَمْعُونَ. [۷۸].

روز «شمعون الصفا»، وصیِ حضرت عیسی علی نبیّنا و آله و علیه‌السَّلام.

[صفحه ۷۱]

۳۸. یَوْمُ شِیثٍ. [۷۹].

روز «شیث»، وصیّ حضرت آدم علی نبیّنا و آله و علیه‌السَّلام.

۳۹. شَیَّدَ اللَّهُ بِهِ الْاِسْلامَ وَ اَظْهَرَ بِهِ مَنَارَ الدِّین. [۸۰].

روزی که خداوند، به‌وسیله‌ی آن اسلام را استوار ساخت و نشان درخشان دین را آشکار کرد.

۴۰. یَوْمُ الصَّفْحِ عَنْ مُذْنِبِی شِیْعَةِ اَمِیرالْمُؤْمِنینَ سلام اللَّه علیه. [۸۱].

روز چشم‌پوشی و گذشت از گناهکاران شیعیان امیرالمؤمنین سلام اللَّه علیه.

۴۱. یَوْمُ صِیَامٍ وَ قِیامٍ و صِلَةِ الْاِخْوانِ. [۸۲].

روز روزه داشتن و نماز خواندن و پیوند با برادران دینی.

۴۲. یَوْمُ طَلَبِ الزِّیَادَةِ. [۸۳].

روز خواستن افزونیهاست.

۴۳. یَوْمُ الْعِبَادَةِ. [۸۴].

روز عبادت کردن.

۴۴. عَمَلُهُمْ مَقْبُولاً. [۸۵].

روزی که اعمال شیعیان، پذیرفته می‌شود.

۴۵. یَوْمُ الْعَهْدِ الْمُعْهُودِ. [۸۶].

روز پیمان نهاده شده.

۴۶. یَوْمُ عِیدِ اَهْلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ صلّی اللَّه علیه و آله. [۸۷].

روز عید اهل بیت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله.

۴۷. یَوْمُ عِیدٍ وَ فَرَحٍ وَ سُرُورٍ. [۸۸].

روز عید، شادمانی و سرور.

[صفحه ۷۲]

۴۸. وَ الْعِیدُ الْاَکْبَرِ. [۸۹].

بزرگترین عید.

۴۹. عِیدُ اللَّهِ الْاَکْبَرِ. [۹۰].

بزرگترین عید خداوند.

گفتنی است که: در روایات، عید غدیر، اکبر اعیاد، افضل اعیاد، [۹۱] اشراف اعیاد، [۹۲] و اعظم، [۹۳] اعیاد اسلامی شمرده شده است. و در برخی از روایات رسیده که آن عید، در آسمان، مشهورتر از زمین است. در چنین روایاتی، واژه‌ی «اَشْهَرْ» به کار رفته. [۹۴].

۵۰. یَوْمُ الْفَصْلِ. [۹۵].

روز جدایی حق و باطل (روز داوری).

۵۱. فِیهِ وَقَعَ الفَرَج. [۹۶].

روز گشایش.

۵۲. یَوْمُ فِیهِ مَرْضَاةُ الرَّحْمنِ. [۹۷].

روز خشنودی خدای رحمان.

۵۳. کَالْقَمَرِ بَیْنَ الْکَواکِب. [۹۸].

روزی که در میان عیدها بسان ماه در بین ستاره‌هاست.

۵۴. یَوْمُ لَبسِ الثِّیابِ وَ نَزْعِ السَّوادِ. [۹۹].

روز پوشیدن جامه‌های شایسته و افکندن لباسهای سیاه.

۵۵. یَوْمُ الْمُتَاجَرهْ. [۱۰۰].

روز داد و ستد با خداست.

[صفحه ۷۳]

۵۶. یَوْمُ مِحْنَةِ الْعِبادِ. [۱۰۱].

روز آزمایش بندگان.

۵۷. یَوْمُ مَرْغَمَةِ الشَّیطانِ. [۱۰۲].

روز ناخرسند گشتن شیطان است.

۵۸. یَوْمُ الْمَلَاءِ الْاَعْلی. [۱۰۳].

روز فرشتگان والا.

۵۹. یَوْمُ الْمَوْقِفِ الْعَظِیم. [۱۰۴].

روز بازپرسی بزرگ.

۶۰. یَوْمُ الْمِیثَاقِ الْمَأخُوذِ. [۱۰۵].

روز پیمان گرفته شده.

۶۱. یَوْمُ النَّبَأ الْعَظِیم. [۱۰۶].

روز خبر بزرگ.

۶۲. یَوْمُ نَشْرِ الْعِلْم. [۱۰۷].

روز گسترش دانش.

۶۳. یَوْمُ النُّصوصِ عَلی اَهْلِ الْخُصُوصِ. [۱۰۸].

روز ارائه‌ی سخنهای روشن درباره‌ی ویژگان.

۶۴. یَوْمُ نَفْیِ الْغُمُومِ وَ الْهُمُومِ. [۱۰۹].

روز زدودن اندوه‌ها و غصّه‌ها.

[صفحه ۷۴]

۶۵. یَوْمُ الْوُصُولِ اِلی رَحْمَةِ اللَّهِ. [۱۱۰].

روز دست یافتن به رحمت خداوند است.

۶۶. وُضِحَتِ الْحُجَجِ. [۱۱۱].

روزی است که حجّتها آشکار گشت.

۶۷. یَوْمُ هُودٍ. [۱۱۲].

روز هود است.

۶۸. یَوْمٌ یُسْتَجابُ فِیهِ الدُّعاء. [۱۱۳].

روزی است که دعا در آن مستجاب می گردد.

۶۹. یَجْعَلُ اللَّهُ فِیهِ سَعیَ الشِّیعَةِ مَشْکُوراً. [۱۱۴].

روزی است که خداوند، تلاش شیعه را در آن سپاسگزاری کرده است.

۷۰. یَوْمُ یُوشِع. [۱۱۵].

روز یوشع.

[صفحه ۷۵]

مرحوم علامه شیخ کفعمی

اشاره

تقی الدّین ابراهیم بن علیّ بن حسن بن محمّدبن صالح عاملی، مشهور به: «کفعمی» صاحب «مصباح کفعمی» از علمای لبنان و شخصیتهای برجسته‌ی جهان تشیّع، در «کفعم» از قصبات جبل عامل لبنان دیده به جهان گشود، در حدود ۵۰ اثر ارزشمند از خود به یادگار نهاد، که از مشهورترین آنها: «مصباح» و «البلد الأمین» می‌باشد.

همه‌ی بزرگان از او به عظمت یاد کرده، علم و زهد و تقوی و جامعیّت و وثاقت او را ستوده‌اند. علّامه شیخ آقا بزرگ تهرانی از قرائنی به دست آورده که تولّد کفعمی به سال ۸۲۸ ه (حدوداً) بوده، و از کشف الظّنون نقل کرده که وفاتش به سال ۹۰۵ ه بوده است.

قبر شریفش در روستای «جبشیت» از دهات جبل‌عامل زیارتگاه خاصّ و عام است. [۱۱۶].

نام‌های منظوم عید غدیر

متن عربی اشعار مرحوم علامه شیخ کفعمی

هَنِیاً هَنیاً لِیَوْمِ الْغَدیرِ
وَ یَوْمِ النُّصُوصِ وَ یَوْمِ السُّرورِ
وَ یَوْمِ الْکَمالِ لِدِینِ الْألِهِ

وَ إتْمامِ نِعْمَةِ رَبٍّ غَفُورٍ

[صفحه ۷۶]

وَ يَوْمِ الدَّليلِ عَلَى المُرتَضى

وَ يَوْمِ الْبَيانِ لِكَشْفِ الضَّميرِ

وَ يَوْمِ الرِّشادِ وَ إبْداءِ ما

تَجِنُّ بِه مُضْمَراتِ الصُّدُورِ

وَ يَوْمِ الأمانِ وَ يَوْمِ النَّجاةِ

وَ يَوْمِ التَّعاطُفِ يَوْمِ الْحُبُورِ

وَ يَوْمِ الصَّلاةِ وَ يَوْمِ الزَّكاةِ

وَ يَوْمِ الصِيامِ وَ يَوْمِ الفُطُورِ

وَ يَوْمِ العقودِ وَ يَوْمِ الشَّهُودِ

وَ يَوْمِ العُهُودِ لِصِنْوِ البَشيرِ

وَ يَوْمِ الطَّعامِ وَ يَوْمِالشَرابِ

وَ يَوْمِ اللِّباسِ وَ يَوْمِ النُّحُورِ

وَ يَوْمِ تَواصُلِ أرْحامِكُم

وَ يَوْمِ الْعَطاءِ وَ برِّ الفَقيرِ

وَ يَوْمٍ لِشِيث وَ يَوْمٍ لِهُودٍ

وَ يَوْمٍ لِاءِدْريس ما مِن نَكيرٍ

وَ يَوْمٍ نِجاةِ النَّبيِّ الخَليلِ

مِنَ النّارِ ذات وَقُودِ السَّعيرِ

وَ يَوْمِ الظُّهورِ عَلَى السامِرِيِّ

وَ إغْراقِ فِرعَونَ أهْلِ الفُجُورِ

وَ يَوْمٍ لِمُوسى وَ عيسى مَعاً

وَ يَوْمٍ سُلَيمانَ مِن غَيْرِ ضَيْرٍ

وَ يَوْمِ الوَصِيَةِ لِلْاَنْبياءِ

عَلَى الاَوْصِياء بِكُلِّ الدُّهورِ

وَ يَومِ انْكِشافِ المَقامِ الصراحِ

وَ ايضاحِ بُرْهانِ سِرِّ الاُمُورِ

وَ يَوْمِ الجَزاءِ وَ حَطِّ الاِثامِ

وَ يَوْمِ الحِباوَةِ لِلْمُستَميرِ

وَ يَوْمِ البِشارَةِ يَوْمِ الدُّعاءِ

وَعيدِ الإلهِ العَلِيِّ الكَبيرِ

وَ يَوْمِ اشْتِمامِ أريجِ المُسُوكِ

وَ عَنْبَرِها وَ أريج العَبيرِ

وَ يَوْمِ مُصافِحَةِ الْمُؤمِنين

وَ يَوْمِ التَّخلُصِ مِنْ كُلِّ ضَيْرِ

وَ يَوْمِ الدَّليلِ عَلَى الرّائِدينَ

وَ فِتْنَةِ عَبْدٍ وَ يَوْمِ الظُّهُورِ

وَ يَوْمِ انْعِتاقِ رِقابٍ جَنَتْ

مِنَ النّارِ يا صاحَ ذات السَّعيرِ

وَ يَوْمَ النَّبِيِّ وَ يَوْمِ الوَصِيِّ

وَ يَوْمِ الأئِمَةِ يَوْمِ الأميرِ

وَ يَوْمِ الفَلاحِ وَ يَوْمِ النَّجاحِ

وَ يَوْمِ الصَّلاحِ لِكُلِّ الاُمُورِ

وَ يَوْمِ التَّهانی وَ يَوْمِ الرِّضا

وَ يَوْمِ اسْتِزادَةِ رَبٍّ شَكُورِ

وَ يَوْمِ اسْتِراحَةِ أَهْلِ الوِلاءِ

وَ يَوْمِ التِّجارَةِ أَهْلِ الاُجُورِ

وَ يَوْمِ الزِّيارَةِ لِلْمُؤمِنينَ

وَ يَوْمِ ابْتِسام ثَنايَا الثُغُورِ

وَ يَوْمِ التَوَدُّدِ لِلْاَوْلِياءِ

وَ اِلْباسِ اِبْليسَ ثَوْبَ الدُّحُورِ

وَ يَوْمَ ارْتِغام اُنُوفِ العَدی

وَ يَوْمِ الْقَبُولِ وَ جَبْرِ الْكَسيرِ

[صفحه ۷۷]

وَ يَوْمِ الْعِبادَةِ يَوْمِ الْوُصُولِ

اِلی رَحِماتِ العَلِيِّ القَديرِ

وَ يَوْمِ السَّلامِ عَلَى المُصْطَفی

وَ عِتْرَتِهِ الْأَطْهَرينَ الْبُدُورِ

وَ يَوْمِ الأمارَةِ لِلمُرتَضی

أبِی الحَسَنَيْنِ اِمامِ الأميرِ

وَ يَوْمِ اشْتِراطِ وِلاء الوَصِیِّ

عَلَى المُؤمِنينَ بِيَوْمِ الغَديرِ

وَ يَوْمِ زِيادَةِ ما يُنْفِقُونَ

بِمائَةِ ألْفٍ خَلَتْ مِنْ نَظيرِ

وَ يَوْمِ المَعارِجِ فی وَقْعِها

وَ أنباءِ فَضْلٍ عَظِيمٍ كَبيرٍ
فَهذَا الأِمام العَديم النَظير
وَ أنّي يَكُونُ لَهُ مِنْ نَظيرٍ

ترجمه اشعار مرحوم علامه‌ی کفعمی

۱. خرّم و مبارک باد روز غدیر، روز بهروزی و شادمانی.

۲. روز کامل شدن دین خدا، روز تمامیّت نعمت پروردگار بخشنده.

۳. روز راهنمائی شدن (خَلق) به‌سوی علیّ مرتضی، و روز اظهار و آشکار شدن آنچه پنهان بود.

۴. روز هوشیاری و آگاهی و روز آشکار شدن آنچه در سینه‌ها پنهان بود.

۵. روز امنیّت، روز رهائی، روز مهربانی کردن به یکدیگر و روز خوشحالی.

۶. روز نماز خواندن و زکات دادن و احیاء آنها و روز روزه داشتن و روز گشودن روزه است.

۷. روز پیوندها و روز شاهدان است، روز پیمانها برای برادر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله است.

۸. روز اطعام کردن و سیراب کردن دیگران، و روز لباس پوشاندن به دیگران و روز قربانی است.

۹. روز صله‌ی رحم نمودن، و روز بخشش و نیکی به فقرا می‌باشد.

۱۰. روز به خلافت رسیدن حضرت شیث و هود، و روز بخلافت رسیدن حضرت ادریس علیه‌السَّلام و کسی منکر این مطلب نیست.

۱۱. روز نجات و رهائی حضرت ابراهیم خلیل از آتش برافروخته شده است.

۱۲. روز مسلّط شدن بر سامری

۱۳. و روز غرق شدن فرعون است که اهل گناه بود.

۱۴. روز پیروزی حضرت موسی و عیسی است و روز پیروزی سلیمان بدون آنکه به او آسیبی برسد.

[صفحه ۷۸]

۱۵. روزی است پیامبران الهی در همه دورانها اوصیای خود را معین کردند.

۱۶. روز آشکار شدن مقام پاک و خالص امامت و روز روشن شدن دلیل اسرار کارهاست.

۱۷. روز نوید دادن و روز نیایش است و روز عید خداوند بلند مرتبه‌ی بزرگ است.

۱۸. روز بوئیدن بوی خوش مُشک و عنبر و روز استشمام بوی خوش عبیر است.

۱۹. روز دست دادن دو مؤمن با یکدیگر و روز خلاصی و رهائی از هر ناراحتی است.

۲۰. روز ارائه دلیل درباره‌ی راهنمایان و پیشوایان و روز آزمایش بندگان و روز آشکار شدن حق است.

۲۱. روز آزادی بندگان گنهکار از آتش است، ای کسی که اهل دوزخ هستی.

۲۲. روز پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و روز وصیّ اوست، روز امامان و روز امیرالمؤمنین است.

۲۳. روز رستگاری، روز پیروزی، روز خیر و صلاح برای همه کارهاست.

۲۴. روز لذّت بردن و خوشحال شدن و روز خشنودی است، روز طلب زیادی نعمت از خداوند تشکر کننده است.

۲۵. روز استراحت شیعیان و روز تجارت معنوی برای طالبان اجر است.

۲۶. روز زیارت و دیدار مؤمنین است و روز شادی و خنده است به طوری که دندانهای پیشین نمایان شود.

۲۷. روز اظهار دوستی با اولیاء خدا و روزی است که به شیطان لباس ذلّت پوشانده شد.

۲۸. روز خوار شدن دشمنان و روز قبول شدن اعمال و جبران شکستها بوسیله‌ی خداوند.

۲۹. روز عبادت و روز رسیدن به رحمتهای خداوند بلند مرتبه‌ی قادر و توانا است.

۳۰. روز سلام دادن بر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و خاندان پاک و مطهّر او که همچون ماه شب چهارده می‌باشند.

۳۱. روز امیر شدن حضرت مرتضی علی علیه‌السَّلام که پدر امام حسن و امام حسین است و پیشوائی است که پادشاه است.

۳۲. روزی است که ولایت وصی شرط (ایمان) شد بر مؤمنان در روز عید غدیر.

۳۳. روزی است که در برابر آنچه انفاق شود صد هزار برابر پاداش دارد که مانند ندارد.

۳۴. روز صعود به آسمان هفتم و روز آشکار کردن فضیلت درخشنده بزرگ است.

۳۵. پس این بزرگوار پیشوائی است بی‌نظیر و کجا می‌توان برای او مثل و مانندی پیدا شود.

[صفحه ۷۹]

کسائی مروزی

شاعر شیعه مذهب قرن چهارم هجری.

اولین شعر فارسی در مدح مولا امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام

سخنی با اهل سنت

فهم کن گر مؤمنی فضل امیرالمؤمنین

فضل حیدر شیر یزدان مرتضای (ع) پاکدین

فضل آنکس کز پیمبر (ص) بگذری فاضل‌تر اوست

فضل آن رکن مسلمانی امامُ المتّقین

فضل زَینُ الأصفیا، داماد فخر انبیا (ص)

کافریدش خالق خلق آفرین از آفرین

ای نواصب گر ندانی فضل سرّ ذوالجلال

آیت «قربی» نگه کن وان «اصحاب الیمین»

«قُل تَعالَوْا نَدْعُ» برخوان ور ندانی گوش‌دار

لعنت یزدان ببین از «نَبْتَهِلْ» تا «کاذِبین»

«لا فتی الّا علی» برخوان و تفسیرش بدان

یا که گفت و یا که داند گفت جز «روح‌الأمین»؟

آن‌نبی (ص) وز انبیا کس نی به علم او را نظیر

وین ولی (ع) وز اولیا کس نی به فضلْ او را قرین

آن چراغ عالم آمد وز همه عالم بدیع

وین امام امّت آمد وز همه امّت گزین

آن قَوام علم و حکمت چون مبارک پی قِوام

وین معین دین و دنیا وز منازل بی‌معین

از مُتابع گشتن او «حور» یابی با «بهشت»

وز مخالف گشتن او «وَیل» یابی با «اَنین»
ای بدست دیو ملعون، سال و مه گشته اسیر
تکیه کرده بر گمان، برگشته از «عَیْنُ الیَقین»
گر نجات خویش خواهی در سفینه‌ی نوح شو
چند باشی چون رَهی تو بینوای دل رَهین
دامن اولاد حیدر (ع) گیر و از طوفان مترس
گِرد کِشتی گیر و بنشان این فَزَع اندر پسین
[صفحه ۸۰]
گر نیاسایی تو هرگز روزه نگشایی به روز
وز نماز شب همیدون ریش گردانی جبین
بی‌تولّی بر علیّ (ع) و آل او دوزخ تُراست
خوار بی‌تسلیمی از تسنیم و از خلد برین
هر کسی کو دل به نقص مرتضی (ع) معیوب کرد
نیست آنکس بر دل پیغمبر (ص) مکّی مکین
ای بکرسی برنشسته «آیهٔ الکرسی» بدست
نیش زنبوران نگه کن پیش خوان انگبین
گر به تخت و گاه و کرسی غرّه خواهی گشت خیز
سجده کن کرسی گران را در نگارستان چین
سیصد و هفتاد سال از وقت پیغمبر (ص) گذشت
سیر شد منبر ز نام و خوی سِکّین و تَکّین
منبری کالوده گشت از پای مروان و یزید
حقّ صادق کی شناسد وان زین العابدین
مرتضی و آل او با ما چه کردند ای دریغ
یا چه خلعت یافتیم از مُعتصم یا مُستعین
کان همه مقتول و مسمومند و مجروح از جهان
وین همه میمون و منصورند امیرالفاسقین
ای «کسائی» هیچ مندیش از نواصب وز عدو
تا چنین گویی مناقب دل چرا داری حزین؟
غدیر در شعر فارسی، ص ۱۲۵ تا ۱۲۳.
[صفحه ۸۱]

نظیری نیشابوری

محمّدحسین نظیری نیشابوری متوفی ۱۰۲۱ هجری قمری.

قصیده‌ای شیوا و زیبا در فضائل و مناقب مولای متقیان (ع)

مضمون تعدادی از آیات و احادیث و روایات

نبی (ص) که معجز ماه دو پیکر آورده

مثال نور خود و نور حیدر آورده

فراز منبر یوم الغدیر این رمزست

که سر ز جیب محمّد علی برآورده

حدیث «لحمک لحمی» بیان این معنی‌ست

که بر لسان مبارک پیمبر آورده

خدای از آدمشان تا بآل عبد مناف

بصلب پاک و ببطن مطهّر آورده

هم از سرایت این نور آل زهرا(س) را

نبی (ص) بزیر عبا با علی (ع) درآورده

بآب زمزم و خاک صفا سرشته گلش

حقش بحلمت و عفت مخمر آورده

نهاده وقت ولادت بخاک کعبه جبین

نیاز و بندگی از بطن مادر آورده

خدیجه نور نبی (ص) دیده در جبین علی (ع)

بشادمانی داماد دختر آورده

بعرس فاطمه (س) و مرتضی نثار ملک

درخت‌های جنان حلّه‌ها برآورده

درخت طوبی اسناد جنت و انهار

برون به نام محبان حیدر آورده

سزد که خاک کشد آفتاب اندر چشم

ز معدنی که چو سبطین گوهر آورده

درون قبه‌ی بیضاست جای ذوی القرنی

ز عرش آل عبا رخت برتر آورده

علی (ع) بجای سرست از جسد پیمبر (ص) را

که صحتش همه رای منور آورده

بر او بسبقت اسلام کس مقدّم نیست

به بعثت نبی (ص) ایمان برابر آورده

هزار شاهد عادل به مجمع اسلام

بدعوی «انا صدیق اکبر» آورده

[صفحه ۸۲]

نبی (ص) به کودکی اسلام کرده تعلیمش
نه همچو غیر بایمانش کافر آورده
به دوستکامی این باده از لبان حبیب
کرامتی ست که ساقی کوثر آورده
ز قول ثابت «لو لا علی» به رجم نسا
بفضل خویش مثالی مقرر آورده
ندای «بخٍ بخٍ لک یا علی مولای»
گواه نص ولایت بمحضر آورده
بیان صفدر کرّار عسکر فرّار
بشرح واقعه‌ی حرب خیبر آورده
نبی (ص) بوقت مؤاخات و عزتِ اصحاب
بلفظ و صدق علی (ع) را برادر آورده
چو بر ولایت او هر نبی شده مبعوث
زمان ازو که درین کار بهتر آورده
وصی کسی ست که تجهیز مصطفا کرده
نه آن که میل بمحراب و منبر آورده
گشایش از در دیگر مجو بحکم خدا
که غیر باب علی (ع) را بِگِل بر آورده
کسی ز آتش دوزخ بری نخواهد ماند
مگر کسی که تولا به حیدر آورده
خلاف نیست روا در خلیفه‌یی که نبیش
«خلیفتی و خلیلی» مکرر آورده
امام اوست که در تن حیات موتی را
چو عیسی از نفس روح پرورآورده
ز بس محبّتِ سُکّانِ آسمان، ایزد
بشکل او ملکی را مصوّر آورده
مقام مجد گرفته بعرش علیین
لوای حمد بصحرای محشر آورده
چگونه نور کسی را بِگِل توان اندود
که آفتاب فرو رفته را بر آورده
چگونه قول کسی را توان بخاک انداخت
که سنگ ریزه گرفته‌ست و گوهر آورده
همای همت زوج بتول آن مرغی ست

که دولت دو جهان زیر شهپر آورده

بیان نسبت خود کرده با خلیل علی (ع)

برون ز کعبه صنم‌های آزر آورده

خدا دوازده تن را ز عترت اطهار

امام خلق جهان تا بمحشر آورده

کسی که پی به امام زمان همی نبرد

رسول صادقش از خیل کافر آورده

تویی امام که اقرار بر امامت تو

صهیب و جابر و سلمان و بوذر آورده

نه والی‌یی که به حقیّت ولایت خویش

سِجل به مُهر رئیس و توانگر آورده

خدا محبّت آل تو کرده فرض و ترا

بآیت الوالارحام سرور آورده

زبیر و طلحه که از بیعتت برون شده‌اند

اجل بنزد خداشان مکرر آورده

قضای چرخ بر آن جاهلی زند خنده

که در مشاوره حرف مزور آورده

همان که خسته‌ی اشرار کرده عثمان را

عزا نهاده بپاداش و لشکر آورده

[صفحه ۸۳]

سگان دشت بر او گر کنند نوحه سزاست

مخدرات رسول از حرم بر آورده

سپه که خوانده بجنگ جمل زبیر عوام

کف خسی بسر راه صرصر آورده

معاویه که سبب گشته حرب صفین را

صف غزال بچنگ غضنفر آورده

معاندان ترا نیست مغفرت که رسول (ص)

به تو محاربه با خود برابر آورده

مگوی خال که خال نبی (ص) بکتف نبی‌ست

نه قرحه‌یی که سزاوار نشتر آورده

نزاع و صلح تو میزان باطل و حق ست

که بهر دوزخ و فردوس داور آورده

دلیر تیغ نرانم بموی استردن

که یار شیفته مو خال بر سر آورده

خوشا علی (ع) که چنان در نماز محو شده

که سجده با الم زخم منکر آورده

عجایب این که بشکل خود و لباس نبی (ص)

بکفن و دفن خود اعرابی‌یی در آورده

نموده مرده و زنده دو تن به یک صورت

ز یک حقیقت مخفی دو پیکر آورده

میان احمد (ص) و حیدر (ع) تمیز نتوان کرد

درین مقام بیانی سخنور آورده

سخن بپرده علی (ع) گفته در شب معراج

صباح تهنیه پیش پیمبر (ص) آورده

نبی (ص) ز زله‌ی شب نیم سیب کرده عیان

ز جیب نیمه‌ی دیگر علی (ع) بر آورده

ز فکر بوالعجبی‌های قادر بی‌چون

به حیرتم که عجایب دو مظهر آورده

هراس نیست ز فوت و فنا «نظیری» را

که پی به چشمه‌ی خضر و سکندر آورده

کدورت از چه جهت رو دهد محبی را

که از ولای علی (ع) دل منور آورده

چه کم کند ز جلال کسی زیان جهان

که خواجگی ز غلامی قنبر آورده

بنظم آخرت از دست داده دنیا را

فکنده رخت به دریا و گوهر آورده

کسی ز طاعت و خدمت زیان نمی‌بیند

که هر که تحفه رطب برده شِکّر آورده

قبول سمع تو کافی‌ست یا علیّ ولی

زمانه گوش تمیز از ازل کر آورده

ز آستان تو دورم اگر به بیداری

مرا به واقعه نور تو در بر آورده

از آن شبی که باین خواب گشته‌ام مسرور

خرد بهر نظرم پایه برتر آورده

بمدحت تو بس این عز که همگنان گویند

برات جایزه بر حوض کوثر آورده

صلت که می‌طلبد بنده‌ی ثنا گویت

مناقب تو نگویم که در خور آورده

[صفحه ۸۴]

هنر بس‌ست همین کز برای ختم سخن

درود پاك بر آل مطهّر آورده [۱۱۷].

هفته ولایت، عید غدیر خم

بگشای چشم و آینه‌ی کبریا ببین

قدر و فضیلت و شرف مرتضی ببین

تاریخ را ورق زن و از لیله‌ی غدیر

تا هفت روز رحمت بی‌منتهی ببین

جشن زفاف حیدر کرار و فاطمه

عقد اُخوت علی و مصطفی ببین

هم سیر در حدیث شریف بساط کن

هم آیه‌ی مبارکه‌ی انّما ببین

هم خطبه‌ی خلافت شیر خدا شنو

هم آیه‌ی مُباهله، هم هَل اَتی ببین

این هفت روز داده خدا بر تو هفت گنج

ای شیعه دیده وا کن و گنج خدا ببین [۱۱۸].

[صفحه ۸۷]

یکصد و ده قصیده غدیریه

آزرم (نعمت)

حماسه‌ی غدیر...

«تمام قافله گیرد به جای خویش قرار !»...

منادیان همه کردند، حکم را تکرار

کویر بود، افق تا افق، گداخته مس

بر آن گداخته مس، کاروان، خطی ز غبار

دمیده مَجمر خورشید، بر فراز کویر

وزان شراره فرو تافته، هزار هزار

به نیمروز، تو گفتی که کوره‌ی خورشید

تمام هستی خود، زی کویر کرده نثار

هوا سِتاده که در سینه‌اش گرفته نَفَس
نفس نمانده که خود باد، مانده از رفتار
شتابِ قافله افزون، که زودتر برسد
به منزلی که مگر، سایه باشد و جوبار
به دور دست نه پیدا، مگر درختی چند
در آن کویر، به مانند قامتِ زنهار
فراخنای بیابان، چو پیکری خفته
که پاش در افق و، سر به سینه‌ی کُهسار
به نیمروز به «جُحفه» قرار ممکن نیست
فتاد همهمه در کاروان، که چیست قرار؟
نه کاروان، که ز حج باز گشته انبوهی
فزون ز دیدن و، افزون‌تر از حدود شمار
نه کاروان، که به فرسنگها خطی ممتد
نود هزار نفر، از پیادگان و سوار
قبیله‌های عرب، در کنارِ یکدیگر
رکابدارِ نبی، چون مهاجر و انصار
نبی (ص) سِتاد و بفرمود، تا که گِرد آیند
تمام قافله، از پیش و پس، کران و کنار
کنار راه، یکی کوه بود و در پایش
بماند بِرکه‌ی بارانِ ابرهای بهار
کنارِ برکه، درختان سالخوردی چند
که سایبان شده در آن کویرِ آتشبار
بگفت تا که برآرند، از جهاز شتر
فراز دامنه‌ی کوه، منبری سُتوار
از آنکه لحظه‌ی پیشین رسیده بود سروش
که در رسیده زمانی، که حق شود اظهار
ملازمان همه دیدند- بر نشانه‌ی وحی-
عرق نشسته نبی (ص) را، به جبهه و رخسار
[صفحه ۸۸]
شکفته چهره‌ی پاکش ز التهاب پیام
زُدوده جلوه‌ی وحیَش، ز روی خسته غبار
فراز دامنه‌ی کوه، بر شد و نگریست
در آن قبایلِ بسیار، از یمین و یسار

در آن فراز چه می‌دید، کس نمی‌دانست
کنون بگویمت از آن مناظر و اسرار:
«گذشته»ها و «کنون» و فضای «آینده»
همه معاینه می‌دید، اندر آن دیدار
«گذشته» بود ره رفته، مبدأش «مکه»
که تا «مدینه» همی گشته بود، ره هموار
«کنون» تجمّع خلق است، اندرین منزل
که‌شان به مقصد «آینده» بست، باید بار
ولیک حوزه‌ی «آینده» هست جمله جهان:
رهی به طول أبد، رهنمودی‌اش دشوار
هر آنچه طی شده زین پیشتر، رهی اندک
هر آنچه مانده از این پس، مسافتی بسیار
چنان رهی‌ست فرا پیش و، وقتِ رهبر تَنگ
کرا سزاست، که بر کاروان شود سالار؟
چنین «گذشته» و «آینده» و «کنون» می‌دید
به چشم روشنِ دل، نقشهای روشن و تار
به بیست سال و سه، کوشیده بود تا اسلام
رسیده بود به «اکنون»، به یُمنِ بس پیکار
وز آنکه شارع اسلام بود، می‌دانست
که هست نهضت او، تازه پای در رفتار
ز «جاهلیّت» پیشین، هنوز آثاری ست
که گاه جلوه کند آشکار، آن آثار
هنوز دوره‌ی تعلیم، خود نگشته تمام
که تا پدید شود راه و چاه و گُلبن و خار
اگر چه هست در اسلام، اصل آزادی
و در «امور» به شُورَند، مردمان مختار
ولیک قاعده را نیز هست، إستثنا
کزین خلاف، شود قاعده بسی سُتوار
به‌ویژه آنکه کمین کرده‌اند در ره خلق
بسا به چهره شبان و، به سیرت کَفتار
که هست نهضت اسلام، چون نهالی خُرد
که باغبان طلبد، تا نهالْ آرد بار
نهالْ نهضت اسلام و، باغبانْ رهبر

و بار، مردم آزاد و، چشم و دلْ بیدار

وز آنکه مرحله‌ی رهبری، هنوز به‌جاست

تمام نیست هدایت، در این زمان ناچار

به یُمنِ تربیت آنگه که ریشه کرد درخت

به بار آید و، نقصان نیابد از آزار

میان «رهبر» و «حاکم» تفاوتی است عظیم

چنان‌که هست تفاوت میان «راه» و «سوار»

نخست راه بباید به سوی مقصد خلق

وزان سپس به سر کاروان، یکی سالار

از آن فراز، در این‌گونه پرده‌ها می‌دید

هزار نقش، که نارم سرودْ در گفتار

کنون سزاست، یکی راهبر بُوَد حاکم

کنون رواست، همان راهدان بُوَد سردار

کسی که نهضتِ اسلام را شناسد نیك

کسی که در ره حق، بگذرد ز خویش و تبار

[صفحه ۸۹]

کسی که در دل و جانش، ز جاهلیت نیست

نه هیچ شعله‌ی آز و، نه هیچ لکّه‌ی تار

کسی که دانش و آزادگی، از او روید

چنان که از دل آتش، شود پدید شرار

کسی که در نظرش هیچ نیست، جز انسان

کسی که در دل او نیست هیچ، جز دادار

کسی که هست ستمدیده را، بهین یاور

کسی که هست ستم باره را، مهین قهّار

کسی که قلعه‌ی «خیبر» گشوده است به دست

به جنگِ «بدر» ز اهریمنان کشیده دَمار

کسی که روی نگردانده هیچ‌گه، از رزم

کسی که در «اُحُد» از دشمنان نکرده فرار

کسی که هست چو دریا و می‌کُند توفان

ز اشك چشم یتیم؛ این شِگِرف دریابار

کسی که هست چنان چون نبی (ص)، به قول و عمل

کسی که جانِ گرامی، به حق کند ایثار

کسی که خُفت به جای نبی (ص)، در آن شب خوف

درون مهلکه تا جان کُند به دوست، نثار

کسی که نیست جدا از فروغ عِلم نبی (ص)

چنان که نیست ز آتش جدا، شراره‌ی نار

به‌ویژه آنکه سروش آمده است لحظه‌ی پیش

که بیش از این بِنَشاید درنگ، در این کار

از آن فراز، علی (ع) را بخواند در برِ خویش

«وصی» (ع) کنار «نبی» (ص) آمد و گرفت قرار

فرازِ دست نبی (ص) شد، علی (ع) که تا بینند

به دستِ قائدِ اسلام، مظهری ز شعار

گرفت دست علیّ (ع) و، نمود بر همه خلق

که اینک آنکه شما راست رهبر و سردار

هر آنکه را که بُدم مُقتدا و پیغمبر

علی‌ست (ع) زین سپس او را، امیر و حُکم‌گذار

ودیعت‌ست شما را، ز من دو شئ گران

که هست ارزششان بیشتر ز هر مقدار

یکی کلام خدا و، دگر حریم رسول (ص)

که نیستند جدا، این دو، تا به روزِ شمار

وگر ز دست نهید این دو را، یقین دانم

که نیست بهره شما را، به غیر رنج و مرار

علی‌ست (ع) آنکه شما راست، زین سپس رهبر

علی‌ست (ع) آنکه‌شما راست، زین سپس سردار

گذشته است از آن روز، روزگارِ دراز

گذشته است بسی ماه و سال و لیل و نهار

ولیکْ بیعت آن روز، همچنان برجاست

چو آفتاب، که نارَد کَسَش کُند انکار

«غدیر» چشمه‌ی پاکی‌ست، در دل تاریخ

روان به بسترِ آینده، نی به وادی پار

هماره تا که بُوَد حق، برابر باطل

هماره تا که تحرّک بُوَد، بَری ز قرار

پیام صحنه‌ی آن روز، بانگ آزادی‌ست

طنین فکنده در آفاقِ هستی و اعصار

در خلوت علی (ع)، ص ۱۲۸ تا ۱۲۱.

[صفحه ۹۰]

ابن‌یمین (فریومدی)

اوست مولانا به فرمان خدا

مقتدای اهل عالم چون گذشت از مصطفی (ص)

ابن‌عمّ مصطفی (ص) را دان علی (ع) مرتضی

آن علی (ع) اسم و مسمّی کز عُلُوّ مرتبت

اوج گردون با جنابش ارض باشد با سما

آنکه از مغرب به مشرق کرد رجعت آفتاب

تا نماز با نیاز او نیفتد در قضا

آنکه نسبت خرقه را یکسر بدرگاهش برند

سالکان راه حق از اولیاء و اتقیا

وانکه می‌زیبد که روح اللَّه ز بهر افتخار

نوبت صیتش زند فوق السموات العلا

اوست مولانا بفرمانی که از حق ناطق است

چون توان منکر شدن در شأن او مَنْ کُنْتُ را

بر جهان جاهش سُرادق میکشد خورشیدوار

و از تواضع او بزیر سایبانی از عبا

خسرو سیّاره بر شیر فلك بودی سوار

چون به دُلدل بر نشستی مرتضی (ع) روز وغا

جز به قوّتهای روحانی کجا ممکن شدی

در ز خیبر کندن و بر هم دریدن اژدها

زان کرامتها که ایزد کرد و خواهد کرد نیز

با علی (ع) اکنون بشارت می‌رساند هل اتا

بهر اثبات امامت گر بود قاضی عدل

علم و جود و عفت و مردیش بس باشد گوا

گر نکردی در نبوّت را نبی اللَّه مُهر

مرسلی بودی علی (ع) افضل ز کلّ انبیا

آنکه در حین صلوهٔ از مال خود دادی زکوهٔ

جز علی (ع) را کس نمی‌دانم بنصّ انّما

آنچه او را از فضایل هست از اقرانش مجوی

جهل باشد جستن انسانیت از مردم کیا

کی رسیدیش ار نبودی افضلیت وصف او

از سلونی دم زدن در بارگاه مصطفی

رهنمائی جوی از وی کو شناسد راه را
چون نبرد این ره کسی هرگز به‌سر بی‌رهنما
ترک افضل بهر مفضول از فضول نفس دان
در طریق حق مکن جز نور عصمت پیشوا
و آن ندانم هیچکس را از نبی (ص) چون بگذری
جز علی (ع) مرتضا را پادشاه اولیا
[صفحه ۹۱]
تا بدو دارم تولّا با تبرّایم ز غیر
چون نیابد بی‌تبرّا از تولّا دل صفا
در ولای او نمایم پایداری همچو قطب
ور بگرداند فلک بر سر بخونم آسیا
منقبت از جان و دل «کابن یمین» می‌گویدش
هست اظهار عبودیت نه انشاء ثنا
من که باشم کش ثنا گویم ولی مقصودم آنک
از شمار بندگان داند مرا روز جزا
کردگارا مجرمم امّا تو آگاهی که من
بنده‌ی اویم چه باشد گر بدو بخشی مرا

ابن‌یمین (فریومدی)

امام کیست و امامان کیستند؟
مظهر نور نخستین ذات پاک مصطفاست
مصطفی (ص) کو اولین و آخرین انبیاست
آنکه هستی بر طُفیلش حاصل است افلاک را
وین نه من تنها همی گویم بدین گویا خداست
در صفات ذات پاکش زحمت اِطناب نیست
گفته شد اوصاف او یکسر چو گفتی مصطفاست
چون نبی (ص) بگذشت امّت را امامی واجبست
وین نه کاری مختصر باشد مر این را شرطهاست
حِکمتست و عِصمتست و بخشش و مردانگی
کژنشین و راست میگو تا زِ یاران این کِراست
این صفات و زین هزاران بیش و عصمت بر سری
با وصی مصطفی (ص) یعنی علی المرتضاست
جز علی (ع) مرتضی در بارگاه مصطفی (ص)

هیچکس دیگر به دعوی سلونی برنخاست

مصطفی (ص) و جمله یارانش مسلّم داشتند

اینچنین دعوی چو دانستند کان رمز از کجاست

[صفحه ۹۲]

حجّت اثبات علمش لو کشف باشد تمام

از فتوّت خود چه گویم قائل آن هل اتاست

او به استحقاق امام است و به نصّ مصطفی (ص)

بر سر این موجب نص نیز حکم انّماست

با چنین فاضل ز مفضولی تراشیدن امام

گر صواب آید ترا باری به نزد من خطاست

چون گذشت از مرتضی (ع) اولاد او را دان امام

اوّلین زیشان حسن (ع) وانگه شهید کربلاست

بعد ازو سجّاد (ع) و آنگه باقر (ع) و صادق (ع) بود

بعداز او موسی (ع) نجیّ اللّه وبعد از وی رضا (ع)ست

چون گذشتی زو تقی (ع) را دان امام آنگه نقی (ع)

پس امام عسکری (ع) کاهل هُدی را پیشواست

بعد ازو صاحب زمان کز سالهای دیرباز

دیده‌ها در انتظار روی آن فرّخ لقاست

چون کند نور حضور او جهان را باصفا

هر کژی کاندر جهان باشد شود یکباره راست

این بزرگان هر یکی را در جناب ذوالجلال

از بزرگی رفعتی فوق سماوات العلاست

بنده خود را گر چه حد آن نمی‌داند ولیک

دائم از اخلاص ایشان کارش انشاء ثناست

بر امید آنکه روز حشر از این شاهان یکی

گوید این «ابن یمین» از بندگان خاص ماست

این عنایت بس بود «ابن یمین» را بهر آنک

هر که باشد بنده‌شان در این دو دنیا پادشاست

[صفحه ۹۳]

روح پاک هر یکی در جنّهٔ المأوی مقیم

بود و باشد کان مقام اتقیا و اصفیاست [۱۱۹].

امیری اسفندقه (مرتضی)

غدیر دلپذیر

صدای کیست چنین دلپذیر می‌آید
کدام چشمه به این گرمسیر می‌آید
صدای کیست که اینگونه روشن و گیراست
که بود و کیست که از این مسیر می‌آید
چه گفته است مگر جبرئیل با احمد
صدای کاتب و کلک دبیر می‌آید
خبر به روشنی روز در فضا پیچید
خبر دهید: کسی دستگیر می‌آید
کسی بزرگتر از آسمان و هر چه در اوست
به دستگیری طفل صغیر می‌آید
علی (ع) به جای محمّد (ص)، به انتخاب خدا
خبر دهید: بشیری نذیر می‌آید
کسی به سختی سوهان به سختی صخره
کسی به نرمی موج حریر می‌آید
کسی که مثل کسی نیست مثل او تنهاست
کسی شبیه خودش بی‌نظیر می‌آید
خبر دهید: که دریا به‌چشمه خواهد ریخت
خبر دهید: به باران، غدیر می‌آید
کسی دوباره به پای یتیم می‌سوزد
کسی دوباره سراغ فقیر می‌آید
کسی حماسه‌تر از این حماسه‌های سبک
کسی که مرگ به چشمش حقیر می‌آید
غدیر آمد و من خواب دیده‌ام در شب
کسی سراغ من گوشه گیر می‌آید
کسی به کلبه‌ی شاعر، به کلبه‌ی درویش
به دیده بوسی عید غدیر می‌آید
علی همیشه بزرگ است در تمام فصول
امیر عشق همیشه امیر می‌آید
[صفحه ۹۴]
به سربلندی او هر که معترف نشود
به هر کجا که رود سر به زیر می‌آید
شبیه آیه‌ی قرآن نمی‌توان آورد

کجا شبیه به این مرد گیر می‌آید؟

مگر ندیده‌ای آن اتّفاق روشن را

به این محله، خبرها چه دیر می‌آید؟

بیا که منکر مولا اگر چه آزادست

به عرصه گاه قیامت اسیر می‌آید

بیا که منکر مولا اگر چه پخته، ولی

هنوز از دهنش بوی شیر می‌آید

علی همیشه بزرگ است در تمام فصول

امیر عشق همیشه امیر می‌آید

کیهان فرهنگی شماره ۱۷۰

[صفحه ۹۵]

بهار (محمدتقی- ملک‌الشعرا)

غدیریه‌ی مولای متقیان (ع)

ای نگار روحانی خیز و پرده بالا زن

در سرادق لاهوت کوس لا و الا زن

در ترانه معنی دم ز سرّ مولا زن

وانگه از غدیر خم باده‌ی تولا زن

تا ز خود شوی بیرون زین شراب روحانی

در خم غدیر امروز باده‌ای بجوش آمد

کز صفای او روشن جان باده نوش آمد

و ان مبشّر رحمت باز در خروش آمد

کان صنم که از عشاق‌برده عقل و هوش آمد

با هیولی [۱۲۰] توحید در لباس انسانی

حیدر احد منظر احمد (ص) علی (ع) سیما

آن حبیب و صد معراج آن کلیم صد موسی

در جمال او ظاهر سرّ علّم الاسماء

بزم قرب را مَحرم راز غیب را دانا

ملک قدس را سلطان، قصر صدق را بانی

خاتم وفا را لعل، لعل راستی را کان

قلزم صفا را فُلک، فُلک صدق را سُکّان

اوست قطبی از اقطاب اوست رکنی از ارکان

ممکن است بی‌ایجاب واجبی است بی‌امکان

ثانی است بی‌اوّل، اوّلی است بی‌ثانی

در غدیر خم یزدان گفت مر پیمبر را

کز پی کمال دین شو پذیره حیدر را

پس پیمبر اندر دشت بر نهاد منبر را

بُرد بر سر منبر حیدر ملک فر را

شد جهان دل روشن زان دو شمس نورانی

[صفحه ۹۶]

گفت بشنوید ای قوم قول حقتعالی را

هم بجان بیاویزید گوهر تولّا را

پوزش آورید از جان این ستوده مولا را

این وصیّ بر حق را این ولیّ والا را

با رضای او کوشید در رضای یزدانی

اوست کز خُم لاهوت نشأهٔ صفا دارد

در خریطه‌ی [۱۲۱] تجرید گوهر وفا دارد

در جبین جان پاک نور کبریا دارد

در تجلّی ادراک جلوه‌ی خدا دارد

در رخش بود روشن رازهای رحمانی

کی رسد بمدح او وهم مرد دانشمند

کی توان بوصف او دم زدن ز چون و چند

به که عجز مدح آرم از پدر سوی فرزند

حجت صمد مظهر آیت احد پیوند

شبل حیدر کرّار خسرو خراسانی

پور موسی جعفر آیهٔ اللَّه اعظم

آنکه هست از انفاسش زنده عیسی مریم

در تحقق ذاتش گشته خلقت عالم

آفتاب کز رفعت بر فلک زند پرچم

می کند بدرگاهش صبح و شام دربانی

عقل و وهم کی سنجد اوج کبریایش را

جان و دل چسان گویند مدحت و ثنایش را

گر رضای حق جوئی رو بجو رضایش را

هر که در دل افرازد رایت ولایش را

همچو خواجه بتواند دم زد از مسلمانی

شکوفه‌های ولایت، ص ۱۰۲ -۱۰۳.

بهار (محمدتقی- ملک‌الشعرا)

علی ولیُّ اللَّه...

گر نظر در آینه یکره بر آن منظر کند

آفرین‌ها باید آن فرزند بر مادر کند

گر دگر بار این چنین بیرون شود آن دلرُبای

خود یقین می‌دان که اوضاع جهان دیگر کند

کس به رُخسارِ مَه از مُشگ سیه چنبر نکرد

او به رُخسار مَه از مُشکِ سیه چنبر کند

کس قمر را همنشین با نافه‌ی اذفر ندید

او قمر را همنشین با نافه‌ی اذفر کند

[صفحه ۹۷]

گر گشاید یک گِره از آن دو زلفِ عنبرین

یک جهان آراسته از مُشک و از عنبر کند

غم بَرَد از دل تو گوئی تا همی خواهد چو من

هر زمان مدح و ثنای خواجه‌ی قنبر کند

آنکه اندر نیمه شب بر جای پیغمبر بخفت

تا تن خود را به تیر کید خصم اِسپر کند

جز صفات داوری در وی نیابد یک صفت

آنکه عقل خویش را بر خویشتن داور کند

در غدیر خُم خطاب آمد ز حق بر مصطفی (ص)

تا علی (ع) را او ولی بر مِهتر و کهتر کند

تا رساند بر خلایق مصطفی امر خدای

از جهازِ اشتران، از بهر خود منبر کند

گِرد آیند از قبایل اندر آن دشت و، نبی (ص)

خطبه بر منبر پی امر خلافت سر کند

جشن فیروزِ وی است امروز کز کاخ امام

بانگ کوس و تهنیت گوش فلک را کَر کند

بُوالحسن (ع) فرزند موسی (ع) آنکه خاک درگهش

مرده را مانند عیسی روح در پیکر کند

حُکم فرمایند اگر خاقان و قیصر در جهان

حاجِب او حُکم بر خاقان و بر قیصر کند

در خلوت علی (ع) ص ۲۹۷ -۲۹۸.

[صفحه ۹۸]

بهنیا کاشانی (دکتر عباس)

خلیفه‌ی برحقّ

صبح درخشان نمود، روی ز خاور

چهره‌ی شب را زدود، مهر منّور

لشگر روم، آمد از ره و سپه زنگ

خانه تهی کرد و برد با خود اختر

مرغ سحر پر گشود جانب گلزار

شد مترنم به مدح حیدر صفدر

شاه ولایت علی عالی اعلی

شوهر خیر النّساء و صهر پیمبر

کیست علی، آن که بُد به عرصه هیجا

فارسِ میدان و شیر گیر و دلاور

کیست علی، آن که گاه عدل و مساوات

از ره تنبیه سوخت، دست برادر

کیست علی، آن که خفت از ره یاری

جای محمّد (ص) شبی میانه‌ی بستر

کیست علی، آن که بود در همه‌ی عمر

یار ستمدیدگان، عدوی ستمگر

کیست علی، آن که هست تاج سلونی

تارک او را بهین، درخشان، گوهر

شرع نبی، کِی رواج یافت، به دوران

گر نبدی ذوالفقار و بازوی حیدر

مدحش این بس، که در غدیرخم، احمد

خاتم پیغمبران، ستوده‌ی داور

گفت ز بعد من، او خلیفه‌ی بر حق

گفت که بر امّت است هادی و رهبر

هر که مرا دوست شد، علی‌اش مولا

ز آن که منم شهر علم و اوست ورا در

منقبتت کی توان، به چامه بیان کرد

مدح تو را هل اتی ست، زینت و زیور

قاتل مرحب تویی و مرشد جبریل

فاتح خیبر تویی و خواجه‌ی قنبر

شد ز تف تیغ کفر سوز تو ای شاه

چهره‌ی مریخ، سرخ فام، چو آذر

کِلکِ دبیر فلک، نبود نویسا

گر نبدی مکتب علی، به جهان در

مشتری آن کو شده است قاضی گردون

گاه قضاوت تو راست بنده و چاکر

[صفحه ۹۹]

تا به صف گلشن است، لاله جگر خون

تا به سر گلبن، از گل، آید افسر

دشمن تو هر که هست، داغش بر دل

شیعه‌ی تو تاج افتخارش بر سر

خاک رهت «بهنیاست» ای شه مردان

چشم امیدش به تست، در صف محشر

شاهکار خلقت، ص ۷۱ -۷۳.

[صفحه ۱۰۰]

ثابت خراسانی (قاسم استادی)

خوشترین ایّام

از غدیر خم ندای روحپرور بشنوید

نغمه‌ی «مَن کنتُ مولی» از پیمبر بشنوید

گرچه در روز الست این نغمه را بشنیده‌اید

گوش جان باید گشودن تا مکرّر بشنوید

روی گلفرش زمین این آسمانی نغمه را

از لبِ لعل نبی (ص) از قولِ داور بشنوید

از جهاز اشتران چون منبری آراستند

حکمِ یزدان را به خلق از عرشِ منبر بشنوید

رو سوی امّت نمود آن مصطفای کردگار

کای جماعت جمله از مولا و چاکر بشنوید

در غدیر خم شدم مأمور از سوی خدا

تا به حق، حق را رسانم بار دیگر بشنوید

می‌کنم امروز حجّت بر خدا جویان تمام

نشنوید امروز اگر، فردای محشر بشنوید

من به هر نفسی که اولایم علی اولی بود
رستگارید، از دل و جان گفته‌ام گر بشنوید
همرهان کردند بیعت با علی در آن کویر
ذکر بخٍّ بخٍّ ای مولی، مکرّر بشنوید
شام عید است و جلال این خجسته عید را
از زبان اطهر فتّاح خیبر بشنوید
شد سؤال ازاو چه‌روزی خوشترین روز تو بود
پاسخش را با شعف ای اهل محضر بشنوید
گفت: روی دست پیغمبر به صحرای غدیر
بهترین روزم بُد، ار دارید باور بشنوید
باز پرسیدند از او از سختی ایّامِ عمر
می‌زند گفتار او بر قلب نشتر بشنوید
گفت: آن روزی که سیلی بر رخ زهرا زدند
رنج و اندوه من از دیوار و از در بشنوید
موسم عید است «ثابت» وقت آن آمد که باز
از غدیر خم ندای روحپرور بشنوید
نسیم غدیر، ص ۱۹-۲۰.
[صفحه ۱۰۱]

ثقفی تهرانی (میرزا محمد)

امام مبین
اگر تراست به سر شور عشق حیّ قدیر
بنوش جام می‌معرفت ز خمّ غدیر
ز غیر دوست نگردد دل تو پاک، مگر
به آب مهر ولیّ خدا شود تطهیر
علی عالی اعلی که نام او به ازل
ز نام حق مشتق بر ساق عرش شد تحریر
امام بر حق بود و به حکم حق گردید
ولیّ امر قضا و قدر گه تقدیر
خدا چو خواست کند آشکار شأنش را
نمود امر نبی (ص) را و این چنین تحذیر
که گر به خلق نسازی عیان مقام علی (ع)
بدان در امر رسالت نموده‌ای تقصیر

چو شد نبی (ص) مکرّم به حکم حق ملزم
روا ندید در ابلاغِ آن دگر تأخیر
گرفت بازوی مولا و پس بلند نمود
به روی دست خود آنگه برای خلق کثیر
ز بعد حمد خدا و گرفتن اقرار
بر اولویّت خود کرد این چنین تقریر
که من به هر که بُدم صاحب اختیار و ولی
پس این علیست (ع) به او صاحب اختیار و امیر
دعا نمود از آن پس به دوستانش و کرد
به دشمنانش نفرین که بُد بشیر و نذیر
عدوش بخٍّ بخٍّ گفتا و رخ ز حکم بتافت
که بُد به ظاهر تعظیم و باطنش تحقیر
به مَرّ حق چو علی کار کرد، تلخ آمد
به کام خلق ولایش، خصوص نفس شریر
ولیّ مطلق حق آن بود که در همه عمر
نکرد سجده بجز بهر کردگار قدیر
علیست (ع) مظهر اسماء حق به وقت ظهور
علیست (ع) مخزن اسرار حق به سرّ ضمیر
علیست (ع) اسعد و اتقی و ز هر سعید و تقی
علیست (ع) اعلم و اشجع ز هر علیم و دلیر
علی وصیّ رسول و علیست (ع) زوج بتول
ابوالائمّه و بر مؤمنان یگانه امیر
علی ولیّ و علی والی و علی مولا
علیست (ع) ساقی کوثر، قسیم خلد و سعیر
[صفحه ۱۰۲]
به وقت مهر، علی مهربان و خاتم بخش
به گاه قهر، علی قهرمان و افسرگیر
فزود رونق اسلام چون گرفت عَلَم
زُدود کفر ز گیتی کشید چون شمشیر
گشود باب معارف چو رفت بر منبر
ببست راه مظالم نشست چون به سریر
علیست (ع) مالک ملک وجود و منبع جود
برای طاعت او گشته مهر و مه تسخیر

ببین به وقت نمازش نمود شمس رجوع

بدان گرفته ز حق اختیار هر تدبیر

خداش می‌نتوان خواند و از خداش جدا

مدان که قابل بخشش نباشد این تقصیر

نکرده احصا فضلش بجز خدا در ذکر

از آن شده است امام مبین بدو تفسیر

اگر چه قرآن در مدح اوست یکسره لیک

عطا بما نشود از کثیر، غیر یسیر

ز حق کسی ننموده‌ست چون علی تقدیس

چو حق کسی ننموده‌ست از علی تقدیر

علی ز بعد نبی (ص) اشرف است از همه خلق

اطاعتش شده مفروض بر صغیر و کبیر

به نصّ «انفسنا» شد ز انبیا افضل

ز عیب و نقص مبرّی به آیه‌ی تطهیر

علی معین همه انبیا بُدی در سِرّ

چنانکه بهر محمّد شد آشکار نصیر

علی ز روز ازل بود با نبی (ص) توأم

شدند خلق ز یک نور، پادشاه و وزیر

نبی برای علی بُد مربّی و استاد

علی برای نبی بود پشتبان و ظهیر

نَبی به نصّ نُبی منذر است و او هادی

مزیّتی نبود بیش از این به نزد بصیر

به حبّ او شده تعیین، شخص پاک نژاد

ز بغض او شده تشخیص، هر پلید شریر

شبی به جای نبی خفت و حیرت‌آور گشت

چو شد به چشم ملایک مصوّر آن تصویر

به روز خندق زد ضربتی به عمرو که شد

فزون ز طاعت جنّ و بشر به نصّ شهیر

علی بود اسد اللّه و حیدر کرّار

نمود حمله به دشمن چو شیر بر نخجیر

سه روز از خود و اهلش طعام باز گرفت

از آن نمود یتیم و اسیر و مسکین سیر

غذا نخورد و غزا کرد و از قضا گردید

حبیب خاص خدا و امیر خیبر گیر
چو پا نهاد به دوش رسول در کعبه
نمود مولد خود را ز لوث بت تطهیر
ثنای او شده واجب به هر وضیع و شریف
عطای او شده واصل به هر غنیّ و فقیر
اگر چه نیست در اَنظار دوستان ظاهر
بشو به او متوسّل که حاضر است و خبیر
به خاک درگه او نِه جبین و دل خوش دار
که بهتر است ز آب حیات در تأثیر
مس وجود خود از آن طلا نما و بدان
که جز مودّت او نیست در جهان اِکسیر
[صفحه ۱۰۳]
بگیر از در فضلش سعادت دو جهان
که هست در بر اِفضال او متاعِ حقیر
مرا امید شفاعت از اوست در محشر
که خاک من شده با آب مهر او تخمیر
من آن کسم که جوان بودم و ثنا گویش
چگونه دم نزنم حالیا که گشتم پیر
ولی ز مدحش یک از هزار گفته نشد
که بود فضلش بی‌انتها و عمر قصیر [۱۲۲].
[صفحه ۱۰۴]

جذبه (محمود شاهرخی)

مرآت حق
ای تو بهین گوهر دُرج وجود
نادره‌ی عالَم غیب و شهود
روی دل افروز تو مرآت حق
منظر تو آینه‌ی ذات حق
مطلعِ انوارِ الهی تویی
کاشف اسرار کماهی تویی
برتر از اندیشه بود سیر تو
دم ز «سلونی» که زند غیر تو
عقل ز سودای تو دیوانه‌ای

با رخ چون شمع تو پروانه‌ای
عدل پر آوازه شد از نام تو
جور فرو مُرد در ایّام تو
حُسن ز انوار رخت تاب یافت
عشق ز سرچشمه‌ی تو آب یافت
یا علی ای قافله سالار ما
از تو بود رونق بازار ما
ما همه سرمست ولای توایم
ریزه‌خور خوان عطای توایم
مهر تو آمیخته با خاکِ ما
عشق تو صهبا کند از تاکِ ما
تا که به مهر تو سپردیم دل
باز رهیدیم از این مشت گل
سرخوش و مستیم ز برنا و پیر
دُرد کشانیم ز خُمّ غدیر
ای ز دَمت هر دو جهان فیض یاب
خورده دو عالم ز غدیرِ تو آب
این نه غدیر این یم بی‌منتهاست
عقل نداند که کرانش کجاست
جرعه کشانند صغیر و کبیر
تا ابد از رَشحه‌ی این آبگیر
موجی از آن به که به ایران رسد
شور از این خطّه به کیوان رسد
می‌رود این موج که توفان شود
صاعقه‌ی خرمن طغیان شود
می‌رود این سیل شتابنده تیز
تا به جهان در فکند رستخیز
[صفحه ۱۰۵]
خصم فسون بی‌مر و بی‌حد کند
تا ره این سیل دمان سد کند
لیک به فرّ تو در این گیر و دار
جان نبرد اهرمن نابکار
دست کریم تو که مشکل گشاست

باز گشای گره‌ی کار ماست [۱۲۳].

[صفحه ۱۰۶]

جیحون یزدی

در جشن عید غدیر و منقبت مولای متقیان علی بن ابی‌طالب (ع)

چون پُر شراب راز شد، خمّ غدیر حیدری
مَنْ کُنْتُ مولی ساز شد، از بربط پیغمبری
پرشد زمین ز اسرار حق، بر شد ز چرخ انوار حق
هر باطلی در کار حق، پا بر گرفت از همسری
تُرک من ای فرخنده خو، شیرین زبان چرب گو
کان زلف مشکینت به رو، دیویست انباز پری
مشرق رُخ نیکوی تو، مغرب خَم گیسوی تو
در قیروان موی تو، صد آفتاب خاوری
چون تا سه روز از خلق حق، پیچد خطیئت را ورق
شکرانه را بی‌طعن و دق، ده رطل خَمر خُلّری
بر بام نوشم باده را، در کوی بوسم ساده را
سوزم دو صد سجّاده را، بی‌اتهام کافری
چون من بدین طاق و طَرُم، ریزد غدیرم می‌به خُم
کو زُهره کز چرخ سوم، بر سازدم خنیاگری
جائیکه از ما دادگر، دارد معاصی مغتفر
مفتی نیرزد مفت اگر، ناید ز خشکی در تری

[صفحه ۱۰۷]

یا در خُم مِی تا گلو، زین جشنِ فرّخ شو فرو
یا این فضایل را ازو، کن از رذایل منکری
ای خضر خطّ نوش لب، ظلمت بر از زلف تو شب
وز رخ به مویت مُحتجب، آئینه‌ی اسکندری
پرویز مسکینت به کو، فرهاد مجنونت به رو
شیرینت اندر آرزو، ز آن طرفه لعل شکری
اکنون بمردی ران طرب، بر یاد این جشن عجب
وز شیشه‌ی بِنْتُ العِنب، بردار مُهر دختری
بخشا عصاره‌ی تاک را، بفزا بجان ادراک را
وز جرعه‌ای ده خاک را، از چرخ اعظم برتری
دل را نما بی‌کاهلی، ز آن آب اخگر گون جلی

کاندر تو با مِهر علی، ننماید اخگر اخگری

شاهی که نتوان زد رقم، یک مدحت از آن ذوالکرم

اشجار اگر گردد قلم، یا چرخ سازد دفتری

گر چه خدای دادگر ناید در اجسام بشر

سر تا به پا پا تا به سر، غیر از خدایش نشمری

جز او که فرّخ پی بود، مست از الهی مِی بود

آن کیست تا کز وی بود، پر از ثُریّا تا ثَری

ای لُجّه‌ی نایاب بُن، حق را یَد و عَین و اُذُن

حُکم تو کرد از بَدْوِ کُنْ، فُلک فَلَک را لنگری

شطّ شریعت را پُلی، جام طریقت را مُلی

بُستان وحدت را گُلی، نخل مشیّت را بری

پنهان به هر هنگامه‌ای، در جلوه از هر جامه‌ای

دست خدا را خامه‌ای، سرّ صمد را محضری

[صفحه ۱۰۸]

دامن ز خویش افشانده‌ای، خِنگ [۱۲۴] از جهان بجهانده‌ای

هم خادم درمانده‌ای، هم پادشاه کشوری

هم حاضر و هم غایبی، هم طالع و هم غاربی

هم هر زمان را صاحبی، هم هر عرض را جوهری

شاها مرا چون هست دل، دایم به وصفت مشتغل

میسندم از غم معتزل، با این ادات اشعری

آخر تو بی‌پایان یَمی، فُلک نجات عالَمی

در کار «جیحون» کن نَمی، زا بر عنایت گستری

دیوان جیحون یزدی، ص ۲۵۶-۲۵۸.

[صفحه ۱۰۹]

حسان (حبیب الله چایچیان)

پایگاه دانش

چونکه احمد کعبه را بدرود گفت

با خدایش آنچه در دل بود گفت

کای خدا این آخرین حجِّ من است

کاروان آماده‌ی کوچیدن است

عمر من بگذشت یا رب با شتاب

بر لب بام است دیگر آفتاب

چرخ عمرم را زمان فرسوده کرد

با اجل کی می‌توان کردن نبرد

شد مرا در این بیابان رهنمون

جذبه‌ی: «اِنّا اِلیه راجعون»

گشت پایان عمرم و، باقیست کار

کی شود امر ولایت آشکار

گر چه می‌دانم علی (ع) باشد امام

او بود لایق برای این مقام

لیک خواهم بر ملا گردد سخن

تا بداند پیر و برنا، مرد و زن

خود تو دانی ای خدای مهربان

کی توانم گفت این راز نهان

چونکه بسیار است بدخواه علی (ع)

گر نباشد از تو وحیِ مُنزلی

ترسم از آن فتنه‌ها گردد عیان

آید آخر پایِ تُهمت در میان

دور می‌شد احمد از بیت الحرام

با نگاهی پر ز عشق و احترام

جای دارد اشک ریزد آسمان

در وداعِ آتشینِ عاشقان

بود طوفانی، دلِ آگاهِ او

گرد غم بگرفته رویِ ماهِ او

ناله چون می‌کرد زنگِ کاروان

حلقه می‌زد اشک او بر دیدگان

در غدیر خم که نام برکه‌ای است

داد احمد (ص) را، خدا فرمان ایست

کای نبی (ص) اینجا غدیر خُم بود

آب آن هر قطره یک قُلزم بود

شاهراه کشور جان است این

پایگاه علم و ایمان است این

[صفحه ۱۱۰]

چارراه حادثات عالم است

جلوه‌گاه نور اسم اعظم است

شهر علم مصطفی (ص) را هست باب

نور دل می‌بخشد اینجا آفتاب

از حرورش، جان دشمن سوخته

عاشقان را دل ز مهر افروخته

سایه‌اش، آرام‌بخش رهروان

از نسیمش، تازه می گردد روان

همچو دریا بی کران است این غدیر

نیست موج فیضِ آن پایان‌پذیر

باشد اینجا مقصد پیغمبران

کوی دانشگاه نسل هر زمان

وقت ابلاغ است «بَلِّغْ» یا رسول

تا شود سعی تو پیش ما قبول

همرهان را خواند احمد با شعف

رفتگان باز آمدند از هر طرف

از جهاز اشتران کاروان

منبری برساختندش در میان

گِرد آن پیغمبر والاتبار

اجتماعی شد فزون از صد هزار

پس نبی (ص) بر اوجِ منبر پا نهاد

مرتضی (ع) را در کنارش جای داد

دست او بگرفت و کرد او را بلند

بر سر دستش، نبیّ (ص) ارجمند

شد قیامت از قِران مهر و ماه

مهر می‌شد با مه اینجا اشتباه

چون علی (ع) خود نفْس پیغمبر بود

هر یکی در جای آن دیگر بود

چون امانت عرضه شد بر خاکیان

شد «یداله فوق ایدیهم» عیان

جمله آیات خدا تأویل شد

از ولایت علم و دین تکمیل شد

پس پیمبر «وال من والاه» گفت

بار الها «عاد من عاداه» گفت

گفت: یا رب دوستانش دوست‌دار

بار الها دشمنش دشمن شمار

بار الها، یار او را یار شو

هر که‌خواهد خواریش، گو، خوار شو

گفت: هر کس را که من هستم ولیّ

هست بعد از من ولیِّ او علی (ع)

حیدر است این، باب علم احمد (ص) است

بی‌گمان فاروق هر نیک و بد است

سِرّ حق، صدیقِ اکبر، منصبش

صرفِ راه حق شده روز و شبش

یار قرآن، دشمن گردن کشان

«لا فتی الا علی» او را نشان

حیدر است این، شهسوار کارزار

تیغ او: «لا سیف الا ذوالفقار»

حیدر است این، آنکه بتها را شکست

دست هر چه دشمن حق بود، بست

زادگاهش، قبله‌گاه مسلمین

خاک پایش سرمه‌ی اهل یقین

[صفحه ۱۱۱]

حیدر است این، حامل ام الکتاب

او بود ماه و، منم چون آفتاب

آیت تطهیر او را آبروست

«عروة الوثقی» که حق گوید هموست

ساقی کوثر همو باشد یقین

نیست غیر از او: امیرالمؤمنین (ع)

چون کنم با اهل این دنیا وداع

پس به گِرد او نمائید اجتماع

قلب خویش از نورِ او روشن کنید

پیروی از جانشینِ من کنید

چون که وقت گفتن تبریک شد

روز در چشم عدو تاریک شد

بر زبان می‌راند: به به یا علی (ع)

بر من و بر مؤمنان گشتی ولیّ

در نهان امّا گریبان می‌درید

کینه‌ها در سینه‌اش می‌پرورید
عاشقان سرمست در این عید خم
از مِی: «اَلْیوم اَکْمَلْتُ لَکُمْ»
در کتاب بی‌نظیر «الغدیر»
نکته‌ها یابی از این امر خطیر
از «امینی» عالِم شیرین بیان
طبع من الهام می‌گیرد (حسان) [۱۲۵].
[صفحه ۱۱۲]

حمید سبزواری (حسین ممتحنی)

هلهله‌ی شادی
هِله، مجمر مفر وزید، بهار آمده است
لاله با مجمره‌ای غالیه بار آمده است
سنبل آراسته گیسو به کنار آمده است
باغ را آبِ روان آینه دار آمده است
سرخ گل زیبا، چون روی نگار آمده است
ابر بر چهره‌ی گلزار فشانده‌ست گلاب
نرگس مست از آن دیده گشوده‌ست زخواب
تاک در دست نسیم سحر افتاده به تاب
ژاله‌ی صبحگهی بیخته بر گل سیماب
باد با رایحه‌ی مُشک تتار آمده است
گوئیا در رگ هر بوته شراب است روان
که به وجد آمده هر شاخه چنان مِی‌زدگان
می‌زُداید ز دل اندوه و دمد در تن جان
بانگ مرغان چمن، زمزمه‌ی آب روان
چاره ساز دل در وای فگار آمده است
ساقیا باده بده چون مه فروردین است
کوه و صحرا و در و دشت و دمن رنگین است
باغ چون طبله‌ی عطّار عبیر آگین است
راغ از سبزه‌ی نورسته بهشت آئین است
شاخ را زیور اشکوفه نثار آمده است
نو عروسان چمن حجله بیاراسته‌اند
حلّه‌پوشان همه در دشت به پا خواسته‌اند

باغبانان همه سو باغ بپیراسته‌اند
لولیان بزم بیاراسته، مِی خواسته‌اند
که زمستان شد و فرخنده بهار آمده است
چمن امسال بسی جلوه‌ی نیکو دارد
گونه گون خرمن گل رسته به هر سو دارد
آنچه گویند به بر روضه‌ی مینو دارد
نو بهار امسال آماده به هر کو دارد
کاین چنین باغ پر از نقش و نگار آمده است
[صفحه ۱۱۳]
آتش افروخته سوری به گلستان بنگر
گرد آن سوخته دل لاله‌ی نعمان بنگر
یاسمین را ز بر سبزه نمایان بنگر
بر سر سبزه و گل، مرغ غزلخوان بنگر
سهره و فاخته بر بید و چنار آمده است
نوبهار آمد، خیز ای صنم سیم اندام
نرم نرمک ز شبستان به گلستان بخرام
بوسه ده، بوسه ستان، جام ده و بستان جام
می‌حلال است و به فتوای من، اندوه حرام
خاصه آن باده که در عید به کار آمده است
وقت آن شد که دگر رخت به صحرا فکنیم
ز آتشین باده شرر در دل مینا فکنیم
دست در حلقه‌ی آن زلف سمن‌سا فکنیم
پای در دایره‌ی والی والا فکنیم
آنکه اندر کف او جنّت و نار آمده است
ساقی از خمّ ولایت می‌توحیدم بخش
موجب عزّت و سرمایه‌ی تأییدم بخش
نا امیدم مکن از سابقه امّیدم بخش
عید مسعود غدیر است، بدین عیدم بخش
که به قانون خدا کارگزار آمده است
در غدیر خم امروز به فرمان اله
مصطفی آنکه ز اسرار ازل بود آگاه
در بر نخبه‌ی اصحاب و بزرگان سپاه
گفت: «مَن کنتُ مولاه، علیٌّ مولاه»

این سخن زان دو لب غالیه بار آمده است
از ملک مژده‌ی «اکملتُ لکُمْ دین» آمد
وز فلک هلهله‌ی شادی و تحسین آمد
دوست را سر خط آزادی و تأمین آمد
تیر حرمان به دل دشمن دیرین آمد
که ولای شه اسلام شعار آمده است
ای ز حق پروری‌ات کاخ عدالت ستوار
وی ز انصاف تو در خرمن بیداد شرار
فرش را از تو ثبات است و سکون است و قرار
عرش را از تو فراز است و طراز است و مدار
به طفیل تو دو عالم به فراز آمده است
ای همه رای و همه شیوه و کار تو صواب
حبّ تو شرط رهایی ز نکال و ز عقاب
راه و رسم تو بود شاخص حق روز حساب
به کمالات تو ای با خبر از علم کتاب
خصم تو معترف و صحّه‌گذار آمده است
آری اقرار به فضل تو کند دشمن تو
پرده یکسو شده از دیدگه روشن تو
عقل حیران شده از دفتر شورافکن تو
عارفان بهره‌ور از خرمن علم و فن تو
[صفحه ۱۱۴]
علم یزدان به دل و جان تو یار آمده است
ها علیٌّ بَشَرٌ، کَیْفَ بَشَرْ، کَیْفَ بَشَرْ؟
عقل عاجز شده در کار تو ای پاک گهر
ای ز تو دین نبی یافته زیب و زیور
ای شده طعمه‌ی شمشیر تو عمرو و عنتر
عزم تو صف شکن و خصم شکار آمده است
ای تو در حشمت و صولت ز سلیمان برتر
وی تو در معرفت و علم ز لقمان برتر
هم ز عیسی و هم از موسی عمران برتر
جز محمّد ز همه در همه دوران برتر
در سرشت تو ندانم چه به کار آمده است
تا جهان دیده و تاریخ جهان دارد یاد

راد مردی چو تو از مادر ایّام نزاد
ای تو مردان جهان را به فتوّت استاد
هر کجا هست اسیری به کمند بیداد
فیض مهر تواَش اندوهگسار آمده است
حاتم از جود تو انگشت گزان کاین چه سخاست
این چه جود و چه عنایت، چه رعایت، چه عطاست
این چه مردی و چه رادی و چه مجد و چه علاست
هر که او بهره ور از خرمن الطاف شماست
نعت او را ز یمین و ز یسار آمده است
ای ز سرچشمه‌ی جود تو فقیران سیراب
تشنه کامان دیار غم و حرمان سیراب
ما ز فیض تو، تو از رحمت یزدان سیراب
هر که از رشحه‌ی جود توشد ای جان سیراب
قلزم اندر نظرش اندک و خوار آمده است
زین سپس خواهم تا نقش ولای تو زنم
گر دمی مانده به جا، دم ز ثنای تو زنم
پشت پا بر همه آفاق سوای تو زنم
بوسه بر خاك رضا پیش خدای تو زنم
گو بگویند بدین در به چه کار آمده است
گر چه بر دوش دو صد بار شناعت دارم
نقش عصیان همه در دفتر طاعت دارم
به ولای تو که اقرار به ساعت دارم
بر تو ای رهبر دین، چشم شفاعت دارم
سوی تو روسیهی زار و نزار آمده است
دستگیر ار نشود دست تو ای دست خدا
دستگیری که کند از من افتاده ز پا؟
دارم امّید نجات از تو و از آل عبا
یا علی دست من و دامن تو روز جزا
ور نه زین بحر که سالم به کنار آمده است
[صفحه ۱۱۵]
یا رب از ابر هدایت نم بارانم ده
وز گلستان و لا غنچه‌ی خندانم ده
نعمت بندگی و دولت ایمانم ده

آنچه شایان رضای تو بود، آنم ده
ای که لطف تو فزونتر ز شمار آمده است
تا بشد مدح علی زینت دیوان حمید
شرف از نام علی یافته عنوان حمید
زنده از نام علی گشت دل و جان حمید
شد سمر در همه جا طبع سخندان حمید
که به میدان سخن یکّه‌سوار آمده است [۱۲۶].
[صفحه ۱۱۶]

حیران (آیهٔ الله حاج آقا حسن میر جهانی)

قصیده غدیریّه امیرمؤمنان علیه‌السَّلام
تشنه آب حیاتم ساقی عین الیقین
خیز و لبریزم بده جامی از آن ماء معین
آتِنی کاساً رویّاً سائغاً لِلْشّارِبین
تا شوم رَطْبُ اللِسان گویم بلحنی دلنشین
در غدیر خم هویدا گشت سرّ یا و سین
صانَکَ اللَّه ساقیا برخیز و پر کن جام را
از غدیر آور خُمی این رِنْد دُردآشام را
ساغرم لبریز ریز اتمام کن اکرام را
تا که شویم زان طهور از جام دل اوهام را
تا فتد عکسی در آن از نقشبند ماء و طین
حبّذا عید سعیدی کش خداوند مجید
ختم رنگ‌آمیزی خود را در این عید آفرید
صِبغهٔ اللَّه خود از این خم ولایت شد پدید
تا شقی ممتاز گردد اندر این عید از سعید
نیست رَیْبی ذلِکَ الْیَومُ هُدَیً لِلْمُتَّقین
ای غدیر خم تو را مانند در اعیاد نیست
عاشقانرا چون تو در اعیاد عیدی یاد نیست
فطر و هم نوروز و اضحی بی تواش بنیاد نیست
بلکه عیدی چون تو اندر عالم ایجاد نیست
ای تو در اعیاد چون ختم رسل در مرسلین
أیُّها العیدُ السعید ای مایه عزّ و جلال
وی بمدحت منطق گردون شده لال از کلال

وه چه خوش شُستی بیُمن خود ز دل گرد ملال
در تو گردید آشکارا سرّ حیّ لا یزال
روی دست مصطفی دست خدا از آستین
مهر یثرب ماه بطحا خسرو گردون سریر
چون در این روز همایون کرد جا اندر غدیر
داد فرمان تا بامر خالق حیّ قدیر
منبری از سنگ خاره یا که از قتب بعیر
ساخته تا آنکه گردد بر فراز آن مکین
[صفحه ۱۱۷]
کرد جا بر عرشه منبر شه عرش آستان
تا به امر حق شود بر قطب امکان ترجمان
سِرِّ الرحمنْ عَلَی العرش اْسْتَوی آمد عیان
رمز کُنت کنز شد بی‌پرده پیدا در جهان
نور مصباح ولایت تافت از مشکوهٔ دین
شاه لاهوتی مکان چون خیمه در ناسوت زد
عالم ناسوت زینرو طعنه بر لاهوت زد
تا بساغر ساقی حق بوسه از یاقوت زد
لعل آتش فامش آتش بر دل طاغوت زد
در غدیر خم قمر با شمس چون آمد قرین
چون الست حق بمیثاق آن رسول حق پرست
در غدیر خم الستی زد بهر بالا و پست
باب توحید از علی (ع) بگشود و باب شرک بست
لشکر ظلمات را زان کوکب دُرّی شکست
مات شد خصم بد اختر زان رخ مهر آفرین
زیب دست احمدی دست احد در اهتزاز
راز دانَش داد فرمان پرده تا گیرد ز راز
بدر چرخ لی مع اللّه آفتاب عزّ و ناز
بانگ زد کز حق علی (ع) شد قبله‌ی اهل نیاز
جز علی مرتضی (ع) نبود امیرالمؤمنین
بارها آمد مرا وحی از خداوند جلیل
داد پیغامم امینِ وحیِ یزدان جبرئیل
کرد آگاهم مرا نزدیک شد گاه رحیل
تا که گیرم پرده در این دشت از روی جمیل

بر ملا گویم علی (ع) باشد پس از من جانشین
آنکه را اولی بنفسم من علی اولی به اوست
یعنی آنکو را منم مولا علی مولای اوست
عِدْل قرآن مرتضی گردید و قرآن عدل اوست
او است میزانی کز او گردد جدا دشمن ز دوست
عروهٔ الوثقای ایمان پیشوای متّقین
نفس طه، عین یس، معنی ام‌الکتاب
سوی‌او باشد ایاب خلق و هم با او حساب
حبّ او آمد ثواب و بغض او باشد عقاب
صاحب حوض و قسیم جنّت و نار عذاب
گیرد اندر کف لوای حمد را در یوم دین
هل اتی یا سیّدی فی حق غیرك هل اتی
یا که زد جبریل بر غیرت صلای لا فتی
جبت و طاغوت از چه رو بعد اللتّیا و اللتی
نقض عهد خویش کرده از جفا یا ویلتا
حبل کین افکنده اندر گردن حبل المتین
باب شهر علم و حکمت روح‌بخش ممکنات
با تو دوّار است حق، ساری بود از تو حیات
فیكَ أحْصی كلَّشَیْ، رَبُّ السّما فِی الْكائِنات
نیست «حیرانرا» رجا اندر حیات و هم ممات
جز عنایات تو و اولاد پاک طیّبین
دیوان حیران، ص ۸۸-۸۵.
[صفحه ۱۱۸]

خسرو (سید محمد خسرونژاد)

نقش رهبری
چون مرتضی به جای نبی انتخاب شد
بر روی شیعیان جهان فتحِ باب شد
نصِّ صریحِ آیه‌ی یا أَیُّهَا الرَّسُول
امروز از خدا به محمّد (ص) خطاب شد
راز خفی که بین نبی بود با خدا
با امر حق عیان به همه شیخ و شاب شد
فرمان حق رسید که در حَجَّةُ الْوداع

احمد (ص) برای نصب علی (ع) در شتاب شد
در آفتابِ وادیِ سوزانِ الغدیر
ظاهر به روی دستِ نبی آفتاب شد
شایسته‌ی مقام نبی (ص) غیر او نبود
زان رو علی (ع) به امر خدا انتخاب شد
تا زد نبی (ص) به نام علی (ص) نقشِ رهبری
نقش مخالفان همه نقش بر آب شد
بر جنّ و انس، رهبر و مولا و پیشوا
بعد از نبی (ص) به امر خدا بوتراب (ع) شد
آنها که بود در دلشان کینه‌ی علی (ع)
دلهایشان ز آتش حسرت کباب شد
آن کاخهایِ مرتفعِ آرزویشان
یکباره سرنگون شد و یکجا خراب شد
هر بنده‌ای که دامن مِهر علی گرفت
فارغ ز هول و وحشت روز حساب شد
دست طلب به دامن او زن که در جهان
هر کس گرفت دامن او کامیاب شد
هر کس که گشت داخل حصن ولایتش
ایمن به روز حشر ز بیمِ عذاب شد
نوروز شیعیان جهان عید مرتضاست (ع)
روزی که شادمان دل ختمی مآب (ص) شد
ما را ظهور مهدی (عج) او آرزو بود
کز انتظار او دل هر شیعه آب شد
«خسرو» چه جای خنده بوَد کز غم زمان
بیرون بسی ز دیده‌ی ما خون ناب شد [۱۲۷].
[صفحه ۱۱۹]

خوشدل تهرانی

در غدیر خم نبی...
در غدیر خم نبی (ص) خِشت از سر خُم بر گرفت
خشت از خمّ ولای ساقی کوثر گرفت
از خُم خمر خلافت در غدیر خم بلی
ساقی کوثر (ع) زدست مصطفی (ص) ساغر گرفت

گوش گردون گشت کر از های و هوی مِیْ‌کشان

کز میِ حُبّ علی (ع) امروز مستی درگرفت

یکطرف شوری بپا سلمان کند عمّاروار

یکطرف میخانه را مقداد چون بوذر گرفت

دوستان را گاهِ شادی شد به رغم دشمنان

خواجگیّ خواجه‌ی قنبر ز دل غم برگرفت

خواست تا بر جام، سنگ اندازد آن مَشؤم خصم

سنگ بارانش خدا از طارم اَخْضَر گرفت

سنگ بر پیمانه افکندن ز بَد مستی چه سود

سنگ بر سر زن که جای مصطفی (ص) حیدر گرفت

آری آری مرتضی (ع) بر مَسند احمد (ص) نشست

آری آری «هَلْ اَتی» از «اِنَّما» افسر گرفت

تا به پایان آورَد امر رسالت را رسول (ص)

دامن هِمّت پی ابلاغ «بَلِّغْ» برگرفت

ساخت منبر از جهاز اشتران شاه حجاز

صاحب منبر مکان بر عرشه‌ی منبر گرفت

تا «یَدُ اللَّهَ فَوقَ اَیْدِیهِمْ» عیان گردد به خلق

دست پیش آورد و دست حیدر صفدر (ع) گرفت

آسمان یا لَیْتَنی کُنْتُ تُرابْ از دل سرود

بوتراب آندم که جا بر دست پیغمبر (ص) گرفت

گفت «هر کس را منم مولا علی مولای اوست»

حیدرش سَروَر بوَد آنکو مرا سرور گرفت

جانشین و قاضی دین و وصی من علیست

این بگفت و بازوی آن شاه گردون فر گرفت

بین امواج مخالف کشتی دین خدای

از تلاطم ایمنی با لنگر حیدر (ع) گرفت

بُد همای طبع من بشکسته پَر از سنگ غم

باز از عشق علی (ع) زی اوج معنی پَر گرفت

«خوشدل» از فیض مدیح شاه‌مردان مرتضی (ع)

حالی از تیغ زبان، مُلک سخن یکسر گرفت

غدیر در شعر فارسی، ص ۱۵۰ – ۱۵۱.

[صفحه ۱۲۰]

ذکائی بیضائی (نعمت الله)

آفتاب صبح غدیر

سپیده دم که ز مشرق دمید مهر منیر

در آمد از درم آن ماه آفتاب ضمیر

فکند بر رخ رخشنده زلف مشک‌آسا

بدان صفت که بر آتش در افکنند عبیر

هزار چین و شکنج و گره نهاده به موی

مگر کند دلم اندر کمند زلف اسیر

پی ربودن هوش و خرد ز سر تا پای

به کار برده پریوش هزار گون تدبیر

ز در در آمد و غافل که بیش از آنم زار

که با جمال وی از غم شوم کرانه پذیر

به چشم و چهر و قد او اثر فراوان بود

ولی نکرد یکی در وجود من تأثیر

گرفته بود مرا حیرت آن چنان ز جهان

که یک نَفَسْ نشدی نَفْسْ فارغ از تشویر

بدین مشاهده گویی دلش به تنگ آمد

ستاد و دید به من یک دو لحظه خیر اخیر

به سُخره گفت: چه اندیشه‌ات بود در سر؟

مگر به شمس و قمر باشدت سر تسخیر؟

برون ز عالم خاکی مگر که می‌بینم

گرفته فکر تو از ماورای ارض مسیر

به خویش بیهُده زحمت مده که نتواند

اسیر خاک شناسد خواص چرخ اثیر

از این مقوله سخن گفت و پاسخی نشنید

که نیست خاطر آشفته را سر تقریر

سپس به خاطری آکنده از نشاط، سرود

که هان، زمان سرور است، خیز و جام بگیر

مگر ز شادی امروزت آگهی نبود

که در کمند غمی پای بند، چون نخجیر

مگر ترا نبود آگهی که تافته است

به روی خلق جهان آفتاب صبح غدیر

[صفحه ۱۲۱]

ز جای خیز و بساط طرب مهیّا کن

که در نشاط شباب اندر است عالم پیر

صباح عید غدیر است و عالمی سرمست

به وجد و حال گذارد زمان، غنیّ و فقیر

صباح عید غدیر است و باز بگشوده‌ست

به روی خلق جهان باب عیش ربّ قدیر

خود آگهی که به روزی چنین رسول (ص) خدای

بخواند ابن عم خویش را به خلق امیر

خود آگهی که شد اندر غدیر خم ظاهر

مقام سیّد ابرار بر صغیر و کبیر

علی شهنشه مُلک فتوّت و تقوا

علی به کشور دانش ملیک تاج و سریر

شهی که صوت مدیحش به گوش اهل جهان

چنان خوش است که اندر مذاقِ کودک شیر

ضیاء رویش «والشَّمس» را بهین فحوا

سواد مویش «واللَّیل» را مِهین تفسیر

شهی که تا به ابد وصف او به نتوانند

شوند گر ز ازل کاینات جمله دبیر

بدین نشاط چنان خاطرم به وجد آمد

که هیچ می‌نتوان کرد شرح آن تحریر

بدین چکامه نمودم سُرور جان اظهار

ولی یکی ز هزار است روگشای ضمیر

«ذکایی» از مدد فضل اوست برخوردار

از آن به قُوّت طبع است در زمانه شهیر

شها جهان جفاپیشه منکدر دارد

دل مرا که ز انوار مِهر تست منیر

فگارم از غم دوران، عنایتی فرما

فکنده محنتم از پا، ز لطف دستم گیر [۱۲۸].

[صفحه ۱۲۲]

رسا (دکتر قاسم)

اورنگ خلافت

آسمان خواهد که امشب با زمین ساغر زند

جامی از صهبای روح‌انگیز و جان پرور زند
ساقی گلچهره امشب جلوه‌ی دیگر کند
مُطرب خوش نغمه امشب پرده‌ی دیگر زند
آسمان پوشیده بر تن پرنیان نیلگون
خویشتن را چون عروسان زینت و زیور زند
گوشوارِ سیمگون بر گوش آویزد ز ماه
حلقه‌ها از دُرّ و مروارید و از گوهر زند
ماه امشب خوش نشسته در میان اختران
گاه نوشد باده گاهی بوسه بر اختر زند
دست افشان عرشیان و پای کوبان فرشیان
زهره در آغوش پروین باده در ساغر زند
اینهمه زیور بخود بسته است امشب آسمان
تا مگر جامی ز دستِ ساقی کوثر زند
آسمان را گفتم این بزم و نشاط از چیست گفت
چونکه فردا آفتاب از برج خاور سر زند
من در آن بزمی کنم خدمت که شاه انبیاء
مصطفی (ص) تاج ولایت بر سر حیدر (ع) زند
در غدیر خم چو دریا خلق خیزد موج موج
کشتی لولاک چون آنجا رسد لنگر زند
بر جهاز اُشتران خوانَد محمّد (ص) خطبه‌ای
خطبه‌ای کاندر حلاوت طعنه بر شکر زند
کاین علی (ع) باشد ولی اللّه باید بعد من
بر سریر دین نشیند بر سرش افسر زند
هر که من مولای اویم بعد من مولاش اوست
مرد حق باید قدم در راه این رهبر زند
من همان شهرم که باشد چون علی (ع) آن را دَری
ره به شهر علم باید هر که بر این در زند
آسمان بر خاک افتاده است خواهد چون زمین
بوسه بر پای علی (ع) داماد پیغمبر (ص) زند
گفت جبریل امین را حق که بعد از مصطفی (ص)
سکه شاهی بنام حیدر (ع) صفدر زند
آنکه خاکش رونق فردوس رضوان بشکند
وانکه کاخش تکیه بر نُه گنبدِ اَخْضَر زند

آنکه قهرش لرزه بر اندامِ دشمن افکند
وانکه خشمش آتش اندر قلعه‌ی خیبر زند
[صفحه ۱۲۳]
نیست اورنگ خلافت جز سزاوار علی (ع)
پیش سلطان لاف شاهی گو گدا کمتر زند
اوست محور در فضا هر ذره‌ای گردنده‌ایست
چرخ این گردنده‌ها بر گِرد این محور زند
چرخ برچیند بساط داوران را از زمین
تکیه چون بر مَسندِ دین آیت داور زند
بنده‌ی دربار شاهی باش کز قدر و جلال
ناز بر خاقان فُرو شد طعنه بر قیصر زند
پرچم شاه ولایت بین که در هر بامداد
خنده‌ها بر پرچم دارا و اسکندر زند
نارسا طبع (رسا) از مدح شاه اولیاست
طایر اندیشه آنجا کی تواند پر زند!
دیوان رسا، ص ۵۳-۵۵.

رسا (دکتر قاسم)

صحنه‌ی غدیر
می‌رسد از خُم ندائی دلپذیر
کز ره آمد کاروانی با بشیر
از دَرای کاروان، خم در خروش
وز خروش خم، جهانی پر صفیر
دست افشان از نشاط افلاکیان
پای کوبان از طرب برنا و پیر
سالکان راه حق را زیر پاست
نرمتر خار مغیلان از حریر
از سفارتخانه‌ی کبرای حق
با همایون نامه نازل شد سفیر
از حریم کبریا آمد سروش
تا گشاید پرده از رازی خطیر
کرد روشن صحنه‌ی اسلام را
صحنه‌ی تاریخی عید غدیر

از وداعِ کعبه چون شد رهسپار

خواجه‌ی لولاک با جمعی کثیر

در غدیر خم بشاه انبیا

گشت فرمان صادر از حی قدیر

کای محمّد (ص) کن رسالت را تمام

کن فضا را روشن از بدر منیر

بر علی (ع) امرِ ولایت را سپار

کاو بود شایسته‌ی تاج و سریر

از جهاز اشتران آماده ساخت

منبری پیغمبر (ص) روشن ضمیر

خواند بر منبر پس از حمدِ خدای

خطبه‌ای شیوا و نغز و دلپذیر

کاین علی (ع) باشد ولی کردگار

بعد من بر خلق مولی و امیر

[صفحه ۱۲۴]

نور او سر گشتگان را رهنما

لطف او افتادگان را دستگیر

پارسائی عارف و بیدار دل

رهبری دانا و بینا و بصیر

بر ضعیفان پیشوائی مهربان

بر ستمکاران امیری سختگیر

اوست اقلیم قَدَر را حکمران

اوست دیوان قضا را سر دبیر

در شجاعت شهسواری بی‌قرین

در عَدالت شهریاری بی‌نظیر

رهبر آزادگان کز روی لطف

بندِ غم بگشاید از پای اسیر

بارِ ذلّت گیرد از دوش گدا

گردِ محنت شوید از روی فقیر

در فنون رزم سرداری بزرگ

در مقامِ فضل اُستادی شهیر

جملگی دادند با دست خدای

دستِ بیعت از صغیر و از کبیر

مدعی را با علی (ع) هرگز مسنج

(گر چه باشد در نوشتن شیر شیر)

جز مسیر حق (رسا) راهی مپوی

هست راه رستگاری این مسیر

دیوان رسا، ص ۵۸ – ۵۹.

رسا (دکتر قاسم)

جشن ولایت

از خُم رسید مژده که جشن ولایت است

لبریز خم ز باده‌ی لطف و عنایت است

خمخانه‌ی ولایت مولی گشوده شد

ساقی ز جای خیز که وقت سِقایت است

در صحنه غدیر به فرمان کبریا

در اِهتزاز پرچم شاه ولایت است

آری علی (ع) پسر عم و داماد مصطفی (ص)

شایسته خلافت و امر وصایت است

زان چشمه‌ی زُلال که جوشید در غدیر

اَنهار معرفت همه جا در سرایت است

گفتار او شکوفه باغ فضیلت است

رخسار او طلیعه‌ی صبح هدایت است

آئینه‌ای که مظهر اخلاص و بندگی است

گنجینه‌ای که منبع هوش و درایت است

ذات علی (ع) است مظهر آیات کبریا

حیران بشر ز خلقت این طرفه آیت است

برنامه‌ی خلافت سلطان اولیا (ع)

انفاق و دستگیری و عدل و رعایت است

[صفحه ۱۲۵]

دعوت به اتحاد و صفا و یگانگی است

دوری ز اختلاف و فریب و سعایت است

از زهد و فضل و جود و جوانمردی علی (ع)

در صفحه‌ی وجود هزاران حکایت است

گنجینه‌ی لَئالی طبع بلند او

مَشحون ز پند و حکمت و وعظ و روایت است

اسلام آبرو ز دم ذوالفقار یافت

شاهی که آیت ظفرش نقش رایت است

محراب را ز ماتم آن قبله‌ی نیاز

در دل هنوز ناله و بر لب شکایت است

از خون پاک فرق علی (ع) جبهه‌ی و جود

خونین هنوز بر اثر آن جنایت است

با چهره‌ی شکفته شتابد به سوی حق

آن را که بر قضای الهی رضایت است

ما را زبان خامه ز توصیف نارساست

اوصاف خانه‌زاد خدا بی‌نهایت است

تا سایه ولای علی (ع) بر دیار ماست

ایمن نشین که کشور ما در حمایت است

ما را بدوست چشم شفاعت برستخیز

آنجا ز دوست گوشه‌ی چشمی کفایت است

طبع (رسا) چو چشمه تراوش کند هنوز

چون متّصل به‌چشمه‌ی فیض و عنایت است [۱۲۹].

[صفحه ۱۲۶]

رها اصفهانی (رمضان آقابابائی مورنانی)

حج آخرین پیامبر (ص)

چون پیمبر رفت حجِّ آخرین

آمد از دَربار حق روح الامین

با پیمبر (ص) گفت ای سلطان دین

جلسه‌ای باید کنی اینجا بپا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

حق تعالی داده بهر تو پیام

تا رسالت را کنی اینجا تمام

بر مسلمانان علی (ع) را کن امام

امر حق فوری بود ای مقتدا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

پس در آن وادی شهنشاه کبیر

نام آن وادی بُدی خم غدیر

تا نگردد امر یزدان زود دیر

پس منادیّ پیمبر زد ندا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

خلق برگشتند از خُرد و کِبار

مجتمع گشتند پس در آن دیار

خلق می‌بودند بیش از صد هزار

کرد اجرا آن زمان امر خدا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

آنزمان پیغمبر آخر زمان

ساخت منبر از جهاز اشتران

پا نهاد آنماه دین بالای آن

خواند آنگه حُکم حق را بر ملا

[صفحه ۱۲۷]

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

دست حیدر را گرفت و خوش بگفت

لب بسان غنچه گل بر شکفت

از لب خود لؤلؤ شَهوار سُفت

خلق دیدند و شنیدند آن صدا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

پس محمّد (ص) گفت با خلق اینچنین

که بدانند از کِهین و از مِهین

این علی (ع) باشد امیرالمؤمنین

از علی (ع) قرآن نخواهد شد جدا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

آنچه گویم هست فرمان خدا

می‌کنم اجرا کنون بهر شما

حق بگفته من بگویم در ملا

چونکه این فرمان بود از کبریا
در غدیر خم بامر کبریا
جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)
در حضور خاتم پیغمبران (ص)
کرد بیعت با علی (ع) پیر و جوان
لیک آن مردم به پنهانی عیان
دشمنی کردند با امر خدا
در غدیر خم بامر کبریا
جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)
مرد و زن پیر و جوان خُرد و کلان
جملگی بودند حاضر آن زمان
که علی (ع) را داد پیغمبر نشان
پس چنین فرمود ختم انبیا (ص)
در غدیر خم بامر کبریا
جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)
هست این حیدر شما را رهنما
می‌شود با مِهر او دین پا بجا
باشد او فرمانبر امر خدا
هم بدنیا هم بفردای جزا
در غدیر خم بامر کبریا
جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)
[صفحه ۱۲۸]
هر که شد یار علی (ع) یار منست
چون علی (ع) یار و مددکار منست
این علی (ع) واقف ز اسرار منست
دشمنش باشد شقیّ و بی‌حیا
در غدیر خم بامر کبریا
جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)
بعدِ پیغمبر ز راهِ خودسری
حیله‌ها کردند از بَد گوهری
از علی (ع) گشتند نااهلان بَری
حقِّ او را غصب کردند از جفا
در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

عقل در کار ولایت قاصر است

هر که خصم مرتضی (ع) شد کافر است

چون علی (ع) قرآن حق را ناصر است

می‌شود البته شافع بر (رها)

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

دیوان رها، ص ۲۲۹-۲۳۱.

[صفحه ۱۲۹]

ژولیده نیشابوری (حسن فرح‌بخشیان)

مرکز تفسیر کل قرآن

غدیر نقطه عطفی به وسعت دنیاست

غدیر بهر ملل شور مجلس شوراست

غدیر کنگره نشر عزّت دین است

بزرگ فلسفه ساز عقوبت عقباست

غدیر ناشر قاموس روح آزادیست

که نص حکم رسالت بنام او امضاست

غدیر سلسله جنبان مکتب علویست

کز او عصاره جهد پیمبران پیداست

غدیر مُهر اجابت به توبه آدم

چنانکه ساحل کشتی نوح در دریاست

غدیر باغ گل است از برای ابراهیم

که محو وادی طورش هزارها موساست

غدیر مهبط وحی خدای لم یزلی است

که از نسیم خوشش زنده حضرت عیساست

غدیر در خم خمخانه‌اش شراب طهور

برای خلق جهان تا به حشر در میناست

غدیر جوشش می‌در خم ولای علیست

که پیر باده فروشش پیمبر طاهاست

غدیر مرکز تفسیر کلّ قرآن است

که آیه آیه آن شرح لیله اسراست

غدیر وجه کمال شریعت نبوی است

اَتمّ نعمت حق در تمام مافیهاست

غدیر برگ ثبات حقیقت شیعه است

که مجد تاج گذاریّ حضرت مولاست

غدیر صفحه زرین دفتر هستی است

که بهترین سند افتخار در دنیاست

غدیر ما حَصَلِ آیه‌ی اُولِی الاَمرَ است

که مزد پیرویش نصّ والِ مَن والاست

غدیر پرده بر انداز دشمنیّ ولی است

که آشکار ز ایراد عاد مَن عاد است

غدیر سمبل آیات لیلةُ القدر است

که قدر و مرتبه‌اش معنی مِنَ الاُولی است

علیست (ع) آنکه غدیرش به صفحه تاریخ

به حکم محکم حق تا ابد جهان آراست

علیست (ع) آنکه نماینده خدا به بشر

به نصّ آیه‌ی قرآن پس از رسول خداست

[صفحه ۱۳۰]

علیست (ع) آنکه قدم زد به خانه‌ای که در آن

ندای اُخْرُجی از بهر مریم عَذراست

علیست (ع) آنکه به معراج میزبان نبی (ص)

ز باب فتح به فرمان خالق یکتاست

علیست (ع) آنکه چنان شیر شرزه بی‌پروا

علیه دشمن قرآن به عرصه هیجاست

علیست(ع) آنکه ز عدلش بداد آمد ظلم

چنانکه هستی دونان همه به باد فناست

علیست (ع) آنکه برایش ز سهمِ بیت‌المال

حقوق غیر و برادر بِدونِ استثناست

علیست (ع) آنکه به شب ناشناس و برقع پوش

به دلنوازی ایتام مهد عشق و صفاست

علیست (ع) شمس ولایت که پرتو نورش

به رغم ظلمت شب شمع کلبه‌ی فقراست

علی (ع) سقیفه‌ی لطف است در جوانمردی

علی (ع)عصاره بخشش به وقت جود و سخاست

علی (ع) نهایت هستی است تا که هستی هست

که هستی همه چون قطره هست و او دریاست
زبان ز گفتن اوصاف او بود عاجز
قلم به وقت رقم در شگفت از معناست
ز قدر وصف علی (ع) می‌توان همین را گفت
به شهر علم در و باب یازده عیساست
بگو به شاعر ژولیده کز مقام علی (ع)
همین بس است که شوهر به حضرت زهراست
ای چشم‌ها بگریید، ص ۱۱۳-۱۱۴.

ژولیده نیشابوری (حسن فرح‌بخشیان)

غدیریه
پس از اتمام حج از امر ذوالمن
نبی (ص) احرام بیرون کرد از تن
وداعش در حقیقت دیدنی بود
گل از گلزار رویش چیدنی بود
گل لبخند بر لب داشت احمد (ص)
که بر لب ذکر یا رب داشت احمد (ص)
منا را سوی یثرب بار بستند
گنه را حاجیان طومار بستند
نبی (ص) شمع و علی (ع) پروانه‌اش بود
نبی (ص) ساقی علی (ع) خُمخانه‌اش بود
نبی (ص) را در مسیر راه هادی
ندایی گشت از نای منادی
به فرمان خدای حیّ سرمد
ندا آمد که بَلِّغ یا محمّد (ص)
شب معراج رازی با تو گفتم
دُر نا سُفته‌ای بهر تو سُفتم
[صفحه ۱۳۱]
بگفتم با تو آن سِرّ جلی را
نشان دادم مقامات علی (ع) را
به عالَم از علی (ع) بهتر ندیدم
که او را در ولایت برگزیدم
تو هم او را به جا تأیید کردی

بر این تأیید حق تأکید کردی

کنون آن راز باید فاش گردد

که سَدّ مردم اُوباش گردد

نبی (ص) از این پیام حیّ سرمد

به لب لبخند را پیوند می‌زد

ای چشم‌ها بگریید، ص ۱۱۵-۱۱۴.

[صفحه ۱۳۲]

ساکت اصفهانی (میرزا محمدحسن)

غدیریه و مدح یعسوب الدین امیرالمؤمنین علی (ع)

چو کرد اراده‌ی خلقت خدای عزوجل

محمّد (ص) و علیش (ع) بود خلقت اوّل

نه روز بود و نه شب در میان نه ماه و نه سال

که آفرید خدا نور احمد (ص) مرسل

ز اصل بود یکی نور و پنج قسمت شد

هر آنکه غیر یکی داند او بود اَحول

اگر چه بر سر دست تو هست پنج انگشت

تو جمله را همه یکدست خوانیش به مثل

خدا به صورت خود آفرید آدم را

اگر چه نیست مر او را نظیر و شِبه و بَدل

لطیفه‌ایست که حق را در او بود مقصود

در این حدیث مُفصّل که گویمت مُجمل

علیست (ع) آنکه بود مظهر تمام صفات

که کارهای خدائی گرفت از او فیصل

علیست (ع) آنکه نهد پا به دوش پیغمبر (ص)

برای کندن از طاق کعبه لات و هُبل

علیست (ع) آنکه به شب خُفت در فراش نبی (ص)

نبی (ص) به غار شد و جای خواب کرد بَدل

علیست (ع) آنکه به جنگش ندید دشمن پشت

به روز معرکه در بدر و نهروان و جَمل

علیست (ع) آنکه ز تیغش چو بید می‌لرزید

به روز هَیجا چون بید فارِسِ یَلیَل

علیست (ع) آنکه چو آئینه‌ات شود روشن

به مهر او دل خود را اگر دهی صِیقل
بهشت یار علی (ع) را در آستین باشد
زَهی به نیّت خالص خَهی به حُسنِ عمل
علیست (ع) آنکه پیمبر (ص) به روز خم غدیر
به امر خالص بی چون خدایِ عزوجل
گرفت بازوی او را و رفت بر منبر
چه منبری که در آنجا شد از جهاز جَمل
برای آنکه شود شرع انورش باهر
برای آنکه شود دین کاملش اَکمل
منادیان حق از هر طرف ندا کردند
که الصلا همه‌ای شهریان و اهل جَبل
بپای منبر پیغمبر (ص) آمدند همه
که گشته بود ز حق آیه‌ی عطا مُنزَل
[صفحه ۱۳۳]
هر آنچه گفت نبی (ص) در حق علی (ع) ولی
به جان قبول نمودند عالی و اَسفل
به اتفاق خلایق شدند یکسر جمع
ز جن و انس و مَلک جمله تا به اهل قُلل
ندای حق بشنیدند و جملگی گشتند
حلال‌زاده مُفرِّح حرام‌زاده کَسَل
حرام‌زاده شود گر کَسَل عجب نبود
چنانکه می‌کند از بوی گُل فرار جُعَل
حلال‌زاده شناسد علی و آلش را
که کرده است قبول ولایتش ز ازل
ز مهر او همه گردیده بی‌خبر از خویش
ز عشق او همه گردیده مست و لایَعقل
یک از صفاتش حلّال مشکلات بود
که مشکلی به جهان ز او نمانده لایَنحل
اگر به چشم حقیقت کسی در او نِگرد
خدای بیند اگر دیده نبودش اَحول
شها مدیح تو ثبت است در جراید لوح
کشیده بر سر هر صفحه‌اش قلم جدول
پس از خدا توئی از کلّ کاینات اَقدم

پس از نبی (ص) توئی از جمله انبیا افضل
فضایل تو چراغی است در زُجاجه‌ی دل
که کرد روشن از او می‌توان دو صد مَشعل
ولایت تو نعیمی در او نه خوف و نه بیم
محبت تو شرابی است در او نه غِش و نه غَل
شها تو دامن خود را به دست ساکت دِه
فتد دمی که گریبان او به دست اجل
که سیر روی تو بیند در آندم آخر
بگو دمی به اجل یا علی که لاتَعجل
دیوان ساکت ص ۱۴-۱۶
[صفحه ۱۳۴]

سرمد (سید صادق)

صاحب ولایت
اگر هزار بشیر آمد و نذیر آمد
محمّد است که بی‌مثل و بی‌نظیر آمد
ز آسمان رسالت بتافت ختم رسل
که چرخ معدلت از طلعتش منیر آمد
عقول ناقصه از شرم دَم فرو بستند
که عقل کامل و کل در سخن دلیر آمد
به قدرت صمدی در صنم شکست افتاد
که دور سلطنت واحد قدیر آمد
بساط ظلم بر افتاد از بسیط زمین
بشیر عدل الهی چو بر سریر آمد
نخست مرد خدایی که دست بیعت داد
رسول را به صَباح و مَسا ظهیر آمد
علی (ع) ولیّ خدا، صاحب ولایت بود
که بهر نصرت حق ناصر و نصیر آمد
بدان مَثابه که هارون وزیر موسی بود
علی (ع) معین رسول آمد و وزیر آمد
به پاس خدمت پیمان، شه ولایت شد
که مست جام ولا از خم غدیر آمد
علی (ع) به خدمت اسلام فضل سبقت داشت

که پاس خدمت دیرینه ناگزیر آمد
علی (ع) ز روز صِغر از کِبار امّت بود
اگر چه در شُمَر سال و مه صغیر آمد
وصایت علی (ع) آموخت حکمتی ما را
که بر حکومت اقوام دلپذیر آمد
که پیشوایی ملّت نصیب مردانی است
که سَبق خدمتشان بر جوان و پیر آمد
اسیر نفس نشد یک نفس علیّ (ع) ولی
نشد اسیر که بر مؤمنین امیر آمد
امیر خلق کجا و اسیر نفس کجا!
که سربلند نشد هر که سر به زیر آمد
علی (ع) نداد به باطل حقی ز بیت‌المال
که از حساب و کتاب خدا خبیر آمد
علی (ع) نخورد غذایی که سیر برخیزد
مگر که سیر خورد آن که نیم سیر آمد
علی (ع) غنی نشد الّا به یُمن دولت فقر
که دولتش به طرفداری فقیر آمد
[صفحه ۱۳۵]
علی (ع) ستم نکشید و حقیرِ ظلم نشد
نشد حقیر که ظالم بَرش حقیر آمد
علی (ع) ز مظلمه‌ی خلق سخت می‌ترسید
که حق به مظلمه‌ی خلق سختگیر آمد
درود باد بر آن ملّتی که رهبر وی
چنین بلند مقام و چنین خطیر آمد
غدیر خم نه همین عید مذهبی ما راست
که عید ملّی ما نیز در غدیر آمد
به مهر آل علی غاصب از عجم بگریخت
به دوستی علی (ع) شو که دستگیر آمد
درود باد بر ایران که نقش تاریخش
ز مهر آل علی (ع) نقش هر ضمیر آمد
درود باد بر ایران که انتقام علی (ع)
ز روبهان بگرفت و به کام شیر آمد
سخن به مدح علی (ع) کس نگفت چون «سرمد»

اگر هزار سُراینده و دبیر آمد [۱۳۰].

[صفحه ۱۳۶]

سرور اصفهانی (حسین)

غدیریّه [۱۳۱] «بی‌خوابی شیرین»

اندیشه‌ی سبزم، ثمر باغ ضمیر است
گویی نفسم، قاصد گل شهر عبیر است
دل در طپش آباد درون، گرم تلاطم
طبعم ز شکوفایی شب، جلوه‌پذیر است
در سینه‌ی سینا، چه کند ظلمت فرّار؟
وقتی که درون، شعله‌ور از مهر منیر است
بی‌خوابی شیرین و بی‌آزارِ من امشب
شُکری‌ست، که‌از فجرِ سحر جوش، سفیر است
آن جا که شود زودیِ الهام، مددکار
کو زَهره، که با طعنه بگوییم، که دیر است
تصویرگرِ باور و اندیشه‌ی حقجو
در خطّه‌ی دل، بر سر این خطّ خطیر است
خواهم که روم با سفرِ معنویِ خویش
آن جا که قیامتکده‌ی پیک بشیر است
آن بزم که خنیاگرش، از بارگه قدس
گلبانگ، ز محمود و مِی از خم غدیر است
آن عید سعیدی، که ز تکریم و تقدّس
بالنده‌تر از رتبه، ز معراج اثیر است
آن جا که سرودش، ز سراپرده‌ی بَلِّغْ
از سوی خدا، قادر قیّوم قدیر است
آن‌جا که علی (ع) را، به‌سر دست گرفته است
احمد، که پیام آورِ الهام‌پذیر است
آن مظهر دادار، که فرِّ منشِ او
آواز ملایک، ز صلای بم و زیر است
آن دانش بی‌مرز، که با امر خداوند
بر کشور شان و شرف و رتبه، امیر است
آنگاه، به لحنی همه سرشار ستایش
فرمود علی (ع)، بر همه مولا و امیر است

آن داور جاوید، به دیوان عدالت

کز سیرت والا و شرف، عرش سریر است

[صفحه ۱۳۷]

اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُم، از مصدر بی‌چون

الهام عظیمی است، که اعلام بشیر است

این است ولیّ اللّهِ مطلق، که وجودش

بر دین خداوند، پناه است و ظهیر است

معموره‌ی آیینِ أبد مدّتِ حق را

همواره مدیر است، و مشار است و مشیر است

این است همان نعمت پاینده، که هرگز

آن را نه نهایت، نه همانند و نظیر است

هم حامی حق است و هم آیینه‌ی آیین

با سیرت بی‌مثل، به اسلام نصیر است

برخلق مغیث است ومعین است ومراد است

بر کلّ امور، آن که علیم است و خبیر است

آن روح مروّت، که به آیین عدالت

خصم ستم اندیش و هوادار فقیر است

آیین نبی (ص)، از وصی آمد به تکامل

این جاست که شَه، بهره‌ور از فیض وزیر است

ای صاحب و سلطانِ شگفتی، که وجودت

در خطّه خطیب است و به معموره امیر است

بگسیخته سامان «سُرور» است و تو دانی

کز معجزت، ای فیض أبد، وصل‌پذیر است

دیوان سرور ص ۴۷-۴۹

[صفحه ۱۳۸]

سروش اصفهانی (محمدعلی سدهی)

کمال دین و داد

امروز کردگار بود روز رحمتش

بر بندگان پدید همی کرد نعمتش

امروز دین و داد کمالی تمام یافت

اسلام سود بر سر عَیّوق رایتش

امروز با پیمبر (ص) مرسل پدید کرد

مقصود آنچه داشت خدا از رسالتش
بسپرد مصطفی (ص) در دین را به مرتضی
مولای مؤمنان شد و هارون امّتش
مرد اُحد، مبارز خندق، امیر بدر
شهره بر آسمانها، صیت شجاعتش
داده رسول او را در حربها عَلَم
کرده خدای بخشگر نار و جنّتش
بوده است از عبادت جن و بشر فزون
در روز حرب خندق، بر عمرو ضربتش
از باره در به قوّت دادار در ربود
از بهر آنکه اوست محل مشیّتش
دست خدا و صنع خدا زو شود پدید
زیرا که بود قدرت دادار قوّتش
گردد مشیّت ملک العرش ازو پدید
هر صانعی نماید با دست صنعتش
بیخ درخت بر شده طوبی بود نبی (ص)
شاخ درخت و ساق علیّ (ع) است و عترتش
خوانده ولایتش را ایزد حصار خویش
ایمن کسی که شد به حصار ولایتش
تا شهد حب او نچشی کی بری نصیب
از جوی انگبین و بهشت و حلاوتش
عید غدیر بر تو بود فرخ و سعید
سعد فلک نثار تو باد و سعادتش
گلواژه ۳ ص ۳۸۸
[صفحه ۱۳۹]

سروی (قاسم سرویها)

مهر تابان ولایت
مهر تابان ولایت شد نمایان در غدیر
باز بخشید این بشارت خلق را جان در غدیر
خوان و احسان و کرم گسترد یزدان تا کند
عالَمی را بر سر این سفره مهمان در غدیر
از طواف کعبه امروز آنکه برگردد یقین

حج او مقرون بود با عهد و پیمان در غدیر
وه، چه غوغایی است در آن سرزمین از جوشِ خلق
موج انسان بین بیابان در بیابان در غدیر
از جهاز اشتران شد منبری آراسته
با شکوهی برتر از تخت سلیمان در غدیر
بر سر دست نبی (ص) تهلیل گویان مرتضی (ع)
اشک شوق از دیده می‌بارد چو باران در غدیر
اقتران مهر و مه دارد تماشا، نی عجب
گر شود جبریل هم آیینه‌گردان در غدیر
دل دَرون سینه طغیان کرد و هوش از سر پرید
تا طنین‌انداز شد آیات قرآن در غدیر
سینه‌ی پاک پیمبر (ص) گشت سرشار از شعف
آیه‌ی «بَلِّغْ» چو نازل شد ز یزدان در غدیر
تا ز «اَکْملتُ لَکُمْ» پر شد فضا، جبریل گفت
با خود آوردم پیام از حیّ سبحان در غدیر
مصطفی (ص) تا مرتضی را همچو جان دربر گرفت
یوسفش را کرد پیدا پیر کنعان در غدیر
تا علی (ع) شد جانشین خاتم پیغمبران (ص)
آشکارا شد همه اسرار پنهان در غدیر
هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست
این ندا پیچید در گوش بزرگان در غدیر
خاطر اهل ولا زین گفته شد امیدوار
ناامید از رحمت حق گشت شیطان در غدیر
تا جهان را از عدالت پر کند همچون نبی (ص)
مرتضی (ع) بگرفت از او منشور و پیمان در غدیر
از نبوّت در جهان اسلام اگر شد منتشر
شد ولایت دین یزدان را نگهبان در غدیر
در حقیقت شد مسلمان هر که با اخلاص داد
دست بیعت با علی (ع) مانند سلمان در غدیر
گر به صدق و راستی آید سوی این آبگیر
هر خطاکاری شود پاکیزه دامان در غدیر
[صفحه ۱۴۰]
شد جهان روشن ز انوار امیرالمؤمنین (ع)

چلچراغ عشق و ایمان شد فروزان در غدیر

«سَرویا» شکر خدا در موسم حجّ وداع

دین حق رونق گرفت و یافت سامان در غدیر

نسیم غدیر ص ۸۷

[صفحه ۱۴۱]

سعید اصفهانی (رضا صغیرا)

توضیح اینکه سعید اصفهانی فرزند ارشد مرحوم استاد صغیر اصفهانی می‌باشند.

غدیریه در مدح امام علی (ع)

ز جای خیز کنون ساقی فرشته سیر

بساط عیش و نشاطی به بزم ما گستر

بِبر ز دل غم هجران به نام نامی وصل

به یک پیاله مرا مست کن در این محضر

کنونکه موسم عیش است و باده نوشیدن

بریز باده هستی فروز در ساغر

مرا به آب حیات شراب احیا کن

که گشت هستیم از سوز هجر خاکستر

کنونکه شاهد غیبی ز رخ گرفته نقاب

نموده طلعت خود را به عاشقان دلبر

به یاد طُرّه‌ی پرچین آن پری رخسار

سپند و عود فراوان بریز بر مِجمر

اگرنه موسم وجد است از چه رو یاران

نموده‌اند به شادی لباس عیش بِبر

اگرنه عید وصال است عاشقان ز چه رو

زنند خنده‌ی شادی به روی یکدیگر

بلی به امر خدای جهان علی (ع) امروز

گرفته خط ولایت ز دست پیغمبر (ص)

به شاه کشور توحید در چنین روزی

رسید امر امامت ز جانب داور

به حکم آیه بَلِّغْ رسول (ص) عالمیان

گرفت جای به خم غدیر بر منبر

گرفت دست علی (ع) را و اینچنین فرمود

به آن جماعت حاضر ز کهتر و مهتر

رسیده است سه نوبت مرا پیام امروز
برای امر ولایت ز خالق اکبر
به هر کسی که منم سید و منم مولا
علیست (ع) سید و مولا و منجی و رهبر
همین علیست (ع) که در آسمان عز و شرف
چو آفتاب عیانست بر شما یکسر
همین علیست (ع) که باشد رسول (ص) را بن عم
همین علیست (ع) که باشد بتول را همسر
[صفحه ۱۴۲]
همین علیست (ع) که باشد کتاب را مُظهِر
همین علیست (ع) که باشد خدای را مَظهَر
همین علیست (ع) که اوّل رموز هر دو جهان
به امر نافذ او گشته صادر از مصدر
همین علیست (ع) که بودی به انبیا ناصر
همین علیست (ع) که باشد به اولیاء سرور
همین علیست (ع) که در روزهای سخت نبرد
جز او نبود که اسلام را شود یاور
همین علیست (ع) که از کافران به عرصه‌ی جنگ
کشیده است به دست خدائیش کیفر
همین علیست (ع) که افکند در صف میدان
گهی به تیغ سر از عمرو و گاه از عنتر
همین علیست (ع) که با پنجه یداللهی
ز جای کند به نیروی حق در از خیبر
همین علیست (ع) که باشد به پیشگاه خدا
شفیع خیل محبان به عرصه‌ی محشر
همین علیست (ع) که مهرش بود کلید جنان
همین علیست (ع) که بغضش بود عذاب سَقر
همین علیست (ع) صراط و همین علی (ع) میزان
هم او قسیم بهشت است و ساقی کوثر
همین علیست (ع) که همچون «صغیر» از دل و جان
به آستانه‌ی قدرش «سعید» ساید سر
گلبن امید ص ۲۰ –۲۳

سعید اصفهانی (رضا صغیرا)

بهاریه و توصیف عید غدیر و مدح امام علی (ع)

درفش گل برفراشت کاوه‌ی فصل بهار
دوباره بر تخت گل گرفت بلبل قرار
ندید ضَحّاک دی چاره به غیر از فرار
یافت به فرخندگی ز مقدم نوبهار
دشت و دمن خرّمی همچو بهشت برین
پیک صبا می‌رسد مگر ز دشت ختن
که می‌تراود عبیر ز طُرّه‌ی یاسمن
گشته بشیر طرب نسیم گل پیرهن
مگر که یعقوب دل رهد ز بیت الحزن
به رغم درد فراق به وصل گردد قرین
ساقی در این زمان بیار جام شراب
که شاهد گلعذار گرفت از رخ نقاب
به کیش رندان بود باده کشیدن صواب
به ساغری تا ابد بساز دل را خراب

[صفحه ۱۴۳]

که در ازل شد به مِی آب و گل من عجین
بیا و جامی بده ز باده‌ی سلسبیل
که هست فیضش مرا به راه مستی دلیل
تا که شوم مدح‌خوان به مرشد جبرئیل
آنکه به خم غدیر به امر رب جلیل
وصی شد و جانشین به خاتم المرسلین
ز امر حق جبرئیل به روز خم غدیر
از پی امری بزرگ به مصطفی (ص) شد بشیر
خواند ز بعد درود حکم خدای خبیر
که‌بعد تو مرتضی (ع) است به اهل ایمان امیر
امر وصایت بر اوست ز امر جان‌آفرین
گر نرسانی به خلق ولایت مرتضی (ع)
نکرده‌ای اهتمام به نشر دین خدا
پس به فرود آمدن امر شد از مصطفی
منادی از حکم او داد به مردم ندا
که باید اکنون شدن جمع در این سرزمین

شدند اصحاب وی چو زین ندا باخبر

به امر سالار دین خرد و کلان سر به سر

انجمنی ساختند به گرد خیرالبشر

جمله چو حِربا به‌مهر دوخته بر او نظر

تا بنیوشند چیست پیام سلطان دین

پس ز جهاز شتر به امر ختمی مآب (ص)

ساخته شد منبری از پی نشر خطاب

بر سر منبر نشست چون به فلک آفتاب

تا که بگیرد نقاب ز چهره‌ی بوتراب (ع)

تا بگشاید دری به روی اهل یقین

ز بعد حمد خدا راهبر انس و جان

گشود چون غنچه لب فشاند دُرّ بیان

گفت به صوت رسا که از خدای جهان

رسیده امری مرا کز پی تبلیغ آن

سه نوبتم جبرئیل داده پیامی چنین

کنون ز من بشنوید ز قول حق این کلام

هم رسد از حاضرین به غائبین این پیام

ز امر یزدان به من گشت نبوّت تمام

هست علی (ع) بعد من برای مردم امام

علی (ع) و اولاد اوست برای من جانشین

به طلعت کردگار آیت و مظهر علیست (ع)

به جن و انس و ملک سید و سرور علیست (ع)

به سالکان طریق هادی و رهبر علیست (ع)

به دوستان شفیق معین و یاور علیست (ع)

علیست (ع) آری امیر به جمله‌ی مؤمنین

به حبّ و بغض علی دهد خدای کریم

به دوستانش جنان به دشمنانش جحیم

[صفحه ۱۴۴]

بغضش نار و عذاب حُبش خُلد و نعیم

قهرش بر جان خصم بود عذاب الیم

مهرش بر چنگ دوست بود چو حبل متین

اگر بر آنی شوی در دو جهان رستگار

باش غلامی مطیع به شاهِ دُلدُل سوار

چو نیست غیر از علی (ع) شافع روز شمار
ز دامن مهر او دست طلب برمدار
که هست بر لطف او چشم «سعید» حزین
گلبن امید ص ۲۵–۲۸
[صفحه ۱۴۵]

حکیم سوزنی سمرقندی

لازم به ذکر است که سوزنی سمرقندی از نوادگان سلمان فارسی بوده است، سلمان فارسی اسطوره‌ی انسانیت، ص ۱۴.

نگر که دست که بگرفت مصطفی به غدیر
نگر که دست که بگرفت مصطفی (ص) به غدیر
که را امامِ هُدی خواند و فخر و زَیْنِ هُمام
مرا امام هم از جایگاه وحیِ خداست
ز جایگاه نبی مر تو را امام کدام
امام آنکه به پیش بتان نکرده نماز
نکرده جز مَلِکُ العرش را صلوهٔ و صیام
امام آنکه به زور و دِرم نشد مشغول
ازین بعید نبود ار همیشه بودش وام
امام آنکه فدا کرد تن به جای نبی (ص)
ز وقت خفتن تا صبح روز دادن بام
امام آنکه به روزه بُدی سه روز و سه شب
طعام داد به سائل به وقت خوردنِ شام
امام آنکه خدای بزرگ، روز غدیر
به فضل کرد به نزدیک مصطفی (ص) پیغام
امام آنکه امید شفاعتم همه اوست
که در مَحبّت او در شوم بدارِ سلام
اگر تو خواهی مؤمن شوی بیا بشنو
ز قول شاعر (سوزنگر) این دُرست کلام
گلواژه ۳ ص ۳۲۸
[صفحه ۱۴۶]

سهی (ذبیح الله صاحبکار)

توتیای دیده

ای توتیای دیده‌ی من خاک پای تو
وی کنج خلوت دل عالم سرای تو
هر مو به تن زبان شده تا از تو دم زند
چون نی پُر است هر رگ جان از نوای تو
گاهی بَرآی از دل و در دیده جلوه کن
ای صد هزار دیده و دل مبتلای تو
داغ مَحبّت تو چراغ دل من است
این لاله زار یافت صفا از صفای تو
دانم چسان ز درد کِشم انتقام، اگر
دستم رسد به تربت دارالشفای تو
سوزد در انجمن، دل پروانه، جان شمع
بر حال من که سوخته‌ام در هوای تو
این نیم جان که مانده ز تاراج غم به جا
یکبار رونما که بود رونمای تو
هر کس ز جام عشق تو نوشید جرعه‌ای
بیگانه شد ز خویش چو شد آشنای تو
از دل کجا روی که جز این کلبه‌ی حقیر
در عالم وجود بود تنگ جای تو
ای رهنمای قافله‌ی عشق، همّتی
کز پافتاده خسته دلی در قفای تو
آنان که از برای تو مُردند، زنده‌اند
مُرده است آن کسی که نمیرد برای تو
بی‌جلوه‌ی تو دیده‌ی ما را فروغ نیست
بی‌حاصل است طاعت ما بی‌ولای تو
در کار خلق، هر گره‌ی مشکلی که هست
گردد گشوده در کف مشکل گشای تو
من عاجزم ز وصف و ثنای تو یا علی (ع)
زیرا که حق نموده به قرآن ثنای تو
روز غدیر خم به جهان گشت آشکار
جاه تو و جلال تو و کبریای تو
دست «سهی» ز دامن مِهرت جدا مباد
ای توتیای دیده‌ی ما خاک پای تو [۱۳۲].
[صفحه ۱۴۷]

سیار اصفهانی (نجفقلی عشاقی)

در توصیف غدیر خم و منقبت حضرت علی (ع)

ز فرّ و میمنت این خجسته عید غدیر

به وجد آمده اندر سپهر بدر منیر

زهی شرافت این عید با شکوه و جلال

تبارک اللّه از این عید بی شبیه و نظیر

مقام و مرتبه‌ی این خُجسته عید سعید

برای خلق جهان نیست حاجت تفسیر

کنون سزد که به شکرانه‌اش به رَغم حسود

سپند و عود به مِجمر نهیم و مِشک و عبیر

کجاست مانی نقاش گو بیا و بکَش

به شادکامی از این جشن خسروی تصویر

کجاست مطرب خوش نغمه گو بیا و بزن

به شور نغمه‌ی شهناز را تو در بم و زیر

شکنج زلف شکن در شکن پریشان کن

که افکنی دل ما را به حلقه‌ی زنجیر

بناز طُرّه‌ی گیسو فکن هزار شکنج

به هر شکنج بیفکن دو صد هزار اسیر

ز جای خیز تو ای ساقی خجسته خصال

بیار باده گلگون مرا ز خم غدیر

بیار باده ز خم غدیر و از سر مهر

خرابی دل ما را بباده کن تعمیر

بریز باده دمادم به جام دُردکشان

هر آنچه دور به پایان رسد تو از سر گیر

بریز باده که تا مست گردم و گویم

مدیح خسرو دین پادشاه عرش سریر

چو در غدیر خم از کردگار لم یزلی

به خواجه‌ی دو سرا شد خطاب عالم‌گیر

چو غیر ما نبود در جهان به یکتائی

چنین به خامه‌ی کِلک قضا زدم تقدیر

علیست (ع) بعد تو بر جمع کاینات خدیو

علیست (ع) بعد تو بر جمع ممکنات امیر

به خاندان رسالت علیست (ع) مشعل نور
به آسمان ولایت علیست (ع) مهر مُنیر
به روز حشر بود از عتابِ ما ایمن
هر آنکه دارد حُبش به دل به قدر شَعیر
به ممکنات جهان از برای رتبه‌ی او
بگو که جامه‌ی ممکن برای اوست قَصیر
[صفحه ۱۴۸]
نه بی‌اجازه‌ی او می‌زند قدر فرمان
نه بی‌اشاره‌ی او می‌کند قضا تغییر
نمی‌توان بنگارند، یک صفات علی (ع)
تمام خلق دو عالم اگر شوند دبیر
اگر که قافیه تکرار می‌کند «سیّار»
تواش ز لطف ببخشای و عذر او بپذیر [۱۳۳].
[صفحه ۱۴۹]

شباب شوشتری (ملاعباس)

در تهنیت عید غدیر و مدح امام بشیر و نذیر
باب گرامی شبر و شبیر حضرت علی (ع)
خبر به روز چنین بر نبی (ص) ز حی قدیر
رساند حضرت روح الامین به خم غدیر
که ای شهنشه لولاک وی پیمبر (ص) پاک
که ای نظام نه افلاک شاه عرش سریر
توئی که شد ز تو پاینده پنج رکن اصول
توئی که شد ز تو پوینده هفت چرخ اثیر
توئی که کوی زمین را بحزم توست سکون
توئی که چرخ برین را به عزم توست مسیر
توئی که عرش به فرش تو جسته استقرار
توئی که شرع به فرع تو رسته از تحقیر
توئی که در همه بابی بر انبیا خاتم
توئی که بر همه خلقی ز کردگار امیر
رسانده بار خدا مژده‌ی درود و سلام
به حضرت تو که ای از تو شرع را توقیر
به حُکمِ ما بگذار افسر خلافت را

به فرق بن عم خود پادشاه خیبر گیر
شهی که بر ورق اندر ثنای حضرت او
ز برق کوی سَبق بُرده خامه در تحریر
رها نمی کند از کف عِنان ذوق مرا
که آیتی کنم اندر خلافتش تقریر
غرض پیام خدا را بدان پیمبر (ص) پاک
رساند حضرت روح القدس بدین تفسیر
چنانکه واجب فوری است حُکمِ ما مپسند
بسعی خویشتن اندر ادای آن تقصیر
پی اقامه‌ی او بر خلافت از همه کس
بگیر عهد و میفکن بعهده‌ی تأخیر
به شیر شرزه بر آر از عدوی شرع دمار
به تیغِ وحی برافکن شرر به خصم شریر
ادای حُکم خدا شد چو بر رسول (ص) خدا
شکفته شد چو گل از پیک صبح در تأثیر
چو منبر از پی تبلیغ این رسالت خاص
در آن مکان ز جهاز شتر فکند سریر
گرفت دست خدا را بدست و پای نهاد
بر اوج عرشه‌ی منبر چو مهر عالمگیر
[صفحه ۱۵۰]
دو مَه دو مِهر دو مَطلع دو صبحگه دو سپهر
دو شه دو شان دو شوکت دو حکمران دو امیر
دو حِل دو کعبه دو زمزم دو مستجار دو رکن
دو دین دو شرع دو هادی دو رهنما دو ظهیر
دو تاجدار دو کرسی محل دو سِدره مقام
دو شهریار دو رفرف نشین دو عرش سریر
شدند هر دو چو بر منبر از جهان برخاست
خروش تهنیت از ساکنان عالم پیر
سپس بِحُکم یَدُ اللَّه فَوقَ اَیْدِیهِمْ
فراخت دست علی (ع) بر فراز چرخ اثیر
نمود بر همه نیک و بد از سفید و سیاه
سرود بر همه مرد و زن از صغیر و کبیر
که یک به یک شنوید از من اینکه بن عم من

مرا وصی بلافصل و ناصر است و ظهیر
منم عدوی کسی کش معاند است و عدو
منم نصیر کسی کش معاون است و نصیر
هر آنکه والی و مولا منش علی (ع) مولا است
به امتثال من و حُکم کردگار خبیر
هر آنکه هست علی (ع) را عدو مراست عدو
بحکم محکم آیات وحی در تفسیر
بهر چه عزم کند در امور دین مبین
باعتراض کس او را نمی‌رسد تغییر
بهر چه حکم دهد در ادای ملت و ملک
نباشد از من و فرمان من در آن توفیر
ولیّ حقّ و وصی من و خلیفه‌ی شرع
قِوام دین و نظام زمان امام کبیر
علی (ع) که پایه‌ی قدرش بدان رسیده که عقل
بگاه مدح وی اندیشه دارد از تکفیر
علی(ع) است سلسله‌ی انتظام غیب و شهود
بدو سپرده بتأیید خود خدای قدیر
علی (ع) که شعشعه‌ی نور عالَم آرایش
گرفته خط غَرامت ز مهر عالمگیر
علی (ع) که کوکبه‌ی ذات بیمثالش را
نه عقل کرده تصور نه وهم دیده نظیر
علی (ع) که با خَم ابرو اگر اشاره کند
دهد وجود و عدم را به یکدگر تغییر
علی (ع) که شیر فلک را به امر قدرت او
بعهد مَهد کشد شیرخواره در زنجیر
علی (ع) که گاو زمین را و شیر گردون را
بکعب نوک سنان بر زِبَر نشاند و زیر
علی (ع) که بر قد و بالای قدر والایش
قَبای واجب و ممکن بود بلند و قصیر
علی (ع) که خاک درش را به زُهره داده سپهر
که بهر شمس ز مریخ از آن کند اِکسیر
علی (ع) که نیروی اعجاز او برون آورد
قطار نافه ز خارا چو تار مو ز خمیر

علی (ع) که طفل فلک را به مشق طلعت مهر

نشان نداده مگر نقطه‌ای ز لوح ضمیر

علی (ع) که در صف رزمش نظر بخصم کند

کسی که گفت مجسم نمی‌شود تصویر

علی (ع) که در بر عفوش کسی گنه کار است

که در خطا کند اِهمال و در گنه تقصیر

[صفحه ۱۵۱]

علی (ع) که نطفه بشوق لِقای حضرت او

بخود مشیمه کند پاره گر بود زنجیر

علی (ع) که از پی اوصاف خود بعرصه‌ی نظم

«شباب» را ز هنر بسته بر کمر شمشیر

شها بحق نبی (ص) ابن عمت آنکه بود

ز کردگار جهان خلق را بَشیر و نَذیر

بحق عصمت کبرا و نور چشمانش

که سیّدان جنانند شُبَّرند و شَبیر

بحق نُه گهر از دُرجِ پاک عصمت او

که هر یکی بصفا بِه بود ز بدر منیر

بحق حق به تو و حق تو بحق که ز حق

هر آنچه هست همین است نیست شبهه‌پذیر

کز این دیار به آسانیم بدرگه خویش

رسان و باز مگردان بگو بمان و بمیر

مراست مطلب دیگر ولی نمی‌گویم

که نیست پیش تو پنهان چه بر زبان چه ضمیر

سخن دراز کشید از برای عرض دعا

بحق بلند کنم دست از آستین قصیر

بهار خصم تو باد از سَموم فتنه خزان

هماره تا به بهار از خزان رسد تأثیر

مُحبّ جاه تو بادا قرینِ بختِ جوان

همیشه تا بجوان لازمست حُرمت پیر

دیوان شباب شوشتری، ص ۱۹۵-۱۹۷.

شباب شوشتری (ملاعباس)

در تهنیت عید غدیر و منقبت حضرت علی بن ابیطالب (ع)

نگار من که به حُسن و جمال و غمزه و ناز
ربوده گوی ملاحت ز لُعبتان طراز
قدش بگاه اقامت قیامی از محشر
لبش بوقت تکلّم کلیمی از اعجاز
بزیر زلف سیه خال عنبر افشانش
بسان جوجه‌ی زاغی نهان بچنگل باز
مرا تنی بود از عشق او به رنج و مِحن
مرا دلی بود از هجر او بسوز و گداز
به یاد جنت رخسار و کوثر لب او
شب گذشته چو چشمم بخواب شد دمساز
ز کف عنان شهودم ربود رایض غیب
بخلوت سحرم بُرد و کرد مَحرم راز
چه خلوت آنکه ز وارستگان قید و جود
بعرش کرده تجلی جمال راز و نیاز
چه خلوت آنکه ز آوارگان خانه بدوش
گذشته غلغله‌ی یارب از نشیب و فراز
چه خلوت آنکه ز دُردی کشان ساغر عشق
نقاب وصل خود از چهره کرده شاهد باز
[صفحه ۱۵۲]
چه خلوت آنکه در او سالکان عرصه‌ی وَهم
عِنان مَرکب فکرت کشیده از تک و تاز
چه خلوت آنکه صف‌اندر صف‌اندر او ملکوت
زبان گشوده بتهلیل و گشته نغمه طراز
من ایستاده ز حیرت چنانکه می‌گفتی
ز آشیان تنم کرده مرغ جان پرواز
که ناگهان ز سرا پرده‌ی سُرادِق غَیب
یکی ز خلوتیانم بمژده داد آواز
که گر بشوق تماشای باغِ رضوانت
سری بود هله سامان ببین و برگ بساز
کز این سراچه به خلوتسرای خلد برین
رهی بود بمسافت قریب و قصبه دراز
ستاده حضرت روح الامین که بر رخ تو
ز هر دری که تمنّا کنی گشاید باز

ز بهر تهنیت مَقدم تو دارد حور

بچین طُرّه دو صد نافه بهر پای انداز

بزیر سایه‌ی طوبی ستاده صف در صف

ملایک از پی تقدیم امتثال و نیاز

چو ز این سخن شدم آگه فتادم از غیرت

روان بحیرت خاطر بسوز و تن بگداز

زبان بطعنه گشودم که هان ترانه مسنج

نظر بسخره فکندم که هین فسانه مساز

مرا شمایل جنّت چنان بچشم آید

که از لئیم تفاخر، ز بیوه غمزه و ناز

بحُکم آنکه مرا جنّتی بود منظور

که او حقیقت مَحضست جنّت تو مَجاز

چه جنّت آنکه در او قدسیان سِدره نشین

جبین نهاده به خاک ادب ز روی نیاز

چه جنّت آنکه به عزم طواف درگه او

بناقه رخت سفر کعبه را بود ز حجاز

چه جنت آنکه در او هر چه با خدا قُدرت

چه جنّت آنکه در او هرچه با نبی (ص) اعجاز

ظهور قدرت اعجاز ازو بدین سبب است

که هست عین خداوندگار بنده نواز

علی (ع) که چون بغدیر خم از خدای قدیر

بامتثال خلافت بخلق شد ممتاز

بحکم حضرت یزدان ز سدره حامل وحی

بعرض خواجه‌ی لولاک مژده کرد آغاز

پیامبر ز پیام‌آور این سخن چو شنید

چو گل شکفت پذیرفت شاد شد ز اعزاز

چه منبر از پی تبلیغ این رسالت خاص

بروی همدگر از ناقه بر نهاد جهاز

بدست دست خدا را گرفت دست و نهاد

قدم به منبر و وز لعل شد گهر پرداز

پس از اقامه‌ی تصریح بر خلافت او

شد از شرافت او نکته سنج و نغمه طراز

که ابن عم من این ماهِ کعبه شاهِ حجاز

نهنگ لُجّه‌ی قدرت هُژبر خصم انداز

مرا بازوی پیغمبری بود تعویذ

چنانکه بار خدا را به بندگی ممتاز

فلک بمقدم هندوی او فتد بسجود

ملک بقبله‌ی ابروی او رود بنماز

[صفحه ۱۵۳]

سمند او بصف کینه رعد کفر آشوب

سنان او بگه حمله برق عُمر گداز

بشخص همّت او مُلک هر دو عالم تنگ

وز او بهر دو جهان باب لطف و رحمت باز

بهشت و کوثر و طوبی بچشم همّت او

بضاعتی است قلیل از برای پای انداز

ز نقش جوهر تیغش به یک نفس خیزد

جراره‌ای که به صد قرن خیزد از اهواز

بعرصه گاه نبرد وی از جِنازه‌ی خصم

سفینه می‌کشد اندر محیط خون جَنّاز

بذات حضرت او که هر که پی بَرد داند

که هست ذات خدا بی‌نظیر و بی‌انباز

وجود او به مثل با وجود کافّه‌ی خلق

چو جوهراست و عرض یا حقیقت است و مَجاز

فلک بدرگه او دارد از زمین خجلت

زمین ز حرمت او باشد از فلک ممتاز

گنه برافت او می‌زند بغفران طعن

گدا به همّت او می‌کند به سلطان ناز

چنان برزم وی آفاق منقلب گردد

که آسمان به نشیب افتد و زمین بفراز

به روز رزم وی از بهر قبض روح عدو

ز بحر خون ملک الموت بگذرد به جهاز

ز کوره مهر و مه آرد بجای کوزه برون

گُل ار ز بهر ضمیرش عجین کند کواز

شها چو رشته و سوزن کتاب و حدت را

کمند و رُمح تو شیرازه بست و داد طراز

غرض مطالعه‌ی صفحه‌ی جمال تو بود

وگرنه مُنشی خلقت ورق نکردی باز

فلک به صحن سرای تو از شد آمد خلق

چو طفل گمشده مادر فتاده در تک و تاز

تو را ید اللَّه از آن شد لقب که این نسبت

بود بجز تو چه بر قدّ پست دست دراز

بگاه مدح تو از بس بوجد و رقص آید

کند بر اوج فلک منبر از زمین پرواز

در آستان تو گردی است دیر دایره گرد

به صَولَجان تو گوئیست چرخ شعبده باز

فلک ببزم تو از مهر گشته شمع افروز

قدر بفرق تو از چرخ گشته چترافراز

بگاه جود تو در بند گنج قارون نیست

کسی که عمر بسر برده در شکنجه‌ی آز

بحل عَقد امور زمانه قادر نیست

قضا اگر نه بکف گیرد از تو خط جواز

بعهد عدل تو در بیضه می‌کند رجعت

ز بیم کبک دری ز آشیانه جوجه‌ی باز

به روز رزم تو تیغ تو طرفه سربازی است

که خصم ازو بسلامت نمی‌برد سرباز

کتاب منقبتت را خِرد بِدآنهمه عمر

ز بای بسمله فصلی نکرده است آغاز

شها بوصف تو جز عیب نقص و خجلت و شرم

نشد اشارتی از طبع نا قبول ابراز

بحکم آنکه ثنائی سزاست بی‌مانند

تو را از آنکه توئی بی‌نظیر و بی‌انباز

[صفحه ۱۵۴]

بدانرسیده که از خجلت مناقب تو

زبان ببندم و در گفتگو کنم ایجاز

«شباب» را نبود مدعا جز این که ز تن

بعزم کعبه کویت نهد بناقه جهاز

ز جان گذشتن و بر خاک درگهت مُردن

به از شکوه کِی و تخت و بخت و عمر دراز

ولیکن از پی سامان ره سزاوار است

اشارتی ز تو ای جرم‌بخش بنده نواز

بقای هستی اگر خواهم از تو می‌خواهم

که در ثنای تو داد سخن دهم ز این باز

هماره تا شود از ژاله لاله روح‌انگیز

همیشه تا بود ار باده ساده عشرت ساز

شکفته باد مُحبّت چو لاله در گلشن

گرفته باد عدویت چه آهن اندر گاز

دیوان شباب شوشتری، ص ۲۴۳-۲۴۵.

شباب شوشتری (ملاعباس)

در تهنیت عید غدیر و منقبت امیرالمؤمنین (ع)

مطرب بساز رود غزل سرکن

بدرود غم بناله مِزمَر کن

ساقی تو هم بجلوه در آی از در

وز قدو رخ اقامه‌ی محشر کن

بی‌پرده از عِذار بهشت آسا

خلد برین بدیده مُصوّر کن

از خال چهره عود به مِجمر نه

وز لعل ساده باده بساغر کن

جام لبالب آر و پیاپی دِه

وز می‌دِماغ مجلسیان تر کن

از رخ نقاب طُرّه‌ی پُرچین را

بَرچین و بزم عیش منوّر کن

چرخی برقص برزن و مجلس را

قطب مدار چرخ مدوّر کن

چون ساز بزم عیش و طرب کردی

لب زین حدیث قند مکرّر کن

آفاق را لبالب ازین شادی

ساغر ز شهد کام ز شکّر کن

کامروز بر نبی (ص) بغدیر آمد

فرمان ز حق که جایگه اِیدَر کن

دیوان شهر بند خلافت را

عنوان بنام ساقی کوثر کن

در ده صلا بهِر که در این وادی
کاقرار بر ولایت حیدر کن
اعلام خلق را پی این فرمان
جابَر فراز عرشه‌ی منبر کن
[صفحه ۱۵۵]
خورشید سان ز مَطلع اورنگش
رخشان بچشم کِهتر و مِهتر کن
اختر بچرخ برزن و زین بَهجَت
خار حسد بچشم بَد اختر کن
روبه فریب گرگ نهادان را
آگه ز فرّ و کرّ غضنفر کن
بر انس و جان اقامه‌ی حُکمش را
تقدیر بر قضای مقدّر کن
دین را ز فرو شوکت تاییدش
معمور کن، سدید کن، انور کن
زاین منزلت بدیده‌ی بد خواهش
ز ابرو حسام و ز مژه خنجر کن
وز روی ورای و آیتش ایمان را
خاور کن، آفتاب کن، اختر کن
اسلام را بهمّت نیرویش
پیرایه بخش، زیت ده، زیور کن
تقریب ازو بدرگه داور جو
تعبیر ازو بنفس پیمبر (ص) کن
با پرتو تجلّی دیدارش
از شام تیره صبح منوّر کن
مقصود ازو به دینی و عقبی خواه
تفسیر ازو بجنّت و کوثر کن
تسخیر هر دو عالم اگر خواهی
نامش پی مداومت از بر کن
جم را ز خاکروبه‌ی درگاهش
اورنگ کن، بساط کن، افسر کن
خورشید را به حمله‌ی هر پیکر
از تیغ او بشکل دو پیکر کن

از گرد نعل دُلدل رهوارش

تاج تَگین و افسر قیصر کن

یاجوج شرک را بره از تیغش

بر پا بنای سَدّ سکندر کن

تشبیه خِنگ [۱۳۴] صاعقه کردارش

گاهی به رعد و گاه بصرصر کن

تصویر ذوالفقار شرر بارش

ز ابر بهار و برق در آذر کن

با قدر او قیاس دو عالم را

چون اشتقاق فعل ز مصدر کن

از انبیا وجود شریفش را

بشناس فرق اکبر از اصغر کن

با ممکنان ذات جمیلش را

چون با عَرَضْ تصوّر جوهر کن

تفسیر فرد فرد حقایق را

زو یاد گیر و شامل دفتر کن

هر کو بکار بسته فرو ماند

گو التجا بفاتح خیبر کن

و آن کز جفای دهر بجان آید

گو رویِ دل بخواجه‌ی قنبر کن

[صفحه ۱۵۶]

جان را به چار موجه ناکامی

از یاد او سفینه و لنگر کن

خواهی شبیه دستِ سخایش را

خود را بهفت لُجّه شناور کن

جوئی ره ار بپایه‌ی اجلالش

عطف نظر بدوش پیمبر کن

ز انفاس روح پرورَش از غیرت

خون در مشام نافه‌ی اذفر کن

از بیم او عدویِ مجسّم را

نامی به لب نه نَبُرده مصوّر کن

خواهی نظیر عرصه‌ی رزمش را

در شش جهت تصوّر محشر کن

داری هوای کعبه کویش را
خود را بغسلِ صدق مطهّر کن یا علی
زین تهنیت شباب ثنا خوان را
در مدح خویش قافیه گستر کن
دیوان شباب شوشتری، از مجموع ۷۳ بیت به مناسبت ۴۶ بیت انتخاب شد، ص ۳۱۶-۳۱۷.

شباب شوشتری (ملاعباس)

یا قَومْ مَوْلاکُم علی
ساقی بهار آمد بیار آن جامِ زرّین فام را
تا کوس رسوایی زنم، هم نَنگ را هم نام را
برخیز وناز آغاز کن، سامان عشرت ساز کن
تاراج لطف و ناز کن هم صبر و هم آرام را
بستان فراغ‌انگیز شد، گلزار عشرت‌خیز شد
جام طرب لبریز شد، رندان دُردآشام را
گل با درفش کاویان، آراست اورنگ کیان
نسرین بساط پرنیان، گسترده کوی و بام را
پر شد ز شبنم تاج گل، شد شاخ، تخت عاج گل
بهر طواف حاج گل، شمشاد بست احرام را
[صفحه ۱۵۷]
گسترده از برگ رزان دیبای چین باد وزان
بست از پی رزم خزان، گل بر کمر صمصام را
ریحان به صد شور و شعف، از برگ نسرین
کرده دف چون ساقیان نرگس به کف، دارد
بلورین جام را از بس شقایق در چمن، گلزار شد
رشک دمن پوشیده طوس یاسمن، از ژاله درع سام را
از لاله و سرو سمین، چون کاخ صبّاغان زمین
کرده عروس یاسمین، ترتیب هفت اندام را
عهدی چنان عیدی چنین، این نازکش و آن نازنین
بس قرن‌ها کارد سنین، یومی چنین، ایّام را
آن ترک سیمین ساق کو، آن شاهد عشّاق کو
آن فتنه‌ی آفاق کو، تا بنگرد هنگام را
عید غدیر است ای صنم، حکم قدیر است ای صنم
بس دلپذیر است ای صنم، شادان بداری کام را

کامروز جبریل امین، از نزد ربّ العالمین

داد از کرامت بر زمین، بر احمد این پیغام را

کای درّ درج مَنْ عرف، با قدسیان از هر طرف

بنشان بر اورنگ شرف، شاه مَلَک خُدّام را

بر دین شهنشاهیش ده از ماه تا ماهیش ده

وز رتبه آگاهیش ده بدخواه بدفرجام را

بنمای بر خلق جهان، هم بر کِهان هم بر مِهان

لاسَیّما بر گمرهان، این شوکت و اِکرام را

پیغمبر امّی لقب، دارای بطحایی نَسب

افراخت بر چرخ از طرب، زین تهنیت اعلام را

کرد از جهاز اشتران، منبر به رغم منکران

خود با پسر عم اندر آن، بالا نهاد اَقدام را

[صفحه ۱۵۸]

لعل دُرافشان باز کرد، آنگه ثنا آغاز کرد

آشفته و دمساز کرد، از رشک لب الهام را

فرمود با لفظ جلی: یا قوم مولاکُم علی (ع)

بر من وصی بر حق ولی، هم خاص را هم عام را

فرمانِ او فرمانِ من، پیمانِ او پیمانِ من

من زآنِ او، او زآنِ من، همچو روان کاجسام را

مرآت وجه اللَّه او، مصداق سرّ اللَّه او

عنوان بسم اللَّه او، منظومه‌ی علّام را

اعداش را اعداستم، مولاش را مولاستم

او وال و من والاستم، شرع ذوی‌الاکرام را

عمّان نمی‌از جود او، بودِ جهان از بود او

چرخ از پی مولود او، کرده چراغان شام را

جان سخاکان کرم، مفتون اخلاقش ارم

شاهی که از بام حرم، در هم شکست اَصنام را

شاه زمان ماه زمین، دین را امان حق را امین

رُمحش به چرخ پنجمین، غلطان کند بهرام را

نیران ز تیغش مشتعل، رضوان ز خلقش منفعل

قهرش به خون آغشته گل، بهرام خون آشام را

گردیده لعل شایگان، از وصف لعلش رایگان

تیغش بر اوج لامکان، رایت کشید اسلام را

فهرست اسرار ازل، عنوان علم لم‌یزل
قاصر کند شعر و غزل در مدحتش اقلام را
تا نوش را نیش از قفا، تا عهد را در پی وفا
تا صحبت اهل صفا، نیکو کند انجام را
بدخواهت از غم روز و شب، نالان چو نی از تاب و تب
یارت هم‌آغوش طرب، پیوسته باد ایّام را [۱۳۵].
[صفحه ۱۶۰]

شفق خراسانی (محمدجواد)

بیعت با خورشید
چه روی داده که مهتاب دلپذیر شده است
ستاره دستخوش طلعت منیر شده است
مگر سپیده‌دم بیعت است با خورشید
که مِهر گوشه‌نشین، ماه گوشه‌گیر شده است
خبر رسید که با حکم کاروان سالار
قرار قافله در ساحل غدیر شده است
صفای باغ ولایت- که سبز باد مدام-
ز دلنوازی این بِرکه در کویر شده است
امین وحی هم احرام بست از این میقات
که بار عاطفه، گلفرش این مسیر شده است
فرشته گفت: که یا ایّها الرسول بخوان
بخوان حدیث ولا را که دیر دیر شده است
به حکم روشن «ما اُنزِلَ اِلَیک» اینک
رسول (ص) از پی ابلاغ ناگزیر شده است
فضا ز عطر نَفَسهای پاکِ پیغمبر (ص)
پر از شمیم بهشتی است دلپذیر شده است
ز شوق آمدنش دشت پَرنیان پوشید
ز فیض مقدم او موج شِن، حریر شده است
صدا صدای رسول خداست در صحرا
سکوت سایه‌ی سنگین آبگیر شده است
به هر که رهبر و مولا منم، علی (ع) مولاست
و این علی است که بر مؤمنان، امیر شده است
خوشا سعادت آزاده‌ای علی (ع) پیوند

که در حصار تولّای او اسیر شده است
پس از حبیب خدا، محور هدایت اوست
که مِهر او سبب صافی ضمیر شده است
امین مرز تشیّع، «امینی» نستوه
به عشق اوست که علّامه‌ی شهیر شده است
شهید شیوه‌ی آزادگی و شاهد وحی
حماسه‌ساز بلندای «الغدیر» شده است
طلایه‌دار ظفرمندی از قبیله‌ی علم
که در حریم ولایت خطرپذیر شده است
کسی که در ره احیای این سترگ پیام
زده است سینه به دریا به کام شیر شده است
[صفحه ۱۶۱]
قدم گذاشت به راه و ز خود گذشت آری
کسی که سالک این خطه‌ی خطیر شده است
به مرزبانی رسم تشیّع علوی
مجاهدی است کمر بسته و دلیر شده است
علی (ع) است آن شب قدری که ناشناخته ماند
که پیش مرتبتش آسمان حقیر شده است
به یاد غربت او در بهار خاطر من
بنفشه با دل خونین بهانه‌گیر شده است
مدینه شاهد مظلومی علی (ع) است ولی
چه شد که فاطمه از جان خویش سیر شده است
من از جمال شقایق به لاله گفتم، گفت:
شکوه شعر «شفق» ارغوان نظیر شده است [۱۳۶].
[صفحه ۱۶۲]

شفق (محمدحسین بهجتی)

عید غدیر
چشم تاریخ مانده است به راه
می‌کند روزگار خیره نگاه
دل ایّام می‌طپد از شوق
می‌کشد ز انتظار گردون آه
سوخته ز آرزو دل خورشید

در هوس باز مانده دیده‌ی ماه
فجر بیدار مانده شب همه شب
سر کشیده ز شوق صبح، پگاه
تا مگر فصل عشق و ناز آید
روز عید غدیر باز آید
بذر حق در غدیر کاشته شد
پایه‌ی عدل کُل گذاشته شد
اندرین روز راز خوشبختی
بر جبین زمان نگاشته شد
تا قیامت فرشته‌ی اقبال
بر روان بشر گماشته شد
به خلافت: علی (ع) بدست نبی (ص)
در چنین روز برفراشته شد
به ولایت رسالت خاتم
خورد پیوند و گشت مستحکم
شد عوض زین تحول پرشور
راه تاریخ و یافت عالم نور
شعله انگیخت مشعل تقوی
تیرگی از ره بشر شد دور
بیکسان را پناه و پشت آمد
یار محنتکشان نمود ظهور
یافت توحید و عدل پشتیبان
کاخ دین شد مزیّن و معمور
دل آفاق محو و مات علیست (ع)
عقل سرگشته‌ی صفات علیست (ع)
[صفحه ۱۶۳]
او بود پیشوا که گاه خطر
خفت در جایگاه پیغمبر
او بود جانشین که گفت رسول
از پس من علی (ع) بود رهبر
او سزد ملک را که یکسان است
حَجَر و گوهرش به پیش نظر
او امام است خلق را که بَرد

نان بیچارگان به وقت سحر
حکم او را سزد، که ننهد پای
سر موئی ز راه عدل بِدَر
هفت اقلیمش ار دهند بزور
طعمه‌ای را نگیرد از دم مور
گر به غُلها کشند پیکر او
ور بخاشاک و خاک بستر او
باشدش بِهْ که گردد آلوده
به ستم دامن مطهّر او
ز آهن تفته پُرس عدلِ علی (ع)
یا بجوی از کف برادر او
بین مساوات را که یکسان است
با علی (ع) در لباس قنبر او
نازم انصاف را که هست قوی
خوار و بیچاره در برابر او
وان ستمدیده بینوای ضعیف
زورمند و قویست در بر او
بی‌بها کفش پاره در نظرش
از امارت به‌است وسیم و زرش
گشت از روی دلربای علی (ع)
جلوه‌گر در جهان خدای علی (ع)
چون ز احسان اوست زنده جهان
باد جان جهان فدای علی (ع)
آفرینش گرفته سر تاسر
جای در سایه‌ی لوای علی (ع)
سر نیارد فرو به پادشهی
هر کسی کو بشُد گدای علی (ع)
درک فضلش ز عقل بیرون است
چه توان گفت در ثنای علی (ع)
بر لب آورده جان ز شوق (شفق)
خواهد افشاندش به پای علی (ع)
جان وی غرقه‌ی محبت اوست
چشم بر راه لطف و رحمت اوست [۱۳۷].

[صفحه ۱۶۴]

شکوهی تهرانی (میرزا عبد اللّه)

رشک طور سینا

غدیر خُم، چو مَسکن بر نبی (ص) سلطان بطحا شد

نزول جبریل، از جانب باری تعالی شد

به ختم الانبیاء آن روز، جبریل امین گفتا

که یا احمد، تو را فرمان، چنین از حیّ یکتا شد

بشارت ده که از امر خدای فرد بی‌همتا

علی (ع) بر تو وصیّ و بر تمام خلق، مولا شد

ز امر حق، تو می‌باید وصیّ خویشتن سازی

همان شاهی که هستی از وجود او مهیّا شد

اجابت امر حق را کن ز جان و دل، در این وادی

تو را قائم مقام از حق، ولی اللّه والا شد

بنای منبر عهدی نمود آن خسرو باذِل

فراز منبر رفعت، به سرعت شاه بطحا شد

نبی (ص) دست علی (ع) بگرفت و بالا برد تا آنسان

همه دیدند مهر و ماه، در یکجا هویدا شد

تجلّی کرد نوری از جمال حیدر (ع) صفدر

تو گفتی سر به سر آن دشت، رشک طور سینا شد

مُخاطَب گشت بر آن قوم، گفتا احمد (ص) مرسل

به من جبرئیل نازل، از بر حیّ توانا شد

[صفحه ۱۶۵]

وصی و جانشین بر من، علی (ع) را کرد حق امروز

هر آن کس سر بپیچد ز امر حق، بیگانه با ما شد

علی (ع) نایب مناب شرع ختم المرسلین باشد

ولی اللّه و مولا خلق را ز اعلی و ادنی شد

بود قائم مقام شرع من، آن صف شکن، شاهی

که از سرپنجه‌اش فانی، بقای لات و عُزّا شد

علی (ع) آن نقطه‌ی بالای فاء فوق ایدیهم

که معراجش ز معراج نبی (ص) یک قبضه بالا شد

لسان اللّه و عین اللّه و وجه اللّه بوَد حیدر

به شأنش نازل از حق، سوره‌ی انّا فتحنا شد

نجات آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی

ز دست باذِلِ میر ید اللهی هویدا شد

جز این عالم جز این آدم هزاران عالم و آدم

بنا از دست قدرش در جهان کل اشیا شد

خرد قاصر بود از گفتن مدح و ثنای او

خدا مدّاح ذات مرتضی، در عرش اعلا شد

کلام او کلام من، کلام من، کلام حق

مطیع امر او وارسته در دنیا و عقبا شد

به بخّ لک زبان خویش بگشودند اصحابش

چو بر ایشان، از این کین گونه حلّ هر معما شد

از این بگذشت چندی احمد (ص) مرسل ز دنیا رفت

که از داغش دل زهرا(س) و حیدر (ع) لاله آسا شد

همان شخصی که بخّ لک همی می‌گفت با حیدر (ع)

پی تخریب دین و مکتب آئین، مهیّا شد

نمی‌دانم چه بغضی داشت آن بیدادگر، با دین

که از او ظلمها بر دین حق، در دار دنیا شد

[صفحه ۱۶۶]

سه روز از بعد مرگ احمد (ص) امجد به گستاخی

به سوی بیت احمد (ص)، با گروهی راه پیما شد

زد اوّل آتشی سوزان، ز بغضش آن سرایی را

که جبریل امین خادم، بر آن کاخِ مُعلّا شد

چنان در، شعله‌ور گردید در آن روز دهشت زا

که دودش هم چو شام تیره روی چرخ مینا شد

نمی‌دانم چه آمد بر سر زهرای (س) مرضیه

که با سقط جنین، نقش زمین، آن ماه سیما شد

برفت از هوش زهرا (س) و پس از آنی به هوش آمد

به صوت یا علی (ع)، چون بلبل شوریده گویا شد

نگون گردی ز رفتار کجت ای چرخ دون‌پرور

ز رفتار کج تو راستی، بس فتنه برپا شد

همان شاهی که دست بیعتش دادند نامردان

گرفتار کمند ظلم بی‌پایان اعدا شد

بروی مسند شرع نبی (ص)، بنشست آن شومی

که تا روز قیامت، باعث اِفساد دنیا شد

«شکوهی» از وقوع مسجد و از بردن حیدر (ع)
سخن کوته که پر خون، قلب زار پیر و برنا شد
شاهکار خلقت، ص ۷۷-۸۰.
[صفحه ۱۶۷]

شکیب اصفهانی

غدیر خم
گشود مرغ طرب باز چون هما پر و بال
فکند بر سر خورشید سایه‌ی اقبال
به یُمن عید غدیر انبساط جام مدام
زُدود ز آینه روزگار زنگ ملال
رسید بار رسالت به منزل مقصود
کشید کار خلافت به اوج جاه و جلال
شه حجاز بخم غدیر کرد مقام
گرفت پرده ز اسرار ایزد متعال
بدست یاری حق کرد منبری برپا
ز پا فشاری در راه دین چو یافت مجال
بدست دست خدا را گرفت از سر شوق
نهاد پا به سر منبر آن همایون فال
به سالکان طریقت نمود راه رشاد
به تشنه‌گان حقیقت رساند آب زُلال
فشاند لؤلؤ لالا ز لعل گوهر بار
بوصف سرور دین خسرو خجسته خصال
علی (ع) که ذات خدا راست از طریق صفات
ز پای تا بسر آئینه‌ی جلال و جمال
علی (ع) که در شب معراج با رسول امین
ببزم قرب ز یاقوت سُفت دُرّ مَقال
علی (ع) که تافت چو خورشید تیغ او بمصاف
شکست پشت عدو را درست همچو هلال
علی (ع) که گر بنماید اراده قدرت او
زند به شیر قوی رو به زبون دنبال
یدالّهی که به اِمداد فَرّو شوکت او
رواست پشّه اگر پیل را کند پامال

ز فیض خاص هویدا کننده‌ی شب و روز
ز لطف عام پدید آورنده مه و سال
ز کبریائی و ز جاه و جلال و شأن و مقام
عدیل و شبه و نظیرش تصوریست مُحال
فروغ شمع هدایت که رأی روشن او
نمود تیره‌تر از شام روز اهل ضَلال
[صفحه ۱۶۸]
انیس و مونس اقطاب یاور اوتاد
ملاذ و ملجاء عُبّاد رهبر اَبدال [۱۳۸].
جهانِ جود و کرامت سحابِ لطف و عطا
سپهر مَجد و مَعالی [۱۳۹] محیط فضل و کمال
بفیض خاک درش تشنه خضر و اسکندر
بدان مَثابه که بر شیر دایگان اطفال
هنوز نام و نشان از کنشت و کعبه نبود
که بود درگه آن شاه قبله‌ی آمال
نشان ز سلسله موی اوست شامِ فراق
کِنایه از رخ دلجوی اوست صبحِ وصال
ز خُمّ معرفتش عارفان زنند شراب
ز خوان مکرمتش ما سَوی خورند نَوال [۱۴۰].
بطوع و طبع خراجش دهند از دل و جان
به روم و هند اگر قیصر است اگر چیپال
به پشت ماهی اگر دلدلش کند جولان
بچشم ماه کشد توتیا ز گرد نِعال [۱۴۱].
بخواب دیده مگر برق ذوالفقار علی (ع)
کز آفتاب فلک را بود بلب تبخال
علیست (ع) قبله‌ی حاجات در یسار و یمین
علیست (ع) کعبه‌ی آمال در جنوب و شمال
علیست (ع) ناظم ملک وجود از هر باب
علیست (ع) ناظر غیب و شهود در هر حال
به حیرتم که چه گویم به مدح آن مولا
که همچو خامه در اوصاف اوست ناطقه لال
بنای هر دو جهان را علی (ع) بود بانی
بر این کلام نجوید حکیم اِستدلال

به‌رغم بیخبران از شراب عشق علی (ع)
مدام ساغر صاحبدلان بود سَیّال [۱۴۲].
(شکیب) هر که بود آشنا بغیر علی (ع)
مقام مهدی قائم (عج) نداند از دَجّال
دیوان شکیب اصفهانی، ص ۱۱۷ – ۱۱۹.

شکیب اصفهانی

در مدح امیر خیبرگیر و اشاره به خم غدیر
ساقی مستان دهد امروز از خم غدیر
می‌پرستان را شراب شوق از بُرنا و پیر
[صفحه ۱۶۹]
از عَصیر [۱۴۳] خم چه حاصل آتشین آب عِنَب
ساغر عَنّاب گون باید زد از خم غدیر
باده‌ئی کز جام وحدت داد ختم انبیاء (ص)
بر قلیلی اهل ایمان اندر آن جمع کثیر
هر که زد یک جرعه از آن باده‌ی چون آفتاب
نور ایمانش بِدل تابید چون بدر منیر
در غدیر خم به امر حق رسول هاشمی
خواند شاه اولیا را صاحب تاج و سریر
بر سر دست پیمبر (ص) حق هویدا شد ولی
دیده‌ی حق ناشناسان بود مادرزا ضَریر [۱۴۴].
تهنیت را جبرئیل از عرش آمد سوی فرش
آیه‌ی اَکْمَلْتُ دین آورده از حیّ قدیر
اندر این عید همایون خواجه‌ی قنبر علی (ع)
گشت از عز و علاء بر عالی و دانی امیر
رهنمای اهل عالم از امیر و از عبید
مدعای نسل آدم از صغیر و از کبیر
قدرت داور که از امرش اگر سر بر زند
خط پرگار مَشیّت را بگرداند مسیر
جوهر اعراض عالم سروری کز ماء طین
مایه‌ی آدم شد اندر دست تقدیرش خمیر
عالم علم لَدُن کاندر زمین و آسمان
مرغ و ماهی را بود آگاه از سرّ ضمیر

داور دنیا و عقبی یاور شاه و گدا
حاکم امروز و فردا قاسم خلد و سَعیر
سرور آزادگان کز تاب یکتائی کند
رادمردان جهان را رشته‌ی مهرش اسیر
شهسوار عرصه‌ی صولت که گوئی در مصاف
در کَفَش تیر و کمانی باید از کیوان و تیر
حیدر (ع) صفدر که پیکانش بهنگام نبرد
بگذرد از جوشن گردون چو سوزن از حریر
از هلال ذوالفقارش در صف بدر و حنین
شد قرین با تاب و تب خورشید در چرخ اثیر
طعنه بر خورشید روز افزون زند از روشنی
تا عطارد گشته در دربار اجلالش دبیر
گشته بر صاحبدلان روشن که از حُسن صفات
گوهر ذاتش بود چون حیّ سبحان بی‌نظیر
در غم یوسف بر او یعقوب تا بردی پناه
با بشارت سوی کنعانش ز مصر آمد بشیر
سطری از خُلق عظیمش خامه گر سازد رقم
از سَواد نامه خیزد نکهت عود و عبیر
در ثنای شاه مردان شیر یزدان بوتراب (ع)
شاعر شیرین سخن از لب فشاند شهد و شیر
باب جنّت را ز رحمت بهر احبابش بود
ذکر طِبْتُم فَادْخُلواها خالِدین صوت صَریر [۱۴۵].
بر در دولت سرای شاه ملک اِنَّما
از طریق بی‌نیازی بر غنی نازد فقیر
[صفحه ۱۷۰]
هر که جوید مقتدائی جز علی (ع) مرتضی
ذره از بیضا نداند قدر شَعری از شعیر
تا علی (ع) را عین حق بیند بعرش کبریا
دیده‌ئی در شاهراه مدعا باید بصیر
یا علی (ع) اندر ثنایت شعر جان بخش (شکیب)
التفاتی کن که بیش از پیش گردد دلپذیر
دیوان شکیب اصفهانی، ص ۱۰۱-۱۰۲.

شکیب اصفهانی

در مدح امیر عرب و عجم ولی اللّه اعظم علی (ع)

چو در غدیر خم آمد ز مکه شاه حجاز

در آن مقام بصد شور این نوا شد ساز

بگوش هوش رسیدش ندا ز حیّ قدیر

که ای بمنزلت از کل ما سَوی ممتاز

بگیر پرده ز رخسار شاهد مقصود

که عالمی همه از جان شوند شاهد

باز به اهل دل بنما طاق ابروی دلدار

که قبله را بشناسند جمله بهر نماز

بساز در ره دین مشعلی ز نور ازل

که تا به حشر بود روز و شب بسوز و گداز

ز جای خیز و علی (ع) را نشان به مسند خویش

که پی برند بمقصود اهل راز و نیاز

نمود راه سعادت بخلق هادی کل

مگر به سوی حقیقت روند اهل مَجاز

بحکم آیه‌ی اکملت دین هویدا کرد

هر آنچه بود خدا را نهان بپرده‌ی راز

ز بعد حمد خدا سیّد بشر احمد (ص)

بوصف نقطه‌ی ایجاد شد سخن پرداز

شهی که سایه‌ی لطفش چو آفتاب بلند

فتاده بر سر هر ذره در نشیب و فراز

علی (ع) عالی اعلا که از ولایت او

بروی اهل صفا گشته باب رحمت باز

ولی والی والا که کارخانه‌ی حق

بدست اوست ز انجام کار تا آغاز

به امر اوست یکی با هزار محنت و غم

بحکم اوست یکی با هزار نعمت و ناز

به انبیاء همه رهبر به اولیاء یاور

به اوصیا همه همدم به کبریا دمساز

امام جن و بشر خسرو مَلَک دربان

که بندگان درش راست رایت اِعزاز

بر آسمان شرف آفتاب عالمتاب

بملک هر دو جهان پادشاه بنده نواز

جهان جود، سپهر سخا، محیط عطا

که از یم کرمش کور گشته چشمه‌ی آز

[صفحه ۱۷۱]

ز بیم کفر و ضلالت گریخت سوی فنا

چو او بیاری دین گشت با نبی (ص) انباز

به مَأمنی که بود نامی از عدالت او

حَمام لانه گذارد بچنگل شهباز

به بام قصر جلالش ببین به دیده‌ی دل

که جبرئیل امین صَعوه [۱۴۶] ایست در پرواز

وجود واجب او را کنند تا تسبیح

ز ممکنات بر آید بصد زبان آواز

هر آنکه غیر علی (ع) را امام خود خواند

خدا گواست که جادو نداند از اعجاز

بجان در آتش عشقش بسوز تا دانی

تمام کار خدائی از اوست آید ساز

مقام شاه ولایت خدای داند و بس

در این طریق بجائی نمیرسد تک و تاز

بذات او نتوان بُرد پی ز راه صفات

اگر چه بوی بود مشکناب را غَمّاز [۱۴۷].

ز رشته‌ی که بود دست عقل کل کوتاه

مکن بمشت خیالی «شکیب» قصه دراز

دیوان شکیب اصفهانی، ص ۱۰۴-۱۰۵.

[صفحه ۱۷۲]

شمس اصطهباناتی

قصیده در نصیحت به جوانان و گریز به داستان غدیر

و نصب حضرت شاه ولایت به مقام خلافت و ولایت (ع)

جوانا تا که داری پای سیر و دیده‌ی بینا

بچشم دل حقایق بین براه حق بشو پویا

ز عقل و علم و دین دم زن دم از مکر و دغل کم زن

بنام عشق پرچم زن بهل صورت بجو معنا

ز کثرت سوی وحدت شو جدا از این دوئیت شو

دمی با دل بخلوت شو که جانرا بنگری مجلا

گهر را از خَزَف بشناس و چاه از راه و خار از گُل

ملک را ز اهرمن شاه از گدا کرباس از دیبا

ز کاخ عشق درگه جو بکوی عارفان ره جو

چو سلّاک دل آگه جو رهی در مُلک اِستغنا

بخود باز آگه و بیگه میاور سر به هر درگه

که شیطانت برد از ره کند اهریمنت اِغوا

برون از نفس سرکش رو چو مردان گرم و سرخوش رو

میان آب و آتش رو کلیم آسا خلیل آسا

زبان درکش ز گفت شر برار از خواب غفلت سر

بکن با اهل حق یکسر بکهف خامُشی مأوا

[صفحه ۱۷۳]

شش ارکان را بهل و ز هفت آبا نیز بر کَن دل

بسوزان چار طبع و بر شو از نه گنبد خضرا

بحق می‌باش مُستغرَق‌نشین با نوح در زورق

بفرق موج زن بیرق ز طوفانش مکن پروا

اگر خواهی شوی سالک مدان خود را بخود مالک

وگرنه عاقبت هالک شوی چون پیر برصیصا

غرور و نخوت و مستی که باشد آخرش پَستی

زند آتش بر این هستی بسوزد دین و هم دنیا

مخور گاهی غم روزی که هست این جیره هر روزی

بمال و مکنت اندوزی فزون از حدّ مشو کوشا

مدار الفت به بدخواهان سیه کاران و گمراهان

که چون آن رانده درگاهان تو هم روزی شوی رسوا

الا تا چند همچون خس روی بر باد هر ناکس

دو تا کن قامت از این پس به پیش ایزد یکتا

در آ از لانه‌ی ویران مشو پنهان چو خفاشان

تو خود یکروز شو تابان نه در نظاره چون حِربا

اسیر وعده‌ی دونان مشو با خوردن یک نان

که این بی‌عاطفت ترکان نخواهندت گه یغما

بسیم و زر مشو مایل مزن این سکه را بر دل

که زر در پیش اهل دل بود چون سنگ استنجا

سرانجام جهان بنگر و زین شهد و شکر بگذر

ز خوان تلخ او بگذر که حنظل باشد این حلوا

فنای ملک و دولت بین زوال مال و مُکنت بین

جهان بیمروت بین که بر کس ناکند ابقا

نه قارون ماند و نه قیصر نه کسری نه ترنج زر

نه دارائی اسکندر نه فرّ و شوکت دارا

[صفحه ۱۷۴]

نه اورنگ سلیمانی نه تخت و تاج ساسانی

نه تزئینات سلطانی نه آن مُفلس نه آن دارا

بمهر گیتی گردون بود چشم امیدت چون

که گشت از جور او دلخون بسی پیر و بسی بُرنا

مرام زشت کمتر جو مشو مفتون رنگ و بو

سخن از این و آن کم گو بهر دُکّان مکن سودا

به وحدت باش مردانه مشو مسحور بیگانه

که هر سو هست بتخانه چه از هندو چه از بودا

گریز از کِید اهریمن مشو از مکر او ایمن

که این بی‌چشم و رو دشمن فریبش هست ناپیدا

بهر پستی مکن خدمت بهر دستی مکن بیعت

مباش از بهر دون همت روان خسته بدن فرسا

مکن خود را به مستی گُم مخور می‌از کف مردم

بیا تا از غدیر خُم بریزم بر لبت صَهبا

از آن می کز کمال وی شود عمر جهالت طی

بتاج و تخت و مُلک کِی کند نیروی او دعوا

از آن می کز یکی ساغر دِماغ عقل گردد تر

بدست ساقی کوثر درخشد چون ید و بیضا

خوش آن خُمّ و خوش آن باده خوش آن مردان آزاده

خوش آن عیش خدا داده خوش آن جشن و خوش آن صحرا

علمداران بیت اللّه هواخواهان شاهنشه

رسیده گرم سیر از ره بدان گرمی در آن گرما

دلیران و جهان گیران سواران چابکان شیران

جوانان بخردان پیران فلک سِیر آسمان‌پیما

پیمبر (ص) را همه بنده بخاک او سرافکنده

همه عارف همه زنده همه مست و همه شیدا

[صفحه ۱۷۵]

همه یکقول در ایمان همه دلداده با قرآن

بهستی جمله دست افشان بمردی جمله پا برجا

به پیرامون شاه دین ببالای جهاز و زین

مثال خوشه پروین بگرد شارق بیضا

که جبریل امین آمد شتابان بر زمین آمد

حضور شاه دین آمد به امر ایزد دانا

به اعزاز و به اکرامی به اکمال و به اتمامی

سلام آورد و پیغامی ز حق بر سیّد بطحا

که ای پیغمبر (ص) مرسل ز ماضی و ز مستقبل

بکن ابلاغ ما انزل که سویت آمده از ما

به دلها مُهر بهتر زن صلای مِهر حیدر (ع) زن

ولایت را لِوا بر زن مترس از شورش و غوغا

حقایق منجلی فرما علی (ع) بر خود ولی فرما

بیانی از علی (ع) فرما بزن زود آستین بالا

که گر ناگفته بگذاری نکردی امر ما جاری

کند حَقّت نگه‌داری ز کید و کینه اعدا

بخوان اَلیومْ اَکْمَلْتُ لَکُمْ در گوش این مردم

ز اَتْمَمْتُ عَلَیکُمْ نِعْمَتی بر خلق زن آوا

به امر شه در آن وادی منادی خوش ندا دادی

بصوت و صیت آزادی شد آنجا راز حق اِفشا

ز خیل رفتگان و همرهان و ماندگان یکسر

شده نزدیک پیغمبر (ص) که امر حق شود اجرا

جهاز بُختیان [۱۴۸] منبر شد از فرمان آن سرور

بشد بر عرشه پیغمبر (ص) چو خُور بر گنبد مینا

[صفحه ۱۷۶]

بهمراهش ولی اللّه بعرش و عرشه‌اش همره

نهاده پا بدوش شه چو دست اندر شب اسرا

نبی (ص) بر عرشه تَمکین چو بر صدر نُبی یاسین

علی (ع) طاووس علیین الف شد در کف طه

عیان از جَیب [۱۴۹] خور ماهی بدست شه یدالّهی

ولایت آشکارا هِشته بر دوش نبوّت پا

جهاز اشتران از دور چون طور و نبی (ص) نورش

علی (ع) تا سینه زد بر سینه‌اش شد وادی سینا

بخَلقش چون نمایاندی ز حمد حق سخن راندی
وز آن پس شِکّر افشاندی ز شیرین خطبه‌ی شیوا
بفرمودی که هر کس را منم مولا منم سرور
علی (ع) ابن عمم باشد و را سرور و را مولا
ولای او ولای من لِوای او لِوای من
ثنای او ثنای من بهر لفظ و بهر انشا
دعای وال من والاه و طعن عاد من عاداه
باحباب و باعدا خوانده بر بینا و بر اعمی
بیانها در سرود آمد زبانها در دُرود آمد
شه از منبر فرود آمد چو فیض از مبدأ اعلی
به بیعت دستها وا شد بپا جشن تولّی شد
علی (ع) بر خلق مولی شد به امر حیّ بی‌همتا
زنید ای عشقبازان کف بگو گردون نوازد دف
سلیمان شه وزیر آصف الا ای عارفان بُشری
سخن‌دانان سخن‌رانان، ثناخوانان سخن‌سازان
بمدح و تهنیت آنان شده شاعر شده گویا
[صفحه ۱۷۷]
بسی واجب شد این بیعت درین نهضت در آن ملّت
که امروز این چنین بیعت بپا شد شاهد فردا
وگرنه تا خدا بوده علی (ع) اصل ولا بوده
دلیل و رهنما بوده ز بدو نشأه‌ی اولی
شه ذیفر مه انور مهین داور جهان سرور
خدا مظهر نبی (ص) محضر فلك قدر و مَلَك سیما
علی (ع) جان و جهان قالب هژبر سالب و غالب
علی (ع) بن ابیطالب علی (ع) ارشد علی (ع) اولی
سَرِ مردان پدر عمران حسن چشم و حسینش جان
پدر بر اوصیا بالاتر از جَدّ بهتر از آبا
محمّد را وصی و ابن عم و صِهر و صاحب سِرّ
رفیق لیله معراج و همدوش صف هَیجا
درش حلال هر مشکل بدان در عالَمی سائل
به بیتش زهره را منزل سرایش روشن از زهرا
بیاض صبحدم رویش سواد شب دل مویش
بهشت جاودان کویش حریم و روضه‌اش ملجا

نجف با تربتش جنّت غَرّی از مدفنش تَبت
از آن خاک و از آن طینت شد ارزان عنبر سارا
به مهرش جان و دل شادان ز قهرش کوردل لرزان
وِصالش عمر جاویدان فِراقش لیله یلدا
دلیر و شیر گیر و میر و سالار و غضنفر فَر
جهان گیر و جهان بخش و جهان دار و جهان آرا
تَوکُّل باشدش توسن عنایات حقش جوشن
بمشتی سخت چون آهن بکوبد خیبر او تنها
[صفحه ۱۷۸]
ملک در جذبه‌اش خیره حُسامش [۱۵۰] بر عدو چیره
سمندش در شب تیره پَرد در کام اژدرها
اگر دلدل بر انگیزد که خون مشرکان ریزد
بیک جولانْش برخیزد غبار از توده غَبرا
بدستش چوب شد آهن که سازد تیغ خصم افکن
ملک گفتش بسی احسن سرودش لا فتی الا
ز بازو و سر انگشتش ز ضرب آهنین مشتش
هُبَل بشکسته لات افتاده و بی‌پا و سر عُزّی
از آن قامت وزان هیبت از آن شوکت از آن صولت
از آن عارض وزان گونه وزان قد و وزان بالا
جهان عاشق مَلَک شایق عدو ترسان فلک خائف
روان خندان خرد حیران جوان دین بوستان دنیا
جلالش حلقه درگه کمالش از قلوب آگه
جمالش نقش وجه اللّه خصالش زُبده و والا
ز عِلمش گشته جیحونها ز فضلش گشته سیحونها
بدشت و کوه و هامونها روان چون لؤلؤ لالا
بیانش نور و تابنده روانش مهر و رخشنده
به پیش تابشش بنده ضیاء چرخ و مافیها
سرشتش عصمت و عفّت عجین با رفعت و عزّت
نژادش غیرت و همّت نهادش پاک و گوهرزا
گهی بر قدسیان رهبر گهی در غزوه اژدر در
گهی همراه پیغمبر (ص) بمهمانیّ اوادنی
فروغ طور بر موسی انیس چرخ با عیسی
رفیق خضر در صحرا شفیق نوح در دریا

[صفحه ۱۷۹]

خلیل ار بت شکن بودی در آن دربار نمرودی

ید اللَّه یاورش بودی وگرنه کِی بُدش یارا

از آن رو و از آن ابرو از آن دست و از آن بازو

جهان روشن حرم قبله حَجَر محفوظ و دین اِحیا

تبارک قَد، فتحنا خَد، قمر طلعت، ضُحی صولت

اساس هَلْ اَتی، معنای کوثر، روحِ اَعْطَیْنا

مراد خلق درگاهش در امّید خرگاهش

کسی کاو شد هواخواهش نداند خاره از خارا

چه دلها از شمار افزون که شد بر حُسن او مفتون

به عشقش کُشته صد مجنون برویش چشم صد لیلا

بهار از بوی او مشکین و زو خوشبو گل و نسرین

نبود ار آن لب شیرین نه شهدی بود نی خُرما

شمیمش چون بباغ آید نسیمش چون براغ آید

فرو ریزد ز گلبن خار و داغ از لاله حمرا

مسیحا از دَم او بی‌پدر می‌زاید از مادر

که روزی با چنان پاکی اِبا بنماید از آبا

در آن صُلب و رحِم آن پاک طینت بُد که روزی حق

برای گندمی جنّت گرفت از آدم و حوا

مشارق زیر فرمانش مغارب ثبت دیوانش

خلایق عبد احسانش ز جابُلقا [۱۵۱] و جابُلسا [۱۵۲].

انیس عاجز و کوران اَب اَیتام و مهجوران

جَلیس از وطن دوران اسیران را هم او جویا

کریم و منعم و مشفق سَخیّ و عادل و صادق

وَلیّ و مرشد از سابق قوی و ارشد و اَقوا

[صفحه ۱۸۰]

بنازم آنچنان مکتب که اَبجد دادیش بر لب

که صد ره به ز جَدّ و اَب بخواندی خطبه غَرّا

به اقطار جهان حاکم بمُلک بحر و بر ناظم

ولایش دهر را لازم قبولش شرط هر یاسا [۱۵۳].

نبودی نظمش ار ضامن نبودی لحظه‌ای ایمن

روان در تن دل اندر سینه و خون در رگ و اعضا

جهان زیر نگین او دو عالم خوشه چین او

سماواتی رهین او بهر مقصد بهر مبنی
از آن نیروی ربّانی وزان فیّاض روحانی
رسد بر عالی و دانی ز عِلم او بسی کالا
امیر کل مشیر کل دبیر کل سفیر کل
مدیر کل وزیر کل من و ما و همه اجزا
علی ایمان علی ارکان علی قرآن علی فرقان
علی عالی علی والی علی مُصحف علی انشا
علی حاضر علی ناظر علی قائم علی دائم
علی عارف علی عالم علی صابر علی اِبکا
نبودی باغ عالَم را صفائی گر نبود این گُل
از آن قد رسا و جَعد مو و نرگس شهلا
به مدحش عاجز و خسته به نعتش سست و بشکسته
زبان از گفت و طبع از شعر و نوک خامه از املا
بود کام دلم شیرین از این کیش و از این آئین
که در مدح امام دین شدم طوطی شِکّرخا
خوشم وز خویش خوش بینم علی (ع) را از محبینم
درین کیشم درین دینم مسلمانم نیم ترسا
[صفحه ۱۸۱]
ترا شاها ثنا گویم دَری دیگر نمی‌جویم
ره کوی تو می‌پویم چه در دنیا چه در عقبا
شها در وقت جان دادن بشمس خود نظر افکن
که لختی گیردَت دامن کند جان بر رخت اِهدا
منظومه‌ی شمس یا جلوه‌ی ابدیت، ص ۱۷۳-۱۸۴.

شمس اصطهباناتی

قصیده در تهنیت عید سعید غدیر و مناقب حضرت امیر
عرش سریر شاه ولایت علی بن ابیطالب علیه‌السَّلام
باز باب رحمت گشت بر خدا پرستان باز
در بساط یاران شد شادی و طرب آغاز
شاهباز خوشبختی کرد هر طرف پرواز
از مناره افلاک داد هاتفی آواز
کای جهانیان تا چند با غم و مِحن دمساز
طبع بِکر من آمد زین ندا سخن پرداز

بر گرفتمی خامه بر گشودمی قِرطاس

گفتمی مبارک باد مَقدم همایون عید

آن که خوش خبر آمد همچو دولت جاوید

پیش مقدمش صدرنگ پرچمی بکف خورشید

سبز و سرخ و زرّین فام آسمانی و اسپید

کف زنان بهمراهش ماه و زهره و ناهید

این نسیم رحمت باز و ین شمامه امّید

زنده را بوجد آورد مرده نیز کرد احساس

نهضت غدیر آمد خیز و احترامش کن

در طرب قیامت کرد شادی از قیامش کن

بی می‌و طرب منشین جان فدای نامش کن

لحظه‌ای بخود بازآ سِیر در مقامش کن

مُل بعشق رویش خور گُل نثار گامش کن

مژده دارد از یزدان گوش بر پیامش کن

دارد او بشارتها از شهی نکو اَنفاس

[صفحه ۱۸۲]

نهضت غدیر خم نعمتی خداداد است

دوزخی بشکرانه از عذاب آزاد است

از سر جهان کوتاه دست ظلم و بیداد است

فتنه را چراغ عمر در گذرگه باد است

کوه و دشت در رقص است خشک و تر دلش شاد است

روز اخذ میثاق است وقت عهد و میعاد است

هر که قدر او نشناخت باشد او نمک نشناس

روز بیعت حق است ای جهان و ای مردم

از زمین چراغانی است تا فَراز نُه طارم

هرچه هست شادان است عرش و فرش و هم اَنجم

شد فسردگی امروز از گیاه صحرا گُم

آنکه را طراوت نیست هست فی المثل هیزم

جام دهر لب ریز است از مِی غدیر خم

مِی خورد زمین با طشت مِی خورد فلک باطاس

محفلی دگر برپا در بهشت رضوان است

در قصور و در جنّت نُقل و مِی فراوان است

جام در کف حوراست گُل بدست غلمان است

مرغ گشته را مشگر شاخِ گل غزل خوان است

شاخ و برگ طوبی نیز لعل و گوهر افشان است

چون غدیر خم کوثر مست و شاد و خندان است

می‌دهد به مِیخواران باده با بلورین کاس

روز اخذ میثاق است گاه عهد معهود است

طالع بشر سَعد است بختِ دهر مسعود است

باب فیض مفتوح است راه فتنه مسدود است

بحر لطف سرشار است جای بخشش و جود است

چشم باز بینا را شاه راه مشهود است

هر که سر زد از این راه راستی که مردود است

یا دد است یا دیو است یا سفیه یا نَسناس

شعله در چنین روزی بر خلیل شد صحرا

یوشع ابن نون امروز شد خلیفه موسی

هم به سِحر غالب شد معجز ید و بیضا

آصف سلیمانی زد بتخت حشمت پا

هم به حضرت شمعون داد جای خود عیسی

هم علی (ع) عالی شد بر جهانیان مولا

آن زمان که بر منبر کرد با رسول اجلاس

کِی همان دمی کآورد پیکِ ایزد عَلّام

در غدیر خم ناگاه سوی مصطفی پیغام

[صفحه ۱۸۳]

کای خلاصه‌ی ایجاد وی شهنشه اَیّام

خواهی ار رسالت را نیک‌تر دهی انجام

خیز و کن ولایت را بر جهانیان اِعلام

کامل است دین امروز نعمت است خود اِتمام

گر کنی ولایت را نقش در قلوب ناس

بیدرنگ شاهنشه آستین ببالا زد

پس جهاز اشتر خواست منبری در آنجا زد

با علی (ع) بمنبر رفت بر خلایق آوا زد

روی سر درِ توحید پرچم تولّا زد

نقش وال من والاه بر دل اَحِبّا زد

سنگ عاد من عاداه بر جبین اَعدا زد

گفت قصه بی‌پرده نی بشک و نی وَسواس

بودی اندرین هنگام دوش مصطفی جایش
تا بدست شه مانَد نقشی از کف پایش
گفت اینکه می‌بینید سرو قد بالایش
هر که او منم مولاش این علی است مولایش
شاد جان احبابش کور چشم اعدایش
هیچ طاعتی مقبول نیست بی‌تولایش
دوستش بود مؤمن دشمنش بود خَنّاس
خوب دیده بگشائید این علی (ع) عمرانی است
هم وَلیّ ربّانی هم امام روحانی است
هم به اولیا اوّل هم مرا خود او ثانی است
هم‌بدین بساط استاد هم برین بنا بانی است
خلق را ولای وی پایه‌ی مسلمانی است
شد وجوب او واجب گرچه شکلش امکانی است
اوست جان اهل البیت پاک و رسته از ارجاس
صد هزارها اسرار اندرین حکایت بود
ورنه از ازل مولی مَصدر ولایت بود
بلکه شاهد فردا خود همین روایت بود
منصبی که امروزش از خدا عنایت بود
منکران فضلش را خود بزرگ آیت بود
یا تمیز نیک از بد خود و را نهایت بود
کامتحان مردم را بیعتش شود مِقیاس
یعنی آن که بخ بخ گفت و در ثنا پرداخت
پیش رفت و با تدلیس عهد عقد و بیعت ساخت
ظاهرا در آنحضرت نرد جانفدائی باخت
روز امتحان بشکست عهد و تیغ خصمی آخت
[صفحه ۱۸۴]
با مخالفت ناگاه سر نهاد و بیرون تاخت
گرنه آن حقیقت بود کس حقیقتش نشناخت
آنکه از حسد آن روز کرد سینه‌اش آماس
ورنه تا جهان بوده او شه ولا بوده
محرم حریم حق در حرم سرا بوده
شمع لا مکان بوده خاص کبریا بوده
در هدایت مردم یار انبیا بوده

بر خلیل و بر آدم میر و مقتدا بوده
هم به لَیلَه‌ی معراج یار مصطفی بوده
چاکر درش بودند خضر و موسی و الیاس
او خصال ایزد را مظهر است مرآت است
پادشاه موجودات رهبر سماوات است
علم احمدی نور است قلب او چو مشکوهٔ است
باب لطف او قبله بهر عرض حاجات است
در سیاق فرمانش لوح محو و اثبات است
عالَمش بود خادم چون طفیل آن ذات است
آن که نزد کاخ اوست هفت آسمان کرباس
گنج دانش عالَم در نهاد او مکتوم
پیش قلب بیدارش هر حقیقتی معلوم
حکم خاتم دوران شد بمُهر او مختوم
دین حق ازو معمول عدل و داد ازو مرسوم
هر خیال و اندیشه جز ولای او موهوم
در جهان و بحر و بر در جِبال و مرز و بوم
می‌دهد به استمرار پاسبانِ عدلش پاس
گر فرشته در بالاست قِصّه از علی (ع) گوید
و آدمی است در آفاق درگه علی (ع) پوید
ور نسیم جان بخشی‌است خاک روضه‌اش بوید
ور گُلی است جان افزا زان شمیم جان روید
عقل جز کتاب او هر ورق همی شوید
پادشه بدان قدرت همت از علی (ع) جوید
تا همان عجوز زار کاو کند بشب دست‌آس
شیرزن بدش مادر بنتِ شیر بُد نامش
کز شجاعت و غیرت ریخت شیر در کامش
زان سبب بدان صولت رام بود ضرغامش
بلکه شیر می‌بوسید خاک موزه و گامش
در غزاست شیر حق اژدهاست صمصامش
کِی دگر مخالف را باشد عرض اندامش
[صفحه ۱۸۵]
شیر حق همی دارد شیر بچه چون عباس
دلدلش بزیر ران حمله بر پلنگ آرد

بلکه مهر و مه را نیز تنگ زیر تنگ آرد

از نهیب خود لرزه بر تن نهنگ آرد

چون بجست و خیز آید شیر را بچنگ آرد

بس شراره کز جولان از درون سنگ آرد

آن زمان که در هَیجا رو بسوی جنگ آرد

بر دَرَد مخالف را سینه همچنان کرباس

نازم آن مشعشع تیغ آن که ذوالفقار آمد

سخت و محکم و بُرّا تلخ و پر شرار آمد

بر هلاک خصم دون چون شرار نار آمد

آن کبود الماسی گه ز خون نگار آمد

دیو از آن گریزان شد خصم در فرار آمد

تا بقبضه‌ی شه رفت قدرتش هزار آمد

همچو در کف حِصاد درگه دِرودن داس

ای که شرع احمد (ص) راست با وجود تو رونق

در ممالک آفاق تو شهنشه مطلق

کاشف همه اسرار معنی کتاب حق

تو درین جهان مصدر ماسَوا همه مُشتقّ

دست قدرتت افراشت روی بام دین بیرق

خاتم رسولان کرد مه بدست تو مُنشق

تو زدی بفرق کفر تیغ تیز چون الماس

ملک دین و دانش را مالکی و دارائی

باغ عِلم و منطق را سبزه‌ای و صحرائی

معجز و عجایب را مخزنی و دریائی

دفتر غرایب را رمزی و معمائی

آسمان عرفان را ماهی و دلارائی

عدل و جود و احسان را حاصلی و معنائی

در ترازوی خِلقت حکم تست چون قِسطاس [۱۵۴].

فرش مسندت نبود فوق عرش جای تست

این بنا و این خلقت جمله از برای تست

طوطیای چشم خلق گر نه خاک پای تست

پس چرا همه چشمی باز در قفای تست

[صفحه ۱۸۶]

غم ز هول محشر نیست تا بپا لِوای تست

شمس را چو اندر دل سِکّه ولای تست

نی گریزد از آلام نی هراسد از اِفلاس [۱۵۵].

کتاب منظومه‌ی شمس یا جلوه‌ی ابدیت، ص ۱۹۱-۲۰۱

[صفحه ۱۸۷]

شهریار تبریزی (سید محمدحسین)

غوغای غدیر و احتجاج امیر

اگر سنجند هر سهمی در اسلام

هر آن کو سهمگین‌تر، حِصَّه‌ی [۱۵۶] من

نه احمد در مؤاخاتم به خود خواند

نه خود با من پسر عمّ و پدر زن

نه بر دوشم گرفت و ریخت اصنام

بدو نظّاره هر بازار و برزن

به غوغای غدیر خم ندیدید

به دست شه چو شاهینم نشیمن

نه با آن خطبه‌ی «مَن کنتُ مولاه»

علی (ع) را برد بر اعلا و اعلن

نه خود فریاد بخٍ بخ کشیدید

من اینها شور خوانم یا که شیون

چه شد عهد خدا بر من شکستید

اَلا ای حاسدان عهد بشکن

به قرآن طاعت من کرد واجب

به هر مؤمن خدای حیّ ذوالمن

ظهور وحی در سبع المثانی است

وگرنه روز هست و نیست روزن

هر آن نسبت که موسی را به هارون

همان نسبت محمّد (ص) راست با من

چو بی‌مهر ولی شد، نیست ایمان

چراغی کش فرو خشکید روغن

نیابد حاسد ما بوی جنّت

مگر اُشتر رود در چشم سوزن

نه من سرلشکر اسلام بودم

شرر در خرمن کفّار بفکن

نه شمشیر علی (ع) آن شعله کز وی
اُجاق کفر و دین خاموش و روشن
نه بر من برداشتم از راه اسلام
صنادیدی [۱۵۷] همه چون سدّ آهن
نه با سرْشان به خاک تیره سودم
عناوین مُطَلّا و مُطَنطَن
[صفحه ۱۸۸]
نه احمد (ص) «لا فتی الّا علی» گفت
نیامد در احد ناد علیّاً
به ایمان و به بازو و به شمشیر
نه من سیمرغ پرورد و تهمتن
به نسبت یا به سبقت یا به اسلام
که را یارای همدوشی است با من؟
نشستن را بود بست خدایی
تو این بست خداخواهی شکستن
چو بلبل رفت و زاغ آمد به صحرا
مبه باغ اندر نه گُل ماند و نه گلشن
چه بدبختی که می‌خواهد ملاقات
خدا را و وبال از من به گردن
چه گمره تیره بختانی که در شب
چراغ ماه را دارند دشمن [۱۵۸].
[صفحه ۱۸۹]

شهلا اصفهانی (صدیقه صابری)

جام ولایت
شد قرین فصل بهاران باز با عید غدیر
ز آنکه خورشید ولایت از غدیر خم دمید
غنچه لب بگشود و پیراهن درید از شوق عشق
تا نسیمی از ولایت جانب گلشن وزید
نغمه‌پرداز حقیقت پرده‌ای خوش ساز کرد
نغمه‌ی اهل ولا را گوش دل از وی شنید
صبحدم آن خسرو خوبان نقاب از رخ گرفت
آفتاب شب شکن آفاق را در بر کشید

عالمی شد از فروغش غرق در امواج نور
ز این تجلّی صد تلألؤ در جهان آمد پدید
آسمانی شد زمین از آفتاب روی دوست
شد ز الطافش شکوفا لاله‌ی دشت امید
چون غدیر خم شد از جام ولایت فیض بخش
هر که بود اهل ولایت ز آن می‌وحدت چشید
وحی شد از سوی حق بر خاتم پیغمبران (ص)
زاین سبب احمد علی را بر ولیعهدی گُزید
کهکشانی جلوه‌گر شد روی دست مصطفی (ص)
کز وجودش یازده اختر به هر موسم دمید
سبز شد دشت و دمن از جوشش خم غدیر
شیعیان باشد مبارک بر شما عید سعید
هر که بشنید این حدیث نغز را از راه شوق
طایر اندیشه‌اش تا اوج رفعت پر کشید
حلقه می‌کوبد به درگاه علی (ع) «شهلا» ز شوق
بر ندارد چشم از این درگه نگردد ناامید
[صفحه ۱۹۰]

صابر اصفهانی (رمضان سیچانی)

شاه ولایت
مَطلع دیباچه‌ی حمد و ثنایی یا علی (ع)
مخزن اسرار علم کبریایی یا علی
شیر حق، شاه ولایت، خسرو دنیا و دین
برزمین و آسمان، فرمانروایی یا علی
مظهر ذات و صفات داوری سر تا بپا
وجه حق، آیینه‌ی ایزد نمایی یا علی
مقصد از اِنّا فَتَحْنا حا و میم و طا وها
سِرّ الرّحمن عَلَی الْعَرْشِ استوایی یا علی
شد به قرآن اِنّما نازل، به توصیف ز حق
نی همین مصداق قول هَلْ اَتایی یا علی
تو لسان‌اللهی و عین اللّه و وجه‌اللهی
پای تا سر، مظهر حُسن خدایی یا علی
مهر و ماه و انجم و ارض و سما را فیض بخش

ابر احسان و کرم، بحر عطایی یا علی
داوری بر هرزدو کُون و آمری بر عرش و فرش
حکمران هم بر قدر، هم بر قضایی یا علی
از یَدُ اللَّهَ فوقَ اَیدیهم، عجب نبود اگر
فاتح بدر و شه خیبرگشایی یا علی
ابن عم احمد و حق را ولی مطلقی
صهر پیغمبر، وصی مصطفایی یا علی
عارفان را کعبه‌ی مقصود، در دیر و حرم
حاجیان را مروه و سعی و صفایی یا علی
اصل ایمان، رکن دین، حَجّ و حَطیم و زمزمی
قبله‌ی جان، مشعر و خیف و منایی یا علی
ذاکران ذکر یا سُبّوح و یا قُدّوس را
خود مخاطب ازخدا، صبح و مَسایی یا علی
ز امر بلغ در غدیر خم، به خلق روزگار
میر و مولا و امام و مقتدایی یا علی
جز تو پیغمبر که را فرمود، در خم غدیر
بعد من، بر ما سواله پیشوایی یا علی
سالکان فانی فی اللَّه را مقصد تویی
تشنگان وصل را آب بقایی یا علی
مرهمی بر زخم دلهای حزین دوستان
دارو و درمان، به درد بی‌دوایی یا علی
توشه‌ای گر نبودش «صابر» برای آخرت
یار او امروز و فردای جزایی یا علی
شاهکار خلقت، ص ۷۴-۷۵.
[صفحه ۱۹۱]

صابر همدانی (اسدالله صنیعیان)

گل و گلاب
در غدیر خم بهر حضرت ختمی مآب
از خداوند قدیر آورد جبریل این خطاب
کای به اورنگ رسالت پادشاه ذوالکرم
وی سپهر آفرینش را جمالت آفتاب
داد شرع اقدست چون ملک صورت را نظام

حالیا بر کش ز روی شاهد معنی نقاب
یعنی اندر این زمین برخیز امروز ای رسول (ص)
کن علی (ع) را جانشین خویشتن با صدشتاب
هان، مکن بیم ای رسول (ص) از مکر رو به خصلتان
تا چو حیدر (ع) ضیغم غرّنده‌ای داری به غاب
ساز تبلیغ امر حق را بر صغیر و بر کبیر
خواه باشندی موافق، خواه سازند اجتناب
ملّت اسلام را گو این نماز و حجّ و صوم
بی‌تولّای علی (ع) هرگز نیاید در حساب
پس پیمبر (ص) ز امر ایزد از جهاز اشتران
منبری آراست، بر منبر شد آن عالیجناب
دال آسا قامت همچون الف خم کرد و برد
بر کمربند علی (ع) دست آن شه مالک رقاب
[صفحه ۱۹۲]
برگرفتش روی دست آنگاه در توصیف وی
سُفت درّ معرفت را این چنین با شیخ وشاب
کای گروه، آگاه باشید از خواص و از عوام
زین سپس نبود وصیّ من کسی جز بوتراب
نیست اورنگ خلافت را جز او لایق کسی
زانکه او بر شهر علم من از اوّل بود باب
فی‌المثل من همچو موسی، وین «علی» هارون من
من چو عیسی در شهود و او چو شمعون در غیاب
خصم حیدر خصم من شد، خصم من خصم خدا
زانکه من هستم رسول (ص) و او مرا نایب مناب
نیست در بالای دست او دگر دست کسی
چون «یَدُ اللَّه فوقَ ایدیهِمْ» بود نَصّ کتاب
بیعت این دست را هر کس شکست آخر بود
در جهنّم قهر «ربُّ العالَمین» او را عقاب
چون ولای او ز امر حق بود حصن امان
هر که داخل شد در این حصن ایمن است از هر عذاب
بلکه از کتم عدم بگرفته تا ملک وجود
کِی بود بی‌اذن او کس در اِیاب و در ذَهاب
هرچه می‌خواهید بعد از من، بخواهید از علی

بوی گل را در غیاب گل بجویید از گلاب
پس تو «صابر» ز آیه‌ی «اَلْیومَ اَکْمَلْتُ لَکُم»
شرح «اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی» را رو بیاب [۱۵۹].
[صفحه ۱۹۳]

صاعد اصفهانی (محمدعلی)

مظهر غدیر
امروز شد حقیقت حق خلق را عیان
شد آشکار بر همه گنجینه نهان
در جام کن شراب طَهور ای ندیم عشق
کامروز شد زمانه به دلخواه عاشقان
جبریل بر جناب پیمبر (ص) نزول کرد
کای مصطفی (ص) حبیب خداوند مستعان
فرموده است حضرت سلطان لَمْ یَزَلْ
کن آشکار مقصد ما را ز کُنْ فَکانْ
مار است در عِمارت امکان دفینه‌ای
کز دیده‌ی وجوب بود گنجِ شایگان
بحر وجود راست ثمین گوهری به کف
خواهد عطا کند به خلایق به رایگان
برخیز و بر سفینه‌ی اقبال خلق را
بربند از خلافت موعود بادبان
هشدار نقب زن بود اندر کمین دین
هان! ای تو خلق را به حقیقت نگاهبان
بیم از منافقان چه کنی ای رسول (ص) حق
هستی تو در صیانت اللّه در امان
تبلیغ کن رسالت و درباره‌ی علی (ع)
بر خلق امر خالق خلق‌آفرین رسان
امروز حکم حضرت حق ای رسول (ص) حق
با مسلمین اگر نگذاری تو در میان
فردا چو شد، تلاطم امیال می‌برد
کشتی دین به ورطه‌ی گرداب بی‌گمان
خیرالانام (ص) از پی اجرای امر حق
بنهاد هفت کرسی ایجاد زیر ران

از بعد یک خطابه‌ی غرّا به حمد حق

فرمود: ای مهاجر و انصار این زمان

آورده است امر الهی، امین وحی

اینک منم که حکم خدا می‌کنم بیان

ماینک وظیفه است سپید و سیاه را

هر یک شود پذیره این حکم و ترجمان

آیا نه من ولی شمایم به امر حق

بانگ بلی، بلند شد و شد ز فرقدان

فرمود هر که را منم اولی به نفس او

حکم علی (ع) بر اوست چنان حکم من روان

[صفحه ۱۹۴]

از مسلمین به رُتبه کسی همچنان علی (ع)

در زیر آسمان نبود در عُلوّشان

آن گه نمود عزم که در پیش چشم خلق

حجّت مگر تمام کند بر منافقان

بازوی حق به دست یدالّهی‌اش گرفت

او را گرفت بر سر و گفت این علی (ع) است هان

گردید چون علی (ع) سر دست نبی (ص) بلند

گردید مهر و ماه چو با یکدگر قِران

شوق و شعف دوید در اعضاء کاینات

از حیرت ایستاد به جا لحظه‌ای زمان

در حیطه‌ی خِرد به تصوّر نمی‌رسید

بر دست مهر ماه بر آید به کهکشان

دیدند کائنات که در منظر غدیر

می‌بود ماه، بر سر خورشید زرفشان

می‌سوخت احمد از حرارت تبلیغ زان جهت

آن ماه را گرفت به سر بهر سایبان

خورشید عشق سر چو زد از مشرق رسول (ص)

افشاند بوسه بر قَدمش مهر خاوران

برخاست از سراسر هستی غریو شوق

پیچید این ترانه‌ی دلکش در آسمان

امروز شد به رتبه‌ی اَکْمَلْتُ دین قرین

دین یافت با کریمه‌ی اَتْمَمْتُ اقتران

حجّت تمام گشت ز خلّاق ذوالمنن
هان ای منافقان شده هنگام امتحان
هان! این علی (ع) است بر سر دست نبی (ص) بلند
هان! این علی (ع) است سر زده از اوج لامکان
آری علی (ع) است مایه‌ی پیدایش وجود
آری علی (ع) است علّت ایجاد این جهان
آری علی (ع) است مقصد از ایجاد کائنات
آری علی (ع) است در بدن ممکنات جان
غیر از علی (ع) که را، رسد از جمله ممکنات
غیر از علی (ع) که را، بود این رتبه‌ی گران
کز مرتبت به شانه‌ی احمد (ص) نهد قدم
وز منزلت شود سر دست نبی (ص) عیان
شاها مِی مَحبّت تو حوض کوثر است
هرکس که جرعه‌ای زد از آن گشت جاودان
حبل اللَّه است حِصن حَصین ولایتت
ما را بخوان به چشم عنایت بر آستان
«صاعد» فشاند درّ معانی به مدح تو
بر او ببخش لفظ اگر گشت شایگان
تجلی در منی، ص ۱۴۱-۱۴۴.

صاعد اصفهانی (محمدعلی)

به مناسب عید غدیر خم و خلافت مولی علی (ع)
تبارك اللَّه از این شور و جذب روحانی
که عشق خوانده محبّان خود به مهمانی
چه محفلی است خدایا که می‌زند پهلو
به عرش رحمت تو از بلند ایوانی
[صفحه ۱۹۵]
قدح قدح همه لبریز از شراب طَهور
سبو سبو همه پر از زُلال عرفانی
به جام دل همه سر جوش باده‌ی وحدت
سبوی ناطقه لبریز فیض رحمانی
چمن چمن گل معنی دمد ز گُلبن لفظ
همه به غایت موزون چو سرو بستانی

تمام مجلسیان هم کلام و هم نفسند
چنانچه معنی و لفظاند جفت و وحدانی
ز برگ برگ شنو ذکر هو علی (ع)، که کنند
در این چمن همه کار هزار دستانی
درآ به بزم که آیند بهر استقبال
ز گل شمیم و ز بلبل دم خوش الحانی
درآر از تن خود خرقه‌ی تعلّقها
که بزم روحانی را سزاست عُریانی
دلی چو مهر فروزان تو را نمی‌بخشند
اگر چو صبح نداری گشاده پیشانی
به حق گرای در امروز چون تو را فردا
دگر چه سود گزیدن لب پشیمانی
به راه باطل خود تا به چند سرگردان
چرا به محور حق روی خود نگردانی
ز هر قبیله و هر قوم هر تبار و نژاد
تو را که هست سرو داعی مسلمانی
به هر کجا که توئی با توام برادر من
دمی نشین به خِرد تا خلاف بنشانی
خدای را دل اهل ولا بود تا کِی
اسیر و خسته‌ی این رنج و درد سوهانی
که بهر غصب خلافت ز قبل و بعد غدیر
چه حیله‌ها که نمودند و جمله شیطانی
چها که بر سر اسلام زین خطا آمد
پیامدش همه شر بود و نابسامانی
ولیک در همه اصنافِ ملّت اسلام
مُروّجان محقّق به حکم وجدانی
در این مقام به نحو کنایت و تصریح
نموده‌اند همه اعتراف اذعانی
که در غدیر خم احمد (ص) پیمبر اسلام
پس از خطابه‌ی غرّا و نغز و طولانی
به قصد نصب خلافت برای بعد از خویش
بلند کرد علی (ع) را به امر سبحانی
عجب که سخت فراموش گشت حق علی (ع)

به عمد غصب نمودند، یا ز نادانی؟
گذشت آنچه شد از سوی مردمی بی‌حد
اسیر خواهش و اَمیال شوم نفسانی
ولیک صاف بود آسمان و گر ابری
بود طبیعت خورشید پرتو افشانی
کنون به قول بزرگان عالم اسلام
علی (ع) خلیفه‌ی بعد از نبی (ص) است بُرهانی
چنان بود به تَواتُر حدیث یوم غدیر
که شک در آن نتواند یهود و نصرانی
اگر به آیه‌ی اَلْیَومْ اتّفاق شود
رود ز بین بشر اختلاف ادیانی
گر اتفاق دهد دست در تمام جهان
شود مُسّلم، اسلام را جهانبانی
[صفحه ۱۹۶]
اگر به خویش بیایند عالِمان فِرَق
به حق، به حق بگرائید عالی و دانی
خلاف را بزدائید و عالم اسلام
رها کنید از این حالت پریشانی
مگر رسول (ص) امین در نَهار یوم الدّار
چو بر عشیره‌ی خود کرد گوهر افشانی
نگفت هر که به من اوّل آورد ایمان
به او خلافت، بعد از من است ارزانی
مگر نه اعلم و اقضای امّت است علی (ع)
مگر نه اقدم خلق است در مسلمانی
مگر نه اینکه رسیده است تا به اوج کمال
ز فیض مرتبت او کمال انسانی
بر این نصوص مسلّم به اتّفاق فِرَق
بدین دلائل محکم به حکم وجدانی
پس از رسول (ص) علی (ع) بود و بس خلیفه او
به هر کسی نرسد این مقام سبحانی
به جز علی (ع) که توان بر جهان خلافت کرد
مگر که دیو تواند کند سلیمانی
علی (ع) تجسّم حقّ و نبی (ص) و قرآن است

گرفتم این که نمی‌بود نَصّ قرآنی
گزافه گشت سخن، او بود تجرّد محض
که روح اوست مصفّا ز ثِقل جسمانی
ابوالعجائب ای بنده‌ی خدای صفات
کشانده‌ای همه آفاق را به حیرانی
من و مدیح تو ای بحر حق بدان ماند
که موجه‌ای زند از خیره کوس عمانی
زبانِ الکن و فکر قصیر من چه بُود
که از خلاصه‌ی خلقت کند ثنا خوانی
چه حدّ که ذرّه کند وصف شوکت خورشید
شناسد او چه، ز اوصاف مهر نورانی
بر آستان تو عرض ادب کند «صاعد»
نبود مقصد او عرضه سخندانی
مراست عقده گره گیر در گلو مولا
چو استخوان به گلو آنچنان که می‌دانی
تجلی در منی، ص ۱۴۷-۱۵۰.
[صفحه ۱۹۷]

صبوری کاشانی

امروز روز رونق
امروز روز رونق دین پیمبر است
امروز روز جلوه‌ی آیین داور است
امروز روز تقویت دین مصطفی است
امروز روز تهنیت شرع انور است
امروز از ولایت سالار اولیاء
دین را همه کمال و جمال است و زیور است
امروز روز شادی و هنگام عشرت است
امروز روز باده و دوران ساغر است
امروز باده‌ای ز مبارک خُم غدیر
در جام خلق از کف ساقیّ کوثر است
آن باده‌ای که در دل عالم روان فزاست
آن باده‌ای که در گِل آدم مُخَمّر است
آن باده‌ای که در طلب ساغرش مدام

خورشید و ماه، گردان بر چرخ اخضر است
هان ای نگار زُهره بناگوش نوش لب
زان ده مرا که همچو لبت روح‌پرور است
ای رخ به رنگ آذر و پیکر به لطف آب
زان آب ده که طبعش چون طبع آذر است
می‌همچو آب کوثر، آنرا حلال باد
کش در کنار چون تو بت حور منظر است
عید است و بوسه خواهم از آن لعل شکّرین
دانی شُگون عید به نُقل است و شکّر است
امروز عید ملّت اسلامیان بود
روز کمال دین خداوند داور است
ایّام برقرار به نیروی ملّت است
اسلام استوار به بازوی حیدر است
حبل المتین، امام مبین، پیشوای دین
کش قدر و رتبه از نظر وَهْم برتر است
استاد کارخانه‌ی صُنع خدا، علی (ع)
کز صُنع او علامتی، این هفت منظر است
اعظم ولیّ بار خدا شاه لا فتی
آن واجبی که جامه‌ی امکانْش در بر است
عقل نخست صادر اوّل ولیّ حق
کایجاد را به او سمَت فعل و مصدر است
جز او که بر خزینه‌ی فیض خدا امین؟
جز او که بر مدینه‌ی علم نبی (ص) در است؟
[صفحه ۱۹۸]
عنوان «انّما» به ولایش مُوَشّح است
طُغرای «هل اتی» به عطایش مُسَطّر است
رأیش به دَه عقول، امیر مدبّر است
حکمش به نُه سپهر، قضای مقدّر است
گر خطبه‌ی ولایت او بایدت شنید
بشنو که حق خطیب وی وعرش، منبر است
یا ایّها الرسول به ابلاغ جبرئیل
در شأن او ز قول خداوند اکبر است
غدیر در شعر فارسی، ص ۱۷۱-۱۷۲.

[صفحه ۱۹۹]

صحت اصفهانی (علی شیرانی بیدآبادی)

بهار عشق
نمای جاده رنگ کهکشان داشت
زمین آنجا شکوه آسمان داشت
دَرای کاروان گویای اسرار
طنین شوق در دلهای بیدار
دَرون کاروان سالار پر جوش
چو طوفانی خروشان لیک خاموش
بیابان در بیابان نور جاری
زمین تا آسمان آئینه کاری
نسیم از صد بهاران عطر لبریز
هوا سرشار از مُشکی دل انگیز
پَرند ابرها چون بال جبریل
به صحرا سایه پوش از بهر تجلیل
زمین آنجا چو عرش کبریا بود
ندای حق و فرمان خدا بود
به گلبرگ شقایق اشکِ شبنم
چو موج روشن انجم مجسّم
فضا لبریز گلبانگ ملایک
بشارت جوش آواز یکایک
صدای بالشان گلنغمه‌ی راز
چو موج آبشار آئینه پرداز
در آن آئینه پیدا جلوه‌ی حق
زُلال آن زبان نور مطلق
زبانش نغمه از ذات جلی داشت
بیانش نشئه از نام علی (ع) داشت
پیام این بود از حق مصطفی را
علی (ع) کامل کند دین خدا را
علی (ع) والا علی (ع) مولای دین است
علی (ع) در خاک هم گردون نشین است
علی (ع) حق و علی (ع) از حق جدا نیست

شکوه موج از دریا سَوا نیست

صَلای صولت و اصل اصالت

تجلی گاه خورشید عدالت

علی (ع) حق گستر و باطل ستیز است

در این شب کوچه رایَش نور خیز است

علی (ع) خورشید و دست او زر افشان

علی (ع) دریا و موجش گوهر افشان

[صفحه ۲۰۰]

علی (ع) اندیشه‌ای دارد دل افروز

در این باغ است گُلپیرای دلسوز

چو غیر از او سزاواری ندیدند

به عِلّیین علی (ع) را برگزیدند

چو بود از هر که در عالم سر آمد

علی (ع) بر شد فراز دست احمد (ص)

نمایان ساخت آنجا نور را نور

(عیان شد معنی نورٌ عَلی نور)

خروشان‌تر زبان چون موجِ دریا

زبان بگشود و گفتا خاکیان را

علی (ع) یعنی شکوه سبز افلاک

علی (ع) یعنی بهار عالَم خاک

علی (ع) یعنی بهارستان ایمان

علی (ع) مضمون حق، معنای قرآن

منم از هر کسی اولا علی (ع) هم

منم بر عالمی مولا علی (ع) هم

علی (ع) آگه ز باغ و شبنم اشک

غمین را مرهم دل مَحرم اشک

علی (ع) چون نورها پیدا و پنهان

زُلال فیض و صبح تیره روزان

علی (ع) درد آشنا را می‌شناسد

علی (ع) فریادها را می‌شناسد

علی (ع) شبها به چشم گوهر افشان

ز سیما شسته بس گرد یتیمان

علی (ع) آئینه در آئینه نور است

قیامت در قیامت شوق و شور است
علی (ع) بر دل دمد نور خدا را
علی (ع) صیقل دهد آئینه‌ها را
علی (ع) یعنی سحر یعنی بهاران
علی (ع) یعنی قرار بیقراران
ز فیضش کاروان میرفت تا نور
مسیر از جوشن مستی بود مستور
زمین شد پر ز گل از اعتدالش
غم از دلها روان شد از رِوالش
ز سبزی خاک چون گلدشتِ افلاک
نفس گلریز، دل بیدار، جان پاک
ولی از جور آن پیمان شکنها
علی (ع) با یک جهان غم ماند تنها
سَوا از تک سوار عشق گشتند
گریزان از بهار عشق گشتند
ندانستند راه خوب و بد را
ندیدند آیت فیض ابد را
دریغا تا قیامت این چنین است
معین خلق بی‌یار و معین است
دلم شد از گُل رازِ که گلزار
(خدایا زین معما پرده بردار)
الهی این همه آتش دلی چیست
بهاران در بهاران سوزم از کیست
نمایان کن به عالَم راز عشقم
که پیچد تا ابد آواز عشقم
کسی چون من بدین آتش دلی نیست
که عشق من به جز عشق علی (ع) نیست
علی (ع) جز حق نمی‌گفت و نمی‌دید
به جز از باغ معنی گل نمی‌چید
علی (ع) یعنی گل و آئینه و نور
کز او شد شعر (صحّت) شعر پر شور
[صفحه ۲۰۱]

صغیر اصفهانی (محمدحسین)

غدیریّه در مدح مولی امیرالمؤمنین علیه‌السَّلام

ای مه بی‌مهر من ای مهر و ماهت مشتری
وی دوصد چندانکه مهر از مه ز مهرت برتری
گاه عیش است و طرب نی موسم حزن و کرب
خلَّخی رویا بساغر کن شراب خُلَّری
کرده بستان را بهار از خرمی رشک بهشت
حوروش یارا خوش است ار رخت در بُستان بری
خیز ای سرو سَهی بخرام یک ره در چمن
تا بیاموزد خرامیدن ز تو کبک دری
داغ دل از ساغر مِی پای گُل باید زدود
حالیا کز لاله می‌بینیم شکل ساغری
از نوای بلبل شوریده در سودای گل
باز مانده در فلک ناهید از خُنیاگری [۱۶۰].
در نشاط و وجد و حال و انبساط و عشرتند
جمله موجودات عالم از ثُریّا تا ثَری
ها بود عید غدیر خم به عشق مرتضی (ع)
خُم خُمم بخش ای بهشتی رو شراب کوثری
مستم از آن باده کن تا بر سَبیل تهنیت
از الف تا یا کنم وصف جلال حیدری
اسم اعظم آدم اول ادیب انبیا
اصل ایمان آنکه بر ایجاد دارد مهتری
بانی بنیاد عالم بحر احسان باب جود
بوالحسن بیضای رخشان بدرِ از نُقصان بَری
تاجدار مُلک امکان مظهر ذات و صفات
تابع ختم رسل (ص) مهر سپهر رهبری
ثانی آل کسا یکتای بی‌ثانی که هست
ثابت از وی دین احمد (ص) باطل از وی کافری
جانِ جان شاه جهان شاهی که با عَجز و نیاز
جبرئیلش بهر کسب فیض کرده چاکری
[صفحه ۲۰۲]
حاکم احکام حق حیدر (ع) حبیب مصطفی (ص)
حکمران بر ما سوی اللَّه ز آدم و دیو و پری

خسرو خیبر گشا آنکو بفرمان خدای

خانمان بر کند از خیل یهود خیبری

دستیار و بن عم و داماد ختم المرسلین (ص)

دست حق کش داده داور در دو عالم داوری

ذوالجلال قاهر غالب شهنشاهی که کرد

ذوالفقارش خرمن جان عدو را آذری

رخصت رزم ار دهد رأیش بطفلی نی سوار

رستم زالش نیارد کرد هرگز همسری

زان الهی کیمیای مهرش ای اکسیر جوی

زن بقلب خویش تا بینی از آن فَرِّزری

سِرّ سبحان ساقی کوثر سُرور جان و دل

سَروری کو راست اندر ملک هستی سَروری

شامل احسانش نه تنها بر یتیمان شد که کرد

شفقت و دلجوئیش هر بیوه زن را شوهری

ضرب جوزائی حُسامش می‌فزودی بر عدد

ضیغمان دشت هَیجا را ز جوزا پیکری

طوف کویش را طمع دارد که در هر صبحدم

طلعت از خاور فروزد آفتاب خاوری

ظِلّ حق ظَهر پیمبر (ص) مانع ظلم و فساد

ظالمان را سد راه جور و ظلم و خود سری

عالی اعلی علی (ع) مرتضی شاهی که کرد

عون حقش دائماً در رزم اعدا لشگری

غائب و حاضر مَلیک و عبد را قسّام رزق

غیر از او نبود گر از چشم حقیقت بنگری

فضل محضش گشته شامل بر تمام کاینات

فیض عامش کرده در ملک جهان خوان گستری

قرب او را درک کردند انبیا آنگه شدند

قابل قرب خدا و رتبه‌ی پیغمبری

کنز مخفی گشت از غَیب هُویّت آشکار

کرد تا آنشه ظهور اندر لباس مظهری

لعل و گوهر را عتابش تیرگی بخشد چو سنگ

لطف و مهرش سنگ را بخشد صفای گوهری

مُصحفش مدح و خدا مدّاح و احمد (ص) مدح‌خوان

من بوصف او کنم از خود ثبوت شاعری

نورگیر از خاک درگاه فلک جاه ویند

نَیّر اعظم عطارد زُهره ماه و مشتری

واجب ممکن نما و ممکن واجب صفات

واللّه او را عین حق بینی گر از حق نگذری

هل اتی تنها نه وصف اوست کاوصاف وی است

هر چه بهر انبیا از حق صحایف بشمری

لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

لاجرم جز او نباید خواست از کس یاوری

یا علی (ع) یا ایلیا یا با حسن یا با تراب

یکره دیگر ز لطفم خوان سوی ارض غَری

گرچه در ظاهر من از کوی تو دور افتاده‌ام

لیک رویت چشم جانم را نماید منظری

از تو می‌خواهد «صغیر» خسته تا بنوازیش

از طریق مرحمت وز راه مسکین پروری

دیوان صغیر اصفهانی، ص ۸۸-۹۰.

[صفحه ۲۰۳]

صغیر اصفهانی (محمدحسین)

غدیریه

زَهی عید همایون سعیدی

که چون او بجهان نامده عیدی

خَهی روز نشاط آور فیروز

که نادیده چو آن چشم جهان روز

طُفیلند بدین روز نکوفال

همه روز و شب و هفته مه و سال

همش وقت شریف اشرف اوقات

همش ساعت سعد اسعد ساعات

ازل منبسط از صبح صَبیحش

ابد منعکس از شام ملیحش

چه عیدی که بر اعیاد مقدم

فرح بخشِ همه عالم و آدم

ورودش در دولت بگشاید

ظهورش غم دلها بزداید

نسیمش چو دَم زنده دلانست

به رقص آور ذرّات جهانست

چه عیدی که مِهین رایت اجلال

چه روزی که بِهین آیت اقبال

چه عیدی که چو آن کس نشنیده است

چه روزی که چو آن دیده ندیده است

ز بس آمده مَیمون و مبارک

بود تهنیتش ذکر ملایک

بدین عید نه شبه و نه نظیر است

ندانی اگرش عید غدیر است

در این روز نکو سیّد ابرار

رسول مدنی احمد (ص) مختار

خدیو دو جهان صادر اوّل

بر افراد رسل افضل و اکمل

نگارنده‌ی ابلاغیه دین

نماینده حق واضع آئین

برازنده و زیبنده شاهی

بزرگ آینه‌ی وجه الهی

نبی (ص) قرشی حامل قرآن

محمد (ص) سر و سرخیل رسولان

پس از طوف حرم عزم وطن داشت

زمین فخر از آن شاه زمن داشت

که شد روح الامین نازل و آورد

سلامش ز خداوند و بیان کرد

که فرموده حق ای کان شرافت

بکن نصب علی (ع) را به خلافت

به مردم زِمن احکام کماهی

رساندی چه اوامر چه نواهی

ولی آن همه از ظاهر شرع است

به اصل غرض آنها همه فرع است

[صفحه ۲۰۴]

به پرده است رخ شاهد منظور

از آن روی نکو پرده نما دور

عَبَث نیست ز من خلقت ارکان

بر انگیختن صورت انسان

چو او در خور الطاف چنین است

ز انسان غرض من همه اینست

که خود در نظرش پرده گشایم

بِلا پرده به او رخ بنمایم

کنون من همه را در نظر استم

سرا پا ز علی (ع) جلوه گر استم

بگو خلق علی (ع) را بشناسند

ز نشناختن آن بهراسند

علی (ع) را بده امروز وصایت

کز این بعد بود دورِ ولایت

ور این امر بجا ناوری ای شاه

از این سِرّ نکنی امتت آگاه

نباشد به جز از رنج و ملالت

تو را بهره ز تبلیغ رسالت

همان دم پی این امر مؤکّد

فرود آمدی از ناقه محمّد (ص)

به یاران همه فرمود به یک بار

گشائید در این طرفه مکان بار

پس آندم ز قطب منبری آراست

که از رفعت آن قدر فلک کاست

چه منبر که یکی پایه از آن عرش

به پیرامُن آن بال ملک فرش

بر آمد شه دین بر سر منبر

چو بر چرخ برین مهر منوّر

خلایق همه در حیرت از آن شاه

که اینک چه سُرآید نبی اللَّه

پس از حمد خداوند جهاندار

چنین ریخت در از لعل گهر بار

که فرمان بودم از بَرِ داور

خلافت دهم امروز به حیدر (ع)

مر این دین که به رنج ز حدّ افزون
بدین پایه رسانیده‌ام اکنون
بحق ز امر حقش باز گذارم
بدست علی (ع) آن را بسپارم
پس آن بیخود یکسر ز خدا مست
بر آورد علی (ع) را بسر دست
بفرمود به امّت که بدانید
هم این قصه در اطراف بخوانید
هر آنرا که به من هست تولا
مر او راست علی (ع) سیّد و مولا
به جایش مگزینید دگر کس
که او هادی بالحق بود و بس
پس از من به شما هادی و رهبر
کسی نیست به جز حیدر (ع) صفدر
علی (ع) صاحب آن شأن عظیم است
که خود قاسم جنات و نعیم است
ز دامان علی (ع) دست مدارید
جز اندر پی او ره مسپارید
[صفحه ۲۰۵]
بلی جز به وی امید نباید
که از غیر علی (ع) کار نیاید
علی (ع) حجّت یکتائی ذاتست
علی (ع) مظهر اسماء صفاتست
عزیز است و حکیم است و قدیر است
علیم است و سمیع است و بصیر است
از او کارگه کن فیکون راست
از او این فلک بوقلمون راست
از او مهر و مه و ثابت و سیّار
پِی نظم جهان گشته پدیدار
علی (ع) مرشد جبریل امین شد
که از فرط شرف سِدره نشین شد
هم او کرده مخمّر گل آدم
هم او بوده به وی مونس و همدم

از او نوح نجی رسته ز طوفان

از او کامروا گشته سلیمان

از او یافت ضیا دیده یعقوب

از او یافت شفا علّت ایّوب

از او بهر خلیل آتش سوزان

بَدَل شد به گل و لاله و ریحان

کلیم اللّه از او گشته سرافراز

مسیحا ز وی آموخته اعجاز

به احمد (ص) چو مدد کار و معین شد

از او راست چنین رایت دین شد

نمی‌کرد بدین گر علی (ع) اقدام

نَبُد نام و نشان هیچ ز اسلام

پیمبر (ص) چو به معراج روان گشت

در آیات الهی نگران گشت

هر آن سِرّ که خفی بود جلی دید

به هر سو که نظر کرد علی (ع) دید

علی (ع) نور بصر روح روانست

علی (ع) همدم دل مونس جانست

علی (ع) در همه جا با تو قرین است

تو را در دو جهان یار و مُعین است

کس ار یار طلب می‌کند این یار

که چون او نبود یار وفادار

دو صد شکر کز الطاف خداوند

بُریده است «صغیر» از همه پیوند

به کس غیر علی (ع) کار ندارد

جز او در دو جهان یار ندارد

ندارد بکسی چشم عنایت

به جز شیر خدا شاه ولایت

دیوان صغیر اصفهانی، ص ۱۰۰-۱۰۳

[صفحه ۲۰۶]

صغیر اصفهانی (محمدحسین)

نغمه‌های آسمانی

دهر پیر امروز، باز از نوجوانی می‌کند
ذرّه‌سان خورشید، رقص از شادمانی می‌کند
بر فراز، از سِدرَه با پیک خدا روح الامین
مرغ بخت خاکیان هم آشیانی می‌کند
جان حق جویان مهجورِ به محنت مبتلا
از وصال یار جانی، کامرانی می‌کند
میزبان خوان رحمت، خاص و عام خلق را
بر سر خوان ولایت، میهمانی می‌کند
پرده بردارم ز مطلب، پرده‌دار کاینات
پرده‌برداری ز اسرار نهانی می‌کند
گوش جان هر لحظه، از خُنیاگران بزم قدس
اِستماع نغمه‌های آسمانی می‌کند
فاش گویم در غدیر خم، به امر کردگار
مصطفی در نصب حیدر، دُرفشانی می‌کند
نی همین بر اهل دل، حق را نماید آشکار
لطفها هم، با محبّان زبانی می‌کند
مدح می‌گویم امیری را که در ملک وجود
ز ابتدا تا انتها او حکمرانی می‌کند
انبیاء راهست یاور، اولیا را تا بحشر
دستگیری او به وقت ناتوانی می‌کند
عیسی مریم، زنام او دهد بر مرده جان
موسی عمران، به خیل او شبانی می‌کند
خضر بر گم گشتگان راه عشقش رهنماست
با تفاخر صالحش اشتر چرانی می‌کند
خسروی کو را لقب دادند قتال العرب
گریه بر حال یتیم، از مهربانی می‌کند
می‌کشد بر دوش، بار بینوایان را به شب
آن که روز، از پادشاهی سرگرانی می‌کند
با مُرقّع جامع و نان جوین، سلطان عشق
از پی پاس مروّت، زندگانی می‌کند
کی ادای شکر آن مولا شود امکان پذیر
ز آن چه لطفش با «صغیر» اصفهانی می‌کند
دیوان صغیر اصفهانی، ص ۳۴-۳۵.

صغیر اصفهانی (محمدحسین)

غدیریّه در مدح اسد اللَّه الغالب علی بن ابیطالب (ع)

برای امری دوشین بحربگاه خیال

میان عقل من و جهل من فتاد جدال

چنان جدال شدیدی که محو شد ز ضمیر

جدال کردن پور پشنگ و رُستم زال

قشون بیحد عقل و سپاه بیمر جهل

بقصد هم ز یسار و یمین جنوب و شمال

من از مشاهده حال و کثرت وحشت

شدم حزین و دل آزرده و پریشان حال

از این قضیه شدم آنچنان فکار و ملول

که گشت آینه دل نهان بزنگ ملال

[صفحه ۲۰۷]

بداد ساقی عشقم به ناگهان آواز

که ای ز بار تخیّل قد تو همچو هلال

چرا شده است تو را رنگ ارغوانی زرد

چرا شده الف قامت تو همچون دال

بگیر باده ز دستم گذشت شام فراق

بگیر باده ز دستم دمید صبح وصال

نمود مرحمتم زان مِئی که از سر شوق

فرشته فرش به میخانه‌اش کند پرو بال

نمود مرحمتم زان مِئی که از شرفش

بخاکیان شده ز افلاکیان فزون اجلال

نمود مرحمتم ساغری ز خم غدیر

که باز گشت به رویم از آن درِ اقبال

چو در غدیر خم آمد از آسمان جبریل

به نزد ختم رسل (ص) ز امر قادر متعال

که ای رسول خدا باید اندرین منزل

کنی ولی خدا را وصی خود فی الحال

بباید آنکه کنی آشکار سِرّ نهان

که رازهاست در آن مخفی ای همایون فال

پس از جهاز شتر ز امر شه یکی منبر

بساختند و فراز آمد آن سپهر کمال

گرفت دست علی (ع) و بدامن گیتی

همی ز لعل بدینگونه ریخت دُرِّ مَقال

که هر که را بود اقرار بر نبوّت من

ولایت علی (ع) او راست افضل الاعمال

هر آندلی که به مهر علی (ع) نگشت محل

نجات یافتنِ آن تفکّریست مُحال

حلال اوست حلال و حرام اوست حرام

حرام اوست حرام و حلال اوست حلال

همین علیست (ع) که نامش نخواندی ار آدم

به پای خاستنش بود تا ابد ز آمال

همین علیست (ع) که بُد ناخدای کشتی نوح

در آنزمان که نهان شد بزیر آب جِبال

همین علیست (ع) که از فیض یادش از زندان

به تخت یافت مکان یوسف خجسته جمال

همین علیست (ع) که در کوه طور با موسی

از او شدی ز خفیّ و جلیّ جواب و سؤال

همین علیست (ع) که از دست او گرفته مسیح

مکان به چرخ چهارم ز دار اهل ضَلال

همین علیست (ع) که در کوی یار در شب وصل

به جای یار مرا بود همسخن ز جلال

خلاص ز آتش نمرود می‌نگشت خلیل

اگر نبود علی (ع) یار او در آن احوال

به امر اوست بجا عرش و فرش و لوح و قلم

بحکم اوست روان روز و هفته و مه و سال

خجسته امرش ساری به بَرّ میلامیل

ستوده حکمش جاری به بحر مالامال

خدای کرد در امروز دین خود کامل

که با ولای علی (ع) دین رسد به حدّ کمال

هنوز داشت به لب آن سخن که بخ بخ

بلند شد ز عدوی رجیم زشت خصال

نمود با علی (ع) آن روز اوّل او بیعت

شد او به پیش روان دیگرانش از دنبال

[صفحه ۲۰۸]

ولی نرفت زمانی که آن مُخرّب دین

گشود دست ستم تا که دین کند پامال

بسوخت ز آتش کین درب خانه‌یی که ز شوق

نمود خدمت آن جبرئیل چون میکال

شکست قائمه عرش چون که تخته در

بزد به پهلوی زهرا (س) ز زشتی افعال

رسن به گردن حبل المتین دین افکند

نمود غصب خلافت به یاری جُهّال

به دشت کربلا بُد همان رسن گویا

که بست خصم جفا جو حسین (ع) را اطفال

اگر نه آن یکی آتش زدی به خانه اب

چگونه این یکی آتش زدی به خیمه آل

بتول (س) را نزدی تازیانه گر قنفذ

حسین (ع) را نزدی کعب نی کسی به عیال

هزار لعنت حق بر کسی که اول بار

به باغ دهر چنین میوه را نشاند نهال

از آنچه رفت به آل نبی (ص) ز قوم عنید

خموش باش «صغیرا» که هست ناطقه لال

مصیبت نامه صغیر اصفهانی، ص ۱۶-۱۷

صغیر اصفهانی (محمدحسین)

غدیریه

خاتم انبیا بخم غدیر

ز امر خالق بخلق گشت بشیر

منبری ساخت از جهاز شتر

بر نشست آن خدیو عرش سریر

پس گرفتی بدست دست علی (ع)

که بدانید از کبیر و صغیر

نه به دل خواه و میل من تنها

بل بفرموده‌ی خدای خبیر

هست این مرتضی علی (ع) بر من

جانشین و وصی و یار و ظهیر

ایها الناس بی‌ولای علی (ع)

دینتان هست ناتمام و قصیر

پس نمودند بیعت و راندند

«نَعَمْ» اندر لسان و «لا» بضمیر

رفت چون مصطفی (ص) ز دار جهان

جمع گشتند آن گروه شریر

غصب کردند پس خلافت را

خلق دنیا طلب بدین تدبیر

که نه سن علی (ع) بود در خور

لایق این رتبه راست شیخ کبیر

این سخن رد عقل مصطفویست

قائلش مستحقّ نار سعیر

گر چنین باشد او ندانسته

تا نماید که را بخلق امیر

[صفحه ۲۰۹]

باری ای عاقل اندر آن ایّام

از سکوت علی (ع) مشو دلگیر

کرده بود احمدش وصیت و نیز

رفته بود از خدا چنین تقدیر

تا شود امت امتحان ورنه

نشود شیر رام روبه پیر

این علی (ع) بد همان علی (ع) که بُدیش

دست مرحب شکاف و خیبر گیر

کسی ار مدح آن سه تن گوید

خواب نادیده می‌کند تعبیر

جانشین محمد (ص) مختار

نیست کس غیر حیدر (ع) کرّار

مصیبت نامه صغیر، ص ۲۱۷-۲۱۸

صغیر اصفهانی (محمدحسین)

غدیریّه

امروز روز نصب وصی پیمبر (ص) است

اندر خم غدیر یکی طرفه محضر است

از چشم دل ببین که نبی (ص) فوق منبر است
روحش قرین وجد ز پیغام داور است
پیغام آشنا سخن روح پرور است
ارواح انبیاء همه را با نیاز بین
جن و ملک گرفته نشیب و فراز بین
خلقی ز هند و روم و عراق و حجاز بین
چشم همه به احمد محمود باز بین
یا للعجب حکایت صحرای محشر است
به به چه محضریست که آنرا نظیر نیست
عنوان صدر و ذیل و غنی و فقیر نیست
ناطق بجز رسول نذیر بشیر نیست
گوید که جز علی (ع) بخلایق امیر نیست
وین نیست قول من که ز خلّاق اکبر است
انوار لَمعه لَمعه بر آید در آن مکان
از منبر جحاز شتر تا به آسمان
پر گشته از شکوه بنی هاشمی جهان
جبریل راست آیه اَکْمَلْتُ ارمغان
یعنی کمال دین به تولای حیدر (ع) است
افکنده این قضیه بر اجسام ارتعاش
بر دوست جان فزا شده از خصم دلخراش
«حافظ» ز دور ناظر و گوید ز صدق فاش
گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش
آنرا که دوستی علی (ع) نیست کافر است
[صفحه ۲۱۰]
نور ولایت اسداللّه ظهور یافت
زین نور دهر بهجت و گیتی سرور یافت
ارض و سما تجمل‌اللّهُ نور یافت
شاهد ز غیب آمد و جانان حضور یافت
صاحب‌دلان زمان ملاقات دلبر است
یک دور بود باده‌ی عرفان کبریا
در عُهده سِقایت افراد انبیا
آن دور منتهی شد و امروز مصطفی (ص)
تفویض کرد امر سقایت به مرتضی

زین بعد جام در کف ساقی کوثر است
رندان دهند از ره انصاف پروری
ترجیح بندگی علی (ع) را بسروری
آری کند بچرخ گر از رتبه همسری
یک ذرّه‌اش بخاک زمین نیست برتری
هر سر که آن نه خاک کف پای قنبر است
رسم است در میان دلیران پهلوان
کارند وصف خود گه پیکار بر زبان
شیر خدای هم به مصاف دلاوران
می‌کرد وصف خویش بگاه رَجَز بیان
آن وصف چیست نعره‌ی اللّه اکبر است
حُکم قضا رود همه بر حِکمت علی (ع)
هستی ز کل و جزو بُوَد حشمت علی (ع)
بود «صغیر» نیست جز از رحمت علی (ع)
وین نطق جانفزاش بود نعمت علی (ع)
کِی نعمتی چنین همه کس را میسّر است
دیوان صغیر اصفهانی، ص ۱۱۵-۱۱۶.

صغیر اصفهانی (محمدحسین)

غدیریه در مدح حضرت علی‌بن ابیطالب (ع)
ساقی مِی ده مرا که از کتاب قویم
نموده‌ام اِستماع کریمه‌ئی از کریم
نَبِئی عِبادی عَنی اَنَا الْغَفُورُ الْرَحیم
از پس این استماع ز خوردن باده بیم
هذا شَییءٌ عُجابْ ذالِکَ اَمرٌ عَظیم
ذالِکَ اَمْرٌ عَظیمْ هذا شَییء عجاب
[صفحه ۲۱۱]
من آزمودم جهان غمکده و غمسراست
بغم سرائی چنین نه غیر مستی رواست
هر آنچه آید به هست نیستیش انتهاست
بنای هستی همه در ره سیل فناست
ملک و جود مرا خرابی اندر قفاست
چه بهتر از اینکه خود سازمش از مِی خراب

خاصه که معمار صنع طرح نو انداخته

ساحت گلزار را رشگ جنان ساخته

لاله رخ افروخته سرو قد افراخته

کبک دری از دمن سوی چمن تاخته

غلغله بوالملیح زمزمه‌ی فاخته

کرده عیان در چمن شورش یوم الحساب

ای به غمت بیخبر دل ز نوید و وعید

عشق تو عشّاق را سر خط هذا سعید

دلشدگان غمت چند ز قربت بعید

رخ بنما کین زمان روی بما کرده عید

عیدی فرخنده را آمده مبدء مُعید

که دروی از رخ فکند شاهد معنی نقاب

عیدی کش کبریا نعت‌پذیر آمده

عیدی کش مصطفی (ص) ز جان بشیر آمده

عیدی کش ناپدید شبه و نظیر آمده

از شرف اعیاد را فرد کبیر آمده

واضح گویم همان عید غدیر آمده

که یافت در وی ظهور خلافت بوتراب (ع)

ساقی روزی چنین کش فرح و انبساط

گشته جهان را محیط گشته جهانش محاط

عالم دارد سرور گیتی دارد نشاط

با چو منی یار شو در چمنی بر بساط

ساغر و پیمانه را بفکن و بی‌احتیاط

مرا ز خُم غدیر خُم خُم پیما شراب

[صفحه ۲۱۲]

مِی از ولای شهی بده که جان مست اوست

هستی هستی همه ز هستی هست اوست

پای نهادن بعرش مرتبه‌ی پست اوست

کعبه صفت لا مکان خانه در بست اوست

خواست بدانند خلق که چرخ در دست اوست

ز مغرب آورد باز بجای ظهر آفتاب

کرد به خم غدیر به امر رب جلیل

نزول با صد شعف نزد نبی (ص) جبرئیل

بعد درودش سرود کِی بخلایق دلیل
صد چو منی بر درت کمینه عبد ذلیل
بایدت اینجا فرود آئی و پیش از رحیل
شاهد مقصود را ز چهره گیری نقاب
علی (ع) که بی‌مهر او نیست کسی حق‌پرست
علی (ع) که صبح ازل ترا به مسند نشست
علی (ع) که بیعت بتو بست بِروز الست
بیعت امّت بوی بایدت امروز بست
بوسه زنندش بپای دست دهندش بدست
تا بجهند از صراط تا بِرهَند از عذاب
شه به مقامی چنان برای امری چنین
ز مرکب پیلتن پیاده شد بر زمین
رایت رفعت فراشت زمین به عرش برین
پس ز جهاز شتر به امر سالار دین
منبری آراستند وان شه شوکت قرین
گشت به منبر خطیب برای نشر خطاب
از پی بذل گهر چو بحر در جوش شد
همهمه اتمام یافت غلغله خاموش شد
انجم سیّار را سکون هم آغوش شد
از ملک اندر فلک ذکر فراموش شد
خُور همه‌گردید چشم فلک همه گوش شد
تا چه تکلّم کند حضرت ختمی مآب (ص)
گرفت دست خدا به دست دست خدا
گفت بخلق زمین خواند به اهل سما
هم به برون شد بشیر هم بدرون زد صلا
که بعد من نیست کس جز این علی (ع) پیشوا
[صفحه ۲۱۳]
وصی مطلق به من امیر کل بر شما
نموده خالق ز خلق ولی خود انتخاب
همین علی (ع) کافتاب ضو برد از رای او
از همه والاتر است همّت والای او
بهر که مولا منم علی (ع) است مولای او
دوزخ و جنّت بود بغض و تولّای او

روز جزا می‌رسد به امر و ایمای او
عَدوی او را عِقاب مُحبّ او را ثواب
گفت ولی خود سران بدل نیندوختند
هر آنچه استاد گفت بخود نیاموختند
آتش حِقد و حسد بجان بیفروختند
بسوختن ساختند بساختن سوختند
جمله چو خفاش کور دیده بهم دوختند
تا نشود چشمشان ز نور خود کامیاب
مَطلع دیوان حق بسمله را با علی (ع) است
نقطه‌ی فتح انتساب فوق فتحنا علی (ع) است
حلقه باب جنان زمزمه‌اش یا علی (ع) است
(صغیر) کی غم خورد یاور او تا علی (ع) است
سزد غم آنکس خورد که یارش الا علی است
چرا که دارد بدل امید آب از سرآب
دیوان مرحوم صغیر اصفهانی، ص ۱۰۸-۱۱۱.
[صفحه ۲۱۴]

صفا تویسرکانی

غدیریه
ای امیری که حق بخم غدیر
برگزیدت ز هر صغیر و کبیر
جبرئیل آمد و پیام آورد
بر پیمبر (ص) ز کردگار خبیر
امر بَلّغ پس از درود و سلام
خواند بر گوش آن یگانه سفیر
که علی (ع) را بجای خود بگمار
امر حق است و می‌نکن تأخیر
پس بتعجیل خاتم مرسل (ص)
منبری ساخت از جهاز بَعیر
دست حق را گرفت و ثابت کرد
اندر آنجا بر آن گروه کثیر
آنزمان کرد خطبه‌ای انشاء
که بدانید از صغیر و کبیر

بعد من بر شما علی (ع) مولاست

کز خدای قدیر شد تقدیر

این علی (ع) بعد من خلیفه‌ی حق

باشد و بر شما امام و امیر

من چو موسی و مرتضی (ع) هارون

برسالت مراست یار و ظهیر

سرّ تنزیل آشکارا کرد

مصطفی سیّد بشیر و نذیر

وال من وال و عاد من عاداه

در ثنای تو گفت با تکبیر

چون شنیدند صوت اسمعنا

و اطعنا شدی بچرخ اثیر

لیک کردند دشمنی آخر

از ره جهل و کینه و تزویر

خدعه اهل کینه ای مولی

در وجودت کجا کند تأثیر

هست بر مدعا و این گفتار

سَئَلَ سائلٌ بهین تفسیر

رکن دین آنزمان مشیّد شد

که نبی (ص) را شدی مشار و مشیر

پس بیاورد آیه‌ی اکملت

پیک حق بر خدیو عرش سریر

راز اَتْمَمْتُ نِعْمَتی آنروز

گشت از حق بشأن تو تعبیر

سرّ سبحان توئی و وصف ترا

کی تواند (صفا) کند تقریر

که توئی مظهر خدای جهان

معنی هَلْ اَتی عَلَی الاِنْسانْ

اشک شمع، ص ۹۵-۹۶

[صفحه ۲۱۵]

طائی شمیرانی (مرتضی)

غدیریه و مدح حضرت امیرالمؤمنین علی (ع)

سایبان باور نکردم مه شود بر آفتاب

تا ندیدم بر فراز دست احمد (ص) بوتراب

آری آری ماه بر خورشید گردد سایبان

ممصطفی (ص) گر آفتاب آید علی (ع) گر ماهتاب

قرص مه از آفتاب ار می‌کند کسب ضیاء

از چه آن خورشید از این مه سایه سازد اکتساب

سایه‌گستر ماه بر خورشید شد یا آنکه گشت

طالع از یک آسمان دانش دو تابان آفتاب

سایبان بر فرق خود او را بدان معنی نمود:

هر که را باشد به سر این سایه گردد کامیاب

در غدیر خم چو شد از سوی خلّاق مجید

کرد جبریل امینش امر بَلِّغْ را خطاب

کای رسول (ص) حق به جای خویشتن منصوب کن

آنکه باشد حجّت حقّ و ترا نایب مَناب

تا به کِی مهر درخشان داشتن در پشت ابر

تا بچند اسرار یزدان را نهفتن در حجاب

بر رخ امت ز امر خالق خود ای رسول (ص)

ساز اَتْمَمْتُ عَلَیْکُم نِعْمَتی را فتحِ باب

جا به اورنگ خلافت ده شهی را کز ازل

دعوت پیغمبران با حبّ او شد مستجاب

نِه به فرق خسروی تاج وصایت آنکه زد

از ازل بر لوح هستی نقش این نیلی قباب

پس نبی (ص) بر امتثال امر یزدان کرد امر

منبری بدهند آرایش ز تجهیز دواب

چون بپا گردید آن منبر بر آمد اندر آن

خواند نزد خود علی (ع) را آنشه مالک رقاب

بر فراز دست خود او را بدان حالت بِبُرد

کآشکارا شد سپیدی زیر کتف آنجناب

گفت الست و اولا و آنگه جمله از برناو پیر

پاسخش یک جا بلی گفتند از روی صواب

گفت چون من رَخت بربندم از این دار فنا

باز گویم کز نفاق ای قوم سازید اجتناب

می‌گذارم دو امانت را بجای خویشتن

کآن دومی باشند هادی خلق را از شیخ و شاب

[صفحه ۲۱۶]

تا نگردند آن دو واصل بر لب کوثر به من

نیست بر آن دو جدایی تا صف یوم‌الحساب

اول از آن دو کلام اللَّه مُنزل هست آنک

نی شود حرفی از آن تفسیر در هفتاد باب

دومین از آن دو می‌باشد مطهّر عترتم

که خدا توصیف‌شان فرمود در اُمُ الکتاب

هر که را مولا منم او راست مولی این علی (ع)

هر که را رهبر منم او راست رهبر این جناب

امر او امر منست و امر من امر خدا

کرده بر من پس عذاب آنکس که کرد او را عذاب

خلق را از بعد من فرمانروا باشد که هست

بُغض او بئس‌العذاب و حُبّ او حُسن‌المآب

معتصم بر حَبلِ حُبّت گر شود شیطان به حشر

می‌تواند خلق عالم را رهاند از عذاب

لاله‌یی بی‌امر تو هرگز نروید از زمین

ژاله‌یی بی‌اِذن تو هرگز نبارد از سَحاب

عِلم تو نخلیست کانرا مهر رخشانست بار

کوی تو شهریست کانرا عرش یزدانست باب

یک حدیث از رحمت تو هر چه در جنّت نعیم

یک کلام از حکمت تو آنچه در گیتی کتاب

از شمیم خُلق تو هر هشت جنّت یک شمیم

وز محیط عِلم تو هر هفت دریا یک حُباب

ای شه ملک نجف وی مخزن اسرار حق

چند «طائی» ز اشتیاق درگهت در پیچ و تاب

گر برانی شاکرستم ور بخوانی ذاکرم

این تو و این مادحت ای خسرو گردون جناب [۱۶۱].

طائی شمیرانی (مرتضی)

در تهنیت عید سعید غدیر مولی متقیان (ع)

شد عید غدیر خم، هنگام تَرنّم شد

وقت طرب و روز، مِی خوردن خُم خُم شد

پُر کن قدح ای ساقی، زآن باده‌ی گلرنگم

کز مستی آن آدم، فارغ ز تَألُّم شد

ز آن باده‌ی نخوت سوز، آور که ز انوارش

در طور کلیم اله، با آن به تکلّم شد

لبریز مرا ساغر، زان باده‌ی بی‌غش کن

کز مستی آن عیسی، در چرخ چهارم شد

دانید چه روز است این، و این عید کدام عید است

کاوای بشارت زان، بر طارم هفتم شد

این عید بود آن عید، کز میمنت و فیضش

بهر کرم یزدان، در جوش و تلاطم شد

[صفحه ۲۱۷]

با وجد و طرب توأم، آفاق چو انفس گشت

با شور و شعف همدم، افلاک چو انجم شد

آن رحمتی از حق شد، نازل به زمین امروز

کاین انجم و این افلاک، در پرتو آن گُم شد

بگرفت‌علی (ع) امروز، درتخت وصایت جا

کاین عید زِ هر عیدی، دارای تقدّم شد

شد نعمت حق کامل، بر خلق جهان امروز

کز آن به نبی (ص) نازل، اَتْمَمْتُ عَلَیْکُم شد

مقصود خدا حاصل، گردید از این فرمان

یعنی علی (ع) عالی، مولای به مردم شد

بستودن در قرآن، از پاکی و از نیکی

مقصود خدا فاش از، لِیُذْهِبَ عَنْکُم شد

گر فخر به اُمّ و اَب، ابناء بشر دارند

بر عکسِ همه عالم، او فخر اَب و اُم شد

غیر از علی (ع) و آلش، از کس مطلب حاجت

کِی بوی عبیر و عود، مشهود ز هیزم شد

صد آیت موسایش، پیدا ز سخن گردید

صد معجز عیسایش، ظاهر ز تبسّم شد

سال دهم از هجرت، چون ختم رسل احمد (ص)

از مکه سوی یثرب، با جهد و تفاهُم شد

در خم غدیرش جا، چون گشت که جبرائیل

نازل به جناب او، زین بر شده طارم شد

کای مظهر عِلم حق، وی سر کنوز غیب
کز هستی تو هستی، مرهون تقوّم شد
کن نصب به جای خود، ابن عم و دامادت
آن کس که علوم از او، دارای تجسّم شد
منصوب نما اکنون، بر جای خود آن کس را
کآئینت و دینت زو، مقرون تداوم شد
بشنید چو از جبریل، این امر رسول اللّٰه (ص)
فرمان توقّف زو، ابلاغ به مردم شد
گردید بفرمانش، بر پای یکی منبر
پس بَرز بَرِ منبر، با وجد و ترنّم شد
بگرفت به روی دست، آن دست خدایی را
کز یُمن وجودش دهر، دارای تنظّم شد
فرمود به هر کس من، مولا و امیرَسْتَم
او را علی (ع) از بعدم، مولا ز تقدّم شد
یار است مرا هر کس، با او بودش یاری
خصم است مرا هر کو، با او به تخاصم شد
شاها پدر خاکت، تا خواند رسول اللّٰه (ص)
در شرع نبی (ص) پیدا، آئین تیمّم شد
با احمد (ص) و با موسی، در سِدره و در سینا
با نطق و کلام تو، یزدان به تکلّم شد
با نان جوین خشک، عمری بسر آوردی
گر رانده ز خلد آدم، از بهر دو گندم شد
از دوده‌ی آدم چون، دیدت به عیان ابلیس
رنجیده به دندانش، انگشت تَندّم شد
هر کاخ سعادت شد، بر پای ز مهر تو
از دور زمان آن کاخ، ایمن ز تَهدّم شد
نورت به گِل آدم، چون بود از آن دولت
آدم مُتشرّف بر، دیهیم تکرّم شد
با آن همه اجلالش، جبریل امین وحی
در مکتب تعلیمت، از بهر تعلّم شد
ای دست خداوندی، وی قلزم بخشایش
از پیشگهت «طائی»، خواهان ترحّم شد
بنما نظر لطفی، بر جانب مدّاحت

اکنون که ورا تن زار، از رنج و تألّم شد [۱۶۲].

[صفحه ۲۱۸]

طوطی همدانی

علی علی. علی علی (ع ...)

دلا ز جان و دل بپو طریقه‌ی صواب را

وزین صوابها بجو، تو فرد انتخاب را

صواب منتخب بدان ولای بوتراب را

ولای او گزین و کن، خطاب شیخ و شاب را

بشیخ و شاب گوهمی، مدیح آنجناب را

که زینت مناقبش حُلل بُوَد کتاب را

بگو بصدق هر نفس، گرت دلیست منجلی

علی علی، علی علی، علی علی، علی علی

چو نعمتِ ولای او، ز حق ترا نصیب شد

عطیّه‌ی تو این عطا، ز حضرتِ مُجیب شد

قرابتِ تو با خدا، از این عطا قریب شد

توئی سقیم و بهرِ تو، خدایِ تو طبیب شد

محمّد (ص) آنکه بر اُحد، پیمبر و حبیب شد

پیِ ولایتِ علی، بأمر حق خطیب شد

نمود در غدیر خُم خطابِ نصبِ آن ولی

علی علی، علی علی، علی علی، علی علی

بشُکرِ این عطا دلا، برای حق نماز کن

نمازِ شوق را بجان، برای بی‌نیاز کن

کفِ نیاز با شعف، بسوی حق دراز کن

چو فیضْ یافتی از او، حدیثِ دلنواز کن

به شور و شوق حضرتش، نوای شور ساز کن

برای این نویدِ خوش، دهان بشُکر باز کن

بگو گَرَت بُوَد بسر، هوایِ جانِ صیقلی

علی علی، علی علی، علی علی، علی علی

[صفحه ۲۱۹]

مِیِ طهور درکَش و، سپس دم از خدا بزن

دَم از خدا چو می‌زنی به مِهرِ مرتضی بزن

به مِهر مرتضی تو بر، جهانیان ندا بزن

صلایِ شادی و طرب، بنغمه و نوا بزن
بنغمه و نوایِ خوش، بمدّعی صلا بزن
صلایِ قُل تَعالووَشْ، بصوتِ دلربا بزن
سرودِ دلربا بخوان، بدین ترانه‌ی جَلی
علی علی، علی علی، علی علی، علی علی
بهارِ عاشقان بُوَد، جمالِ بی‌مثالِ او
کمال عاشقان بُوَد، ز بندگی وصالِ او
مُرادِ سالکان همه، تجلیّ جمال او
میان جمله انبیا، نبود کس همالِ او
قرار واصلانِ حق، بسایه‌ی جلال او
بر این بیان گواهِ من، بُوَد شئون و حال او
بجا بُوَد بگویم اَر، ز فرطِ وجد و خوشدلی
علی علی، علی علی، علی علی، علی علی
بحقِ حق، صفا دهد، ز رویِ صدقْ نام او
بویژه هر کسی که شد، ز جان و دل غلام او
دلا بخوان بهر نفس، مناقب و سلام او
بپاکی ار قدم زنی، برای احترام او
شرابِ عشق در کشی، ز مرحمت ز جام او
سروشِ دل رسانَدَت بگوش جان پیام او
بگو چو خواهی از خدا، وصال رویِ آن ولی
علی علی، علی علی، علی علی، علی علی
در خلوت علی (ع)، ص ۳۲۷-۳۲۹.
[صفحه ۲۲۰]

عمان سامانی

نعم‌النبی و نعم‌الامام
همین همایون روزست آنکه ختم رسل
محمّد (ص) عربی، شاه دین، رسول اَنام [۱۶۳].
شعاع یثرب و بطحا، فروغ خیف و منا
چراغ سعی و صفا، آفتاب رکن و مقام
فرو کشید ز بیت الحرام رخت برون
باتفاق کرام عرب پس از احرام
طواف خانه‌ی حق کرده کآدمی و ملک

یسبحون له ذوالجلال و الاکرام

ز بعد قطع منازل درین همایون روز

عنان کشیده بخم غدیر، ساخت مقام

رسول شد ز خدا، زی رسول (ص) روح‌القُدس

که ای رسول بحق، حق ترا رساند سلام

که ای بخلق من از من خلیفه‌ی منصوب

بکوش کآمد نصب خلیفه را هنگام

ازین زیاده منه آفتاب را به کُسوف

ازین زیاده منه ماهتاب را به غَمام [۱۶۴].

بس است سِرّ حقیقت نهفته در صندوق

درش گشا که ز گل، رنگ خوش، ز عنبر فام

یکی ست همدم ساز تو، دیگران غَمّاز [۱۶۵].

یکی ست محرم راز تو، دیگران نَمّام [۱۶۶].

بلند ساز، تو تا دیده‌های بی‌آهو [۱۶۷].

دهند فرق سگ و خوک و رو به از ضَرغام [۱۶۸].

بساخت سیّد دین منبر از جهاز شتر

که تا پدید کند هر چه شد به او الهام

بر آن بر آمد و اسرار حق هویدا ساخت

بلند کرد علی (ع) را بدین بلند کلام

[صفحه ۲۲۱]

که: من نبی (ص) شمایم، علی (ع) امام شماست

زدند نعره که: نِعْمَ النبیُ (ص) نِعْمَ الامام

تبارک اللّه ازین رتبه کز شرافت آن

مدام آب در آید بدیده‌ی اوهام

گر او نه حامی شرع نبی (ص) شدی به سنان

ور او، نه هادی دین خدا شدی به حُسام [۱۶۹].

که باز جُستی مسجد کجا و دِیر کجا؟

که فرق کردی مُصحف کدام و زند کدام؟

گر او ز روی صمد پرده باز نگرفتی

هنوز کعبه‌ی حق بد، مدینهُ الاصنام [۱۷۰].

علیست (ع) آنکه عصا زد به آب و دریا را

شکافت از هم وزد در میان دریا گام

علیست (ع) آنکه نشست اندر آتش نمرود

علیست (ع) آنکه بآتش سرود برد و سلام [۱۷۱].

علیست (ع) آنکه بطوفان نشست در کشتی

معاشران را از بیم غرق، داد آرام

غرض که آدم و ادریس و شیث و صالح و هود

شعیب و یونس و لوط و دگر رُسل به تمام

بوحدتند، علی (ع) کز برای رونق دین

ظهور کرده بهر دوره‌یی بدیگر نام

از ین زیاده به جُرأت مزن رکاب ای طبع

بکش عنان که عوامند خلق کالانعام [۱۷۲].

زبان بکام کش ای خیره سر که می‌ترسم

بکشتن تو بر آرند تیغها ز نیام

تو آینه بکف اندر محله‌ی کوران

ندا کنی که به بینید خویش را اندام

زهی امام هُمام ای امیر پاک ضمیر

که با خدایی همراز و همدم و همنام

بخر گه تو فلک را همی سجود و رکوع

بدرگه تو ملک را همی قعود و قیام

بیمن حکم تو ساری ست، نور در اَبصار

به فَرّ امر تو جاری ست روح در اجسام

تفقدی ز کرامت به سوی (عمّان) کن

که از ولای تو بیرون نمی‌گذارد گام

بجز مدیح تو کاریش نی بسال و بماه

بجز ثنای تو شغلیش نی بصبح و بشام

مُحبِّ راه ترا شهد عشرت اندر کاس

عدوی جاه ترا زَهر حسرت اندر جام

گلواژه ۳، ص ۴۰۶-۴۰۹

[صفحه ۲۲۲]

غلامپور (غلامرضا)

کعبه‌ی دلها

در غدیر خم، طلوع نور بود

خم تجلّی گاه، کوه طور بود

کاروانی شد مقیم آن زمین

کاروان سالار، ختم المرسلین (ص)
غرق شادی جمله‌ی افلاکیان
خُرّم و سرمست خیل خاکیان
جبرئیل آورد پیغام از خدا
بر حبیب او، رسول مصطفی (ص)
گفت: آوردم به فرمان کریم
بهر تو اینک پیامی بس عظیم
امّتت را آگه از این راز کن
عقده از کار دو عالم باز کن
داد فرمان خاتم پیغمبران (ص)
تا به پا شد منبری در آن مکان
بر فراز منبر آن والا مقام
کرد حجّت بر مسلمانان تمام
گفت پیغمبر (ص) که بعد از من علی (ع)
رهبر خلق و امام است و ولی
پس بخوانید ای قدح نوشان خُم
آیه‌ی «اَلیومَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ»
خانه زاد خانه‌ی امن خدا
شد وصیّ و جانشین مصطفی (ص)
خانه زاد کعبه نوری منجلی است
کعبه‌ی دلهای مشتاقان علی (ع) است
خانه زاد کعبه بر دوشش به شب
«می‌برد شام یتیمان عرب»
تا مبادا کودکی بی‌نان و آب
سر نهد بر بستر و بالین خواب [۱۷۳].
[صفحه ۲۲۳]

غمگین اصفهانی (محمدکاظم)

خلیفه‌ی مطلق
نوشت بر در و دیوار کلک قدرت حق
که نوبت «زَهَقَ الباطِل» است و «جاءَ الْحَق»
از این بشارت از ساکنان مرکز خاک
سزد که غلغله افتد به کاخ هفت طبق

رسید عید غدیر و رسول (ص) امّی را
پیام داد خداوند قادر مطلق
که‌ای پیمبر (ص) از ما به کاینات، امیر
شد آنکه نامش از نام من بود مُشتقّ
نمودم از او بنیان شرع تو محکم
بدادم از او بازار دین خود رونق
بگو به خلق که امروز حق ز رحمت محض
نمود شخص علی (ع) را خلیفه‌ی مطلق
هر آنکه ننهد رو سوی او، بود ابله
هر آنکه پیچد سر زَ امر او، بود احمق
ز فرّ و دادش خواهد گریخت ظلم و ستم
جهان ز عدلش خواهد گرفت نظم و نسق
رود ز عاطفتش اِحتراق از آتش
شود ز معدلتش اضطراب از زیبق
از این عطیّه‌ی عُظمی یگانه ایزد پاک
به خلق نعمت خود را تمام کرد الحق
زَهی جناب ترا پرده شهپر جبریل
خَهی مکان ترا پایه طارم ازرق
سپهر، کشتی جاه ترا یکی لنگر
هلال، بحر جلال ترا یکی زورق
تُراست مهر جهانتاب آتش کانون
تُراست ماه ده و چار مهچه‌ی سنجق
تویی که از پی خدمتگری خُدّامت
ببسته خود را در هفتمین فلک مِنطَق
به یک اشاره‌ی تو مهر شد ز شرق به غرب
اگر که ماه به دست رسول (ص) شد مُنشق
ز بعد حیّ قدیم و پس از رسول (ص) کریم
تویی که ذاتت از هر سبق بود اَسبق
از آن زمان که خداوند را خدایی بود
به حقّ حق که تو بودی بحق خلیفه‌ی حق
[صفحه ۲۲۴]
ز بای بسمله تا سین ناس مدحت تست
هزار مرتبه دیدم نُبی [۱۷۴] ورق به ورق

عجب نه تیغ تو بشکافت ار دل خصمت

هماره صَخره‌ی صَمّا شود ز صاعقه شق

ز رزمگاهت اگر موج خون نخورده به چرخ

نشسته تا برِ زانو چرا فلک به شفق

یک از هزار نیارند گفت مدح ترا

دوصد ظَهیر و دو صد اَنوری، دوصد عمعق

ز عشق تست شباهنگ می‌کشد فریاد

به ذکر تست شباویز می‌زند حق حق

ز دامن تو ای دست حق، هر آن دستی

که شد جدا، بود اولی بُرندش از مِرفَق

به چشم اهل نظر خاک راه و خاک درت

بود دو صد ره به از حریر و اِستبرق

به علم و دانش گردیده شُهره زان برجیس

که سالها به کُتبخانه‌ی تو خواند سبق

ز تَفِّ تیغ تو خیزد ز روی دریا دود

ز شرم دست تو ریزد ز چهر ابر عرق

در آن هوا که برافراشت عدل تو پرچم

نهاده بیضه کبوتر به چنگل باشق

ز بیم گُرز تو نُه قلعه‌ی فلک کنده

ز هفت دریا بر گِرد خویشتن خندق

فلک به پای خَیول تو گشته مُستهلک

جهان به بحر نَوال تو گشته مُستغرق

بود ز هجر تو بیمار دیده‌ی نرگس

شده ز عشق تو بردار پیکر زنبق

ز دوری درت ای آفتاب صبح امید

شده است روزم تاریکتر ز شام غَسَق

هماره تا که ببالد به خویشتن طاووس

همیشه تا که بنالد به بوستان عَقعَق [۱۷۵].

هما به فرق محبّانت افکند سایه

نهد به سینه‌ی اعدات آشیان لَقلَق [۱۷۶].

نسیم غدیر، ص ۱۳۳-۱۳۶

[صفحه ۲۲۵]

فرزین (عبدالحسین)

قبله‌ی حاجات

امشب از میمنت افلاک منوّر بینم
عالم آراسته و در زر و زیور بینم
آسمان نور فشان ز انجم و اختر بینم
خاک را در کف انوار مسخّر بینم
ماه رخشنده چنان خسرو خاور بینم
از پرن پرتو ناهید فزونتر بینم
آنچه بینم همه در جلوه‌ی دیگر بینم
شعف و شور به هر چهره و رخ در بینم
از زمین هلهله بر گنبد اخضر بینم
گوش چرخ فلک از هلهله‌ها کر بینم
شب فرّخ اثر عید غدیر است امشب
خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب
بوستان در دِی و بهمن فرح افزاست هنوز
کوه و صحرا و در و دشت مصفّاست هنوز
نفس باد صبا غالیه آساست هنوز
روی دلدار بِهین منظر و مَرآست هنوز
همچنان ارزش گل عالی و والاست هنوز
خار خوار است و خسک در رده بیجاست هنوز
ابر آزار گهر ریز و گهر زاست هنوز
بی‌بها از کرمش لؤلؤ لالاست هنوز
بلبل دلشده را غُلغُل و غوغاست هنوز
جُغد را کوخ عدم مسکن و مأواست هنوز
تیغ حق آخته بر پیکر اعداست هنوز
مدّعی زار و سرافکنده و رسواست هنوز
شب فرّخ اثر عید غدیراست امشب
خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب
حج به جا آمد و مقصود اُمم حاصل شد
بهره‌ور امّت آگاه دل و مُقبل شد
[صفحه ۲۲۶]
هر یک از قافله‌ها در جهتی راحِل شد
کاروان نبوی نیز سوی منزل شد

درنوردید بیابان و به «خُم» واصل شد

متوقّف شد و آسوده و فارغ دل شد

لطف حق بار دگر قافله را شامل شد

ناگهان ابر کرم بارور و باذل شد

مستفیض از کرم معنوی‌اش عاقل شد

بر محمّد (ص) ز خدا وحی چنین نازل شد

که پس از تو ولی اللَّه و وصی عامل شد

«بَلِّغْ» امری که رسالت به علی (ع) کامل شد

شب فرّخ اثر عید غدیراست امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

جبرئیل امر خدا تا به نبی (ص) اعلان کرد

بر قبایل شه «لولاک» عمل آسا کرد

قرشی و حبشی جمع بدان میدان کرد

منبری را ز جهاز شتران بنیان کرد

خطبه‌ای خواند، سپس امر خدا تِبیان کرد

جانشینی علی (ع) را به عموم عنوان کرد

شمس رخشنده بتابید و جهان رخشان کرد

نتوان پرتو خورشید به گل پنهان کرد

خنک آن شخص که فرمانبری از فرمان کرد

رستگار است هر آنکو به علی (ع) پیمان کرد

شب فرّخ اثر عید غدیراست امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

نور حق، مظهر ایمان، سر و سردار علی (ع) است

وصی بر حق و مولای سزاوار علی (ع) است

بوالحسن، شیر خدا، سرور احرار علی (ع) است

یاور و ابن عم مرسل دادار علی (ع) است

لا فتایی که بود قامِع کفّار علی (ع) است

دافع شرّ و ریاکاری اشرار علی (ع) است

خفته بر جای نبی (ص) قائد بیدار علی (ع) است

آنکه شد بر کتف خواجه‌ی اخیار علی (ع) است

حرم آن کو که بپرداخت ز اغیار علی (ع) است

قبله‌ی حاجت شاهان، شه ابرار علی (ع) است

کعبه و مقصد عشّاق وفادار علی (ع) است

وه که «فرزین» سبب حرمت‌ابرار علی (ع) است

شب فرّخ اثر عید غدیراست امشب

خاك پر نورتر از ماه منیر است امشب [۱۷۷].

[صفحه ۲۲۷]

فغانی شیرازی (بابا)

امام اوست...

قسم به خالق بیچون و صدر و بدرِ اَنام

که بعدِ سیّدِ کونین، مرتضاست (ع) امام

امام اوست، به حُکم خدا و قولِ رسول (ص)

که مستحقّ امامت بُوَد، به نصّ کلام

امام اوست، که قایم بُوَد به حجّتِ خویش

چراغ عاریت از دیگری نگیرد وام

امام اوست، که چون پای در رکاب آورد

روان ز طیِّ لسان کرد، هفت سبع تمام

امام اوست، که بخشید سر، به روزِ مصاف

بدان امید، که بیگانه را برآید کام

امام اوست، که داند رموزِ منطق طیر

نه آنکه رهزن مردم شود، به دانه و دام

امام اوست، که دست بریده کرد دُرست

نه آنکه کرد، به صد حیله وصله بر اندام

امام اوست، که خلقِ جهان غلام ویند

نه آنکه از هوس افتد، به زیر بار غلام

تو ایکه اهل حسد را امام می‌دانی

گشای چشم بصیرت، اگر نه ای سرسام

کدام از آن دو سه بیگانه، در طریقِ صواب

نهاده‌اند به انصاف و آشنائی گام

من آن امام نخواهم، که بهرِ باغ فَدك

کُند ز حرص، به فرزند مصطفی اِبرام

من آن امام نخواهم، که آتش افروزد

بر آستانه‌ی صدر الکلام و کهفِ انام

من آن امام نخواهم، که در خلاء و ملاء

برند تا به ابد، مردمش به لعنت نام

حدیث عائشه بگذار و، حجّت اِجماع

چه اعتبار، به قول زن و تعصّب عام

خسی اگر بگُزینند، ناقصان از جهل

مطیع او نتوان شد، به اعتبار عوام

به گِرد خوانِ مروّت، چگونه ره یابد؟

سگی کش آرزوی نفس، کرده گِرده و خام

گُلِ مراد کجا بشکفد، ز غنچه‌ی دل

ترا که بوی مَحبّت، نمی‌رسد به مشام

میانه‌ی حق و باطل، چگونه فرق نهد؟

مقلّدی که نداند، حلال را ز حرام

[صفحه ۲۲۸]

اسیر چاه طبیعت، کجا خبر دارد؟

که مُبطلات کدام است و، واجبات کدام

چه خیزد از دو سه نا اهل، در علفزاری؟

یکی گُسسته مِهار و، یکی فکنده لگام

در آن زمان که شریعت بدستِ ایشان بود

مدار کار شریعت، کجا گرفت نظام

دو روزه مهلت ایّام آن سیه بختان

ز اقتضای زمان بود و، گردِش ایّام

هزار شُکر، که آن اعتبار بی‌بنیاد

چو عمر کوته دون همّتان، نداشت دوام

به مِهر شاه، که اوقات از آن شریف‌تر است

که ذِکرِ خارجی و ناصبی، کنیم مدام

وگر نه تابه‌ی اخگر شود دمی صد بار

ز برقِ تیغ زبانم، سپهر آینه فام

زند معاویه در آتش جهنّم سر

چو ذوالفقار علی (ع)، سر برآورد ز نیام

به مدّعی، که مُسمّا به اسم اللَّه است

به نور معرفت ذوالجلال و الاکرام

به گوهرِ صدفِ کاینات، یعنی دل

به انبیای عظام و، به اولیای کرام

که در حریم دلم، داشت بامداد ازل

فروغ روشنیِ اهل بیت (ع)، جا و مقام

(فغانی) از ازل آورده، مِهر حیدر و آل (ع)
به خود نساخته از بهر التفاتِ عوام
سفینه‌ی دلم از مدح شاه، پُر گهر است
گواه حال بدین عِلم، عالِمُ العَلّام
به طوفِ کعبه‌ی اسلام، تا چو اهل صفا
کبوتران حریم حرم، کنند مقام
خمیده باد قد خارجی، چو حلقه‌ی نون
شکسته باد دل ناصبی، چو گردنِ لام [۱۷۸].
در خلوت علی (ع)، ص ۱۶۸-۱۷۱
[صفحه ۲۲۹]

قاآنی شیرازی

در توصیف عید غدیر و مدح حیدر خیبر گیر علی (ع)
شراب تاک ننوشم دگر ز خصم عَصیر
شراب پاک خورم زین سپس ز خُم غدیر
به مهر ساقی کوثر از آن شراب خورم
که دُرد ساغر آن خاک را کند اِکسیر
از آن شراب کز آن هر که قطره‌ی بچشد
شود ز ماحصل سِرّ کاینات خبیر
بجان خواجه چنان مست آل یاسینم
که آید از دهنم جای باده بوی عبیر
دو صد قَرابه شراب ار بیک نفس بخورم
که مست‌تر شوم اصلا نمی‌کند توفیر
عجب مدار که گوهر فشان شوم امروز
که صد هزارم دریاست در دَرون ضمیر
دمیده صبح جنونم چنانکه بروی، دم
ز قل اعوذ برب الفلق دمد، زنجیر
بر آن مَبین که چو خورشید چرخ عریانم
بر آن نگر که جهان را دهم لباس حریر
نهفته مهر نبی (ص) گنج فقر در دل من
که گنج نقره نیرزد برش به نیم نَقیر
فقیر را به زر و سیم گنج چاره کنند
ولی عِلاج ندارد چو گنج گشت فقیر

اگر چه عید غدیر است و هر گنه که کنند
ببخشد از کرم خویش کردگار قدیر
ولیک با دهن پاک و قلب پاک اُولیست
که نعت حیدر (ع) کرّار را کنم تقریر
نسیم رحمت یزدان قسیم جنّت و نار
خدیو پادشهان پادشاه عرش سریر
دروغ باشد اگر گویمش نظیری هست
ولیک شرک اگر گویمش که نیست نظیر
بزرگ آینه‌ای هست در برابر حق
که هر چه هست سراپا دروست عکس‌پذیر
نَبُد ز لوح مشیّت بزرگتر لوحی
که نقشبند ازل صورتش کند تصویر
دمی که رحمتش از خلق سایه بر گیرد
هماندم از همه اشیا برون رود تأثیر
[صفحه ۲۳۰]
زهی بدرگه امر تو کاینات مطیع
زهی به رَبقه [۱۷۹] حکم تو ممکنات اسیر
چه جای قلعه خیبر که روز حمله‌ی تو
بعرش زلزله افتد چو بر کشی تکبیر
توئی یداللَّه و آدم صنیع رحمت توست
که کرده‌ای گِل او را چهل صَباح خمیر
گمانم افتد کابلیس هم طمع دارد
که عفو عام تو آخر ببخشدش تقصیر
به هیچ خصم نکردی قفا مگر آندم
که عمروعاص قفا بر زد از رهِ تزویر
برگزیده قصائد حکیم قاآنی، ص ۶۹-۷۰.

قاآنی شیرازی

در تهنیت عید غدیر و مدح و منقبت حیدر کرّار (ع)
دوش چو شد بر سریر چرخ مدوّر
ماه فلک جانشین مهر منوّر
طرفه غزالم رسید مست و غزلخوان
بافته از عنبرش بماه دو چنبر

تعبیه کردست گفتی از در شوخی

ماه منوّر بچین مشک مدوّر

غُرّه غَرّاء او بطره‌ی طرّار

قرصه‌ی کافور بُد بطبله‌ی عنبر

یا نه تو گفتی ز گرد موکب دارا

گوشه‌ی ابرو نمود تیغ سکندر

تافته رویش بزیر بافته مویش

بر صفت ذوالفقار در دل کافر

گفت چه خُسبی ز جای خیز و بپیمای

باده‌ئی از رنگ و بو چو لاله‌ی احمر

باده‌ئی ار فی المثل بسنگ بتابد

گوئی بر جست از آن شراره‌ی آذر

تا شودم باز چهره چون پَر طاووس

از گلوی بَط بریز خون کبوتر

گفتمش ای ترک ساده باده حرامست

خاطر بر ترک خَمر دار مُخمّر

گفت چه رانی سخن ندانی فردا

هر چه خطا از عطا ببخشد داور

رقص کند از نشاط صالح و طالح

وجه کند بر بساط مؤمن و کافر

[صفحه ۲۳۱]

خلق جهان را دو عشرتست و دو شادی

اهل زمان را دو زینتست و دو زیور

شادی عامی ز بهر حیدر (ع) کرار

عشرت خاصی ز چهر خسرو صفدر

آن شده قایم مقام ماه رسالت

این شده نایب مناب شاه فلک فر

گفتمش اَستار این کنایت بر گیر

گفتمش اسرار این حکایت بشمر

حال مسمی بگو ز تسمیه بگریز

حل معما بکن ز تعمیه بگذر

گفت که فردا مگر نه عید غدیرست

عیدی بادش چو بوی عود معطّر

در به چنین روزی از جهاز هَیونان
ساخت نشستنگهی رسول (ص) مطهّر
گِرد وی انبوه از مهاجر و انصار
فوجی چون موج بحر بیحد و بی‌مر
خرد وکلان، خوب و زشت، بنده و آزاد
پیر وجوان، شیخ و شاب، مُنعم ومضطر
بر شد و گفتا اَلَسْتُ اولی مِنْکُم
گفتند آری ز ما بمائی بهتر
دست علی (ع) را سپس گرفت و برافراخت
قطب هُدی را پدید شد خط مِحور
گفت که ای خلق بنگرید تنا تن
گفت که ای قوم بشنوید سراسر
هر کش مولا منم علیّش مولاست
اوست پس از من بخلق سیّد و سرور
یا رب خواری ده آنکه او را دشمن
یا رب یاری کن آنکه او را یاور
حرمت این روز را سه روز پیاپی
بگذرد از جُرمِ خلق خالق اکبر
برگزیده قصائد حکیم قاآنی، ص ۲۴-۲۶.
[صفحه ۲۳۲]

قدسی اصفهانی (محمد)

بهار شکوفا، غدیر خم
مست است از شراب تولّا غدیر خم
تن شسته در طراوت طوبا غدیر خم
کاشانه فراز و فرود فرشته هاست
دارد شمیم گلشن طاها غدیر خم
تنها نه کعبه منزلت از بوتراب (ع) یافت
ره بُرد از او به رتبه والا غدیر خم
با آنکه در حریم حجاز است، از شرف
سوده است سر به عرش مُعلّا غدیر خم
مُهر سکوت اگر چه به لب باشدش ولی
در سینه دارد آتش غوغا غدیر خم

چون عشق، خانه کرده به دلهای شیعیان

خوش آرمیده گر چه به صحرا غدیر خم

رنگین گُل خلافت مولا شکفته گشت

در دامن بهار شکوفا غدیر خم

در حجّهٔ الوداع، ز اِکمال دین حق

لبریز شد ز گوهر معنا غدیر خم

حُجّاج کعبه را همه با امر کردگار

داد آنزمان به سینه خود جا غدیر خم

می‌ریخت چون ز کاکُل جبریل عطر وحی

زد غوطه در گلاب تولّا غدیر خم

چون مصطفی (ص) خطابه مَنْ کُنْتُ می‌سرود

می‌کرد ضبط با همه‌ی اعضا غدیر خم

گلنغمه مفَرَّح اَکْمَلتُ دینَکُم

پیچید در هوای فرح زا غدیر خم

زد تکیه بر سریر امامت، امام عشق

شد مات در جلالت مولا غدیر خم

از هر کرانه نغمه تبریک جان گرفت

یک‌صوت و یک‌صدا همگی با غدیر خم

با آنهمه شکوه و شرافت به روزگار

مهجور مانده است دریغا غدیر خم

با آنکه شد، ز بُغض گروهی هواپرست

مستور پشت پرده حاشا غدیر خم

در هر زمان رسالت سنگین خویش را

پیغمبرانه ساخته ایفا غدیر خم

هر سال تازه‌تر شود این رویداد ناب

در ذهن سبز اهل ولا با غدیر خم

[صفحه ۲۳۳]

تا بر امام عصر (عج) دهد شرح ماجرا

بوده است و هست ثابت و برجا غدیر خم

«قدسی» چراغ حقّ علی (ع) را به روزگار

روشن نگه نداشته الّا غدیر خم

[صفحه ۲۳۴]

کشفی (سید محمد)

از بعد من علی (ع) است، مولا و پیشوا
سطح هوا گرفت؛ کم کم غُبارها
از دور می‌رسند؛ صدها هزارها
با سرعت تمام؛ اشتر سوارها
دلهاست در خروش؛ رفته قرارها
ای کاروان بیا؛ قدری سریعتر
منزل کنیم زود؛ جائی وسیعتر
آید «شمیم جان»؛ از سمت کاروان
بخشد بتن توان؛ خُرّم کند روان
برخاست از زمین؛ شد سوی آسمان
گردی سپید و صاف؛ مانند کهکشان
همران آفتاب؛ بین ماه می‌رسد
جان جهانیان؛ از راه می‌رسد
از حجّهٔ الوداع؛ فارغ نموده بال
در مغز عقل کُل؛ نقشست این خیال
تا امر کردگار؛ کی یابد امتثال
ابلاغ چون کند؛ فرمان ذوالجلال
رسماً نکرده است، تعیین جانشین
خواهد زمامدار، زین پس امور دین
ناگاه جبرئیل؛ کرد از سما نزول
امری اکید داشت؛ آمد پی وصول
حق گوی؛ گو که خصم؛ از حق کند عدول
دستور فوریست؛ یا ایّها الرسول
بَلّغ حبیبنا! ما اُنزل اِلیک
وَاللَّه یعصمک، صلواته عَلیک
[صفحه ۲۳۵]
باری چو در غدیر؛ از حضرت جلیل
بر بهترین سلیل؛ از عترت خلیل
دستور مقتضی؛ آورد جبرئیل
اعلان وقفه داد، موقوف شد رحیل
افکنده التهاب؛ در دشت آفتاب
رفته ز جسم و جان؛ در این مصاف تاب

تا افکند طنین؛ نُطقش در آن مکان
بنهاد منبری، ز اَحجار بس کران
یا ز اشتران جهاز؛ چیدند آنچنان
از بهر ارتقاء؛ می‌ساخت نردبان
سازد رها ز جهل؛ هم پیر و هم جوان
راه وِداد [۱۸۰] وداد؛ بنمود بر جهان
یکتا خطابه‌ای؛ در نعت مرتضا (ع)
ایراد کرد و گفت؛ با منطق رسا
بر هر کسی منم، مولا و مقتدا
از بعد من علیست (ع) مولا و پیشوا
تنها نه زین مَقال؛ فَرّی گرفت فرش
کرسی نطق وی؛ همپایه شد بعرش
گلواژه‌ی ۳ ص ۳۳۱-۳۳۲.
[صفحه ۲۳۶]

گلزار اصفهانی

خلیفه‌ی کامل
ای بت فرّخ رخ حمیده خصایل
وی مه گردون حُسن، شمع محافل
کرد نهان رخ ز شرم نیّر اعظم
دوش چو شد با مه رخ تو مقابل
دل ز جنون خواست سر ز عشق تو پیچد
زلف تو در پای او نهاده سَلاسِل
قند لبت برده شهد شکّر مصری
چشم تو بربسته ره به جادوی بابل
کعبه‌ی مقصود ما تویی بنما رخ
تا بِرهیم ای صَنم ز رنج مراحل
با دل خود کردم این خطاب که ای دل
چند کنی عمر خویش صرف به باطل
آب گذشت از سرو هنوز تو در خواب
عمر به آخر رسیده است و تو غافل
آمدم از دل ندا که بی‌رخ جانان
جان به چه کار آید و ز عمر چه حاصل

پس به خِرد گفتم ای مُفتّح اَبواب
وی شده بر ما همیشه لطف تو شامل
گر نشود ناخدای لطف تو رهبر
کشتی ما کی رسد ز قعر به ساحل
خضر رهم شو به سوی منزل جانان
تا کُندم زنگ غم ز آینه زایل
گفت اگر بایدت سعادت دارین
جوی توسّل تو بر شهنشه عادل
خسرو عادل عدیل ختم رسولان
آنکه نگین داد در رکوع به سائل
گفت به خمّ غدیر احمد (ص) مرسل
هست پس از من علی (ع) خلیفه‌ی کامل
یا علی (ع) ای بر نبی (ص) خلیفه و داماد
یا علی (ع) ای در جهان فضل، تو فاضل
وصف تو آرایش تمام دفاتر
اسم تو سردفتر جمیع رسایل
هم ز تو جاری است امر و نهی الهی
هم ز تو برپا صلاهٔ و صوم و نوافل
تیغ تو جوزا صفت دو تا شد ازیراک
فرق نهد در میانه‌ی حق و باطل
[صفحه ۲۳۷]
عشق تو در سر نهفته عارف و عامی
مهر تو در دل گرفته عالِم و جاهل
آمده مدّاح آستان تو «گلزار»
گر چه نباشد بر آستان تو قابل
نسیم غدیر، ص ۱۴۱
[صفحه ۲۳۸]

ماهر اصفهانی

غدیریه در مدح جانشین پیغمبر اکرم (ص) حضرت علی (ع)
این شنیدم در غدیر خم به فرمان خدا
بر جهاز اشتران شد پیک رحمان مصطفی (ص)
امّت خود را فراهم ساخت پیرامون خویش

تا نماید جمله را با مظهر حق آشنا
پس در آن اثنا کمر بند علی (ع) را بر گرفت
بر فراز آورد آن مه را به برج اِنّما
آفتاب عالم آرا سر زد از برج رسول
تا به بخشد فیض عظمی بر تمام ماسوا
شد بچشم پیر و برنا معنی قرآن عیان
جلوه‌گر شد بر سر دست نبی (ص) دست خدا
بعد از آن با نام یزدان کرد آغاز سخن
غنچه آسا لب گشود از بهر مدح مرتضی (ع)
گفت خواهم اینک از ژرفای دریای وجود
بر شما سازم درخشان گوهری را برمَلا
بعد از آن فرمود احمد (ص) کای جماعت بعد من
این علی (ع) باشد شما را سوی ایزد رهنما
[صفحه ۲۳۹]
هر که را من رهنمایم بر صراط المستقیم
صِهر [۱۸۱] من باشد علی (ع) بر او دلیل و پیشوا
با علی (ع) باشید در هر کار چون حق با علیست
وای بر آن کس که سازد جانب حق را رها
این علی (ع) باشد مرا بر حق‌پرستان یادگار
این علی (ع) باشد به عالَم پای تا سر حق‌نما
این علی (ع) باشد پس از من بر شما یار و معین
این علی (ع) باشد پس از من بر شما مشکل گشا
این علی (ع) یار ضعیفان ز پا افتاده است
یک‌جهان لطف‌است ورحمت عالَمی صلح وصفا
در دل شب می‌برد شام یتیمان را بدوش
روز روشن گر بود بر عالمی فرمانروا
از اَسَف [۱۸۲] بر خویش می‌لرزد چو می گرید یتیم
از تَعَب [۱۸۳] بر خویش می‌پیچد چو نالد بی‌نوا
یا علی (ع) ای از کف راد تو عالم بهره‌مند
ای که نشنیده است از لعل تو گوشی حرف لا
ای ز لطف و مهربانی بی‌پناهان را پناه
وی ز جود و بذل و بخشش بی‌نوایان را نوا
ای که باشد در ضمیرت یک جهان لطف و کرم

وی که باشد در وجودت عالَمی جود و سخا

ای خدا را مظهر و مصداق و مرآت جمال

وی تو حق را آیت عظمی ز الطاف و عطا

ای که از بهر رضای خالق خود در نماز

خاتم انگشتری دادی ز احسان بر گدا

«ماهر» آزرده خاطر از گدایان تو است

تا نه بخشیدی مرانش از در دولت سرا

دیوان ماهر، ص ۴۹-۵۱.

[صفحه ۲۴۰]

متین اصفهانی (حسن بهنیا)

صد بهار گل

فصل بهار آمد و شد آشکار گل

افراشت خیمه در چمن و لاله‌زار گل

افراخت طرف باغ بهر گوشه سرو قد

افروخت چهره در چمن از هر کنار گل

آنجا چمن چمن ز جنوب و شمال سرو

اینجا دمن دمن ز یمین و یسار گل

شد آشکار آتش موسی ز طور شاخ

یا گشت جلوه گر به سر شاخسار گل

گوئی ز عکس عارض خود در میان آب

افکنده آتشی به دل جویبار گل

تا از تطاول سپه دِی بود مَصون

گِرد چمن کشیده ز هر سو حصار گل

چون دامن فلک که پُر است از ستارگان

پر کرده دامن دمن و کوهسار گل

بوی بهشت می‌رسد از هر طرف مگر

بر مرکب نسیم سحر شد سوار گل

دلجوی و دلستان و دل آرا و دلرباست

در باغ و راغ و در چمن و لاله‌زار گل

زیبائی و طراوت و لطف و صفا مگر

کرده است وام از رخ آن گلعذار گل

ای سرو ناز من به میان چمن درآی

تا سر نهد بپای تو از هر کنار گل

بگذر به باغ تا ز سر شوق گلستان

از هر طرف بپای تو سازد نثار گل

ای سرو قدِ لاله رخِ من در آبه باغ

تا سرو منفعل شود و شرمسار گل

از رشگ لاله‌ی رخت ای گلبنِ نشاط

پیوسته همچو لاله بود داغدار گل

من آن نیم که بی‌تو کنم رو به گلستان

ای گلعذار بی‌تو نیاید به کار گل

[صفحه ۲۴۱]

هرگز کسی ندیده که سرو آورد ثمر

جز سروِ قامت تو که آورده بار گل

امروز هر که بُرد به خاک آرزوی تو

فردا بود که سر زندش از مزار گل

بردار پرده از گلِ رخسار تا به باغ

افتد ز قدر و مرتبه و اعتبار گل

ساقی کنون که فصل بهار است و در چمن

هر سو شکفته است چو رخسارِ یار گل

در پای لاله باده‌ی گلگون به جام کن

تا جلوه گر بود به سر شاخسار گل

مِی ده که عید فرّخ فرخنده‌ی غدیر

گردید آشکار چو در لاله‌زار گل

مِی ده که بهر تهنیتِ این خجسته عید

خندان گشوده است لب از هر کنار گل

آمد به خدمت نبی (ص) امروز جبرئیل

خندان، شکفته، شاد چو در نوبهار گل

بعد از درود و تهنیت از حق به مصطفی (ص)

گفت ای به خاکِ مَقدم تو خاکسار گل

فرموده حق به گلشن اسلام ده صفا

ای از دَم تو روح فزا کامکار گل

ابلاغ کن خلافت حیدر (ع) به مسلمین

برگوی و بر فشان به یمین و یسار گل

بشنید مصطفی (ص) و به منبر قدم نهاد

چون بر فراز شاخ به صد اقتدار گل
در آن مکان گرفت علی (ع) را فرازِ دست
گفتی که شد عیان به سر شاخسار گل
در دست دستِ دستِ خدا را گرفت و کرد
در وصف او به ساحت گیتی نثار گل
گفت این بود خلیفه‌ی من یادگارِ من
آری چه غیر گل بنهد یادگار گل
ساقی چو وصف عید شنیدی بگیر جام
خادم چو شرح جشن بگفتم بیار گل
کامسال هم به تهنیت از هر طرف به ما
آورده است روی چو پیرار و پار گل
سر تا بپا تنش همه گردیده است گوش
تا بشنود مدیح اَب هفت و چار گل
صِهر نبی (ص) علی (ع) که به امداد لطف او
خیزد ز خاک لاله و روید ز خار گل
تا سر به خاکِ پایِ محبانِ او نهد
روئیده لاله بی‌عدد و بی‌شمار گل
لبخند تا زند به رخ دوستان او
بشکفته است در چمنِ روزگار گل
ای باغبان گلشنِ هستی که می‌کند
در گلسِتان ز تربیتت افتخار گل
گردد اگر ز فیضِ تو محروم یک نفس
در چشم خَلق خوار تر آید ز خار گل
شاها منم «متین» که به مدحت سروده‌ام
این چامه را که بِه بود از صد بهار گل
از روی لطف بر من افسرده کن نظر
ای از بهشت عاطفتت یادگار گل
آنجا که مِهر تست ندارد فروغ ماه
آنجا که روی تست نیاید بکار گل
[صفحه ۲۴۲]
عُذرم بود قبول ز تکرارِ قافیه
در این چکامه‌ای که نمودم قطار گل
جز این مرا چه چاره که آورده‌اند رو

از هر طرف به من ز یمین و یسار گل
تا گیرمش به چامه‌ی مدحِ علی (ع) ردیف
بگرفته در میانه‌ام از هر کنار گل
هر نوبهار تا که زند لاله سر ز خاک
هر سال تا بباغ بود آشکار گل
خصمش ز باغِ دهر نچیند بغیر خار
یارش بچیند از چمن روزگار گل
دیوان متین، ص ۴۴۹-۴۵۱.

متین اصفهانی (حسن بهنیا)

باده ز خُمخانه‌ی عشق
نوبهار آمد و نو گشت جهان دیگر بار
خیمه زد لاله و گل در چمن و در گلزار
سال نو آمد و شد باز جوان عالم پیر
سال نو آمد و گل چهره برافروخت چو پار
خسرو نوروز از عدل برافراشت عَلَم
تا شود بهره ور از مَعدِلَتش لیل و نهار
کرد ساعات و دقایق را آن سان تعدیل
که شب و روز به یک پویه شد و یک رفتار
فرودین آمد با فرّ فریدونی خویش
در رهش باغ دو صد خرمن گل کرد نثار
تا به تبریک بنفشه فتد از گل‌ها پیش
زودتر بر سر ره آمد و بگرفت قرار
به مبارک باد از هر طرفی گشته بلند
بانگ مرغان نَه یکی نَه ده نَه صد نَه هزار
دَه زبان بهر سخن گفتن سوسن بگشود
که کند تهنیت مقدم نوروز اظهار
سنبل و لاله و ریحان به خوش آمد گوئی
لبِ خاموش گشوده ز یمین و ز یسار
عَلَم افراشت به هر کوی و به هر برزن گل
بار افکنده دگر باره به هر شهر و دیار
باد نوروزی بر دشت و دمن مشکگ فشان
ابر آزاری در باغ و چمن گوهر بار

تا خس و خار بروبد آن از صحن چمن
تا فرو شوید این از رخ گلزار غبار
بر سر سرو ز نو ولوله انداخت تَذَروْ
در چمن بار دگر غلغله افکند هَزار
این یکی غلغله‌اش خوشتر از بَربَط و رود
وان یکی ولوله‌اش دلکش‌تر از دف و تار
هر طرف افکنده قُبَره و فاخته شور
قمری از یک‌سو و ز سوی دگر صُلصُل و سار
[صفحه ۲۴۳]
زاغ از باغ سوی کوه شده راه سپر
کبک از کوه سوی دشت شده راه سپار
کوه از لاله سراپا طبقی از شنگرف
دشت از سبزه سراپا ورقی از زنگار
لاله از ژاله لبالب قدحی از یاقوت
ژاله بر چهره‌ی لاله چو عرق بر رخ یار
دشت از بوی گل و لاله و ریحان گردید
رشگ صحرای ختا و ختن و چین و تتار
آب در برکه از موج به تن کرده زره
بر سر آورده هزاران سِپر از برگ چنار
شاخ گل نیزه‌ای امّا نه که از بهر ستیز
غنچه پیکانی امّا نه برای پیکار
تا که در زیر رکاب آرد گیتی را باز
بوی گل بر فرس باد صبا گشته سوار
سرو در باغ به بالندگی قامت دوست
گل به تابندگی چهره‌ی زیبای نگار
لشگر دی را تاراند از طرف چمن
سپه لاله و گل بسته صف و گشته قطار
باغ اگر وادی ایمن نبود از چه در آن
شاخ چون طور کند جلوه و گل همچون نار
گل سلیمان وار آورد جهان زیر نگین
دیو دی از بیمش کرد ز گلزار فرار
باد نوروزی گر زنده کند عظم رمیم
از چه رو نرگس در باغ هنوز است نزار

عجب اینجاست که با آن نفس عیسائی

از دم باد صبا بِه نشده است این بیمار

این چه بیماری کان را نکند چاره مسیح

این چه دردی که بدان نرگس گردیده دچار

درد او رشگ و حسد خیرگی و بی‌ادبی است

زین همه درد فتاده است بدین حالت زار

خیره چشمی که ز بی‌شرمی و وز گستاخی

می‌کند دعوی همچشمی با نرگس یار

لاف شهلائی از آن چشم دریده نه عجب

برِ آن نرگس مست و برِ آن چشم خمار

حال نرگس را بگذار و به پرداز به سِیر

وز پرستاری بگذر به گه گشت و گذار

دور از چشم رقیبان به چمن رو با دوست

باغ را باید پیراستن از هر خس و خار

چند در خانه نشینی ز شبستان بدر آی

به تماشا قدمی سوی گلستان بردار

شهر را ساز رها دیده بپوش از مردم

رو به صحرا کن از این خلق دو رو روبکنار

سِیر کن باغ و چمن سوی گلستان بگذر

بگشا دیده‌ی تحقیق درآ از پندار

گل به گل سیر چمن کن به تماشا پرداز

قطره قطره چو گهر آبِ شُمَر را بشمار

به تأمل بنگر چون نگری لاله و گل

به تفکر بگذر چون گذری در گلزار

صفحه‌ی باغ یکی دفتر ارژنگ بود

که به هر برگش صد رنگ هنر رفته به کار

کلک نقاش طبیعت بنگر چون داده

صفحه‌ی بستان را زیور از نقش و نگار

[صفحه ۲۴۴]

آفرینش را یک طرح دلاراست ربیع

ز آفریننده یکی نقش دل‌انگیز بهار

هر ورق لاله‌ی حمراست تو را یک دفتر

هر خم سنبل بویاست تو را یک طومار

چشم دل باز کن و دیده‌ی حق بین بگشای

که در این ره به مؤثر ببری پی ز آثار

مشو از لطف خداداد بهاری غافل

حیف باشد که نگردیم از آن برخوردار

در بهاران به چمن بی‌می و مطرب منشین

دست تا می‌دهدت جام می‌از کف مگذار

هر کجا بر پا بزم طرب و عیش و سرور

هر که را بینی بگرفته به کف جام عِقار

خواند گل بار دگر باده کشان را به حضور

می‌گساران را ره داد به دربار چو پار

تا بود وقت و مِیَت هست بنوشان و بنوش

فرصت از دست مده وقت غنیمت بشمار

دم به دم جام طلب جام بده جام بگیر

پی ز پی باده بکش باده بزن باده بیار

(لب یار و لب جام و لب جوی و لب کشت)

تا به لب جان نرسد دست از این چارندار

ساقیا موسم عیش وطرب است از جا خیز

بده آن می‌که برد غم ز دل و جان فکار

روز عیش است و طرب موسم شادی و نشاط

روز عید است بباید که فتد جام بکار

روز عیدی که رسید آیه‌ی الیوم اکملت

گشت تکمیل در آن دین رسول (ص) مختار

وه چه عیدی که در آن خرم و خندان هرکس

وه چه روزی که در آن مست شعف خرد و کبار

عید فرخنده‌ی مسعود غدیر آن عیدی

که در آن عید علی (ع) جای نبی (ص) یافت قرار

در غدیر خم امروز علی (ع) گشت ولی

می‌از این خم زده زین خم بنما دفع خمار

بده آن می‌که روان پرورد و جان بخشد

نه شرابی که روان سوزد و کاهد افکار

نه مئی کان شکند قدر و فزاید خفت

نه شرابی که دهد خاری و کاهد مقدار

بزن آن باده که بر مستی عشق افزاید

نه شرابی که ز پی فتنه و شر آرد بار

بزن آن می که صفا بخش دل و جان گردد

دل و جان را نکند نشاء آن تیره و تار

بزن آن می که شوی هر چه فزون‌تر زان مست

بیشتر سازدت آگاه و فزون‌تر هشیار

حق گواه است که مقصود من این باده بود

گر سخن گفته‌ام از باده و می‌در اشعار

خورده‌ام باده ولی باده ز خم‌خانه‌ی عشق

زده‌ام می‌ولی از جام ولای ده و چار (ع)

از می‌مهر علی (ع) ساغر من لبریز است

شده‌ام مست از این باده وزین می‌سرشار

جز علی (ع) ساقی کوثر ز کدامین ساقی

خواهم آن می که کند دفع غم و رفع خمار

جان سپارم به که جز او که بود او جانان

بدهم دل به که جز او که بود او دلدار

[صفحه ۲۴۵]

اختیار دل و جان را به که جز او بدهم

کیست بر ملك دل و جان به جز آن شه مختار

که بود غیر علی (ع) عالم امکان را قطب

گِرد این نقطه ملك دور زند چون پرگار

غیر او کیست مرا یاور در روز حساب

بی‌غیر او کیست مرا یار و معین روز شمار

روز سختی به کجا آرم رو جز در او

که کند آسان گردید چو کارم دشوار

که گشاید گره از کار فروبسته‌ی من

پنجه‌ی عقده گشایش نبود گر در کار

غم خود را به که اظهار کنم غیر علی (ع)

خلق‌را کیست جز او یار و معین روز شمار

به جز او کار گه هستی را کیست مدیر

به جز او عالم امکان را دست که مدار

یا علی (ع) جز به تو امید ندارم به کسی

توئی امید من امید من از لطف برآر

چون کنم مدح تو ای شه که به پایان نرسد

گر همه عمر کنم مدح تو در لیل و نهار
عاجزم چون به مدیح تو همان به که سخن
به دعا ختم کنم چونکه مرا هست شعار
تا شود زنده جهان از دَم باد نوروز
تا کند جلوه گل و لاله بهنگام بهار
دوستانت همه دَم با طرب و عیش قرین
دشمنانت همه دم با غم و اندوه دچار
گرچه در چامه‌ی خود داده «متین» داد سخن
اندکی گفته به مدح تو سخن از بسیار
دیوان متین، ص ۲۷۴-۲۷۸.

متین اصفهانی (حسن بهنیا)

قبله‌ی قدّوسیان
باز به بستان نمود گل چو منوچهر چهر
لاله بر افروخت رخ چو آفتاب از سپهر
شد ز گل و لاله باغ سپهری از ماه و مهر
تطاول دی گذشت طبیعت آمد به مهر
باغ خزان دیده را گرفت در بر بهار
باز به طرف چمن باد بهاری وزید
در دمن و دشت و کوه لاله و ریحان دمید
بنفشه پیک بهار ز خاک سر بر کشید
بنفش و سرخ و کبود زرد و سیاه و سپید
به طرف هر گلسِتان بر لب هر جویبار
از دَم باد بهار وز قدم فرودین
تازه و نو شد زمان خرم و خندان زمین
[صفحه ۲۴۶]
باغ پر از یاسمن چمن پر از یاسمین
وزان نسیم از یسار دمان شمیم از یمین
از این زمین مشکبیز از آن هوا مشکبار
ابر برآمد به کوه سیل سرازیر گشت
ز دامن کوهسار ریخت به دامانِ دشت
غلطان غلطان رسید پیچان پیچان گذشت
کوه و در و دشت را سینه کشان در نوشت

شد به سوی رود و شط نعره‌زنان رهسپار
بهار گرد خزان از چمن و باغ رُفت
لاله دمید از دمن گل به گلستان شکفت
بلبل و گل یافتند مجال گفت و شنفت
گاه این گفت آن شنید گه این شنید آن بگفت
رسید هنگام وصل زمان بوس و کنار
خزان غم گشت طی بهار عشرت رسید
گل ز طرب گشت مست جامه ز شادی درید
صنوبر و کاج باز سر بفلک بر کشید
بر سر اطفال باغ سایه‌نشین گشت بید
به رقص برخاست سرو دست افشان شد چنار
مقیم کاشانه چند خیز و کن آهنگِ باغ
که زد فریدون گل تکیه بر اورنگِ باغ
شکفت از خرمی چو روی گل رنگِ باغ
مانی قدرت گشود دفتر ارژنگِ باغ
چه نقش‌ها زد ز گل به صفحه‌ی لاله‌زار
کنون که باد بهار وزید در بوستان
ساحت گلزار گشت غیرتِ باغِ جنان
گیتی چون گل شکفت تازه و نو شد جهان
رخت بباید کشید ز خانه در گلِستان
در چمن و باغ و راغ باید افکند بار
ماه من ای چهره‌ات غیرت ماه تمام
سروِ من ای طره‌ات مشگ فشان مشگ فام
چند نشینی خموش خیز و به مجلس خرام
آمد عید غدیر پر کن از باده جام
جام بده دمبدم ساغر پی پی بیار
غدیر خم را سزد سازی جام شراب
به که ز خم غدیر سر زند این آفتاب
کامروز در آن مقام حضرت ختمی مآب (ص)
به خلق ابلاغ کرد خلافت بوتراب (ع)
خواند علی (ع) را وصی به امر پروردگار
منبری آراستند بهر رسول (ص) اَنام
در آن مقام شریف کرد به منبر مُقام

خطاب کرد این چنین خطیب ذوالاحتشام

که بعد من مرتضی (ع) است بر امت من امام

به کشور دین بود او صاحب اختیار

[صفحه ۲۴۷]

گفت پس از من علی است راهبر راه دین

رئیس بر مسلمین امیر بر مؤمنین

اوست خدا را ولی اوست مرا جانشین

به هر که یاور منم علی است یار و معین

به هر که مولا منم علی است مولا ویار

عالَم غیب و شهود مظهر داور علیست (ع)

لنگر فُلک وجود فاتح خیبر علیست (ع)

مظهر حیّ ودود صِهر پیمبر علیست (ع)

کان کرم بحر جود ساقی کوثر علیست (ع)

آنکه ز جودش بود کاخ وجود استوار

عرش برین کمترین پله‌ی ایوان اوست

موسی عمران به طور واله و حیران اوست

عیسی گردون نشین طفل دبستان اوست

گوی وجود از شرف در خم چوگان اوست

چو دست قدرت کند از آستین آشکار

ای که مه آسمان پرتوی از روی تست

مطاف کروبیان خاک سر کوی تست

دام دل عارفان سلسله‌ی موی تست

قبله‌ی قدوسیان طاق دو ابروی تست

چون پی طاعت کنند رو به در کردگار

تا که بود در جهان خرّم و فیروز گل

تا چو رخ گلرخان هست دل افروز گل

تا که بود دلپسند هر شب و هر روز گل

تا به چمن سر زند به فصل نوروز گل

دهر کهن تا شود نو هر سال از بهار

یارت چون گل مدام شاد و دل افروز باد

مسعود باد اخترش بختش فیروز باد

هر سال بر او بهار هر روز نوروز باد

هر روز از عمر او بِه ز دگر روز باد

هر دم خندان بود چون گل در روزگار
ای که دل از مهر تو به شادمانی است جفت
نسیم مهرت ز دل غبار اندوه رُفت
طبع گل آرای من چو گل به مدحت شکفت
«متین» به مدحت بسی گوهر ناسفته سُفت
تا کند از جان و دل به خاک راهت نثار
دیوان متین، ص ۳۱۱-۳۱۳.

متین اصفهانی (حسن بهنیا)

به عشقِ عشقِ کل علی (ع)
بهار آمد و ز گل به باغ و راغ زد رقم
شد از صفا و خرمی جهان چو گلشن ارم
هوا به مشگ شد فرو صبا وزید دمبدم
سرودهای دلنشین ترانه‌های زیر و بم
[صفحه ۲۴۸]
بود بلند هر زمان رسد به گوش هر قدم
به سرو از تذروها به گلبن از هزارها
وزید باد فرودین بود زمان زمان گل
زمان زمان گل بود جهان همه جهان گل
جهان همه جهان گل جهان بیکران گل
نسیم هر طرف وزان کنار گل میان گل
به باغ و راغ و بوستان رسید کاروان گل
به هر چمن به هر دمن ز گل گشود بارها
عروس گل به گلستان گشود روی دلربا
گشود روی دلربا به عندلیب زد صلا
به عندلیب زد صلا که ای اسیر مبتلا
زمان هجر گشت طی گه وصال شد بیا
گه وصال شد بیا بیا بیا به سوی ما
بیا به سر رسید اگر کشیدی انتظارها
الا که روزگارها کشیدی انتظار گل
بیا که روزگار شد دوباره روزگار گل
به گِرد باغ و بوستان کشیده بین حِصار گل
پَری رُخان ز هرطرف یمین گل یسار گل

دوند روی سبزه‌ها چمند در کنار گل
ز جای پا به سبزه‌ها نهند یادگارها
شده است آب از صفا تمام پیکر آینه
بود ز فرق تا قدم ز پای تا سر آینه
به جوی و رود ساخته ز چهر انور آینه
رواست طعنه گر زند بَر آینه هر آینه
ندارد امتیاز اگر ز روشنی بر آینه
فتاده عکس روی گل چرا در آبشارها
ستاده سروها ببین کنار هم چمن چمن
نشسته سبزه‌ها نگر به گرد هم دمن دمن
ز برگهای لاله بین عقیق‌ها یمن یمن
ز قطره‌های ژاله بین درّ و گهر عدن عدن
به لاله زار مشگ چین ختا ختاختن ختن
مگر که مِشگ جای گل دمد ز لاله زارها
گذشت موسم خزان دوباره نوبهار شد
دوباره فرّ فرودین چو پار آشکار شد
چمن تمام دشت چین دمن همه تتار شد
ز عطر جان فزای گل نسیم مِشگبار شد
کنون که از صفای گل چمن بهشت‌وار شد
بهشت روی من بچم به طرف سبزه‌زارها
[صفحه ۲۴۹]
نظر به طرف باغ کن طراوت بهار بین
کران گرفته تا کران چمن بهشت وار بین
بگوش لاله در چمن ز ژاله گوشوار بین
به جلوه سرو و کاج را کنار جویبار بین
به دور گل ز هر طرف هزارها هزار بین
به نغمه‌های زیر و بم فراز شاخسارها
فراز شاخسارها نوای سار خوش بود
به شاخ سرو ناله‌ی تذرو زار خوش بود
ز هر حدیث در چمن حدیث یار خوش بود
نسیم اگر ز کوی او کند گذار خوش بود
به باغ با نگار رو که با نگار خوش بود
گر اندکی کنند کم ز ناز خود نگارها

بیا به باغ و بوستان نظاره کن نظام گل
جمال گل جلال گل کمال گل مقام گل
رکوع گل سجود گل قعود گل قیام گل
زبان حال این بود به گوش تو پیام گل
که تا ز ژاله در چمن لبالب است جام گل
بگیر جام و خویش را رسان به میگسارها
ز چشم خویش ساقیا به من شراب ناب ده
ز جام ده ز چشم ده ز هر دو بیحساب ده
ثواب کن به تشنه ای ز حال رفته آب ده
ز جام آفتاب گون می‌چو آفتاب ده
خمار می‌کشد مرا بتا بط شراب ده
بتا بط شراب ده علاج کن خمارها
چنین که مشگبو صبا به لاله‌زار می‌رسد
عبیر بیز میوزد عبیر بار میرسد
ز کوی دوست آمده ز سوی یار می‌رسد
نوید عیش و خرّمی ز هر کنار می‌رسد
ز شوق می‌طپد دلم مگر که یار می‌رسد
بلی بهار چون رسد بهم رسند یارها
بهار با تو خوش بود برای من نگار من
برای من که همچو تو گلی است در کنار من
بهار من توئی توئی نگار گلعذار من
بهار من بهشت من بهشت من بهار من
بهار بی‌وجود تو نمیخورد به کار من
چه لطف بی‌تو هر قدر که آید این بهارها
مرا ببخش ساقیا ز چشم میگسار می
ز بوسه نقل کن عطا ز لعل آبدار می
ز می‌متاب رو بزن نهان و آشکار می
بنوش می‌ببخش می‌بزیر می‌بیار می
[صفحه ۲۵۰]
تمام سال خوش بود خصوص در بهار می
میان سبزه‌زارها کنار جویبارها
بیار می‌که موسم طرب ز دست می‌رود
خوش آنکه مست آمد و خوش آنکه مست می‌رود

که مست می‌ز نیستی به سوی هست می‌رود
کدام کس برون ز خود چو می‌پرست می‌رود
بلی به کوی حق ز خود هر آنکه رست می‌رود
نه آنکه کرده سد ره ضَیاع‌ها [۱۸۴] عَقارها [۱۸۵].
می‌از خم غدیر ده به عشق مرتضی علی (ع)
بده به عشق عشق کل ولی کبریا علی (ع)
علی (ع) که در جهان اگر نبی (ص) نبود با علی
به حق حق که هم قدر نداشت جز خدا علی (ع)
علی (ع) که بود شبه‌ها که حق خداست یا علی
به حق اگر که خلق را نخوانده بود بارها
علی (ع) که برفراشت حق به دست او لوای دین
علی (ع) که در غدیرخم نبیش خواند جانشین
علی ولی کبریا علی امیر مؤمنین
علی (ع) پناه انبیا علی (ع) رسول (ص) را معین
علی (ع) که بر درش نهد فرشته رخ ملک جبین
علی (ع) که حق به دست او سپرده اختیارها
علی (ع) که هست درگهش به خلق مأمن رجا
علی (ع) که بر درش برد مُرادمند التجا
نیافت گر مراد از او مراد خواهد از کجا
به غیر درگهش رود کدام سو کدام جا
کجا رود چو رد شود کسی ز درگه خدا
کجا روند از درش به درد و غم دچارها
ازل ز ابتدای او نشانه‌ای و آیتی
ابد ز انتهای او علامتی حکایتی
بدایتش اگر بود خدای را بدایتی
نهایتش اگر بود خدای را نهایتی
ز جود او وجودها اشارتی کنایتی
بقای روزگار او برون ز روزگارها
علی (ع) که مهر پرتوی بود ز نور روی او
علی (ع) که آبروی دین بود ز آبروی او
علی (ع) که گلشن جنان شمیمه‌ای ز کوی او
علی (ع) که چشم انبیاء چو ما بود بسوی او
[صفحه ۲۵۱]

علی (ع) که های و هوی من بود زهای و هوی او
علی (ع) که هست پنجه‌اش گره‌گشای کارها
ز افتخار مدح او مرا چه افتخار به
ز کارها که می‌کنم از این کدام کار به
ز یارها که جسته‌ام از او کدام یار به
که از شهان روزگار از او به روزگار به
از او به قدر و مرتبت که پیش کردگار به
که پیش کردگار به از او ز شهریارها
الا که قطره‌ای بود محیط از عطای تو
الا که چرخ پایه‌ای ز کاخ اعتلای تو
«متین» مسمطی چنین سروده در ثنای تو
نشسته تا که بشنود ز لطف مرحبای تو
مگر نصیب او کند ز مرحمت خدای تو
شود به خاک درگهت ز خیل خاکسارها
همیشه تا که سر زند به باغ در بهار گل
همیشه تا که بشکفد به طرف لاله‌زار گل
همیشه تا مَثَل بود به روی خوب یار گل
همیشه تا ز دل برد به رنگ و بو قرار گل
همیشه تا که می‌برد غم از دل فکار گل
شکفته تا چو گل بود رخ امیدوارها
هر آنکه باد یار او خدای باد یار او
به روزگار دمبدم فزاید اعتبار او
چو گل به خرمی رود مدام روزگار او
زلال عشرت و طرب بود به جویبار او
بهیچ گاه عقده‌ای نیفتد به کار او
مباد همچو خصم او اسیر گیر و دارها
دیوان متین، ص ۳۲۶-۳۳۱.
[صفحه ۲۵۲]

محدثی (جواد)

خاطره‌ی غدیر (شعر نو)
اینک پیامبر
در بازگشت از سفرِ خانه‌ی خداست

پیغمبر از رسالت خود، شاد و سربلند
مسرور از رسالتِ انجام گشته‌اش
دریای بیکرانه‌ی قلبش ز موجِ شوق
همواره در تلاطم و، همواره در طپش
عشقِ خدا فکنده بجانش شراره‌ها
یادِ خدا گرفته از او فرصت و مجال
نامِ خدای داده بگفتارِ او جَلا
اعمالِ حجّ رسیده به پایان، ولی اُفق
چشم انتظارِ حادثه‌ها در غدیر خُم
بیدار مانده است...
...
در پهنه‌ی غدیر
در زیرِ شعله‌های فروزانِ آفتاب
انبوهِ حاجیان که فزونتر ز صد هزار
در پهنه‌ی وسیع غدیر ایستاده‌اند
یک کاروان رَسته ز بندِ نفاق و کین
یک کاروان خسته در اینجا ستاده است
خورشید هم شراره‌ی سوزان خویش را
ریزد بروی سینه‌ی تفتیده‌ی زمین
دشتی پُر از مَحبّت و احساس و دوستی
دشتی پُر از حرارت و ایمان
گُسترده‌ی غدیر
...
[صفحه ۲۵۳]
جز با صفا و مِهر، جوابی نداده است
آنجا که راهها همه سویِ ستمگری است
راهی به سوی عدل و سعادت گشوده است
در گیر دار گرمیِ این مشهدِ عظیم
در اوج این شکوه
از سوی آفریدگارِ جهانْ آفرین (خدا)
از آسمان بگوش محمّد (ص) ندا رسید
یا ایّها الرسول...
یا ایّها الرسول...

اسلام را چه خوب بیان کرده‌ای به خلق

امّا هنوز رهبرِ ملت پس از رسول

تعیین نگشته است

ارکانِ استوارِ رسالت تمام نیست

رُکنِ بزرگِ مذهبِ امّت امامت است

...

اینک پیامبر

در بازگشت از سفرِ خانه‌ی خدا

در اولین دقایقِ آن حَجّهُ الوداع

مأمور گشت تا برساند بگوش خلق

والاترینْ عمیق‌ترینْ نکته را ز دین

فرمان رسید، تا که به مردم نشان دهد

لایقترینْ شجاعترین فردِ مسلمین

پیغمبر (ص) از جهازِ شتر منبری بساخت

در آن فضایِ باز

...

دستِ علی (ص) گرفت و ببالای سر رساند

[صفحه ۲۵۴]

تا هر که بود، رهبرِ آینده را شناخت

آن رهبری که اوستْ مدارِ نظام دین

آن رهبری که اوستْ فقط مظهرِ خدا

آن کس که چشمه‌های فضیلت در او روان

آنکس که در زمین

در دوره‌ی زمان

شایسته‌تر از او نبُوَد مرد در جهان

چشمانِ روزگارِ کُهنسالِ چرخ پیر

هرگز چنین نشانِ فضیلت ندیده است

دستانِ باغبانِ طبیعتْ ز شاخِ عِلم

هرگز گُلی به جلوه‌ی این گُل نچیده است

دامانِ قرنهای فراوان و بی‌شمار

هرگز دُری به جلوه‌ی این دُر نسُفته است

...

اینک غدیر، خاطره‌ی این شکوه را

اینک غدیر، یاد چنان روز نیک را
در یادها و خاطره‌ها زنده می کند
اینک غدیر، زندگی آن امام را
مانند درسهای گرانقدر و پُر ثمر
تکرار می کند
با ما چو اوستاد
در راه و رسم شیوه‌ی آموزشِ صحیح
رفتار می کند.
در خلوت علی (ع)، ص ۳۳۲-۳۳۶.
[صفحه ۲۵۵]

محفوظ اصفهانی

بزم بهشت
سقاک اللّه ای ساقی دل‌پذیر
سقانی ز مینای خم غدیر
بده جامی از آن مِی روح‌بخش
کز آلودگی پاک سازم ضمیر
به بزم بهشتم برد پای کوب
اگر لطف ساقی شود دستگیر
بده جرعه‌ای تا که مستم کند
بصحرای پر وحشت دارو گیر
نبی (ص) چون ادا کرد حجّ وداع
بر او وحی شد از خدای قدیر
که بَلِّغ رِسالاتِکْ از امر ما
تو بر خلق هستی بشیر و نذیر
جماعت فزونند ز یکصد هزار
بهمراه او از صغیر و کبیر
بخم غدیر انجمن ساختند
به امر نبی (ص) خسرو بی‌نظیر
بپا منبری از جهاز شتر
در آنجا نمودند بهر بشیر
بمنبر رسول خدا پا نهاد
که بینند او را کبیر و صغیر

پس از حمد خلاق جل علا
بگفتا در آن اجتماع کثیر
مرا وحی نازل شد از کردگار
که تعیین نمایم وصی و وزیر
منم آنکه از کفر و کین و نفاق
رهاندم شما را چه بُرنا چه پیر
رساندم بعزّت هر آنکس که بود
ز کفر و ضلالت ذلیل و حقیر
کنون وقت رحلت ز دار جهان
رسیده است بر من زحی خبیر
علی (ع) را سپس خواند در نزد خویش
گرفتش ببالای منبر ز زیر
بگفتا بهر کس که مولا منم
به او این علی (ع) هست مولا و میر
علی ابن عم و وصی من است
بود این علی (ع) دین حق را ظهیر
[صفحه ۲۵۶]
منم شهر علم و علی (ع) در مراست
بود این علی (ع) مؤمنانرا امیر
هر آنکس کند پیروی از علی (ع)
رود در جنان وارهد از سعیر
پس آنگاه برداشت دست دعا
بدرگاه پروردگار قدیر
که یا رب هر آنکس محبّ علی (ع) است
دو عالم بَرو باش خود مستجیر
هر آنکس بود دشمن این علی (ع)
تو خود دشمنش باش در هر مسیر
دعای نبی (ص) چون بپایان رسید
شد آن عرصه چون عرصه‌ی دار و گیر
نمودند بیعت همه با علی (ع)
عمر گفت بخٍّ لک یا امیر
توئی میر و سالار و مولای ما
پس از مصطفی تا بیوم العسیر

تو را چونکه «محفوظ» آید اجل
به مهر و تولای حیدر (ع) بمیر
دیوان محفوظ، ص ۳۴-۳۵.
[صفحه ۲۵۷]

محیط قمی

در تهنیت غدیر ومنقبت حضرت امیر مؤمنان (ع)
گرفت عهد ز اشیا دو روز رب قدیر
یکی بروز الست و یکی به‌روز غدیر
گرفت عهد ز ذرات بر خدایی خویش
نخست روز و دُویم روز بر خلافت میر
شه سریر ولایت علیّ عمرانی
که از فزونی نتوان فضائلش تقریر
نخست روز اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ فرمود
بدون واسطه بی‌بعثت رسول و سفیر
الست اولی بالمؤمنین من انفسهم
سرود روز دوم ز امر حق رسول بشیر
بلی به‌روز دوم یافت دین حق تکمیل
به نص آیه‌ی اکمال و بیّنات کثیر
گشای گوش حقیقت نیوش تا بر تو
ز شرح روز دوم شمه‌ای کنم تقریر
بحکم نص صریح و تواتر و اِجماع
ثبوت یافته در نزد عالمان خبیر
که روز ثامن عشر دوم ز ذی حجه
که از الست به عید غدیر گشته شهیر
پس از فراغت اعمال حج بازپسین
رسید خواجه‌ی لولاک چون بخم غدیر
بُدند ملتزم موکب شرف زایش
ز سرفرازان جمعی کثیر و جَمِّ غَفیر
به‌حضرت نبوی (ص) جبرئیل شد نازل
به امر بار خدا ایزد سمیع و بصیر
بخواند آیه‌ی یا ایّها الرسول بر او
که هست امر به‌نصب امیر خیبر گیر

مفاد آیه که اصل غرض رسالت را

بود رساندن و تبلیغ این مهم خطیر

نکرده‌ای تو رسالات خویش را تبلیغ

گر این رسالت ماند بپرده‌ی تستیر

مدار بیم ز مردم که حفظ یزدانت

نگاه دارد از شر منکران شریر

رسول اکرم (ص) ابلاغ امر یزدان را

فرود آمد در آن مقام بی‌تأخیر

نمود انجمنی آنچنان که مانندش

ندیده است و نبیند دگر سپهر اثیر

[صفحه ۲۵۸]

شمار خلق ز سبعین الف افزون بود

سخن کنم ز کمی در گذشتم از تکثیر

برای آنکه تمامی خلق بینندش

که کس نگوید تبلیغ را شده تقصیر

نمود منبری آماده از جهاز شتر

فراز عرشه بر آمد رسول عرش سریر

بخواند آیت تبلیغ را بصوت بلند

پس از ستایش یزدان بی‌شریک و نظیر

بلی بپاسخ گفتند اهل انجمنش

تمام متفق القول از کبیر و صغیر

گرفت عهد ازایشان چو بر رسالت خویش

نمود آمدن جبرئیل را تقدیر

گرفت دست علی را بدست و کرد بلند

چنانکه در نظر ناظران نماند سَتیر

بگفت هر که منش مقتدا و مولایم

علی است او را مولا علی بر اوست امیر

چنانکه هارون از بهر موسی عمران

علی مراست وصی و علی مراست وزیر

نمود از پی اتمام حجّت و تبلیغ

مر این کلام فرح‌بخشِ جانفزا تقریر

سپس سرود که یا رب وال من والاه

ظهیر و ناصر او را ظهیر باش و نصیر

نخست تابع او را عزیز دار مدام
حسود و منکر او را نمای خوار و حقیر
نزول آیه‌ی الیوم را پس از این امر
بگفت از پی تکمیل امر حق تکبیر
سه روز کرد در آنجا وقوف و از مردم
گرفت بیعت بهر امیر خیبر گیر
زبان به بخ بخ گشود بن خطاب
برای تهنیت میر بی‌عدیل و نظیر
ازین قضیه برآشفت حرث بن نعمان
که بد منافق و کافر دل و خبیث و شریر
بَرِ رسول خدا آمد و زبان بگشود
ز روی کینه‌ی خصمانه بر کشید نفیر
بخشم گفت که ما را به هر چه کردی امر
بظاهر از تو شنیدیم چون نبود گزیر
کنون بگوئی باشد علی پسر عم من
امیر بر همه‌ی خلق از صغیر و کبیر
خدای گفته چنین یا تو خویش می‌گوئی
رسول اکرم (ص) فرمود گفته حی قدیر
سرود حرث خدایا گر این سخن صدق است
بمن فرست عذابی در آن مکن تأخیر
فرود آمد سنگی ز آسمان بسرش
ز خشم ایزد و شد رهسپار سوی سعیر
«محیط» را خط بطلان کشیده شد بگناه
بدست شوق چو کرد این حدیث را تحریر
دیوان محیط، ص ۶۶-۶۹.
[صفحه ۲۵۹]

مداح شوشتری (میرزا عبدالرسول)

در تهنیت عید غدیر و مدح و منقبت حضرت امیر (ع)
ساقی تو شررها زن از باده مرا بر جان
بِرهان دگرم از این برخیز و بیار از آن
مستند از آن رندان در بزمگه کیهان
سرشار مرا خوشتر ساغر به سوی بستان

زان باده خرابم کن کاباد شود ویران
گل چهره مرا آذر بر قلب مکدّر زن
یعنی که ز جا دستی برخیز و به ساغر زن
صد طعنه از آن ساغر بر لاله‌ی احمر زن
زین پس تو مرا پرچم بر قلّه‌ی خاور زن
زیرا که‌بود خورشیداز پرتو ما رخشان
از نکهت فروردین گلها همه خندان شد
کوه از ورق نسرین چون روضه‌ی رضوان شد
صحرا و چمن رنگین از نرگس و ریحان شد
چون ساق بتان سیمین هر سرو به بستان شد
گردیده به یک پایی مستانه همه رقصان
اندر سر من مطرب شور دگر است امروز
کاین جام زمرّد پر از لعل‌تر است امروز
زین خامه‌ی مشک افشان ریزان گهر است امروز
باران ز لبش مرجان بر خشک و تر است امروز
گویی تو جواهر بار ابریست که در نیسان
عشقی است عجب امروز کاین خامه به سر دارد
چون زخمه‌ی تار از شوق بر صفحه مقر دارد
یکدم ز دو لب جاری صد تنگ شکر دارد
شیرین سخنی مدغم با عنبر تر دارد
عطّار بگو بندد امروز در دکّان
در وقت سحرگان کز مرغ سفیر آمد
بر گوش دل الهامم از حیّ قدیر آمد
کای بنده ترا، صهبا از خمّ غدیر آمد
می‌نوش که بر منبر فرخنده بشیر آمد
آنکس که ز ما نازل گردیده به وی قرآن
شاهی که مهین تاجش بر فرق شد از لولا
اجلال خداوندی یکسر شد ازو پیدا
بر معنی «لا» از وی گردید عیان «الّا»
محکم شده در عالم زو نکته‌ی استثنا
[صفحه ۲۶۰]
تا گشته ز حق باطل در کتم عدم پنهان
نازل ز خدا جبریل امروز به احمد شد

خندان چو گل سوری بر چهر محمّد (ص) شد
گفت ایکه فراز عرش بر کاخ تو مسند شد
امری به شما فوری از قادر سرمد شد
کاری به ظهور ایندم اوصاف شه مردان
آندم به غدیر خم با شوکت و جاه و فر
بر پای نمود آن شه در لحظه یکی منبر
از ماه رخش اصحاب چون خیل نجوم از هر
بالا شد و بر دستش بازوی شه صفدر
بر خلق بیان فرمود از جانب حق فرمان
کای خلق نظر دارید این لحظه سوی بالا
بینید مرا بر دست بازوی شه والا
بر هر که منم مولا او راست علی مولا
چون من بودش پیدا افسر به سر لولا
مولای پس از احمد باشد علی عمران
از مشرق طبعم زد خوش مطلعی از نو سر
چون خور که به صد حشمت طالع شود از خاور
یا آنکه شد از ظلمت ظاهر مگر اسکندر
کز افسر دارایی بگرفت همه زیور
تا آنکه نثار آرد اندر قدم سلطان
شاهی که به صولت شد نامش اسدِ رحمان
بر قبضه‌ی شمشیرش قهر مَلِکِ منّان
آن حیدر خیبر گیر آن صفدرِ هر میدان
در معرکه‌ی عدوان تیغ غضب یزدان
خونها شدش از صمصام جاری ز لب شریان
آنکس که ز جنّ و انس خوانند ورا، کرّار
از پرتو شمشیرش یک شعله جحیم و نار
بر قلب عدو تیرش چون برق که بر کهسار
از دست خداوندی کوهست بسی قهّار
دشمن نبرد در رزم جز جان به سوی نیران
زان باده‌ی صهبایی چون لعل لب دلبر
از همّت او سرشار امروز مرا ساغر
لیکن چکنم شعرم در منقبت حیدر
چون زیره که در کرمان یا دیبه که در شوشتر

آورده و یا «مدّاح» گوهر به سوی عمّان
با این همه‌ی شوکت ای وارث پیغمبر
در کرب و بلا بنگر زینب شده بی‌یاور
بیمار تو در زنجیر با حال دل مضطر
زنها به بیابانها شد خیمه پر از لشگر
اصحاب تو اندر خون اطفال تو سرگردان
از خاک نجف شاها یک لحظه سفر بنما
ای دست خدا دستی بر تیغ دو سر بنما
[صفحه ۲۶۱]
از خونِ گلویِ خصم عالم همه‌تر بنما
بر نعش عزیز خویش از مِهر نظر بنما
بین یوسفت از گرگان گردیده به خون غلطان
ای شیر خدا زین غم زینب شده خونین دل
چون شبل تو کرد آخر در کرب و بلا منزل
اکبر به زمین بی‌سر لیلا به سوی محمل
گفتا که امید من از وصل تو شد مشکل
جز آنکه شوم تا شام بر صبح رُخت گریان
دیوان وفائی شوشتری، [۱۸۶] ص ۱۹۸-۲۰۰.
[صفحه ۲۶۲]

مشفق کاشانی (عباس کی‌منش)

کوکبه‌ی حیدری
دیده فرو بند از این خاکدان
توسنِ اندیشه بر افلاک ران
گر پر پرواز دهی آه را
مِهر شوی بزمگه ماه را
کم نه‌ای از ذرّه، چو خورشید باش
مشتری خلوت ناهید باش
با سفری پیک سحر همرکاب
تا حرم پردگی آفتاب
بگذر و بگذار به خود فرشیان
ای دل تو همنفس عرشیان
خانه بپرداز و ره اوج گیر

دل همه دریا کن و در موج گیر
ریز به پیمانه‌ی آزادگی
باده ز میخانه‌ی دلدادگی
سرخوش از این باده، به مستی گرای
نیست شو و باز به هستی گرای
ای همه دل، جان شو و آزاد شو
تن به خراب افکن و آباد شو
زمزمه پرداز به باغ فلک
نغمه سرایی به سرای ملک
از زبر چرخ برین، خاک را
خاک نه، آیینه‌ی افلاک را
مظهر اسرار الهی نگر
آنچه دلت خواست کماهی نگر
موج فشان بر زبر آبگیر
رحمت حق خیمه زده در غدیر
تافته از دوش نبی آفتاب
خیره در او چشم دل شیخ و شاب
از لب احمد پی اکمال دین
ها، بشنو زمزمه‌ی راستین!
اینکه مرا زینت دوش آمده‌ست
جان ز ولایش به‌خروش آمده‌ست
بعد من، او راهبر و رهنماست
سرور مردان خدا، مرتضی است
صف شکن پهنه‌ی میدان، علی (ع)
نور هدی، مظهر یزدان، علی
[صفحه ۲۶۳]
گوی فلک در خم چوگان او
جان جهان در گرو جان او
حافظ آیین محمّد بود
جلوه‌ای از پرتو سرمد بود
تا پی توحید، علم برگرفت
شیر خدا راه ستمگر گرفت
تیغ دو سر یافت به نام‌آوری

تافت از او کوکبه‌ی حیدری

کفر به نیرنگ چو دفتر گشود

بر شد و بر هم زد و خیبر گشود

یاور من، بنده‌ی خاص خداست

معرفت‌آموز دل اولیاست

پرتو تابان حرمِ کبریا

سرزده از کنگره‌ی «هَلْ اَتی»

تابش خورشید ز بام علی است

سکه‌ی توحید، به نام علی است [۱۸۷].

[صفحه ۲۶۴]

موسوی گرمارودی (سید مصطفی)

گل همیشه بهارم

گل همیشه بهارم، ببین خزان باقی است

خراش صاعقه بر چهر آسمان باقی است

حدیث سیلی توفان به چهره‌ی گل سرخ

هنوز بر دهن یاس و ارغوان باقی است

ز ابر فتنه تگرگی که ریخت بر سر ما

هزار غنچه‌ی پرپر به بوستان باقی است

نشان مرگ و بلا بود در کویر سکوت

غریو رعد که در گوش هر کران باقی است

شکست کشتی امن از شقاوت توفان

به روی آب فقط دست بادبان باقی است

هزار سال گذشت و ز تازیانه‌ی برق

شیار زخم بر اندام ناروان باقی است

پرندگان بهاری ز باغ کوچیدند

به روی شاخه نشانی ز آشیان باقی است

امید رویش گل را خزان ربود ز باغ

امید رجعت سرسبز باغبان باقی است

گل همیشه بهارم غدیر آمده است

شراب کهنه‌ی ما در خم جهان باقی است

خدای گفت که «اکملتُ دینَکُم» آنک

نوای گرم نبی در رگ زمان باقی است

قسم به خون گل سرخ در بهار و خزان
ولایت علی و آل، جاودان باقی است
گل همیشه بهارم بیا که آیه‌ی عشق
به نام پاک تو در ذهن مردمان باقی است
نسیم غدیر، ص ۱۷۹-۱۸۰.
[صفحه ۲۶۵]

مفتقر اصفهانی (آیةالله العظمی آقای شیخ محمدحسین غروی اصفهانی)

باده بده ساقیا
باده بده ساقیا، ولی ز خمّ غدیر
چنگ بزن مطربا، ولی بیاد امیر
تو نیز ای چرخ پیر، بیا ز بالا به زیر
دادِ مسرّت بده، ساغر عشرت بگیر
بلبل نطقم چنان، قافیه‌پرداز شد
که زهره در آسمان، بنغمه دمساز شد
محیط کون و مکان، دائره‌ی ساز شد
سَروَر روحانیان، هو العلیُّ الکبیر
نسیم رحمت وزید، دهْرِ کهن شد جوان
نهال حکمت دمید، پر ز گل ارغوان
مسند حشمت رسید، به خسرو خسروان
حجاب ظلمت درید، ز آفتاب منیر
وادی خمّ غدیر، منطقه‌ی نور شد
یا ز کف عقل پیر، تجلّی طور شد
یا که بیانی خطیر، ز سرّ مستور شد
یا شده در یک سریر، قِران شاه و وزیر
شاهد بزم ازل، شمع دل جمع شد
تا افق لم یزَلْ روشن از آن شمع شد
ظلمت دیو و دغل، ز پرتوش قَمعْ شد
چه شاه کیوان محلّ، شد به فراز سریر
چو بر سر دست شاه، شیر خدا شد بلند
بتارک مِهر و ماه، ظِلّ عنایت فکند
بشوکت فرّ و جاه، بطالعی ارجمند
شاه ولایت پناه، به امر حق شد امیر

مژده که شد میر عشق، وزیر عقل نخست

بهمّت پیر عشق، اساس وحدت درست

به آب شمشیر عشق، نقش دوئیّت بشست

بزیر زنجیر عشق، شیر فلک شد اسیر

فاتح اقلیم جود، بجای خاتم نشست

یا به سپهر وجود، نیّر اعظم نشست

یا به محیط شهود، مرکز عالم نشست

روی حسود عنود، سیاه شد همچو قیر

صاحب دیوان عشق، عرش خلافت گرفت

مسند ایوان عشق، زیب و شرافت گرفت

گلشن خندان عشق، حسن و لطافت گرفت

نغمه‌ی دستان عشق، رفت به اوج اثیر

[صفحه ۲۶۶]

جلوه به صد ناز کرد، لیلی حُسن قِدم

پرده ز رخ باز کرد، بدر مُنیر ظُلَم

نغمه گری ساز کرد، معدن کلِّ حِکَم

یا سخن آغاز کرد، عن اللّطیف الْخبیر

به هر که مولا منم، علی است مولای او

نسخه‌ی اسماء منم، علی است طغرای او

سرّ معمّا منم، علی است مَجلای او

محیط انشاء منم، علی مدار و مدیر

طور تجلّی منم، سینه‌ی سینا علی است

سرّ انااللَّه منم، آیت کبری علی است

دُرّه‌ی بیضا منم، لؤلؤ لا لا علی است

شافع عقبی، منم، علی مُشار و مشیر

حلقه‌ی افلاک را، سلسله جنبان علی است

قاعده‌ی خاک را، اساس و بنیان علی است

دفتر ادراک را، طراز و عنوان علی است

سیّد لولاک را، علی وزیر و ظهیر

دائره‌ی کُنْ فکان، مرکز عزم علی است

عرصه‌ی کون و مکان، خِطّه‌ی رزم علی است

در حرم لا مکان، خلوت بزم علی است

روی زمین و زمان، به نور او مستنیر

قبله‌ی اهل قبول، غُرّه‌ی نیکوی اوست
کعبه‌ی اهل وصول، خاک سر کوی اوست
قوس صعود و نزول، حلقه‌ی ابروی اوست
نقدِ نفوس و عقول، ببارگاهش حقیر
طلعت زیبای او، ظهور غیب مصون
لعل گُهَر زای او، مصدر کاف است و نون
سرّ سُوَیدای او، منزّه از چند و چون
صورت و معنای او، نگنجد اندر ضمیر
یوسف کنعان عشق، بنده‌ی رخسار اوست
خضر بیابان عشق تشنه‌ی گفتار اوست
موسِی عمران عشق، طالب دیدار اوست
کیست سلیمان عشق، بر در او؟ یک فقیر
ای به فروغ جمال، آینه‌ی ذوالجلال
«مفتقر» خوش مقال، مانده به وصف تو لال
گرچه بُراق خیال، در تو ندارد مجال
ولی ز آب زُلال، تشنه بود ناگزیر [۱۸۸].
[صفحه ۲۶۷]

منشی کاشانی (حسینعلی)

فرّخ و فرخنده باد...
فرّخ و فرخنده باد، عید سعید غدیر
که باشد از حدّ فزون، مبارک و دلپذیر
به امر یزدان پاک، به حکم حیّ قدیر
نبی به روزی چنین، ساخت علی را امیر
به جمله‌ی مؤمنین، به زمره‌ی مؤمنات
چونکه به خمّ غدیر، کرد پیمبر نزول
گَرد قدومش کشید، فلک به چشم قبول
از اَحد لَمْ یَزَلْ، وز صَمَد لا یَزول
حضرت جبریل شد، رسول، نزد رسول
نخست از حق رساند بدو سلام و صلات
پس از سلام و صلات، باز رساند این پیام
که ای امام امم، که ای رسول انام
«بَلِّغ ما اُنزِلَ الیکَ» بر خاص و عام

و گرنه بنموده‌ای رسالتی ناتمام

که حق نگهدار توست از همه‌ی حادثات

ای شه عالی نسب، وی مه والا جناب

ز ایزد آورده‌ام، چنین به سویت خطاب

که در بَرِ مرد و زن، به محضر شیخ و شاب

خیز و علی را نمای، ز خویش نایب مناب

که بسته بر دست اوست گشایش مشکلات

علی بود آنکه هست دین خدا را نصیر

علی بود آنکه هست بهر تو یار و ظهیر

ندارد از ممکنات هیچ شبیه و نظیر

نیست به‌احکام دین پس‌ازتو چون‌او خبیر

از همه داناتر است بر سُنَن و واجبات

علی است کز بعد تو اشرف و اولاستی

بر همه‌ی کائنات ولیّ والاستی

آنکه به توحید و شرک فزودی و کاستی

کینِ وی و مِهر او در همه اشیاستی

هذا مِلْحٌ اُجاج، هذا عَذْبٌ فُرات

[صفحه ۲۶۸]

همین علی بود و بس که مر ترا یار بود

به روز رزم و نبرد یار و مددکار بود

به کار دینش مدام کوشش بسیار بود

قاتل کفّار گشت قامع فُجّار بود

به خاکِ خواری فکند تن از طُغات و عُصات

گرفت ختم رسل دست علی را به دست

چنانکه مشهور شد بر همه بالا و پست

گفت به صوت جلی آن شه یزدان‌پرست

علی است از بعد من امیر بر هر که هست

علی است نِعْمَ الأمیر علی است خیرُ الوُلات

محبّ او را حبیب داور و دادار باد

عدوی او را عدو ایزد قهّار باد

یاور او را خدای، یار و مددکار باد

خاذل او نزد حق در دو جهان خار باد

هست گر از مسلمین یا بوَد از مسلمات

رسول اکرم چو کرد مثال حق امتثال
خطاب عزّت رسید از سُبُحات جلال
که دین اسلام یافت اینک حدّ کمال
نعمت من شد تمام به مسلمین بِالْمآل
از این عمل راضی است ذات جمیل الصّفات
ای مَلِک مُلْک دین علیِّ عالی مقام
که حق ترا ساخته وصیّ خَیرُ الأنام
منطق «منشی» کُنَد، مدح تو هر صبح وشام
به چشم لطف و کرم بر او نظر کن مُدام
که هست باری گران او را از سیّئات
جهان بود تا به جای، باد بجا نام تو
توسن ایّام باد، تا به ابد رام تو
کوس ولایت زنند، بر زبَرِ بام تو
باد به دلخواه تو، صبح تو و شام تو
این یک خَیْرُ الْمَساء و ان یک نِعْمَ الْغَدات [۱۸۹].
[صفحه ۲۶۹]

موید خراسانی (سید رضا)

مرد کعبه و غدیر
منّت خدای را که بشکرانه غدیر
گشتم دوباره مست ز پیمانه غدیر
وقتی گشوده شد در میخانه غدیر
مستان زدند باده مستانه غدیر
روز غدیر راز خدای قدیر ماست
اسلام سربلند ز روز غدیر ماست
عید غدیر روز بیان حقایق است
روز طلوع فجر یقین صبح صادق است
این عید اهل دین و عزای منافق است
روز سُرور و شادی مخلوق و خالق است
روز سخن ز رهبر معصوم گفتن است
نفرین به ظلم کرده ز مظلوم گفتن است
روز غدیر عید بزرگ امامت است
عید غدیر اعظم اعیاد امّت است

عید بزرگ شیعه و عید کرامت است
گفتم ز شیعه شیعه او را علامت است
احوال شیعه از سخنی زیر و رو شود
از غربت علی (ع) چو بر او گفتگو شود
شیعه اسیر رنگ و رخ و آب و تاب نیست
دارد صفای باطن و صوفی مآب نیست
می‌ترسد از حساب و دمی بی‌حساب نیست
جز در مسیر جاذبه آفتاب نیست
ما را صداقتی که بود خاص شیعه نیست
در کسب و کار ما اثری زان ودیعه نیست
[صفحه ۲۷۰]
هان ای خطیب عشق ز اسرار کُن بگو
در گوش اهل راز ز علم لَدُن بگو
با ما ز آیه سَئَل سائِلٌ بگو
از آن شتر سوار مُعذّب سخن بگو
بر او شرار بغض امام هُدا چه کرد
با منکر ولایت مولا (ع) خدا چه کرد
در حجّهٔ الوداع خداوند لا ینام
با وحی آخرین به نبی (ص) سیدالانام
حُجّت تمام کرد که حجّت کند تمام
در امر انتصاب علی (ع) اولین امام
کز هیچ کس مترس و درین ره قیام کن
فرمان ما بخوان و علی (ع) را امام کن
آن سیّد حجاز نَعَم گفته و بلی
بر منبر جهاز برآمد به خوشدلی
برخاست آن نبی (ص) به شناساندن ولی
دست علی (ع) گرفته و فرمود این علی (ع)
مولای هر کسی است که مولای او منم
وز این عمل رضاست خدای مُهَیمنم
برخاست مرتضی که ز حق یاوری کند
در گیر و دار باطل و حق داوری کند
برخاست تا که جامعه را رهبری کند
تکمیل کارنامه پیغمبری کند

بسپرد آن ودیعه رسول (ص) خدا به او

باری گرانتر از همه انبیا به او

برخاست تا که نعمت حق را کند تمام

سازد براه عدل بنوعی دگر قیام

این امر خاص تا نفتد در کف عوام

باید که جانشین پیمبر (ص) بود امام

راه علی (ع) طریق هزاران پیمبر است

بار امامت از همه باری گرانتر است

برخاست تا که راز خدا جلوه‌گر شود

رازی که باز کرده نبی (ص) بازتر شود

[صفحه ۲۷۱]

نگذارد آنکه خون شهیدان هدر شود

و آن نخل نورسیده دین بی‌ثمر شود

برخاست تا که فتنه در امّت نیوفتد

دیگر کسی به فکر خلافت نیوفتد

برخاست تا که دَین خدا را ادا کند

دین را ز چنگ مردم دنیا رها کند

برخاست تا که باطل و حق را جدا کند

درهای دیگری بروی خلق وا کند

امّا دریغ آنکه به بن بست ماند او

در کنج خانه دست روی دست ماند او

بنشست آنکه تا نشود فتنه‌ها بلند

لب بست وداشت باز دو دست دعا بلند

می‌دید اگر شود به خلافت ز جا بلند

از هر سری شود به خلافش صدا بلند

زان رو نشست و خون جگر خورد و دم نزد

آن جمع نو رسیده بهم را بهم نزد

امّت ره نفاق سپردند ای دریغ

دست منافقان بفشردند ای دریغ

گول جهان عاریه خوردند ای دریغ

فرمان ز مرد کعبه نَبُردند ای دریغ

کردند آنچه دین خدا پایمال شد

ظلمی گران به حیدر (ع) و زهرا (ع) و آل شد

دردا چه زود آنهمه رحمت بباد رفت

قرآن بکار آمد و عترت ز یاد رفت

بس فتنه‌ها که بر سر اهل وِداد رفت

بیدادها به سلسله عدل و داد رفت

عهد رسول (ص) و دست بتول و دل علی (ع)

بشکسته شد ز بیعت طاغوت اولی

از مسلمین دورنگی و دعوی دین چرا

این فتنه‌ها بجامعه مسلمین چرا

بدگوئی از امام همه‌ی مؤمنین چرا

در حق شیعه تهمت خان الامین چرا

[صفحه ۲۷۲]

مؤمن به جبرئیل اهانت نمی‌کند

هرگز امین وحی خیانت نمی‌کند

فُلک نجات و حبل الهی ولایت است

مدح علی (ع) شنیدن و گفتن عبادت است

بغض علی و حبّ علی (ع) هر دو آیت است

آن مایه شقاوت و این یک سعادت است

فرمود مصطفی (ص) که علی (ع) جاودانه است

بین خدا و خَلق علی (ع) یک نشانه است

دیدم روایتی که سراسر بشارت است

راوی ابوذر است که روح صداقت است

و آن گفته از بیان مقام رسالت است

گفتا نظر به چهره مولا عبادت است

یا رب به موی او برخ او به بوی او

بر ما بده سعادت دیدار روی او

من ذرّه‌ام نشسته به دامان آفتاب

گردم که می‌روم ز بیابان آفتاب

روشن کننده رخ تابان آفتاب

بر گردنم گذاشته پیمان آفتاب

یا رب مباد ترک دل ما کند علی (ع)

این رشته را ز گردن دل و اکند علی (ع)

ای بهترین خلق پس از مصطفی (ص) علی (ع)

مهر تو واجب است چو مهر خدا علی (ع)

دستم بگیر تا نفتادم ز پا علی (ع)

چشم من است و لطف تو یا مرتضی علی (ع)

در سینه تو علم خدا موج می‌زند

در نام اقدس تو شفا موج می‌زند

چشم تو آبشار عنایت بود علی (ع)

هر یک نگاه تو در رحمت بود علی (ع)

دستت کلید خانه‌ی حکمت بود علی (ع)

روز تو روزگار قیامت بود علی (ع)

بر لوح قلب شیعه نوشته علی علی (ع)

خواند بهر صباح فرشته علی علی (ع)

[صفحه ۲۷۳]

آن شیعه‌ای که در همه جا رو بسوی تست

در بزم و رزم ذکر لبش گفتگوی تست

عطری به جان او ز گُل خُلق و خوی تست

هم عزّت پیمبر (ص) و هم آبروی تست

از ناس روی بر مَلک الناس می‌کند

دردی که می‌رسد بتو احساس می‌کند

ای پیرو علی (ع) و اَثیم [۱۹۰] از سیه دلی

بشنیدی ار خدای تو بر شیعه علی (ع)

کرده حرام آتش سوزنده را بلی

دستت رسد بدامن مولا علی (ع)، ولی

هیهات تا که دست به دامان او رسد

وقتی رسد که جان همه بر گلو رسد

مولا که در برش عظمت برده سر فرود

بر جلوه‌های عصمت و ایثار او درود

چیزی بَتَر [۱۹۱] به نزد علی (ع) از گنه نبود

کاندر جواب «عُرفی» شاعر چنین سرود

شرم از رخ علی (ع) کن و کمتر گناه کن

اینک بکار خویش «مؤید» نگاه کن

سفینه‌های نور، ص ۳۷۵-۳۷۸.

موید خراسانی (سید رضا)

روز غدیر و روز امامت

باز تابید از افق روز درخشان غدیر
شد فضا سرشار عطر گل ز بُستان غدیر
موج زد دریای رحمت در بیابان غدیر
چشمه‌های نور جاری شد ز دامان غدیر
شد غدیر خم تجلّیگاه انوار خدا
تا در آنجا جلوه‌گر شد نور مِصْباحُ الْهُدی
[صفحه ۲۷۴]
کاروان از مکه برگشته است در آن سرزمین
در پناه آفتاب حُسن ختم المرسلین
سینه‌ها تفتیده، تنها خسته، دلها آتشین
آب و آبادی نباشد در یسار و در یمین
در چنین مَقطع که یکدم کس نمی‌گیرد قرار
می‌دهد فرمان رسول اللَّه که بگشائید بار
آفرینش را بُوَد بر سوی آن سامان نگاه
ماسواللَّه مُنتظر تا چیست؟ فرمان اله
ناگهان ختم رسل (ص) آن آفتاب دین پناه
بر فراز دست می‌گیرد علی (ع) را همچو ماه
تا شناساند به مردم آن ولیّ اللَّه را
وال من والاه خواند عاد من عاداه را
اینکه روشن بر شما آزادی و تقوای اوست
اینکه دین حق بپا از همّتِ والای اوست
اینکه با من در کنار حوض کوثر جای اوست
هر که من مولای اویم این علی (ع) مولای اوست
دوستی با او همانا دوستی با من بود
دوستی با من ولای قادر ذُوالمن بود
مصطفی (ص) چون آشکارا این حقیقت می‌کند
زین عمل امروز تکمیل رسالت می‌کند
اُمتش را رهنمایی بر امامت می‌کند
وز برای او ز مردم اَخذِ بیعت می‌کند
گرچه آن نامَرد مَردم قدرِ او نشناختند
بعد پیغمبر (ص) علی (ع) را از نظر انداختند
ای غدیر خم که هستی روز بیعت با امام
بر تو ای روز امامت از همه امت سلام

ازتو مُحکم‌شد شریعت وز تو نعمت‌شد تمام

ما بیاد آن مبارک روز و آن زیبا پیام

از ولای مرتضی (ع) دل را چراغان می کنیم

با علی (ع) بار دگر تجدید پیمان می کنیم

[صفحه ۲۷۵]

پیک یزدان اِنس و جان را مژده آرد بیشتر

ذات حق بر مؤمنین مِنّت گذارد بیشتر

ابر رحمت بر سر عالَم ببارد بیشتر

چارده قرن امامت جلوه دارد بیشتر

چارده قرن امامت بر بشر فرخنده باد

دولت آل محمّد(ص) تا قیامت زنده باد

چارده قرن امامت کز غدیر آغاز شد

صفحه‌ی هر روز آن منشور صدها راز شد

یعنی از هر باب آن صد باب دیگر باز شد

برقِ دشمن سوز گشت و نور انسان ساز شد

تا باین دوران که دوران امامت عَهدی است

این خدائی پرچم عصمت بدست مهدی (عج) است

خط سرخی کز غدیر خم پیمبر (ص) باز کرد

باب خوبیها ز اوّل تا به آخر باز کرد

بر جهان ما سوی حق راه دیگر باز کرد

از بهشت آرزوها بر بشر در باز کرد

از غدیر خم کمال شرع پیغمبر (ص) شده است

مُهر این فرمان بخون مُحسن و اصغر (ع) شده است

چارده قرن امامت را که بر دنیا گذشت

منطقِ تاریخ می‌گوید چها بر ما گذشت

با شهامت‌ها، شهادتها، اِسارتها گذشت

بر بنی‌مروان گذشت و بر بنی الزَّهرا (س) گذشت

با تمام مشکلات از بعد اعصار و قرون

شیعه در هر امتحانی سرفراز آمد برون

شیعه کز دست مغول ظلم فراوان دیده است

شهر نیشابور را با خاک یکسان دیده است

فتنه تُرکان و غارتهای افغان دیده است

باز هم طوفنده چون دریای طوفان دیده است

هیچ پروایش ز وهّابیّت مُزدور نیست

کِیدِ اینان کمتر از حَجّاج و از منصور نیست

دست صِهیون پنجه خونی وهّابیّت است

بدتر از گبر و یهود آئین وهّابیّت است

[صفحه ۲۷۶]

غرقه‌ی خون دامن رنگین وهّابیّت است

نخل دین را قطع کردن دین وهّابیّت است

ز آنچه زینان بر سر اسلام آمد، ای دریغ

تا چه دید از این خسان آئین احمد (ص)، ای دریغ

این خدائی روز بر شیر خدا تبریک باد

بر تمام انبیا و اولیا تبریک باد

یا امام العصر(عج) این شادی ترا تبریک باد

چهارده قرن امامت بر شما تبریک باد

سینه‌ها از داغ هجران داغدارت تا به کی

چون (مؤید) شیعیان در انتظارت تا به کی

نغمه‌های ولایت، ص ۲۹۴-۲۹۶.

موید خراسانی (سید رضا)

رهبر شیخ و شاب

باده امروز ناب می‌گردد

هر که نوشد خراب می‌گردد

باز هم از شراب خمّ غدیر

جام ما پر شراب می‌گردد

مژده گویم به دوستان

کز غم دل دشمن کباب می‌گردد

روز عید است و در دعا می‌کوش

که دعا مستجاب می‌گردد

وه چه عیدی که شامل احباب

نعمت بی‌حساب می‌گردد

وه چه عیدی که رهبر مردم

حضرت بوتراب (ع) می‌گردد

وارد اندر غدیر با حُجّاج

چون نبی (ص) در اَیاب می‌گردد

نازل از عرش جبرئیل امین

نزد ختمی مآب (ص) می گردد

آورد حُکم انتصاب علی (ع)

کز خدا انتصاب می گردد

تا رساند پیام حق بر خلق

مصطفی (ص) در شتاب می گردد

مرتضی (ع) روی دست می گیرد

واصِفِ آنجناب می گردد

سرّ مستور بر همه یکسر

فاش چون آفتاب می گردد

به ولیعهدی رسول اللّه (ص)

مرتضی (ع) انتخاب می گردد

[صفحه ۲۷۷]

سَرور عادل و شجاع و کریم

رهبر شیخ و شاب می گردد

آفتاب امامت و عصمت

جلوه گر بی‌حجاب می گردد

هر که مهر علی (ع) و آل گُزید

بخدا کامیاب می گردد

وآنکه بُغض علی (ع) وآل گرفت

مُستحق عذاب می گردد

عذر خواه (مؤیّد) است علی (ع)

چون که روز حساب می گردد

نغمه‌های ولایت، ص ۲۹۷.

موید خراسانی (سید رضا)

سلام بر امیر در روز عید غدیر

صبح عید است و همان بِهْ که سلام تو کنیم

مَطلَعُ الفَجر دلِ خویش به نام تو کنیم

ای جمال ملکوتی بجمالت صلوات

هدیه ما صلوات است و سلام تو کنیم

یا علی (ع) عید غدیر است که با خَیْلِ مَلَک

عرض تبریک ز ترفیع مقام تو کنیم

جانشینی محمّد (ص) به تو فرخنده بود

عهد تجدید در این بیعت عام تو کنیم

ای لبت کوثر و خود ساقی کوثر کرمی

تا که تجدید حیات از مِی‌جام تو کنیم

ز قیام تو قیامت بتماشا خیزد

سجده آریم و تماشای قیام تو کنیم

اِستماع سُخنت لذّت قرآن دارد

وحی را زَمزَمه با فیضِ کلام تو کنیم

ای غلامت همه ایمان و ارادت ایکاش

چون «مؤیّد» نَفَسی درک غلام تو کنیم

نغمه‌های ولایت ص ۲۹۶.

موید خراسانی (سید رضا)

روز غدیر

حق به مرکز نشست روز غدیر

پشت باطل شکست روز غدیر

وادی جُحفه از گل ایمان

حجله در حجله بست روز غدیر

تازه شد باز در دل اشیاء

یاد روز الست روز غدیر

چونکه دست خدای را احمد (ص)

بُرد بر روی دست روز غدیر

[صفحه ۲۷۸]

بانگ تبریک جُحفه را پر کرد

چه بلند و چه پست روز غدیر

از شراب ولایت علوی

شیعه شد مستِ مست روز غدیر

باید این روز را گرامی داشت

هر که هر جا که هست روز غدیر

غیر ذکر علی (ع) نمی گویند

مردم حق پرست روز غدیر

وای بر آنکه عهد مولا را

خود نبسته، گُسست روز غدیر

خیز و، با ذکر یا علی (ع) آریم

دامنش را به دست روز غدیر

ای (مؤید) به مدح آل علی (ع)

هر چه گوئی کم است روز غدیر [۱۹۲].

[صفحه ۲۷۹]

موزون اصفهانی

در تهنیت عید سعید غدیر حضرت علی (ع)

عید غدیر است و بُوَد هنگام شادیّ و طرب

بی‌باده‌ی عشرت‌فزا،روزی چنین باشد عجب

ای ساقی از راه کم، مِیْ ده به مستان دمبدم

از خُم صهبای قِدَم نِیْ از خم ماءُ العِنَبْ

ز آن مِیْ که باشد بی بَدل، آسیب سوز و بی‌خلل

داروی هر درد و علل دافع به هر رنج و تَعَبْ

زان مِی که ذرّات جهان، مَستند همچون اختران

از مهر و مه تا کهکشان هم فَرقَدان هم ذُو ذَنَبْ

از شادی روزی چنین کز امر ربّ العالمین

شد مصطفی (ص) را جانشین، فخر عجم میر عرب

فرخنده روزی اینچنین، آورد حبریل امین

پیغام ربُّ العالمین بر احمد (ص) اُمّی لَقَب

کامروز بر اکمال دین، بنما علی (ع) را جانشین

مفتوح کن باب یقین بر رهروان حق طلب

آندم رسول نیک خو بنمود بر اصحاب رو

تا بهر آن امر نکو سازند منبر از قَطَب

پس شد به منبر مصطفی، بگرفت دست مرتضی

از بعد حمد کبریا، دُر سُفت از یاقوت لب

فرمود ای اهل جهان، از مرد وزن پیر و جوان

گویم شما را هر بیان، امریست از فرمان رب

این ابن عم من علی، باشد ز فَرّ کاملی

بر من وصی، بر حق ولی، داده خدایش این نَصَب

حق این سراج افروخته، روشن دلی آموخته

ازدست صُنعش دوخته بر قدش این زیبا سَلَب

بر مسند شرع مبین، از بعد من باشد مکین

بهر نگهداریِّ دین، حق کرده او را مُنْتَخَب
او آنِ من، من آنِ او، پیمان من پیمان او
سرپیچی از فرمان او آرد خدا را در غَضَب
هم این علی (ع) اعلاستی، هم سیّد و مولاستی
از هر کسی اولاستی، هم از نَسَب هم از حَسَب
باشد علی سر تا بپا مرآت وجه کبریا
منشی دیوان قضا دیباچه‌ی علم و ادب
من شهر علم و اوست در من بحر حکمت او گهر
من ابر رحمت او مطر تا بر دمد از خاک حب
او آگه از سر قِدم واقف ز قرآن بیش و کم
بر شرع و سنّت او حَکَم از واجبات و مستحب
[صفحه ۲۸۰]
هستی ز پیدا و نهان باشد طفیلش بی گمان
در خلقت کون و مکان یزدان مسبب او سبب
شاه سریر لو کشف سلطان اقلیم شرف
بر ما سلف بر ما خلف بخشنده‌ی نام و نسب
دانای اسرار نهان فرمانروای انس و جان
در پیش او فاش و عیان هر مختفی هر محتجب
جزئی ز وصفش بر ملا امروز گفتم با شما
بی‌شک نمی‌گردد ادا عنوان کنم گر صد خُطَب
وصف امام انس و جان «موزون» چو میسازی بیان
شعرت بود در کام جان شیرین‌تر از شهد و رُطب
دیوان موزون اصفهانی، ص ۱۵-۱۸.

موزون اصفهانی

در تهنیت عید غدیر و منقبت علی بن ابیطالب (ع)
شبی به منظر دل جلوه روی جانان کرد
چنانکه فارغم از خلد و حور و غلمان کرد
تبارک اللّه از آن جلوه جمال نکو
که چشم جان و دلم محو و مات و حیران کرد
کلامی از لب جان پرورش بگوش دلم
حکایتی است که با خضر آب حیوان کرد
بمن ز دیدن ماه رخش چگونه گذشت

هر آنچه طلعت یوسف به پیر کنعان کرد
جگر بسوز و گداز است و ناله غَمّاز است
که راز عشق نشاید بسینه پنهان کرد
ز عشق بی‌خبران پست‌تر ز حیوانند
که حق ز بَلْ هُمْ اَضَل وصفشان به قرآن کرد
حجاب عشق بود عقل و راه چاره مِی است
که جز بمی نتوان عقل را گریزان کرد
ز دست ساقی گلچهره جام گیر و بنوش
که جم ز جام دل تیره مهر رخشان کرد
مِی مَحَبّت حیدر (ع) نه باده‌ی عِنَبی
که هر که خورد یکی جرعه تازه ایمان کرد
می‌غدیر بساغر کن از کرم ساقی
که سیّد دو سرا فاش سرّ پنهان کرد
در آنزمین که بخم غدیر مشهور است
رسید پیک خدا جهد عهد و پیمان کرد
خطاب بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیکَ بخواند
چنانکه جان نبی ز آن خطاب لرزان کرد
بامر سیّد مرسل (ص) شد از جهاز شتر
بپای منبر و احمد (ص) مکان چو بر آن کرد
بلند کرد علی (ع) را فراز دست، رسول (ص)
پس آنگه از لب جان‌بخش گوهرافشان کرد
ز بعد حمد و ثنای خدای عز و جل
پیام حق بِبر خلق فاش عنوان کرد
که ای گروه بدانید از صغیر و کبیر
خدای گفته چنین و خلاف نتوان کرد
[صفحه ۲۸۱]
علی (ع) امام بحق ناطق است و غیر علی (ع)
کسی بیان نتواند رموز قرآن کرد
علی (ع) وصی بلافصل و جانشین من است
چنین معیّن و معلوم ذات یزدان کرد
هر آنکسی که اطاعت نکرد امر علی (ع)
خلاف امر خداوندگار سبحان کرد
کسی که پیروی و بندگی او نکند

ز حق بریده و پیوسته خود بشیطان کرد
محبّتش بود ایمان و هر که دارا نیست
بخویش واجب و لازم عذاب نیران کرد
همه رسالتم این بود با شما گفتم
که با ولای علی (ع) حق کمال ایمان کرد
رسید آیه اَکْمَلْتُ دینَکُم از حق
چو خلق را به علی (ع) آشنا ز فرمان کرد
علیست (ع) علّت غائی که ایزد متعال
طفیل خلقتش ایجاد چار ارکان کرد
اگر که نوح نبی را نبود مهر علی (ع)
خدای کشتی او کی رها ز طوفان کرد
خلیل اگر که ولای علی (ع) نداشت بِدل
خدایش آتش نمرود کی گلستان کرد
نجات داد ز دار بلا مسیحا را
بکوه طور تجلی به پور عمران کرد
علیست (ع) آنکه سَر از دشمنان دین خدا
بروز معرکه غلطان چو گو بمیدان کرد
کسانکه عهد باو بسته‌اند و بشکستند
خدای خلقت دوزخ برای ایشان کرد
چگونه شکر چنین نعمتی کنی «موزون»
که ایزدت به امیر عرب ثنا خوان کرد
دیوان موزون اصفهانی، ص ۳۴-۳۷.
[صفحه ۲۸۲]

مهرگان (مصطفی جوادی)

غدیریّه «اقتدار شیعه»
در دلم پروانه‌ها پر می‌زنند
قاصدکها حلقه بر در می‌زنند
دارم امشب بی‌قراری می‌کنم
اشک شوق از دیده جاری می‌کنم
یک نفر دارد صدایم می‌زند
بند عشقش را به پایم می‌زند
ماه امشب لحظه‌ای تعجیل کن

از امام عاشقان تجلیل کن
تا ببینی اقتدار شیعه را
عشق و ایمان و وقار شیعه را
صبح می‌آید محمّد (ص) با علی (ع)
دشت می‌لرزد ز بانگ یا علی (ع)
صبح شد گویی که خاموشی گذشت
ماه از خیر سیه پوشی گذشت
لحظه‌ای که دشت غرق وَهم بود
جبرئیل از آسمان آمد فرود
گفت ای پیغمبر (ص) ای امّید ما
نغمه‌ی جاویدی توحید ما
آخرین شعر رسالت را بخوان
آیه‌ی عشق و امامت را بخوان
بر کسی که همدل و همخون توست
تو چو موسایی و او هارون توست
لایقی لایق‌تر از حیدر (ع) مباد
خلق را دیگر کسی رهبر مباد
بعد از آن دیگر چه گویم آه آه
قصّه مولا و نخلستان و چاه
تفرقه مُهر صداقت را شکست
رسم و آئین ولایت را شکست
دشمن از مولا خلافت را گرفت
سد شد و راه عدالت را گرفت
یا علی (ع) اینک صدایت می‌زنم
بوسه‌ها بر خاک پایت می‌زنم
من حمایت از امامت می‌کنم
باز قلبم را به نامت می‌کنم
تا ابد میر و امام من تویی
مثنوی ناتمام من تویی
از صدای سخن عشق، ص ۵۸-۵۹.
[صفحه ۲۸۳]

میثم (غلامرضا سازگار)

ز بند بندم آید ندا علی مولاست
پیام نور به لبهای پیک وحی خداست
بخوان سرود ولایت که عید اهل ولاست
بیا شراب طهور از خم غدیر بزن
خدا گواست که ساقی این شراب خداست
خم از غدیر خم و می‌می ولای علیست
وگرنه صحبت ساقی و جام و باده خطاست
غدیر، عید خدا، عید احمد، عید علی (ع)
غدیر عید نیایش غدیر عید دعاست
غدیر صبح سپید همه سپیدی‌ها
غدیر، نور خدا، دشمن سیاهی هاست
غدیر سیّد اعیاد و اشرف ایّام
غدیر خوبتر از عید روزه و اضحی است
غدیر سلسله‌دار کمال دین تا حشر
غدیر آینه دار علی ولی اللّه است
غدیر عید همه عمر با علی بودن
غدیر جشن نجات از عذاب روز جزاست
غدیر بر همه حق باوران تجلّی حق
غدیر بر همه گم گشتگان چراغ هداست
غدیر کعبه مقصود شیعه در عالم
غدیر جنّت موعود خلق در دنیاست
غدیر حاصل تبلیغ انبیاء همه عمر
غدیر میوه‌ی توحید اولیا همه جااست
غدیر آینه‌ی لا اله الّا هو
غدیر آیت سبحان ربی الاعلی است
غدیر هدیه نور از خدا به پیغمبر (ص)
غدیر نقش ولای علی به سینه‌ی ماست
غدیر کعبه‌ی اهل سماء و اهل زمین
غدیر قبله‌ی خلق زمین و خلق سماست
غدیر یک سند زنده یک حقیقت محض
غدیر خاطره‌ی جاودانه و زیباست
غدیر روشنی چشم پیروان علی (ع)
غدیر از دل تنگ رسول (ص) عقده گشاست

غدیر با همگان هم سخن ولی خاموش

غدیر با همه کس آشنا ولی تنهاست

[صفحه ۲۸۴]

غدیر صفحه‌ی تاریخ والِ مَنْ والاه

غدیر آیه‌ی توبیخ عادِ من عاداست

هنوز از دل تفتیده‌ی غدیر بلند

صدای مدح علی (ع) با نوای روح‌فزاست

هنوز گوهر وصف علی (ع) بود در گوش

هنوز لعل لب مصطفی (ص) مدیحه‌سراست

هنوز لاله‌ی اَکْمَلْتُ دینَکُم روید

هنوز طوطی اَتْمَمْتُ نِعْمَتی گویاست

هنوز خواجه‌ی لولاک را نداست بلند

که هر که را که پیمبر منم علی (ع) مولاست

چنانکه من همگان را به نفس اولایم

علی وصیّ من از نفس او به او اولاست

علی (ع) علیم و علی (ع) عالِم و علی (ع) اَعلم

علی (ع)ولیّ‌وعلی (ع)والی‌وعلی (ع) والاست

علی (ع) حقیقت روح و تمام عالم جسم

علی (ع) سفینه‌ی نوح و همه جهان دریاست

علی (ع) مدرس جبریل در شناخت حق

علی (ع) معلّم آدم به عَلَّمُ الاَسماست

علی (ع) تمامی دین، بغض او تمامی کفر

علی (ع) ولی خدا، خصم‌او عدوی خداست

علی (ع) بود پدر امّت و برادر من

علی (ع) سفیر خدا و علی (ع) امیر شماست

علیست (ع) حج و علی (ع) کعبه و علی (ع) زمزم

علی صفا و علی (ع) مروه و علی (ع) مسعاست

علی صراط و علی محشر و علی (ع) میزان

علی بهشت و علی کوثر و علی (ع) طوباست

علی (ع) چو شخص پیمبر (ص) هماره بی‌مانند

علی (ع) چو ذات الهی همیشه بی‌همتاست

علی شهید و علی (ع) شاهد و علی (ع) مشهود

علی پناه و علی ملجأ و علی (ع) مُنجاست

علی اذان و اقامه علی (ع) رکوع و سجود

علی قیام و قعود و علی (ع) سلام و دعاست

علی (ع) حقیقت توحید بر زبان کلیم

علی (ع) تجلّی طور و علی (ع) ید بیضاست

علی (ع) وصیّ و دَمُ و لَحْمُ و نَفْسِ پیغمبر

علی (ع) ابوالحسنین است و شوهر زهراست

علی (ع) است حق و حقیقت بدور او گردد

علی (ع)است عدل و عدالت به خط او پویاست

علی (ع) محمّد (ص) و فرقان و نور و کوثر، قدر

علی (ع) مزمّل و یاسین و یوسف و طاهاست

علی (ع) بقول محمّد (ص) درِ مدینه‌ی علم

ز در درآی که راه خطا همیشه خطاست

حدیث منزله را از نبی بگیر و بخَلق

بگو مخالف هارون مخالف موسی است

بود وصی نبی آنکسی که نفس نبی (ص) است

گرفتم (اینکه حدیث) غدیر یک رؤیاست

کَننده‌ی در خیبر بود وصی رسول (ص)

نه آنکه کرد فرار از جهاد، عقل کجاست

کسی که گفت سلونی، سزد امامت را

نه آنکسی که به لولا، به جهل خود گویاست

کسی که جای نبی خفت جانشین نبی (ص) است

نه آنکه راحتی‌زجان خویش را می‌خواست

[صفحه ۲۸۵]

چگونه قاتل زهرا امام خلق شود

مدینه، مرد شرف نیست یا علی (ع) تنهاست

چگونه مهر بورزم به آن ستم گستر

که دود آتش او دور خانه‌ی زهراست

چگونه غیر علی (ع) را امام خود دانم

که او سراپا آئینه‌ی رسول خداست

حدیثی از دو لب مصطفی مراست بیاد

به آب زر بنویسم اگر رواست رواست

تو گوئی آنکه دو گوشم بود به گفته‌ی او

که گفت خصم علی (ع) نسل حیض یا که زناست

خدا گواست پی دشمن علی (ع) نروم

حلال زاده رهش از حرامزاده جداست

کسی که بت شکند بر فراز دوش نبی (ص)

برای حفظ خلافت ز هر کسی اولاست

گواه من بخلافت همان وجود علی (ع) است

که آفتاب بتأئید آفتاب گواست

بود امامت او در کتاب حق معلوم

چنانکه صورت خورشید در فضا پیداست

به دیدگان خدا بین مرتضی (ع) سوگند

کسی که غیر علی (ع) دید، دیده‌اش اعماست

عبادت ثقلینت اگر بود، فردا

تو را بدون ولایت به وَیل واویلاست

به آن نبی (ص) که علی (ع) را وصیّ خود فرمود

به آن نُبی که تمامش ثنای آن مولاست

ثواب نیست ثوابی که بی‌ولای علی (ع) است

نماز نیست، نمازی که بی علی (ع) برپاست

شکسته باد، دهانی که بی علی (ع) باز است

بریده باد زبانی که بی علی (ع) گویاست

تمرّد است بدون علی (ع) اگر طاعت

تأسف است سَوای علی (ع)، اگر تقواست

به آیه آیه‌ی قرآن بحق پیغمبر (ص)

که راه غیر علی (ع) مرگ و نیستیّ و فناست

خدا گواست که هر کس رهش جدا ز علی (ع) است

بسان لشگر فرعون راهی دریاست

اگر تمام خلایق جدا شوند از او خدا

گواست که راه تمام خلق خطاست

به جای حور، به بوزینه دست داده و بس

کسی که غیر علی (ع)را امام و رهبر خواست

بصد هزار زبان روح مصطفی (ص) گوید

که ای تمامی امّت علی (ع) امام شماست

من و جدا شدن از مرتضی خدا نکند

که هر که گشت جدا از علی (ع) جدا ز خداست

کسی که فاطمه از ظلم او غضبناک است

امامتش غم و اندوه و درد و رنج و بلاست
مگر نگفت نبی (ص) خشم دخترم زهرا
شرار خشم خداوند گار بی‌همتاست
مگر نگفت نبی (ص) با هم‌اند، حق و علی (ع)
اگر علی (ع) نبود در میانه حق تنهاست
تمام قرآن در حمد و، حمد بسم اللَّه
تمام بسمله در با علی (ع) چو نقطه‌ی باست
خدا گواست که امروز هر که پیرو اوست
مصون ز نار جحیم و عذاب حق فرداست
[صفحه ۲۸۶]
علی (ع) کسی است که یک ذرّه از ولایت او
نجات‌بخش تمامیّ خلق روز جزاست
علی کسی است که یک خردل از مَحبّت او
نکوتر است ز دنیا و آنچه در دنیاست
اگر ز خاک درش کسب آبرو نکند
یقین کند که در حشر آبرو، رسواست
چنانکه غیر خدا را خدای نتوان گفت
اگر بغیر علی (ع) کس خلیفه گفت خطاست
بگو که بند ز بندم جدا کنند به تیغ
ز بند بندم آید ندا، علی (ع) مولاست
اگر به تیغ کشندم و یا بدار کشند
زبان نه بلکه وجودم بمدح او گویاست
به حق کسی نبرد راه جز ز راه علی (ع)
بهوش باش که راه علی (ع) بود ره راست
لوای حمد بدست علی (ع) بود فردا
تمام محشر در ظل این بلند لواست
پیمبران همه در تحت این لِوا آیند
که این لِوای مقدّس همان لِوای خداست
الا کسی که تو را از علی (ع) جدا کردند
پناه گاه تو در آفتاب حشر کجاست؟
مرا بروز قیامت بخلد کاری نیست
بهشت‌من همه درصورت علی (ع) پیداست
جهنّم است بهشتی که بی‌علی (ع) باشد

جحیم با رخ نورانی علی، زیباست
کجا امام توان یافتن چو شخص علی (ع)
که هم کلام خداوند و همنشین گداست
اگر به چشم شما آفتاب نور دهد
وگر که سایه‌ی این نُه سپهر بر سر ماست
اگر نسیم سحر می‌وزد به لاله و گل
اگر بظلمت شب ماه را فروغ و ضیاست
اگر تمام سماوات از ستاره پُرند
وگر چو مائده لبریز دامن صحراست
اگر فرشته و حور است و آدمی و پَری
اگر زمین و سماء و بهشت و عرش علاست
اگر سیاه و سفید است و اصفر و احمر
اگر که روز و شبی هست یا که صبح و مساست
خدا گواست که از یمن دوستی علی (ع) است
علیست باعث خلقت، علی (ع)، خدای گواست
علی (ع) ولیّ خدا بود پیش از آنکه خدای
به حرف کُن، همه‌ی کائنات را آراست
خدا برای علی (ع) خلق کرد عالم را
چنانکه خلقت او را برای خود می‌خواست
تمام عالم ایجاد بی‌وجود علی (ع)
بسان کشتی بی‌ناخدای در، دریاست
مرا بس است تولّای چهارده معصوم (ع)
که این ولایت فوق تمام نعمت‌هاست
مگر نگفت پیمبر کتاب و عترت من؟
امانتی است که پیوسته در میان شماست؟
مگر نگفت که این دو ز هم جدا نشوند
اگر جدا ز یکی هرکه شد ز هر دو جداست
مگر نگفت که این دو، چو این دوانگشت‌اند
کز اتّحاد یکی گرچه در شماره دوتاست
[صفحه ۲۸۷]
عبادت ثَقَلَیْن است بسته بر ثِقْلَیْن
که مُهر طاعت هر بنده مِهر آل عباست
درود باد به ارواح چارده معصوم (ع)

که در طریقت آنان نجات هر دو سراست
بتول و چار محمد (ص) حسین و چهار علی (ع)
دو نامشان حسن (ع) و آندو جعفر (ع) و موساست
بجز مَحبّت آنان نجات نیست که نیست
زنید چنگ بدامانشان، نجات اینجاست
هنوز محفل ذکر علی (ع) است خاک غدیر
ولی چه سود بگوش کسی که ناشنواست
بگو که خصم شود منکر غدیر چه باک
که آفتاب به هر سو نظر کنی پیداست
گرفتم آنکه حدیث غدیر و قول رسول (ص)
مراد دوستی آن امام ارض و سماست
چرا به گردنش افکند ریسمان امت
چه‌شد که دود ز کاشانه‌ی علی (ع) برخاست؟
سؤال من ز تمامی مسلمین این است
بدوست اینهمه آزار نه، به خصم رواست؟
چو عُمرِ صاعقه کوتاه باد دورانش
خِلافتی که دوامش به کشتن زهراست
برای غصب خِلافت زدند فاطمه (س) را
شرف کجاست مروّت کجاست رحم کجاست؟
شکستن در و، بی‌حُرمتی به خانه‌ی وحی
مودّتی است که درباره‌ی ذوالقربی است
اگر قصیده‌ی «میثم» بود صد و ده بیت
که در عدد صد و ده نام آن ولی خداست
فضائلی است علی (ع) را که گفتن هر یک
نیازمند هزاران قصیده‌ی غرّاست
نخل میثم، ص ۶۷-۷۱.

میثم (غلامرضا سازگار)

من و ولای علی، سرم فدای علی
کیست وصی نبی (ص) آنکه ولی خداست
کیست ولی خدا او علی (ع) مرتضاست
کیست وصی نبی (ص) بن عم و داماد او
علی (ع) که میلاد او در حرم کبریاست

کیست وصی نبی (ص) آنکه کنار نبی (ص)

نغمه‌ی وحیش بگوش در دل غار حراست

کیست وصی نبی (ص) علی (ع) در شهر علم

علی (ع) که مدّاح او خواجه‌ی هر دو سراست

کیست وصی نبی (ص) نفس نفیس رسول (ص)

باب حسین و حسن (ع) شوهر خیرالنّساست

کیست وصی نبی (ص) آنکه به میدان جنگ

تیغش موحب فکن دستش خیبر گشاست

کیست وصی نبی (ص) آنکه به حفظ رسول (ص)

سینه سپر در اُحد پیش هجوم بلاست

[صفحه ۲۸۸]

کیست وصی نبی (ص) آنکه کتاب خدا

سوره به سوره تمام منقبتش را گواست

کیست وصی نبی (ص) آنکه مقامش فزون

بعد رسول خدا (ص) از همه‌ی انبیاست

کیست وصی نبی (ص) شیر خدا دست حق

آنکه به تیغ کجش قامت دین گشت راست

علی (ع) که در قول و فعل زبان و دست حق است

علی (ع) که لَحْمُ و دَمَش لَحْمُ و دَمِ مصطفاست

علی (ع) که جز وصف او هر چه بگوئی غلط

علی (ع) که جز مدح او هر چه بخوانی خطاست

کیست وصی نبی (ص) آنکه به خم غدیر

به آیه‌ی بَلِّغَش خدا مدیحت سراست

به امر جان‌آفرین، گفت رسول امین (ص)

اَلا اَلا مؤمنین، علی (ع) امام شماست

علیست فرقان و قدر علیست (ع) یاسین و نور

علی بود حا و میم علی (ع) همان طا و هاست

علی رکوع و سجود، علی (ع) قیام و قعود

علیست تکبیر و حمد، علی (ع) سلام و دعاست

علی (ع) ولیٌّ قدیر، علی (ع) بشیرٌ نذیر

علی علیٌّ کبیر، علی (ع) سراجُ الهداست

علیست (ع) آن جنگجو که در صف رزم او

بر لب روح القدس زمزمه‌ی لا فتاست

علیست (ع) جان جهان، علیست (ع) سرّ نهان

امامت او عیان به آیه‌ی اِنّماست

علی (ع) صفای صفا، علی (ع) دعای دعا

علی (ع) حیات حیات، علی (ع) بقای بقاست

علیست فصل الخطاب، علیست (ع) علم الکتاب

کتاب را ابتدا کتاب را انتهاست

علیست بنیان حق، علیست (ع) عنوان حق

علیست میزان حق، علی (ع) به حق رهنماست

خدیو گردون خدم، امام ثابت قَدم

کریم صاحب کَرَم، امیر صاحب لِواست

زمان اگر بود بود علی (ع) امام زمان

جهان اگر هست باز علیش فرمانرواست

اگر کند او کَرَم، نگین شاهی است کم

وگر کند او عطا، ثنای او هَلْ اَتاست

عشق علی (ع) مشتعل، در نفس اهل دل

ذکر علی (ع) متصل، بر لب اهل دعاست

سرود مدحش به لب، فروغ حسنش به دل

برات مهرش به کف، لِوای حمدش بپاست

جدا شده از خدا، جدا شده از کتاب

جدا شده از رسول، هر که ز حیدر جداست

بدون مهر علی (ع) هر آنچه طاعت هدر

سَوای حُبّ علی (ع) تمام ایمان هَباست

بهشت بی‌او جحیم، جحیم با او بهشت

قضا به امرش قدر، قدر به حکمش قضاست

بهار مهر علیست (ع) قهر اگر آتش است

اسیر زهد علیست (ع) نفس اگر اژدهاست

گفتارش دلستان، رفتارش دلنشین

رخسارش دلفروز، دیدارش دلرباست

اگر به فرض مُحال بود خدا را شریک

می‌گفتم با همه علی (ع) شریک خداست

[صفحه ۲۸۹]

پناه بردم به هو، چگونه عبدی است او

که قامت بندگی، به محضر او دوتاست

کلام هر چه دُر ست، بوصف او نادُرست
سخن هر آنچه رسا، بوصف او نارساست
من و ولای علی (ع)، سرم فدای علی (ع)
که خاک پای علی (ع)، به دیده‌ام توتیاست
علی (ع) به جانم شکیب، علی (ع) به قلبم حبیب
علی به زخمم طبیب، علی (ع) به دردم دواست
سلام بر دیده‌ای، که جز علی (ع) را ندید
درود بر آن دلی، که جز علی (ع) را نخواست
سیاه رویم ولی، دلم بود منجلی
به دوستی علی (ع)، مِس وجودم طلاست
به یک زبان چون توان سرود مدح علی (ع)
وجود «میثم» همه زبان مدح و ثناست

میثم (غلامرضا سازگار)

غدیریه مولا علی علیه‌السَّلام
دلم مست شراب الغدیر است
چو اوراق کتاب الغدیر است
اَلا ساقی سر و جانم فدایت
تمام هست خود ریزم به پایت
نجات از بند و دام هستی‌ام ده
ز مینای ولایت مستی‌ام ده
چنان برگیر با یک جرعه هوشم
که چون خم در غدیر خم بجوشم
دل از کف داده ما اُنزلم کن
ز اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینْ کاملم کن
بده جامم که عیدی دلپذیر است
نه نوروز است این عید غدیر است
وجودم مست از جام تولّاست
دلم دریائی از نور تجلّاست
بیا تا مدح مولا را بگوئیم
به صحرای غدیر خم بپوئیم
محمّد (ص) نغمه‌ی توحید دارد
در آن صحرا خدا هم عید دارد

چه صحرائی ز جنّت با صفاتر

ز دامان منا هم دلرباتر

چه عیدی، خوبتر از عید قربان

چه روزی، روز عترت روز قرآن

محمّد (ص) وقت ابلاغ است بَلِّغْ

منافق را به دل داغ است بَلِّغْ

محمّد (ص) پیک حق را این پیام است

رسالت بی‌ولایت ناتمام است

نمایان کن جلال حیدری (ع) را

کزان کامل کنی پیغمبری را

بگو با مردم عالم علی (ع) کیست

بگو دین جز تولّای علی (ع) نیست

بگو حکم علی (ع) نص کتاب است

بگو خط علی (ع) اسلام ناب است

[صفحه ۲۹۰]

بگو این آیه بر من گشت نازل

نبوّت بی‌ولایت نیست کامل

تویی پیغمبر (ص) و حیدر (ع) امیر است

ترا غار حِرا او را غدیر است

رسالت با ولایت یک کتاب است

یکی ماه است و آن یک آفتاب است

اَلا ای خلق عالم سر به سر گوش

محمّد (ص) دم زند خاموش خاموش

تو گوئی می‌رسد بر گوش جانها

پیامش در زمین و آسمانها

که هر کس را منم امروز مولی

علی (ع) از نفس او بر اوست اولی

علی (ع) دین را امام راستین است

علی (ع) دست خدا در آستین است

علی (ع) یعنی چراغ اهل بینش

علی (ع) یعنی پناه آفرینش

علی (ع) آئینه‌ی آئین اسلام

علی (ع) یعنی تمام دین اسلام

علی (ع) میزان، علی (ع) ایمان، علی (ع) حق
علی (ع) سر تا قدم توحید مطلق
علی (ع) مولود کعبه رکن دین است
علی (ع) آئینه‌ی حق الیقین است
علی (ع) بر حزب حق صاحب لِوا بود
علی (ع) فرمانده‌ی کل قوا بود
علی (ع) شمعی که در بزم ازل سوخت
علی (ع) جبریل را توحید آموخت
علی (ع) در مُلک هستی ناخدا بود
علی (ع) پیش از خلایق با خدا بود
علی (ع) حمد و علی (ع) ذکر و علی (ع) دم
علی (ع) حجر و حَطیم و بیت و زمزم
علی (ع) حجّ و صلوهٔ است و صیام است
علی (ع) رکن و قعود است و قیام است
علی (ع) در یاری حق تَرک جان گفت
علی (ع) در بستر ختم رسل خُفت
علی (ع) جوشن به تن پوشید بی‌پُشت
علی (ع) در جنگ عَمرو عبدود کُشت
علی (ع) بازوی دیو نفس بسته
علی (ع) در کعبه بتها را شکسته
علی (ع) اسلام را در صدر تابید
علی (ع) در بدر هم چون بدر تابید
علی (ع) دین است و قرآن است و احمد
علی (ع) یعنی علی (ع) یعنی محمّد (ص)
ولی اللّه اعظم رکن دین اوست
اولو الامر تمام مسلمین است
که قرآن می‌کند وصف خضوعش
ز خاتم بخشی و حال رکوعش
هزاران سلسله آواره‌ی اوست
حدیث مَنْزِلَتْ درباره‌ی اوست
گهر از سِلمُکَ سِلمی فشانم
حدیث لَحْمُکَ لَحمی بخوانم
عدم بود و عدم بود و عدم بود

که حیدر (ع) با محمّد (ص) همقدم بود

[صفحه ۲۹۱]

دُر توحید افشاندند با هم

خدا را هر دو می‌خواندند با هم

علی (ع) داد از ولایت با نبی (ص) دست

نبی (ص) عقد اُخوّت با علی (ع) بست

علی (ع) در چرخ ماه انجمن بود

شنیدی مهر با او هم سخن بود

اگر خورشید حرفی با علی (ع) گفت

یقین دارم که تنها یا علی (ع) گفت

نمی‌دانم که بودم کیستم من

اگر پرسید از من کیستم من

نه صوفیّم نه سالوس ریائی

نه وهّابی نه بابی نه بهائی

نه آنرا و نه این را دوست دارم

امیرالمؤمنین (ع) را دوست دارم

نه در دل هست مهری زان سه یارم

نه با اهل سقیفه کار دارم

مسلمانم مسلمان غدیرم

امیرالمؤمنین (ع) باشد امیرم

بود خاک در او آبرویم

غلام یازده فرزند اویم

دلم از خردسالی با علی (ع) بود

سخن ناگفته ذکرم یا علی (ع) بود

چو از اوّل گِلم را می‌سرشتند

بر آن گل مهر مولا را نوشتند

ولای مرتضی (ع) بود گِل من

علی (ع) بود و علی (ع) بود و دل من

سرم در هر قدم خاک رهش باد

که مادر یا علی (ع) گفت و مرا زاد

چو پا در عالم خاکی نهادم

برون آمد خروشی از نهادم

سراپای وجودم با علی (ع) بود

خروشم بانگ یا مولا علی (ع) بود

لب خاموشم از مولا علی (ع) گفت

مؤذن هم بگوشم یا علی (ع) گفت

به عشق مادرم ز آنرو اسیرم

که با اشک ولایت داد شیرم

مرا اندر غدیر عشق زادند

سرشک شوق و شیر عشق دادند

سرشک و شیر با خونم عجین شد

تولّای امیرالمؤمنین (ع) شد

مرا شیر ولایت داد مادر

مرا با عشق حیدر (ع) زاد مادر

ولایت روح را آب حیات است

ولایت خلق را فُلک نجات است

ولایت گوهر دریای نور است

ولایت همدم موسی به طور است

ولایت هَدیه ربّ جلیل است

ولایت رهنمای جبرئیل است

ولایت گُل بر آرد از دل نار

ولایت میثم است و چوبه‌ی دار

ولایت یعنی از حیدر (ع) حمایت

ولایت یعنی از عترت روایت

[صفحه ۲۹۲]

ولایت یعنی از جان دست شُستن

به موج خون رضای دوست جُستن

ولایت یعنی از گهواره تا گور

طریق عترت از روی خط نور

ولایت بستگی دارد به فِطرت

ولایت خط قرآن است و عترت

به قرآن قول پیغمبر (ص) همین است

تمام دین امیرالمؤمنین (ع) است

به حق حق همین است و جز این نیست

که هر کس را ولایت نیست دین نیست

ترا گر مهر مولا نیست در دل

ز طاعات و عباداتت چه حاصل
اگر گیری وضو با آب زمزم
اگر سجّاده گردد عرش اعظم
اگر گوئی اذان بر بام افلاک
گر از تکبیر گردد سینه‌ات چاک
اگر ضرب المثل گردد خضوعت
اگر دائم بود حال رکوعت
اگر در سجده صدها سال مانی
خدا را از دَرون خسته خوانی
اگر باشد به توحیدت تعهّد
اگر گردی شهید اندر تشهّد
مبادا بر نماز خود بنازی
ولایت گر نداری بی‌نمازی
گرفتم اینکه مانند تن و جان
وجودت شد یکی با کُلِّ قرآن
همه آیات آنرا خواندی از بر
ز باء اولین تا سین آخر
اگر مهر شه مردان نداری
به قرآن بهره از قرآن نداری
محمّد (ص) شهر علم است و علی (ع) در
ز در در شهر وارد شو برادر
هر آنکو ناید از در دُزد باشد
یقین دارم جحیمش مُزد باشد
مرا غرق تجلا کن علی (ع) جان
مرا مست تولا کن علی (ع) جان
ز جام معرفت سیراب گردان
چو شمع محفل خود آب گردان
اگر آلوده‌ام دل بر تو بستم
اگر خارم کنار گُل نشستم
«نمک پرورده‌ی خوان تو هستم
نمک خوردم نمکدان را شکستم» [۱۹۳].
اگر من خوار و پستم تو عزیزی
مبادا آبرویم را بریزی

ارادتمند زهرای (س) بتولم
قبولم کن قبولم کن قبولم
کیم من «میثم» بی‌دست و پائی
گنهکاری، تهیدستی، گدائی
بگو دشمن کِشد بر اوج دارم
امیرالمومنین (ع) را دوست دارم
[صفحه ۲۹۴]

میر شکاک (یوسفعلی)

برتر از کوثر
ماه صد آیینه دارد نیمه شبها در غدیر
روزها می‌گسترد خورشید خودرا بر غدیر
نخلها افتان و خیزان، اشتران خسته‌اند
سر در اوهام گریز از تشنگی، در سر غدیر
بادها از سایه‌ی شاهین سبک رفتارتر
بام سنگین بر فراز بال، زیر پر غدیر
عزم ابراهیم در تبعید جان و تن، سپهر
در وداع یار و همسر، گریه‌ی هاجر غدیر
باد اسماعیل‌وار از تشنگی در پیچ و تاب
هاجر آسا دامن از اشک مصیبت، تر غدیر
با جلال صخره‌ها چون هیئت هاشم جمیل
در میان بارگاه حشمت قیصر، غدیر
پیش چشم آسمان، پیشانی باز علی (ع)
آفتاب روی زهرا(س) در پس معجر، غدیر
دیده باشی ژرف اگر، گویی به جای مصطفی (ص)
خفته همچون مرتضی (ع) آسوده در بستر غدیر
پشته‌های ماسه همچون کشته‌های روز بدر
همچو تیغ ذوالفقار اندر کف حیدر غدیر
با سکون و صبر سلمان همسفر آیینه‌وار
با ابی‌ذر در شب آشوب همسنگر غدیر
در میان نخلها فوج کمانداران شام
سهمگین مانند چشم مالک اشتر غدیر
در هجوم سنگهای سرگران اندوهگین

مانده همچون مسلم اندر کوفه بی‌یاور غدیر
ابر چون سالار دین کافتاده بر نعش پسر
چون لِوای اکبر اندر باد بازیگر، غدیر
ذوالجناح آسا ز فرط انعکاس برگ نخل
بالها از تیر دارد دسته بر پیکر، غدیر
کیست؟ خضر راه دریاها، امام آبها
چیست؟ روشن‌آبگیری برتر ازکوثر، غدیر
از شعاع فیض قدسش خاک آدم گِل شده
در فروغش دیده جبریل امین شهپر غدیر
نوح را در اضطراب از دست توفان یافته
کرده گرداب گران را حلقه‌ی لنگر غدیر
دیده ابراهیم را چون هاله‌ای در ارغوان
ارغوان را برده زیر چتر نیلوفر غدیر
[صفحه ۲۹۵]
دست موسی شد بر آمد ز آستین، آیینه‌وار
پای عیسی شد فکند از فوق مهر افسر غدیر
دست حق شد در شب معراج و پای مرتضی (ع)
روز فتح مکه روی دوش پیغمبر (ص) غدیر
تا نبینم چون حسین افتادنت را نو به نو
غرق خون هر سال در میدان، تن بی‌سر غدیر؟
گرنه همچون من به زندان مصیبت مانده‌ای
پس چرا بیرون نمی‌آری سر از چنبر غدیر؟
روز فریاد «بَقیتُ وَحْدی» آیا مانده بود
جز علی (ع) با مصطفی همراه زان لشکر غدیر؟
روز خندق، پیل پیکر عمرو کافر را که داد
از دم تیغ پری کردار خود کیفر غدیر؟
مرحب گردن فراز ظلمت آیین را که کشت؟
دست و بازوی که در بر کَند از خیبر غدیر؟
روز نفرین روبرو با اهل نَجران مصطفی (ص)
بُرد کس با خویش غیر از چارتن، دیگر غدیر؟
در هیاهوی هَوازِن [۱۹۴] زان هزیمت پیشگان
جز رسول آیا کسی هم ماند باحیدر، غدیر؟
دیده‌ای در شأن اصحاب پیمبر (ص) جز علی (ع)

«سابقونَ السّابقون» در مُصحف داور غدیر؟
هیچکس نشنید گیرم، خود تو نشنیدی مگر
«والِ من والاه» گفت آن روز پیغمبر غدیر؟
پس چرا صد چشمه‌ی آتش‌فشان پنهان شدی
چون دل من زیر چتر سرد خاکستر غدیر؟
تا تمام دشت از پیغام دریا پُر شود
می‌رود از واحه‌ای تا واحه‌ی دیگر غدیر
نسیم غدیر، ص ۱۹۱-۱۹۴.
[صفحه ۲۹۶]

ناظرزاده کرمانی (دکتر احمد)

سرور عارفان جهان...
عید غدیر، مژده‌ی جانپرور آورد
یعنی خبر ز سلطنت حیدر آورد
فرمانروا به هر دو سرا شد بحقْ علی (ع)
فرخُنده‌تر ازین خبرِ دیگر آورد
سلطان نامدار، علی (ع) آنکه، کردگار
از عدل خود، وجود ورا مظهر آوردم
در پیکر مقدسِ اسلام، جان دمد
از بهر عارفانِ جهان، سرور آورد
دین را کمال نیستْ مگر با ولای او
جبریلْ این پیام خوش از داور آورد:
برخیز ای پیمبر و، پیغام ما بگوی
خواهی اگر درختِ نبوّتْ بَر آورد
فرخُنده آن زمان که در اجرای امر حق
پیغمبر از جهازِ شتر، منبر آورد
آورده بود مژده‌ی بسیار از خدای
می‌خواست مژده‌یی ز همه بهتر آورد
خورشید را به دست بر آورده آسمان
لبریز شوق، نغمه‌ی شادی برآورد
مولا علی‌ست (ع)، جان دو عالم فدای او
مانند وی خدای، که را رهبر آورد؟
آورد پیش خلقْ علی (ع) را، براستی

خوشتر از او دلیل، چه پیغمبر آورد؟
باور نمی‌کنم که ز دریایِ معرفت
غوّاصِ عشق، بهتر ازین گوهر آورد
روشن شود دل همه عالم هر آینه
اینگونه آینه، اگر اسکندر آورد
هر کس که حقّ او نشناسد ز جاهلی
هم جهلْ را خدای بر او کیفر آورد
وانکو دَم از ولای علی (ع) زد براستی
همراه خویش در دو سرا یاور آورد
کرد اعتراف خود به پدر پیرِ روزگار
فرزندْ چون علی (ع)، نه دگر مادر آورد
هر جا به هر بهانه که نام علی (ع) بَرَند
دل از درون سینه‌ی من، سر برآورد
در آسمانِ مهر علی (ع) خود شگفت نیست
مرغ روان ز شوق اگر پَر درآورد
از لطف اگر که گوشه‌ی چشمی به ما کند
دارم یقین که دوره‌ی محنت سر آورد
من جلوه بر فلک بفروشم ز مرتبت
گر در شمار نیز، مرا چاکر آورد
شکّر فروش گشته‌ام امشب ز شعر نغز
شاعر شنیده یی که چنین شکّر آورد؟
در خلوت علی (ع)، ص ۴۴۱-۴۴۳.
[صفحه ۲۹۷]

ناظرزاده کرمانی (دکتر احمد)

گرم شوق
به گوش جان رسدم نام جانفزای علی (ع)
بیا که جان دو عالم همه فدای علی (ع)
به هر طرف نگرم گرم شوق مرغ دلی
در آمده‌ست به پرواز در هوای علی (ع)
بجز صفا نتوان یافت پیش ما امشب
که با صفاست همه بزم با صفای علی (ع)
جهان به جشن شهنشاهی علی (ع) نازد

چرا ننازد؟ کو هست خود گدای علی (ع)

به امر حق چو بر آورد مصطفی (ص) او را

به خلق داد نشان روی حق نمای علی (ع)

هر آنچه حکم خدا بود روز عید غدیر

به خلق باز رسانید مصطفای (ص) علی (ع)

بگفت فاش پیمبر: علی (ع) وصیّ من است

مباد آن که نشیند کسی به جای علی (ع)

منم رسول خدا و علی (ع) وصیّ رسول (ع)

بحق مرا نبود جانشین سَوای علی (ع)

هر آن که بود علی دوست، دوستدار من است

طلا کند مس دل را ز کیمیای علی (ع)

بود لِوای ولایت به دست او آری

لِوای سلطنت افراشت حق برای علی (ع)

سعادت دو سرا این بود که بگزینی

تو با ولای علی (ع) سایه‌ی لِوای علی (ع)

به پادشاهی عالَم فرو نیارد سر

کسی که هست گدای در سرای علی (ع)

در این زمانه که هر کس به دولتی نازد

منم که هیچ ندارم بجز ولای علی (ع)

به کار ما بِزَند روزگار هر چه گره

رها کنیم به دست گره گشای علی (ع)

همی بلرزم کاخر چگونه وصف کنم

بدین بِضاعَت مُزجاة من ثنای علی (ع)

ز غیب نغمه‌ای آمد به گوش جانم گفت

که آشنای خدا هست آشنای علی (ع)

علی (ع) جدا ز خدا کی توان شمرد که بود

علی (ع) برای خدا و خدا برای علی (ع)

نسیم غدیر، ص ۱۹۹-۲۰۰.

[صفحه ۲۹۸]

ناظرزاده کرمانی (دکتر احمد)

عید فرخنده غدیر

با خدا کیست، آشنای علی (ع)

کیمیا چیست، خاک پای علی (ع)
عرض اخلاص، می کند طبعم
از برای که، از برای علی (ع)
عید فرخنده غدیر آمد
که برافراشت حق، لِوای علی (ع)
در چنین جشن باشکوه غدیر
آشکارا شد اعتلای علی (ع)
هر چه می‌خواهی از علی (ع) بطلب
که ندارد کران، سخای علی (ع)
بگشاید گره ز کار کسی
دستهای گره گشای علی (ع)
پشت پا بر جهان زدم که زدم
دست بر دامن ولای علی (ع)
روزگاری گذشت و دوخته‌ام
چشم خود بر یَم عطای علی (ع)
فخرم این بس، که در سراسر عمر
نگزیدم کسی، به جای علی (ع)
در دو عالم بهشت، دانی چیست؟
هست روی خدا نمای علی (ع)
هر که اهل دل است می گوید
جان عالم، شود فدای علی (ع)
شاه پیروز بخت، دانی کیست
آن که باشد ز جان، گدای علی (ع)
دست، از چاره چون شود کوتاه
هست فریادرس، خدای علی (ع)
شاهکار خلقت، ص ۷۳.
[صفحه ۲۹۹]

نجومی خراسانی (شیخ اسماعیل نجومیان)

عید سعید غدیر خم
ای عید سعید من وای طالع فیروز
از خم غدیر آر مرا باده‌ی غم سوز
کامروز جهان طعنه زند بر دَم نوروز

آنچهره چون عید بر افروز و بیفروز

کاین عید بود بر همه اعیاد مظفّر

فصل دی و سرمست ز صهبای غدیرم

از عالم لاهوت رسیده است صفیرم

سرمست از آن پیک دل‌آرای بشیرم

من دلخوش از آن منبر اقطاب بعیرم

کش دست خدا بود وِرا در برو بر سر

ایساقی منان ره عشق هَلا قُم

امروز بده باده‌ی سرشار از آن خُم

کامد سوی سرخیل حریفان به ترنُّم

اَلیومْ لَکُمْ دِینَکُمْ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ

راضی است از این مستی و مستان همه داور

جبریل اَبا خیل ملک سوی زمین شد

آوازه‌ی طوبی لک تا عرش برین شد

دست همه با دست خدا چونکه قرین شد

احباب بوجد و شعف، اعداش غمین شد

سرّ مَلَک و سجده‌ی آدم شده ظاهر

از کُن‌فیکون مقصد و مقصود علی (ع) بود

بر خلق و خدا عابد و معبود علی (ع) بود

در کون و مکان ساجد و مسجود علی (ع) بود

در سر و علن شاهد و مشهود علی (ع) بود

هم طالع و هم مطّلع و هم ظاهر و مظهر

آنانکه بجز سوی علی (ع) راه بپویند

غیر از خَزَفْ از بحر کرم هیچ نجویند

آنها که بجز حب علی (ع) هیچ نگویند

مانند خلیل از همه جا دست بشویند

بی‌باک بر آرند قَدَم جانب آذر

[صفحه ۳۰۰]

آدم شدی ار پاک و مصفا ز جرائم

آتش بخلیل اللّٰه اگر شد همه سالم

اَیّوب اگر یافته صِحّت ز مَآلم

الیاس و خَضَر گشتند سیّار عوالِم

بودی همه را نام علی (ع) هادی و رهبر

من خوف ز اعدای بد اندیش ندارم
با لطف تو باکی ز کم و بیش ندارم
جز مهر و مَحبّت بدل خویش ندارم
از جَنّت و دوزخ غم و تشویش ندارم
حُبّ علیم مایه بود اوّل و آخر
شاها نظری کن به «نجومی» ز تَلَّطُف
بازش برسان در نجف از مهر و تَعَطُّف
خواهم که کنم از حرمت درک تَشَرُّف
گر بار دهی نیست مرا هیچ تأسُّف
منمای مرا محروم زین فیض سراسر
کتاب شهیدان خدائی، ص ۱۱۰-۱۱۲.
[صفحه ۳۰۱]

نسیم شمال (سید اشرف‌الدین)

لا فتی الّا علی (ع...)
اندر این عید غدیر، ای ساقی سیمین عِذار
زینهار از کف مده جام شرابِ خوش گوار
مست کُن ما را، ز عشقِ حیدرِ دُلدُل سوار
در فلک خیل مَلَک گویند، هر دم آشکار
لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذوالفقار
ساقیا جامی بده سرشار، در عید غدیر
گشت عالم مَهبطُ الانوار، در عید غدیر
شد معیّن حجّت احرار، در عید غدیر
هر زمان برخوانْ تو این اشعار، در عید غدیر
لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذوالفقار
چون أجل خواهد بِساطِ جسم را ویران کند
مرغ زرّین بال روح از کالبد طیران کند
آن دو سائل، مسألت از مذهب و ایمان کند
این عبارت بر تو نیران را، به از رضوان کند
لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذوالفقار
مرغ روحت چون کند آهنگِ پرواز از قفس
با دو صد وحشت، به دام عنکبوت افتد مگس
هیکلت را چون نماید قابض الارواح مَس

این سخن بر گوی، با اخلاص در آخر نفس
لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذوالفقار
آدم خاکی چو بیرون شد ز گلگشتِ جنان
در سر اندیبِ بلا، گردید با غم همعنان
گفت یا رب من ندارم هیچ تابِ امتحان
آخر آمد این سخن از غیب او را بر زبان
لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذوالفقار
چونکه ابراهیم را شد آتشِ سوزان مقام
سوی حق نالید، گفت ای جاعلِ نور و ظلام
طاقتِ آتش ندارد، قالبِ لَحم و عِظام
این سخن را گفت، آتش شد بر او بَرد و سَلام
لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذوالفقار
[صفحه ۳۰۲]
در شبِ معراج، پیغمبر به عرش کبریا
شکل شیری دید و، انگشتر بدادش از وفا
گفت یا رب کیست این شیر و چه باشد ماجرا
از زبان بی‌زبان، آمد به گوشش این صدا
لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذوالفقار
غزوه‌ی خیبر به پیغمبر نشد ممکن ظفر
شد به اردوی مسلمانان، یهودان حمله ور
غرقِ غم شد مصطفی، نالید پیش دادگر
جبرئیلش عاقبت بر این سخن شد راهبر
لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذوالفقار
طینتِ خاصان حق، از طینت حیدر سِرشت
مصطفی (ص) نام عَلی (ع) را، بر ضمیر دل نوشت
«اشرف الدّین» غیر تخم مِهر او، در دل نکِشت
این سخن را کرده حق، سرلوحه‌ی باغ بهشت
لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذوالفقار
در خلوت علی (ع)، ص ۷۲-۷۴.
[صفحه ۳۰۳]

نصرت (عبدالحسین)

قدر غدیر

مبارک است به هر آفریده عد غدیر

که نافرید از این روز به خدای غدیر

همه به وجد و نشاط است رهنما این روز

که شادمانی پاکان در او شده تقریر

به روز چونین اندر سفر، رسول (ص) خدای

به پای داشت یکی منبر از جهاز بعیر

فراز کرد علی (ع) را، بدان مَثابه که شد

سفیدی بغل او عیان ز جسم منیر

بلند گفت که هر کس منم بر او مولای

علی (ع) بر آن کس مولاست از صغیر و کبیر

علی (ع) شهنشه مردان، ستوده‌ی یزدان

که بود احمد مختار را یگانه وزیر

مهیمن احد او را به «هَلْ اَتی» بسرود

اگر چه قرآن یکسر شود بدو تعبیر

به نصّ فرقان در «انّما ولیُّکُم» اوست

ز بعد احمد (ص) بر مؤمنان امیر کبیر

نبود هیچ پیمبر، مگر که بود علی (ع)

به رهنمائیش اندر علوم دین تفسیر

سرائر همه در پیشش آشکار، بلی

چنین بود صفت پادشاه عرش سریر

نکرد در همه احوال جز که عدل شعار

نخورد در همه‌ی عمر جز که نان شَعیر

به غیر او که به سر برد گرسنه شب و روز

که قوت خویش کند بخش بر یتیم و اسیر

نه یاوه بود نگینش که بود خاتم جم

که در نماز علی (ع) داد آن نگین به فقیر

فِری [۱۹۵] به دست وی و بر خمیده شمشیرش

که راست شد همه آیین حق بدان شمشیر

رسول (ص) گفت مرا عترت است کشتی نوح

که بادبانش افراشته ز چرخ اثیر

[صفحه ۳۰۴]

هر آن که چنگ زند اندر او بر آساید

ز بیم لطمه‌ی دریا و موجهای خطیر

درآ، به کشتی و پرهیز کن از آن دریا

که جزر و مدّش یکسر کشد ترا به سَعیر

اگر قلم شود اشجار و هر چه بحر مِداد

یک از فضایل او کی کند کسی تحریر

ایا خلاصه‌ی هستی و مایه‌ی ایجاد

ایا موحّد بی‌چون و بی‌شبیه و نظیر

تو دستگیر شو ای دست حق که خلق امروز

فتاده‌اند به رنجی که هیچ نیست گزیر

دیانت است گرفتار در کشاکش جهل

چو گوی در خم چوگان نابکار اسیر

قوی به امر تظاهر شکست پشت ضعیف

غنی به حکم تکاثر ببست دست فقیر

مرا بدار بر آن ره که می‌نلغزد پای

به گاه آنکه بود در ره صراط مسیر

ز قدر عید غدیرند مؤمنان آگاه

خدای بر همه میمون کناد عید غدیر

نسیم غدیر، ص ۲۰۵.

[صفحه ۳۰۵]

نگارنده (سرگرد عبدالعلی)

عید غدیر

عید غدیر روز وداد است

روز وداد و داد و سداد است

در بحر بیکران سعادت

عید غدیر باد مراد است

از بهر حفظ مکتب اسلام

عید غدیر حِرز جواد است

ای آنکه در طریق معادی

عید غدیر زاد معاد است

ای دوستان، جهان کهن را

این داستان هنوز بیاد است

شد برفراز احمد و فرمود

خُم غدیر مهد رشاد است

امری که بر ملا شود امروز
شرط نماز و حج و جهاد است
تنها علی (ع) است آنکه پس از من
مانند من ولیّ و عماد است
اسلام بی‌ولایت مولا
شمعی نهاده در ره باد است
در راه مهر آل محمّد
(سرباز) را وظیفه زیاد است [۱۹۶].
گلواژه‌ی ۲، ص ۵۶.
[صفحه ۳۰۶]

وفائی شوشتری

در تهنیت عید غدیر و مدح حضرت امیر (ع)
ساقی بریز باده مرا، هی به ساغرا
هی شعله زن به جانم وهی بر دل آذرا
زان باده‌یی که خورد از آن باده جبرئیل
تا شد امین وحی خداوند اکبرا
زان باده یی که آدم از آن توبه‌اش قبول
زان باده‌یی که نوح شد از وی مبشرا
زان باده‌یی که قطره‌یی از وی به جام ریخت
گلشن نمود، آذر بر پور آذرا
زان باده‌یی که موسی عمران ز جرعه‌یی
در دست او عصا شد درّنده اژدرا
زان باده‌یی که عیسی مریم چو خورد از آن
مستانه شد مصاحب خورشید انورا
ساقی بده چَمانه چَمانه سبو سبو
زان باده‌ی مغانه به آهنگ مزمرا
بی‌پرده ریز، باده به ساغر دما دما
هی ده به یاد دوست پیاپی مکرّرا
از باده کن حدیث و حکایت به جان دوست
هی کن دماغ مجلسیان را، معطّرا
این باده چیست دانی یا سازمش بیان
کز دل رود قرار و پَرد، هوش از سرا

این باده هست مقصد و مقصود اولیا
این باده هست در خور سلمان و بوذرا
این باده هست مطلب و منظور مصطفی (ص)
این باده هست شُرب مدام پیمبرا
مقصود من ز باده بود حُبّ مرتضی
سرّ خدا، علی (ع) اسد اللّه حیدرا
هی هی کنونکه عید غدیر خم است قُم
خُم خُم بیار، باده نخواهیم ساغرا
از روی باده پرده برافکن ز رخ نقاب
تا پرده افکنیم ز راز مسّترا
اندر غدیر خم خبر آمد ز کردگار
بر مصطفی (ص) که‌ای به همه خلق مهترا
البته باید ایندم حقّ را کنی عیان
یعنی کنی علی (ع) را، بر خلق ظاهرا
در نصب وی بکوش چو فوریست امر حق
می‌باید از جهاز شتر ساخت منبرا
[صفحه ۳۰۷]
بر دست گیر دست ید اللّه و گو به خلق
کاین بر شماست سیّد و سالار و سرورا
بر گوی با اکالب از صولت هژبر
بنمای بر ثعالب فرّ غضنفرا
بر گو به مؤمنان همه شادی کنند و ناز
بر کوری دو چشم حسود بد اخترا
بندم زبان خامه ز تقدیر این سخن
کان بس بود مفصّل و دفتر محقّرا
یک ذرّه از محبّت حیدر، به روز حشر
با، جرم انس و جنّ همه گردد برابرا
حبّ علی (ع) اگر، به دل کافر اوفتد
گردد شفیع یکسره بر اهل محشرا
با حنظل ار، محبّت حیدر شود قرین
شکّر شود چو حنظل و حنظل چو شکّرا
کمتر سخای او به جهان رزق ممکنات
کمتر عطای او به جزا، حوض کوثرا

فرخنده مطلعی شده طالع ز طبع من
یا حبّذا، بسان درخشنده اخترا
دیوان وفائی شوشتری، ص ۶ و ۷.
[صفحه ۳۰۸]

وکیلی قمی (ابوالفضل)

برج هدایت
یافت جان تازه‌ای با امر یزدان روزگار
در غدیر خم جهان گوئی بود مشک تتار
لاله‌ها بگرفته بر کف جام زرّین در چمن
دشت و صحرا شد زمرّدگونه همچون نوبهار
گر که با دقت تو بر ارژنگ مانی بنگری
دارد از تصویر عالم این همه نقش و نگار
شاد و خرم عالم ایجاد چون باغ جنان
از سرود بلبلان و از نوای آبشار
نغمه‌های آسمانی میرسد بر گوش خلق
مژده‌ها آرد به اُمّت از یمین و از یسار
مژده‌های خوش دهد هر لحظه جبریل امین
کس ندارد خوشتر از امروز روزی یادگار
بود صحبت در خلافت بین اصحاب رسول
دین مردم را چه کس باید که سازد پایدار
بعد پیغمبر (ص) امید مسلمین باشد علی (ع)
آنکه بعد از حضرتش از او است ما را انتظار
با محمّد (ص) کرد بیعت حضرتش روز نخست
تا بماند دین بالاتر ز ادیان بر قرار
اجتماعی از مسلمانان بپا شد بعد حج
جمع شد در گرد پیغمبر گروهی بیشمار
در غدیر خم ز مردان حجاز و روم و هند
جمله گرد حضرتش افزون شد از چندین هزار
آمد از برج هدایت بر پیمبر این ندا
تا بسازد در رسالت امر یزدان آشکار
گفت پیغمبر (ص) پس از حمد خدا بر مسلمین
امر یزدان آشکارا همچو دُرّ شاهوار

بعد من باشد علی (ع) بر کهتر و مهتر امیر

این سخن آمد بگوش خلق از خرد و کبار

بار دیگر گفت باشم هر کسی را من ولی

باشد او را مرتضی (ع) سرور بهر شهر و دیار

دست بیعت یک به یک دادند بر مولا علی (ع)

تکیه زد او بر سریر عدل یزدان استوار

شد به روز هجده ذی حجه با امر خدا

حیدر صفدر امور مسلمین را عهده دار

بهجت‌افزا شد پیمبر (ص) زین تجلی در جهان

چون ولیّ مسلمین گردید صاحب اختیار

[صفحه ۳۰۹]

این صلا پیچید در عالم میان مسلمین

گشت اَکْمَلْتُ لَکُمْ دین نازل از پروردگار

هر که دارد در خلافت امر یزدان را قبول

در دو عالم پیش وِجدانش نگردد شرمسار

گر بخواهی ای «وکیلی» از خطر باشی مصون

دست خود از دامن شیر خدا هرگز مدار

تا توانی دستگیری کن ز پا افتاده را

تا شوی مشمول الطاف خدا روز شمار

فروغ شعر، ص ۱۵۳-۱۵۴.

[صفحه ۳۱۰]

هدائی (ابوتراب)

سفیر نور

هر چه بینی در بسیط خاک کج خوی شریر

هر که بینی مانده در چنگال آمالش اسیر

کفر و الحاد و نفاق و دور ماندن از صواب

و این پلیدیها و ظلمت هست ز انکار غدیر

چون رسول اللّٰه (ص) خاتم گشت مأمور از خدا

تا نماید ره بشر را سوی احسان کثیر

آمدش جبریل و گفتا: ای امیر انبیا

ای که در کانون خلقت نیست مانندت نظیر

من تو را از جانب یزدان پیام آورده‌ام

ای که هستی بر خلایق هم بشیر و هم نذیر
ای که بر ذرّات عالم می‌رسد از تو حیات
وی که در عرش عُلا باشد تو را جا و سریر
تا رهانی خلق را از تیرگیهای ضَلال
تا کنی بینا به نور باطن خود هر ضریر
تا کنی بنیان دین را استوار و پایدار
تا نماند حجّتی از بهر افراد شریر
مجمعی اندر غدیر خم بپرداز و بگو
بعد من باشد علی (ع) بر ارض و مافیها سفیر
حکم او حکم من است و حکم من حکم خدا
حبّ او ایمان و بغضش کفر و زین نبود گریز
فرض بر هر فرد انسان است تا از روی صدق
رخ نهد بر آستان این جوانمرد دلیر
هست جنّت جایگاه پیروان صادقش
هر که از او روی تابد، دوزخش باشد مسیر
هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست
هست این فرمان ربّ خالق حیّ قدیر
تا «هدایی» را زبان گویاست خواهد از خدا
تا مصون مانند از هر رنج یاران امیر [۱۹۷].
[صفحه ۳۱۱]

یحیی اصفهانی (مدرس)

فی وقعهٔ الغدیر و ثناء الامیر (ع)
جاءَ یَومُ العیدِ قُمْ یا ساقِ اِنَّ اللّیلَ غاب
و اسْقِنی کَأساً رَحیقاً اِغْتَنِمْ عَهْدَ الشَباب
باده از خمّ غدیرم ده، نه از خمّ عصیر
مست از شوق امامم کن، نه از شُرْبِ شراب
زان مِیَمْ صبر و سکون ده، کاضطراب اندر دل است
زین حدیثم که لِدُوا لِلْمَوْتِ وَ ابْنُوا لِلْخَرابِ
حالی ای یار ملیحم، اندر این صبحِ صبیح
از صبوحی مِیْ برون کن، از سَرَم تأثیر خواب
سردیِ دِیْ را به می کن چاره، صبح است ای ندیم
گرمِ گرم از مشرقِ خم کن، بساغر آفتاب

افتتاح از آیت نَصْرُ مِنَ اللَّهْ کن، که گشت

فتحُ و نصرت را ز تائید الهی، فتحِ باب

آفتابِ مشرقِ اَلْیَوْم، اَکْمَلْتُ لَکُمْ

گشت از برج ولایت، آشکارا بی‌حجاب

نعمت بیحد اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی

در چنین روز شریف انعام شد بر شیخ و شاب

بیحساب ایزد گنه بخشد خدا را تا به کی

باشد اندر دل مرا اندیشه از یوم الحساب

در چنین روزی خشوع اولیا شد سودمند

در چنین روزی دعای اولیا شد مستجاب

در چنین روزی نبی (ص) قدر علی (ع) ظاهر نمود

دین عیان شد کافتاب آمد دلیل آفتاب

عقل اول سوی امکان بود رویش لاجرم

عقل فعّالش رساند از جانب واجب خطاب

کی تو اندر کشور توحید ذات منتخب

ای تو اندر دفتر تجرید نور انتخاب

ای بگردون جلالت اختر تابنده چهر

ای به اقلیم شریعت خسرو مالک رقاب

جوشنت از لی مع اللَّهِ مِغْفَرت از هل اتی

کشورت اُمُ الْقُری و لشکرت اُمُ الْکِتابْ

صانَکَ اللَّهْ یکجهان اجلالی اندر یک سَلَب

زادکَ اللَّهْ یک مُحیط اقبالی اندر یکحساب

گشت انجیل و زبور و بوده توراهٔ و صُحُف

در ثنایت فصل فصل و در مدیحت باب باب

فی علیٍّ یا رَسُولَ اللَّهْ بَلِّغْ ما نُزِل

ورنه تبلیغ رسالت را نکردی بهره‌یاب

[صفحه ۳۱۲]

مصطفی (ص) اصحاب را فرمود کاینک منبری

از جهاز اشتران سازید بهرم با شتاب

منبری آراستند آنگه پیمبر (ص) بر نشست

بر فراز منبر و بگرفت دست بوتراب

گفت کی قوم این علی مولی بود بر خاص و عام

گفت کی قوم این علی سرور بود بر شیخ و شاب

بی‌ولای او اطاعت، با ولایش معصیت
این عقاب اندر عقاب است، آن ثواب اندر ثواب
طلعت او در بر خورشید روزی شد عیان
خور ز خجلت زرد شد حتّی تَوارَتْ بِالْحِجابِ
بوترابش چونکه کُنْیت کرد جبریل امین
گفت در عرش برین یا لَیْتَنی کُنْتُ تُراب
هم در أمصار شریعت حکم او حُسْنُ الْقَضا
هم در أقطار طریقت امر او فَصْلُ الْخِطابْ
عِزَّ اِسْمُه ذات او أقدَس بُوَد از اِتّصاف
جَلَّ شَأنُه شانِ او أرْفَعْ بُوَدْ از إرْتیاب
آری آری نیست عابد را به معبود ارتباط
آری آری نیست خالق را به مخلوق انتساب
از جلالت شخص قدر او، مرا قائم مقام
از شرافت ذات پاك او، مرا نایب مناب
خدمتش خَیْرُ المَآل و حضرتش قُطْبُ الْجَلالْ
طاعتش حُسْنُ الْثُوابُ و درگهش حُسْنُ الْمَآب
ای هُژَبر افکن، شهنشاهی که اندر روز رزم
نیست از بهر عدویَت، حاجت خِیْلُ و رکاب
زآنکه هر تیرت ز مژگان، زانکه هر تارت ز مو
هست صد جان را خَدَنگ و هست صد دل را طناب
هم رکاب از ماه و زین از مهر و تنگ از کهکشان
إسپر از گردون و رُمْح از رامِح و تیر از شهاب
گر خدایت خوانم ای فرمانده ملك خدا
این سخن در نزد دانایان بود دور از صواب
من نمی‌گویم خدائی لیک شاید گر کنی
گردن خصم دغا را از رگ شریان طناب
من نمی‌گویم خدائی لیك بی‌حکم تو چون
از درختی اوفتد با باد برگی بر تراب
من نمی‌گویم خدائی لیك بی‌امر تو چون
بر زمین نازل شود یکقطره باران از سَحاب
من نمی‌گویم خدائی لیك بی‌اذن تو چون
بر مشیمه مام طفلی رو نهد از صُلب باب
من نمی‌گویم خدائی لیك اوصاف خدا

در تو ظاهر گشت همچون بوی گل اندر گلاب
قادری بر انقلاب ذات اشیاء در جهان
گرچه اشیا را به ماهیّت مُحال است انقلاب
اختر عمر عدو را در رسد وقت غروب
چون برآری تیغ چون مهر درخشان از غُراب
شهریارا بنده «یحیی» را ز هجران تو گشت
تن ز تیغ کین هلاک و دل ز نار غم کباب
مر مرا با عون خضری، راه کوی خود نما
تا چو موسی‌وار هم در تیه حیرت ز اضطراب
تا جهان دارد حدوث و تا زمان دارد زوال
تا زمین دارد درنگ و تا فلک دارد شتاب
همچو رضوان دایم احبابت مُخَلَّد در جنان
همچو شیطان دایم اعدایت مُؤَبَّد در عذاب
دیوان یحیی اصفهانی، ص ۵۳-۵۷.
[صفحه ۳۱۳]

یحیی اصفهانی (مدرس)

فی وصف الغدیر و ثناء الامیر (ع)
غدیر خم شد، خُم خُم، می‌غدیر بیار
چو بگذرد ز گنه خالق قدیر بیار
لَکَ البِشارَهُ بُشْری لَک ای بشیر بیار
بیاد شیر حق و کوری شریر بیار
مرا دوباره به پستان شوق شیر بیار
که گشت شیر خدا را شراب حق به اَیاغ
به روبهان گو امروز روز شیران است
به ذوالفقار بَرَد دست هر که شیر آن است
ز بهر کفر کنون روز قطع شریان است
سرور اهل نظر کوری شریران است
بشیر پنجه‌زدن، گر به روبه‌رو به آسان است
ز خشک مغزی دشمن مرا تر است دماغ
پدید گشت به تعیین نقد و قلب محک
به عشرتند همه وحش و طیر و جن و ملک
به شادیند همه از سَماک تا بِسَمَک

بگو به آنکه بِدل داشت قصد غصب فدک

بشیر پنچه زدن نیست طرز سیرت سگک

شکار کردن سیمرغ نیست قدرت زاغ

بیا ببین علی اللهیان چو ابراهیم

چه خوش میان گلستان آتشند مقیم

میان آذر نمرود فتنه‌اند سلیم

شده است از بت و بتگر کمر چو دل بدو نیم

علی (ع) شناخته نشناختند حیّ قدیم

وگر نه بهتر از ایشان نداشتیم سُراغ

بیا ببین که نواصب چگونه‌اند ذلیل

همه حقیر و فقیر و همه سقیم و علیل

سَبَل بدیده و گم کرده‌اند جمله سَبیل

سوی سَبیل بلاشان غراب گشته دلیل

نموده چیره بگل خار زشت را بجمیل

گزیده زاغ به طاووس و راغ را بر باغ

[صفحه ۳۱۴]

غرض بخم غدیر احمد (ص) بشیر نذیر

به امر حضرت خلاق کردگار قدیر

ز راز حق همه اصحاب را نمود خبیر

عیان نمود که بر مؤمنان علی (ع) است امیر

رسید امر که ظاهر کند به خم غدیر

که صبغهٔ اللّه خم را علی (ع) بود صَبّاغ

خدای نیست بل آئینه‌ی خداست علی (ع)

نه عین بار خدا نز خدا جداست علی (ع)

بجاه و مرتبه از ماسوا سواست علی (ع)

برفعت نبی (ص) و فَرّ کبریاست علی (ع)

مفاد سوره‌ی یس و الضحی است علی (ع)

از او به چشم رسول است سرمه‌ی مازاغ

نبود منبر و آماده گشت چون زقتب

از آنچه بود بهمراه شه ز خیل عرب

همه گذشته و آینده را نمود طلب

جدا نمود به امر خدا خَزَف ز ذَهَب

کمال داد به دین خدا و نعمت رَب

نمود نعمت بیحدِّ کبریا إسباغ

چو دست یافت به دست خدا زجا برخاست

خطاب کرد که تبلیغ من ز امر خداست

به هر که سیّد و مولی منم علی مولاست

که در عُلُوّ مقام از همه علی اعلاست

ز پای تا به سر آئینه‌ی خدای نماست

ز بندگیش ملک را به جبهه باشد داغ

ز ماسوی به خدا از خدا علی است علی (ع)

به جاه و مرتبه از ماسوی علی است علی

بزرگ آینه‌ی کبریا علی است علی (ع)

عَری ز کِبر و بَری از ریا علی است علی

به گمرهان سُبُل رهنما علی است

علی (ع) ز بهر ظلمت قبراست دوستیْش چراغ

علی است جَلَّ جلالُه چو کبریا به جلال

علی است عَزَّ خصالُه چو مصطفی به خصال

علی است عَمَّ نَوالُه مه سپهر نوال

علی است دامَ کمالُه دُر بحار کمال

مجیبُ و دعوهٔ و داعی وسائل است و سؤال

رسول و مرسَل و مرسِل مُبلّغ است و بَلاغ

علی (ع) است مطلع انوار کردگار علی (ع)

علی (ع) است مخزن اسرار قادر ازلی

علی (ع) است سِرّ خفی و علی است نور جلی

علی (ع) است رهبر و ره‌دان و رهنما و ولی

[صفحه ۳۱۵]

دوبین مباش که باشد دوبینی از حَوَلی

یکی است یاسمن و نسترن شقیق و بداغ

پس از مدیح و دعای علی (ع) رسول (ص) مجید

سه مرتبه به شهادت خدای را طلبید

که گفتنی همه گفتم شنیدنی بشنید

شدم مُبلغ و این قوم را بلاغ رسید

ولی دو اَبتر تَیْم و عدی عُتُلٌّ و عَنید

یکی به مرتبه حَطّاب و دیگری دَبّاغ

صدا زدند که بخٍّ لک، ای ولیّ خدای

لَکَ الشَرافَةُ اُصْبَحْتَ یا علی مولای

علیکَ معتمدی أنتَ مَقْصَدی وَ رَجایْ

ملاذ و ملجأ و مرجع توئی و کارگشای

تو در سرای وجودی نگاهبان سرای

زتو است زینت باغ و ز تو است نکبت راغ

ولی مراست به دل صد هزارگونه اَسَف

که سعی شاه هدر گشت و مُلک شرع تَلَف

زمام ملک گرفت ابن بوقُحافه به کف

لَقَدْ عَلَی شَرَفِکْ ای مه سپهر شرف

فراغتی دهی ار ساعتی مرا به نجف

ز عیش هر دو جهانم نکوتر است فراغ

دیوان یحیی اصفهانی ص ۲۰۴-۲۰۶

[صفحه ۳۱۸]

رباعیات غدیر خم

آشفته (جعفر رسول زاده)

رباعیّات عید غدیر

خورشید ز شوق راه را گم می‌کرد

صحرا همه لب بود و تبسّم می‌کرد

بر پاکی و شایستگی‌اش ایمان داشت

آن را که نبی (ص) امام مردم می‌کرد

فرمود هر آنکه لایق عهد خداست

اینست علی (ع) آنکه امام و مولاست

یک عدّه ز شعله‌ی حسد دود شدند

چون گفت ولایت علی (ع) امر خداست

با دوست دعای وال من والاه است

با خصم خروش عاد من عاداه است

زین دو تو بگو کدام را هست سزا؟

دستی که ز دامن علی (ع) کوتاه است

از صدای سخن عشق، ص ۱۱۰.

راضی اصفهانی (محمد حسن‌زاده)

غدیر آئینه‌ی انسان‌شناسی است

در او پیدا سپاس و ناسپاسی است

برای حزب شیطان روز ماتم

برای شیعیان عید حماسی است

همسنگ غدیر عید دیگر نبود

زین عید برای شیعه بهتر نبود

جز فاطمه (س) و محمد (ص) و اولادش

هم شأن و نظیر بهر حیدر نبود

[صفحه ۳۱۹]

رسا (دکتر قاسم)

گل آمد و سرزمین دین گلشن شد

شالوده‌ی دین مصطفی (ص) مُتقن شد

خورشید دمید و جمله ذرات وجود

از نور ولایت علی (ع) روشن شد

در نزد کسی که پاک و روشن بین است

آئین خدای بهترین آئین است

تاریخ جهان پر از نشیب است و فراز

حسّاس‌ترین فراز تاریخ این است

نوروز رسید و عید قربان و غدیر

ای دوست سلام گرم ما را بپذیر

هم جشن ضیافت خلیل اللّه است

هم عید ولایت همایون امیر

نوروز بساط سبزه زارش پیداست

آثار طراوت از عذارش پیداست

با عید غدیر جشن نوروز رسید

سالی که نکو است از بهارش پیداست

دیوان رسا، ص ۶۲.

شفق خراسانی، (محمدجواد)

سرچشمه‌ی وحی در کویر است، غدیر

تقدیر خداوند قدیر است، غدیر

ای عشق بگو به تشنه‌کامان ولا

دریا است اگر چه آبگیر است، غدیر
جبریل گل تبسّم آورد از عرش
راهی غدیر شد خُم آورد از عرش
از باغ دل‌انگیز ولایت «اَلْیَوْمْ
اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ» آورد از عرش [۱۹۸].
[صفحه ۳۲۰]
ای سُکر تولّای تو در جان باقی
افزوده به مهجوری ما مشتاقی
ما و عطش زلال کوثر تا کی؟
جامی بده از غدیر خُمّ، ای ساقی
از کعبه تا محراب، ص ۴۵.

ژولیده نیشابوری

حکم ولایتی که علی (ع) را امام کرد
اسلام را برای ابد مُستدام کرد
تا راه را ز چاه شناسند رهروان
خالق به خلق حجّت خود را تمام کرد
ای چشم‌ها بگریید، ص ۹۸.

شکیب اصفهانی

با دیده‌ی دل ببین که در خم غدیر
احمد (ص) به لسان حق بشیر است و نذیر
گوید که دهید دست بر دست علی (ع)
کاین جاست سر دو راه جنّات و سعیر
دیوان شکیب اصفهانی، ص ۴۹۴.

شوقی اصفهانی (میرزا جواد)

ساغر چو دهی ساقی جان پرور ما
لبریز کن از غدیر خم ساغر ما
امروز شد از حکم خداوند جلیل
مولای جهان ولیّ پیغمبر (ص) ما
دیوان شوقی اصفهانی، ص ۳۴۶.
[صفحه ۳۲۱]

صاعد اصفهانی

به روز خم غدیر از مقام لم یزلی
به کائنات ندا شد، ندا به صوت جلی
که بعد احمد (ص) مرسل به کهتر و مهتر
امام و سرور و مولا علیست (ع) علی
آنرا که خِرد دلیل و حرز راه است
بی‌شک که از این واقعه نیک آگاه است
کز بعد نبی (ص) خلافت و مولائی
با نص نُبی، علی (ع) ولی‌اللَّه است

صغیر اصفهانی (محمدحسین)

اسلام چو از نصب علی (ع) کامل شد
اَکْمَلْتُ ز حق به مصطفی (ص) نازل شد
واضح ز رَضیتُ گشت این کز اسلام
در نصب علی (ع) رضای حق حاصل شد
دیوان صغیر، ص ۴۴۱.
دانی ز چه عید باستان می‌خندد
بر روی جهانیان جهان می‌خندد
بنشسته علی (ع) جای نبی (ص) در نوروز
زین مژده زمین و آسمان می‌خندد
دیوان صغیر، ص ۴۴۳.
اسلام که شد بر همه عالَم شامل
بی‌مهر علی (ع) نیز بد آن دین عاطل
اکملت ز حق رسید چون روز غدیر
تا شام ابد دین بشر شد کامل
دیوان صغیر، ص ۴۴۶.
امروز به فرمان خدای عَلّام
بنشست علی (ع) به مَسند خَیر اَنام
اَتْمَمْتُ بود شاهد قولم ز علی (ع)
بر خلق جهان نعمت حق گشته تمام
دیوان صغیر، ص ۴۴۹.
در خم غدیر کز خدای ازلی

رفت آن همه تأکید به تعیین ولی
دانی چه نتیجه کشف شد از اسلام
مقصود علی (ع) بود و تولّای علی (ع)
دیوان صغیر، ص ۴۵.
[صفحه ۳۲۲]

موید خراسانی (سید رضا)

روزی که لوای بَلِّغ افراخته شد
منبر ز جهاز اشتران ساخته شد
فرمان به نبی (ص) رسید کز نصب علی (ع)
کار تو و تبلیغ تو پرداخته شد
نغمه‌های ولایت، ص ۲۹۱.
چون عید غدیر اشرف اعیاد است
ذکر صلوات بهترین اوراد است
شادند اگر جمله محبّان چه عجب
زیرا که دل آل محمّد (ص) شاد است
نغمه‌های ولایت، ص ۲۹۲.
حیدر (ع) که ستودش احمد (ص) و داور او
در روز غدیر شد پدید اختر او
آن تاج که در ازل خدایش بخشید
امروز گذاشت مصطفی (ص) بر سر او
نغمه‌های ولایت، ص ۲۹۴.
از پای کلیم عشق بشکافت غدیر
آئینه وش از نور خدا تافت غدیر
یک برکه شده است چشمه سار برکت
تشریف ولایت از علی (ع) یافت غدیر
نغمه‌های ولایت، ص ۲۹۷.
شخصیّت ممتاز جهان است علی (ع)
حاکم به زمین و آسمان است علی (ع)
در روز غدیر خم محمّد (ص) فرمود
مولای چو من به اِنس وجان است علی (ع)
نغمه‌های ولایت، ص ۲۹۸.
[صفحه ۳۲۳]

اوصاف علی (ع) به هر زبان باید گفت

این ذکر به پیدا و نهان باید گفت

در جشن ولیعهدی مسعود علی (ع)

تبریک به صاحب‌الزّمان (عج) باید گفت

نغمه‌های ولایت، ص ۳۰۸.

در هجده ذیحجه که حجّ معنا شد

پرونده راز آفرینش وا شد

ابلاغ ولایت شد و با نصب علی (ع)

تبلیغ رسولان خدا امضا شد

سفینه‌های نور، ص ۳۶۷.

مولا که جهان ندیده همتایش را

روزی که نبی (ص) داد به او جایش را

در پرده شوم بیعت آن دو نفر

میدید کتک خوردن زهرایش را

سفینه‌های نور، ص ۳۶۸.

عید است و غدیر باسلام آمده است

پیوند امامت و امام آمده است

بر اهل بهشت و اهل دوزخ امروز

تعیین کلاس و ثبت نام آمده است

سفینه‌های نور، ص ۳۷۵.

[صفحه ۳۲۶]

سرودهای عید غدیر

آشفته (جعفر رسول‌زاده)

حق الیقین

امروز ای عاشق علی (ع) باید با او صفا کنی

باید از عشق و معرفت شوری در جان به پا کنی

باید در مدح مرتضی (ع) جان و دل همنوا کنی

مستم از باده‌ی ولا، ساقی پرکن ز جام نور

جانی دارم پر از امید، قلبی دارم پر از سرور

بر همه والا علی (ع) جانم، علی (ع) اعلا علی (ع) جانم، روح تولّا علی (ع) جانم مولا مولا علی (ع) جانم

صحرا صحرا ز کاروان لبریز از شوق و انتظار

بِرکه بِرکه زُلال و صاف جوشد مانند چشمه‌سار
خورشید افکنده بر زمین خود را بی‌تاب و بی‌قرار
مستم از باده‌ی ولا، ساقی پرکن ز جام نور
جانی دارم پر از امید، قلبی دارم پر از سرور
نغمه جانها علی (ع) جانم، ورد زبانها علی (ع) جانم، شور بیانها علی (ع) جانم مولا مولا علی (ع) جانم
امروز آئینه‌ی غدیر نور افشان محمّد (ص) است
ابلاغ بلّغ از خدا نقش جان محمّد (ص) است
این اسرار امامت است یا قرآن محمّد (ص) است
[صفحه ۳۲۷]
مستم از باده‌ی ولا، ساقی پرکن ز جام نور
جانی دارم پر از امید، قلبی دارم پر از سرور
نصیر و ناصر علی (ع) جانم، امیر و آمر علی (ع) جانم، باطن و ظاهر علی (ع) جانم مولا مولا علی (ع) جانم
امروز احمد (ص) ز سرّ غیب آمد بر مؤمنین بشیر:
بر هر کس مقتدا منم باشد بر او علی (ع) امیر
من آیاتم علی (ع) بیان حق نور است و علی (ع) منیر
مستم از باده‌ی ولا، ساقی پرکن ز جام نور
جانی دارم پر از امید، قلبی دارم پر از سرور
عالِم و معلوم علی (ع) جانم، معنی و مفهوم علی (ع) جانم، امام معصوم علی (ع) جانم مولا مولا علی (ع) جانم
آری حق الیقین علیست (ع)، سرّ ایمان ولای او
در بزم حق غریبه نیست، هر کس شد آشنای او
داند تنها خدا که کیست، والا قدر و بهای او
مستم از باده‌ی ولا، ساقی پرکن ز جام نور
جانی دارم پر از امید، قلبی دارم پر از سرور
داور عادل علی (ع) جانم، عارف واصل علی (ع) جانم، مرشد کامل علی (ع) جانم مولا مولا علی (ع) جانم
سفینه‌ی مهر، ص ۴۶-۴۷.

آشفته (جعفر رسول‌زاده)

سرود غدیر
عالم آرا غدیر
عید دلها غدیر
روز مولا غدیر
نقش تولّا غدیر
نغمه زند هر دل عاشق به تمنّا

علی (ع) علی (ع) علی (ع) علی (ع) یاعلی (ع) مولا
[صفحه ۳۲۸]
همه مستی کنید
ترک هستی کنید
با ولای علی (ع)
خدا پرستی کنید
نام علی (ع) معرفت خالق یکتاست
علی (ع) علی (ع) علی (ع) علی (ع) یاعلی (ع) مولا
دست‌ختم‌رسل (ص)
شده یک باغ گل
شد علی (ع) مقتدا
به جمله‌ی جزء و کلّ
نقش ولایت زده بر دفتر دلها
علی (ع) علی (ع) علی (ع) علی (ع) یاعلی (ع) مولا
هر که عشقش ولاست
رهبرش مرتضی (ع) است
امر این رهبری
دست‌رسول (ص)خداست
عالم و آدم به ولایت شده احیا
علی (ع) علی (ع) علی (ع) علی (ع) یاعلی (ع) مولا
بر که دریا شده
دل شکوفا شده
همه‌ی کائنات
عاشق مولا شده
نام علی (ع) یاد علی (ع) انجمن آرا
علی (ع) علی (ع) علی (ع) علی (ع) یاعلی (ع) مولا
از صدای سخن عشق، ص ۱۳۴.

آشفته (جعفر رسول‌زاده)

تفسیر عشق
جان رنگین کمان عشق و نور است
دل صبح بهاران سرور است
ساقی‌آمد غدیر، سرپوش از خم بگیر

در بزم عاشقان، مستی شد دلپذیر

مولانا یا علی (ع)

[صفحه ۳۲۹]

بر شیدائیان مستی مبارک

این عید حق‌پرستی مبارک

روز عشق آفرین روز تکمیل دین

روزی که شد علی (ع) امیرالمؤمنین

مولانا یا علی (ع)

از فرمان بلّغ یا محمد

کرد فرمان حق اجرا محمّد (ص)

عالم را زد صَلا

بر عشق مرتضی (ع)

بعد از من این علیست (ع)

بر هستی مقتدا

مولانا یا علی (ع)

شد تفسیر عشق از آیه‌ی نور

نور بسته به‌خود پیرایه‌ی نور

حسن غیب و شهود

دل از عالم ربود

عیدی در آسمان

از این بهتر نبود

مولانا یا علی (ع)

از صدای سخن عشق، ص ۱۳۶.

آشفته (جعفر رسول‌زاده)

زمزمه‌ی بهشتیان

دل حسرت نصیب من

غم نداری مولا داری

می‌عشقش گوارایت

مستی در دل شیدا داری

از دل و جان، نغمه بخوان

عید مولا مبارک

به صفای غدیر خم

باغ و چمن آذین شده

علی (ع) عالی اعلا

امیرالمؤمنین شده

ساقی یار، باده بیار

عید مولا مبارک

[صفحه ۳۳۰]

همه هستی عاشق شده

به جلوه‌ی روی علی (ع)

که خدا هم دل می‌برد

به حسن دلجوی علی (ع)

از خم نور، جام طهور

عید مولا مبارک

ذکر مَنْ کُنْتُ مُولاه است

زمزمه‌ی بهشتیان

به دعای من والاه است

آمین اهل آسمان

صف به صف‌اند، در شعف‌اند

عید مولا مبارک

به تولّا دل بسته است

هر کس باشد خدا شناس

به تبرّا از دشمنش

باید شوی مولا شناس

مظهر هو، هو همه او

عید مولا مبارک

از صدای سخن عشق، ص ۱۳۷.

[صفحه ۳۳۱]

حضرت آیةالله آقای حاج سید حسن فقیه امامی

مولای من علیست (یادگار سفر حج)

مولای من علیست

مولای من علیست

اول خلیفه کیست، مولود کعبه کیست،

با نام ایلیا، مولای من علیست

بِنْ عمّ مصطفی (ص)، هم یار با وفا،
سلطان اصفیاء، مولای من علیست
قاضی به عدل و داد، رزمنده در جهاد
بی‌ترس و بی‌ریا، مولای من علیست
محبوب کردگار، مظلوم روزگار
مقتول اشقیا، مولای من علیست
عالم به هر کتاب، دانا به هر جواب
در رأس اذکیاء، مولای من علیست
مشکل‌گشای خلق، ناطق به حکم حق
سالار اتقیاء، مولای من علیست
در جنگ قهرمان، با خلق مهربان
الگوی اسخیاء، مولای من علیست
پیوسته در نماز، در خیر پیش‌تاز
معشوق کبریاء، مولای من علیست
منصوب در غدیر، با سبک بی‌نظیر
سرخیل اوصیاء، مولای من علیست
مَدْعُوّ به حیدر (ع) است، فاتح به خیبر است
افضل ز انبیاء، مولای من علیست
مصداق اِنّما، ممدوح هل اتی
مبغوض ادعیاء، مولای من علیست
تأویل وَالْقَمَر، میزان خیر و شر
هم نور و هم ضیاء، مولای من علیست
تفسیر النَعیمْ، جنّات را قسیم
در بین اولیاء، مولای من علیست
آنکس که حق او، بردند رو بِرو
افراد بی‌حیاء، مولای من علیست [۱۹۹] [۲۰۰].
[صفحه ۳۳۲]

پژمان بختیاری (حسین)

مولا علی (ع) مولا علی (ع)
پیوند اُلفت با علی (ع)، بستیم از جان یا علی (ع)
ره نیست از ما تا علی (ع)، ما با علی (ع) با ما علی(ع)
مولا علی (ع) مولا علی (ع)

سلطان شهر «لا فَتی» مَسند فروز «هَل اَتی»
بحر کرم، کان عطا، در ملک دین یکتا علی (ع)
مولا علی (ع) مولا علی (ع)
در جمله اقوام عرب، هم در حَسَب، هم در نَسَب
«مَن کُنتُ مولی» ای عجب زیبد که را اِلّا علی (ع)
مولا علی (ع) مولا علی (ع)
قول حقیقت را ندا، هم بر ندای حق صدا
عشقی است او را با خدا، عشقی است ما را با علی (ع)
مولا علی (ع) مولا علی (ع)
در عالم بالاست او، سرمایه‌ی دنیاست او
دنیا و مافیهاست او، دنیا و مافیها علی (ع)
مولا علی (ع) مولا علی (ع)
آنجا که حق تنها شود، چون نور حق پیدا شود
حلّال مشکلها شود، تنها علی (ع) تنها علی (ع)
مولا علی (ع) مولا علی (ع)
نسیم غدیر، ص ۳۹.
[صفحه ۳۳۳]

حافظی کاشانی (محسن)

مَسند خلافت
بشارت ای شیعیان عید غدیر آمده
به مؤمنین ز امر حق علی (ع) امیر آمده
بگو به صوت جلی علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)
شمس سپهر هُدی کیست به غیر از علی (ع)
به شیعیان مقتدا کیست به غیر از علی (ع)
بگو به صوت جلی علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)
نبیّ که بر انبیاء و اولیاء سرور است
گفت و پس از من علی (ع) به مؤمنین رهبر است
بگو به صوت جلی علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)
هر که منم رهبرش علی (ع) بود رهبرش
هر که منم سرورش علی (ع) بود سرورش
بگو به صوت جلی علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)
علی (ع) پسر عمّ من در پی دین پروری

نشست بر مَسند خلافت و رهبری
بگو به صوت جلی علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)
به امر حیّ ودود برای تکمیل دین
پس از رسول خدا (ص) علی (ع) بود جانشین
بگو به صوت جلی علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)
گلبرگهای شادی، ص ۲۵-۲۶.
[صفحه ۳۳۴]

حسینی (سید محسن)

تعیین ولی
بیا که تیر دعا گرفته جا به هدف
به فرق شیر خدا (ع) نشسته تاج شرف
پیک حق آمد بشیر
مصطفی (ص) را شد سفیر
که علی (ع) آمد امیر
یا علی (ع) مولا مدد
چنین ندای خوشی به گوش اهل ولاست
به حکم لَمْ یَزَلی علی (ع) ولیّ خداست
گشته هستی با صفا
گشته ظاهر مرتضی (ع)
روی دست مصطفی (ص)
یا علی (ع) مولا مدد
دو چشم خود بگشا بیا بیا و ببین
گرفته وادی خُم صفای خُلد برین
آمده دل منجلی
گشته تعیین ولی
گو تو با صوت جلی
یا علی (ع) مولا مدد
شراب عشق علی (ع) سبو سبو بزنید
زبان گشوده دم از ولای او بزنید
رهبر و مولای من
دین من دنیای من
شافع فردای من

یا علی (ع) مولا مدد
[صفحه ۳۳۵]
همیشه سرخوشم از مِی اَلَست علی (ع)
گدایم و نگهم بود به دست علی (ع)
دل به عشق او اسیر
من فقیرم من فقیر
یا علی (ع) دستم بگیر
یا علی (ع) مولا مدد
بهار آل یاسین، ص ۸۹-۹۰.
[صفحه ۳۳۶]

حیات‌بخش قمی (محمد)

سرود جشن خلافت امیر مؤمنان
خُم در غدیر خُم بجوش آمد
صهبای عرفان در خروش آمد
در جلوه پیر مِی‌فروش آمد
جلوس مرتضی (ع) علی (ع) آمد
عید علی (ع) آمد
دل منجلی آمد
شد زینت دستان پیغمبر (ص)
دو بازوی بت شکن حیدر (ع)
عید غدیر ساقی کوثر
موهبت لَمْ یَزَلی آمد
عید علی (ع) آمد
دل منجلی آمد
ارکان دین حق مشدّد شد
محکم اساس شرع احمد (ص) شد
علی (ع) خلیفه‌ی محمّد (ص) شد
جوهر فیض ازلی آمد
عید علی (ع) آمد
دل منجلی آمد
ساقی صلا به میگساران زد
ندا به عاشقان عرفان زد

به مجمع خدا پرستان زد

که پیر میخانه علی (ع) آمد

عید علی (ع) آمد

دل منجلی آمد

یا دولتا بدر منیر آمد

صدر خلافت را امیر آمد

به مسلمین یار و ظهیر آمد

فارِس میدان یلی آمد

عید علی (ع) آمد

دل منجلی آمد

[صفحه ۳۳۷]

حیات‌بخش قمی (محمد)

مولای عارفان

در عید غدیر، علیّ (ع) مرتضی

ملایک می‌خوانند، از عرش کبریا

آفرین آفرین،مرحبا مرحبا

از بزم عاشقان، بر فلک می‌رود

نغمه‌ی دلکش، یا مولا یا مولا

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

در جشن مسعود، شیر یزدان علی (ع)

عارفان می گویند، با صدای رسا

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

با امر مصطفی (ص)، روز عید غدیر

از جهاز شتر، منبری شد بپا

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

بر دست پیغمبر، آنشه ارجمند

از بسیط زمین، شد به اوج سما

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

شیعیان را عیدِ، مولای عارفان

مُبارک بر همه، یا اِخْوانَ الصَّفا

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

گفته در خطبه‌اش، سرور کائنات

بعد من این علیست (ع)، رهبر کائنات

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

هر کرا مولایم، مولای او علیست

بر هر که آقایم، آقای او علیست (ع)

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

این بزم محترم، این جشن باشکوه

تهنیت از (حیات)، بر آل مصطفی (ص)

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

[صفحه ۳۳۸]

حیات‌بخش قمی (محمد)

سرود غدیریه مولی علی (ع)

شیعیان عید غدیر مرتضی (ع) آمد خوش آمد

خوش آمد خوش آمد

روزگار شادی اهل ولا آمد خوش آمد

خوش آمد خوش آمد

ابن عم مصطفی (ص) از حق، امیرالمؤمنین شد

محکم از امر خلافت عروةالوثقای دین شد

مرشد روح الامین فرمانروای عالمین شد

جشن مولا، تاج‌دار هل اتی آمد، خوش آمد

خوش آمد، خوش آمد

خاتم پیغمبران، احمد، ابوالقاسم، محمد (ص)

بهر تکمیل رسالت ز امتثال امر سرمد

بر سر شیر خدا زد افسر و تاج مُؤَبّد

از ملائک آفرین و مرحبا آمد، خوش آمد

خوش آمد، خوش آمد

شیعیان را جشن مولی العارفین بادا مبارک

انتخاب صِهر ختم‌المرسلین (ص) بادا مبارک

هم به مهدی (عج) صاحب اسلام و دین بادا مبارک

رهبر ما شهریار لا فتی آمد، خوش آمد

خوش آمد، خوش آمد

[صفحه ۳۳۹]

راضی اصفهانی (محمد حسن‌زاده)

با علی حق و علی با حق است
شیعیان عید غدیر آمده است
عید بی‌مثل و نظیر آمده است
آخرین کار نبی گشت انجام
پادشاهی علی شد اعلام
شیعیان شاد همه
چو نبی و فاطمه
قول حق را چو نبی کرد بیان
سرّ پنهان خدا گشت عیان
حق به اتمام رسانده انعام
پادشاهی علی شد اعلام
شیعیان شاد همه
چو نبی و فاطمه
شده نومید جنود شیطان
از سر ظلمت و کفر و عصیان
حاسدان غرق حسد زین اکرام
پادشاهی علی شد اعلام
شیعیان شاد همه
چو نبی و فاطمه
منکر حق علی ناحق است
با علی حق و علی باحق است
بی علی نیست کسی را اسلام
پادشاهی علی شد اعلام
شیعیان شاد همه
چو نبی و فاطمه
[صفحه ۳۴۰]

میثم (غلامرضا سازگار)

امیر مؤمنان
ای شده از سوی حق مصطفی (ص) را جانشین
یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین

ای به شأنت آمده آیه‌ی اِکمال دین

یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین

ای محمّد (ص) آمده بر تولّایت بشیر

از خداوند قدیر خاصّه در عید غدیر

خاصه در عید غدیر از برای مسلمین

یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین

در سرور از لوح دل زنگ غم زائل شده

مشعل انوار حق مشتعل در دل شده

بانگ اَکْمَلْتُ لَکُم از سماء نازل شده

تهنیت گوید تو را احمد (ص) و روح‌الأمین

یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین

گفته احمد (ص) بعد من عالی و اعلا علیست

هر که را مولا منم رهبر و مولا علیست

بر همه مولا علیست از همه اولی علیست

از فریقین آمده در مقامت این چنین

یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین

وادی گرم غدیر جَنّةُ الاعلی شده

حکم بلّغ نازل از عالم بالا شده

نفس ختم الانبیاء بر همه مولا شده

جلوه‌گر گشته سماء گلستان گشته زمین

یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین

سفینه‌ی مهر، ص ۴۰-۴۱.

[صفحه ۳۴۱]

میثم (غلامرضا سازگار)

مَنْ کُنت مولا- علیٌ (ع) مولا

عید غدیر امیرالمؤمنین است

فرموده‌ی رحمةٌ لِلعالمین است

مَنْ کُنْتُ مولا

علیٌ (ع) مولا

روز بزرگ سُرور مسلمین است

اِتمام‌نعمت هست‌واِکمال دین‌است

مَنْ کُنْتُ مولا

علیٌّ (ع) مولا
یا خاتم المرسلین، بَلّغْ ما اُنزِلْ
بشنو ز روح الأمین، بَلِّغْ ما اُنْزِلْ
شد روز اکمال دین، بَلِّغْ ما اُنْزِلْ
مَنْ کُنْتُ مولا علیٌّ (ع) مولا
بر مسلمین تا ابد حکم تو این است
عید غدیر امیرالمؤمنین است
فرموده‌ی رَحمَةٌ لِلْعالَمینْ است
مَنْ کُنْتُ مولا علیٌّ (ع) مولا
این روز یأس همه کفر جهانی است
نص صریح کتاب آسمانی است
چشم ستم‌پیشگان در خون‌فشانی است
فرمان به اهل سماوات و زمین است
مَنْ کُنْتُ مولا
علیٌّ (ع) مولا
سرودهای شادی، ص ۵۲۵-۵۲۶.
[صفحه ۳۴۲]

میثم (غلامرضا سازگار)

سرود عید سعید غدیر خُم
عید غدیر آمده، چه دلپذیر آمده
بر همه‌ی مؤمنین، علی (ع) امیر آمده
علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)، علی (ع) علی (ع) یا علی
نور هدایت به‌بین، جشن ولایت به‌بین
تهنیت از خالق حَی غدیر آمده
علی (ع) علی(ع) یا علی (ع)، علی (ع) علی (ع) یا علی
جِنّ و بشر هم نوا، حور و ملک هم‌صدا
ثنا، ثنای علی (ع) نوای نوای ولا
علی (ع) وصیّ رسول، علی (ع) ولیّ خدا
به خلق عالم علی (ع)، ز حق بشیر آمده
علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)، علی(ع) علی (ع) یا علی
اَجَلِّ هر نعمتی، بود ولای علی (ع)
نزول هر آیتی، بود برای علی (ع)

لب محمد (ص) کند، مدح و ثنای علی (ع)
که بر رسول خدا (ص)، علی (ع) وزیر آمده
علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)، علی (ع) علی (ع) یا علی
بهر امامت شده، شیر خدا انتخاب
بوسه زند آسمان، به مقدم بوتراب (ع)
به‌حکم رب و دود، به قول ختمی‌مآب (ص)
برای خصم علی (ع)، نار سعیر آمده
علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)، علی (ع) علی (ع) یا علی
سیمای مداحان و شاعران، ص ۲۱۰-۲۱۱.

موحدیان قمی (محمد)

بی‌نهایت
ای مؤمنین مژده که شد عید امیرالمؤمنین
یعنی علی (ع) شد خاتم پیغمبران را جانشین
شد مرتضی (ع) چون مصطفی (ص)
بر ماسوا مولا علی (ع)
مولا علی (ع) مولا علی (ع)
فرخنده بادا بر شما عید غدیر ای عاشقان
آورده پیک حق پیامِ تازه‌ای از آسمان
اول امام (ع) آمد پس از پیغمبر (ص) آخر زمان
حیدر علی، صفدر علی، رهبر علی، آقا علی (ع)
مولا علی (ع) مولا علی (ع)
حکم امامت بهر تکمیل رسالت آمده
فرمان استمرار حق تا بی‌نهایت آمده
ساقی کوثر را به سر تاج ولایت آمده
آن تالی حق، آن والی دین عالی اعلا علی (ع)
مولا علی (ع) مولا علی (ع)
مژده که بر اهل ولا لطف خدا شامل شده
یعنی که در عید غدیر اسلام ما کامل شده
هم جلوه‌گر جاءَ الْحَقُ و هم زَهَقَ الباطِلْ شده
شد مظهر پا تا سرِ حق رهبرِ والا علی (ع)
مولا علی (ع) مولا علی (ع)
سر زد پس از آن شام غم چون صبح صادق در غدیر

بر خلق عالم شد عَلَم قرآن ناطق در غدیر
مست مِی قالوا بَلی دلهای عاشق در غدیر
کو در جهان، آرام جان، بر شیعیان اِلَّا علی (ع)؟
مولا علی (ع) مولا علی (ع)
بهار آل یاسین، ص ۹۳-۹۴.
[صفحه ۳۴۴]

موحدیان قمی (محمد)

سرود غدیریه
الا ای اهل عالم عید مسعود غدیر آمد
بفرمان خدا بهر اولوالامری بشیر آمد
بر ختم المرسلین (ص)، شد علی (ع) جانشین
مرحبا مرحبا، آفرین آفرین
بوادیّ غدیر خم که رشک طور سینین شد
علی (ع) بعد از نبی (ص) برهبریّت نصب و تعیین شد
بجلوه آیه‌ی اَلْیوم اُکْمَلْتُ لَکُم دین شد
شد اولوالامر دین، امیرالمؤمنین
مرحبا مرحبا، آفرین آفرین
نبی (ص) را نازل از حق امر ابلاغ رسالت شد
گَهِ اکمال دین حق شد و اتمام نعمت شد
علی (ع) را بر سر از امر خدا تاج ولایت‌شد
جلوه کرد از رُخش، نور حَقُ الیَقینْ
مرحبا مرحبا، آفرین آفرین
سر دست رسول اللَّه (ص) چو سر زد نور وجه اللَّه
به بیعت با علی (ع) خواند نبی (ص) چون امّت آگاه
بخوانَد والِ مَنْ والاهْ و آنگه عادُ مَنْ عاداه
با صوتی جان فزا، آهنگی دلنشین
مرحبا مرحبا، آفرین آفرین
بگوید مسلمین من بر شما آنسان که مولایم
بجان و مال و ناموس شما ذی حقّ و اولایم
علی (ع) باشد کسی کاندر حقیقت پُر کند جایم
کو بود بر شما، رهبری بی‌قرین
مرحبا مرحبا، آفرین آفرین

گلهای شادی، ص ۳۸-۳۹.

[صفحه ۳۴۵]

نعیمی قمی (محمد)

عید علوی

صحرای غدیر از انوار ولایت شد طور تجلّا

در محفل جانان ساقی شده سرمست از جام تولّا

از امر خدا بر لب جان‌بخش محمّد (ص)

گل نغمه‌ی اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ آمد

مَنْ کُنْتُ مُولاهْ

در عالم هستی برپا شده مستی از باده‌ی وحدت

سرزد گل امید از گلشن توحید در عید ولایت

پیک ازلی آمده و عید غدیر است

یعنی که علی (ع) بر همه مولا و امیراست

مَنْ کُنْتُ مُولاهْ

بر ختم رسولان (ص) پیغام خداوند نازل شده امروز

با دست ولایت آئین الهی کامل شده امروز

بر امّت حق بعد رسول اللَّه (ص) خاتم

گردیده علی (ع) سیّد و مولای دو عالم

مَنْ کُنْتُ مُولاهْ

این عید مبارک بر امّت قرآن بر عترت طاها

تبریک به احمد تبریک به مهدی تبریک به زهرا (س)

هر عاشق شیدایی و دلداده‌ی حیدر (ع)

سرمست ولایت شده از باده‌ی کوثر

مَنْ کُنْتُ مُولاهْ

حوران بهشتی از گلشن فردوس با دسته گل آیند

با شوق و شعف برپابوس علیّ (ع) و ختم رسل (ص) آیند

عید علوی‌ها شده و جشن امامت

تفویض شده امر رسالت به ولایت

مَنْ کُنْتُ مُولاهْ

بر دست پیمبر (ص) ظاهر شده امروز وجه اللَّه اعظم

از امر خداوند این سیّد و مولاست بر عالم و آدم

ای باده کشان باده‌ی توحید بنوشید

بر فاطمه (س) تبریک در این عید بگوئید

مَنْ کُنْتُ مُولاهُ

از صدای سخن عشق، ص ۱۳۲-۱۳۳.

[صفحه ۳۴۶]

نعیمی قمی (محمد)

مقصود خداوند

از صحرای غدیر امروز آید عطر ولایت

یعنی بر سر خود دارد مولا تاج هدایت

پیغام ازلی آمد دل را نور جلی آمد

جشن عید علی (ع) آمد بادا بر همه تبریک

علی علی مولا علی علی مولا علی علی مولا علی (ع)

فجر عید ولایت یا جشن عید غدیر است

حیدر (ع) بعد نبی (ص) بر امّت مولا و امیر است

تابان صبح سعادت شد روز عید ولایت شد

مولا رهبر امّت شد بادا بر همه تبریک

علی علی مولا علی علی مولا علی علی مولا علی (ع)

روی دست نبی (ص) ظاهر شد وجه اللّه اعظم

حق فرموده علی (ع) باشد مولای همه عالم

شد مقصود خدا حاصل پیغام ازلی نازل

گردد دین خدا کامل بادا بر همه تبریک

علی علی مولا علی علی مولا علی علی مولا علی (ع)

حج آخر پیغمبر (ص) دارد جلوه‌ی دیگر

با امر نبوی در آنجا بر پا شده منبر

نور حق به تجلّا شد روشن محفل دلها شد

جانها غرق تمنّا شد بادا بر همه تبریک

علی علی مولا علی علی مولا علی علی مولا علی (ع)

از صدای سخن عشق، ص ۱۳۵.

[صفحه ۳۴۷]

نعیمی قمی (محمد)

حکم ولایت

یاد تو ذکر خداست یا علی (ع) یا علی (ع)

مهر تو روح دعاست یا علی (ع) یا علی (ع)

بر همگان عید ولای تو مبارک

بر همه عالم شدی تو امام و امیر

دل شده مست تو از می‌خمّ غدیر

بر سر ما ظلّ هُمای تو مبارک

راه خداست راه تو دست حق دست تو

ایکه دل شیعیان شده پابست تو

ختم رسل (ص) گفته ثنای تو مبارک

عالم و آدم بود سائل کوی تو

قبله‌ی جان همه خم ابروی تو

جان شده مشتاق لقای تو مبارک

حکم ولایت به تو داده خیرالبشر

نخل مَحبّت دهد ز وجودت ثمر

مدح تو را گفته خدای تو مبارک

عید غدیر آمد و روز تکمیل دین

غنچه‌ی ایمان شکُفت در دل مؤمنین

شد همه جا غرق صفای تو مبارک

ما همه دلداده‌ی عشق کوی توأیم

در طلب جرعه‌ای از سبوی توأیم

شامل ما گشته عطای تو مبارک

بهار آل یاسین، ص ۹۴-۹۵.

[صفحه ۳۴۸]

نعیمی قمی (محمد)

باده و خم

عید غدیر آمده و عید امامت شده

روز تجلّا و تولّای ولایت شده

بعد نبی (ص) بر همه شد رهبر و مولا علی (ع)

علی علی (ع) مولا علی مولا علی مولا علی (ع)

دیده‌ی دل باز کن و نور جلی را ببین

جوشش سرچشمه‌ی فیض ازلی را ببین

بر روی دست نبی (ص) امروز علی (ع) را ببین

تا که بدستت بدهد جام تولّا علی (ع)

علی (ع) علی (ع) مولا

آمده هنگامه‌ی اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُم

بر لب حُجّاج بود نغمه‌ی بَخٍّ لَکُمْ

دشمن مولا ز حسد اختر خود کرده گم

باده‌ی رحمت ز خدا بر تو گوارا علی (ع)

علی (ع) علی (ع) مولا

قافله‌ها تا که در آن دشت کویر آمدند

از همه سو جمع به فرمان بشیر آمدند

در طلب باده سوی خم غدیر آمدند

بعد نبی (ص) آمده فرمانده‌ی دلها علی (ع)

علی (ع) علی (ع) مولا

گفت نبی (ص) هر که منم رهبر و مولای او

هست علی (ع) بعد من آیینه‌ی تقوای او

بر همه آمد ز خدا حکم تولای او

مظهر حق آمده در صورت و معنا علی (ع)

علی (ع) علی (ع) مولا

آیه‌ی توحید بود آیه‌ی عید غدیر

شیعه بود زنده به سرمایه‌ی عید غدیر

بر سر ما تا به ابد سایه‌ی عید غدیر

علی (ع) علی (ع) مولا

بهار آل یاسین، ص ۹۵-۹۶.

[صفحه ۳۴۹]

یاسر (محمود تاری)

غدیر خُم

پیک بشیر آمد خوش آمد

عید غدیر آمد خوش آمد

شد وادی خم غدیر آکنده از گُل

پروانه بنشسته بروی شاخ سنبل

بر گوش جانها می‌رسد آوای بلبل

حق را نصیر آمد خوش آمد

عید غدیر آمد خوش آمد

در هجده ذالحجّه از امر خداوند

نخل امامت با رسالت خورد پیوند

خورشید زد بر چهره‌ی آیینه لبخند

جشن کبیر آمد خوش آمد

عید غدیر آمد خوش آمد

از نغمه‌ی «مَنْ کُنْتُ مولایِ» محمّد (ص)

تفسیر شده «بلّغ» بروی دست احمد (ص)

پرده به یک سو رفت از مرآت ایزد

ذات قدیر آمد خوش آمد

عید غدیر آمد خوش آمد

روز غدیر خم که دین تکمیل گردید

نور خدا از آسمان تنزیل گردید

بر چهره‌ی حیدر (ع) خدا تمثیل گردید

دل را امیر آمد خوش آمد

عید غدیر آمد خوش آمد

بهار آل یاسین، ص ۹۰-۹۱.

[صفحه ۳۵۰]

یاسر (محمود تاری)

اکمال دین

مژده ای شیعه عید غدیر است

بر همه عالم علی (ع) امیر ست

یا علی (ع) مولا مولا علی (ع) جان

مژده آمد از عالم بالا

آمد از ایزد پیغام والا

ای نبی (ص) بر گو «مَنْ کُنْتُ مَولا»

آری آری این صوت بشیر است

یا علی (ع) مولا مولا علی (ع) جان

مسلمین امروز اکمال دین است

خاتم حق را علی (ع) نگین است

مصطفی (ص) را او خوش جانشین است

شیعه را اکنون جشن کبیر است

یا علی (ع) مولا مولا علی (ع) جان

شد علی (ع) همچون خورشید تابان

بر سر دست احمد (ص) نمایان

بر لبش جاری «بلّغ» ز قرآن

به به این نغمه چه دلپذیر است

یا علی (ع) مولا مولا علی (ع) جان

مرتضی (ع) نور ولیّ سرمد

شد به امر حقّ وصیّ احمد (ص)

مژده مژده زین سُرور بی‌حد

بر همه عالم فیض کثیر است

یا علی (ع) مولا مولا علی (ع) جان

بهار آل یاسین، ص ۹۱-۹۲.

[صفحه ۳۵۳]

یادمان علامه امینی

شرح حال مختصری از مولف کتاب الغدیر

آیهْاللّه علّامه حاج شیخ عبدالحسین امینی به سال ۱۳۲۰ هجری قمری در تبریز و در یک خانواده‌ی مذهبی و علمی دیده به جهان گشود او مقدّمات را نزد والد بزرگوارش شیخ میرزا احمد امینی که از علمای تبریز و به زهد و پارسائی و علم مشهور بود فرا گرفت سپس برای تکمیل دروس حوزوی از محضر علما و بزرگانی در داخل و خارج از کشور بویژه نجف اشرف استفاده نمود، و کتابهای متعددی از خود به یادگار گذارد که هر کدام در نوع خود ارزشمند و مفید می‌باشد اما در بین همه آن آثار و تألیفات کتاب شریف و نفیس «الغدیر» از درخشش و نورانیّت خاصی برخوردار است و چون خورشیدی تابان در عرصه‌ی ظلمات جهل و کینه‌توزی و تعصّب نابجا نورافشانی می‌نماید و تحوّل عجیبی بوجود آورد تا آنجا که نه تنها علما و بزرگان مسلمان اعم از شیعه و سنّی بلکه دانشمندان و اندیشمندان غیر مسلمان را هم تحت تأثیر حقانیّت و مظلومیّت مولا امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابیطالب علیهماالسلام قرار داد که از نامه‌ها و مقالات و سخنرانیها و اظهار نظرات و اشعار آنان نسبت به کتاب الغدیر به وضوح نمایان است.

[صفحه ۳۵۴]

آری این رادمرد علم و تقوی و فضیلت با عشق و ارادت به شاه ولایت برای نوشتن این کتاب ۴۰ سال انواع رنجها و سختی‌ها را تحمّل نمود، مسافرتها کرده و از خواب و استراحت خود صرف‌نظر نمود تا موفّق شد چنین کتابی را به جهانیان ارائه کند و تشنگان حقیقت را از زلال جاری آن سیراب نماید این مجاهد خستگی‌ناپذیر در تهران روز جمعه ۲۸ ربیع الثانی سال ۱۳۹۰ هجری قمری مطابق با ۱۲ تیر ماه سال ۱۳۴۹ شمسی هنگام اذان ظهر دارفانی را وداع و جهان علم و دانش را در سوگ خود عزادار نمود. پیکر مطهّر او را به نجف اشرف منتقل و در کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام که به همّت والای خود آن بزرگوار تأسیس شده بود در جوار محبوب و مولایش حضرت علی علیه‌السلام برای همیشه دفن نمودند.

امید است ایمان و اخلاص و افکار و اهداف و روش زندگی و پشتکار آن بزرگمرد فانی در ولایت سرمشق ما قرار بگیرد تا به وظائف خود نسبت به اهل‌البیت علیهم‌السلام آشنا شده و انجام وظیفه نمائیم.

[صفحه ۳۵۵]

امیری فیروز کوهی

ذوالفقار امّت

امین دین الهی صدیق آل رسول (ص)

امینی آنکه بحق بخشی از ولایت بود

نبود از دو جهان جز به علم و حکمت شاد

که نفس قدسی او نفس علم و حکمت بود

جهان ز همّت او در کمال حیران است

که او جهان دگر در کمال همّت بود

به فطرت ازلی در حِمای [۲۰۱] عصمت حق

مُحامی علی (ع) و خاندان عصمت بود

غدیر خم شد از او بحر بی‌نهایت عِلم

که خود به عِلم و ادب بحر بی‌نهایت بود

تراشه‌ی قلم از ذوالفقار حیدر (ع) داشت

از آن به نیش قلم ذوالفقار امّت بود

سنان نکته پولادیش به دیده‌ی خصم

جگر شکاف‌تر از تیغ در مهابت بود

ز هیچ نکته عقلی به نقل باز نماند

چنانکه عقل هم از نقل او به حیرت بود

لطائف کلمش فصلی از ولایت داشت

بدایع حکمش بابی از هدایت بود

ز شهر علم نبی (ص) بابها گشود به جَهد

که خود به شهر و لا بابی از ولایت بود

ز احتجاج، بیانش به حکم حجّت وقت

همین نه آیت حجّهٔ که عین حجّت بود

ره فضولی عقل آنچنان ز بُرهان بست

که عقل قدسی ازو مات این درایت بود

ادای شکر، به تعظیم، فوق طاقت ماست

بدان لطیفه‌ی غیبی که فوق طاقت بود

«امیر»، مرگ چنین شهسوار عرصه‌ی عِلم

نه مرگ یکتن، بل مرگ یک جماعت بود

چنین مصیبت عظمی نبود دانش را

اگر دریغ و اسف بود، اگر مصیبت بود

ز بحر فیض ولایت غریق رحمت باد

که خود ز بحر ولایت غریق رحمت بود

دیوان امیری فیروز کوهی جلد ۲ ص ۱۰۱۴.

حسان (حبیب چایچیان)

«اَلْغَدیر» کتاب کم نظیر

امینی، رهنورد آهنین پی

روان در کوره راه گُنگ تاریخ

عدالت، با قضاوتنامه‌ی وی

جنایت پیشگان را کرده توبیخ

امینی، تک سوار دشت حیرت

که دارد روز و شب، هر سو، تکاپو

گدازد از حَرور عشق و غیرت

حقیقت جو دلش، در سینه‌ی او

به گرد آلود، طومار زمانها

نگاهش می‌دود، پویان و پیگیر

به جائی که ندارد ره گمانها

امینی، ره کند، با اذن تقدیر

امینی، آنکه با برهان وُ حجّت

دهان یاوه گویان را شکسته

بجز تسلیم، در پیش حقیقت

به هر باطل گرائی، راه بسته

امینی، جای پای رفتگان را

یکایک، پا نهاد و باز پیمود

به خلوت راه متروک زمانها

پی اثبات حق، در جستجو بود

[صفحه ۳۵۷]

به چشم حق‌شناس و تیز بینی

کُتُب را زیر و رو کرده، گذشته

به تأیید علی (ع)، دست امینی

کتاب اَلْغَدیرش را نوشته

به مظلومیّت آل محمّد (ص)

چنان گرید که سوزد هر دلی را

ازین سوز و گداز و آه ممتد

به دلها افکند، مهر علی (ع) را
درون تیره ابر اختلافات
درخشد چهره‌ی مردانه‌ی او
که می‌پرسد به صد افسوس و هیهات:
حقیقت کو؟ محمّد (ص) کو؟ علی (ع) کو؟
امینی، دادخواه جرم تاریخ
شکایتنامه‌ی او، اَلْغَدیرش
نهال تلخ باطل، کنده از بیخ
کلام حق نمای دلپذیرش
منافق را کجا راه فراری
که از میدان بُرهانش گریزد
مبارز را، نه تاب و اختیاری
که چون افکندش از پا باز خیزد
کند مولای خود را تا که راضی
امینی یکدم آسایش ندارد
بشوید تا غبار عهد ماضی
هماره اشک غم، از دیده بارد
امینی، رهبر آزادگان را
به ملّتهای روشندل نشان داد
پریش و تیره دل نسل جوان را
صفا بخشید، از عشق و، توان داد
جمال مبهم تاریخ اسلام
ز یمن همّتش، گردید روشن
دهد ما را نشان، آمار و ارقام
که کار امّتی را، کرده یک تن
ز سبک الغدیرش، هست پیدا
که عِلمش را، علی (ع) اِعطا نموده
و یا بی‌پرده‌تر گویم (حسانا)
علی (ع) املاء و، او انشا نموده
خلوتگاه راز، ص ۳۰۷-۳۰۵.
[صفحه ۳۵۹]

رسا (دکتر قاسم)

الغدیر امینی

پرتو خورشید آسمان ولایت

کرد تجلّی چو بر ضمیر امینی

پاکدلی ره در آستان علی (ع) یافت

شد کرمِ دوست دستگیر امینی

صحنه‌یِ تاریخی غدیر چو آراست

خامه‌ی شیوا و دلپذیر امینی

ماند بجا زین سفینه‌های لئالی

نام درخشانِ الغدیر امینی

نامه‌ی عبدالحسین بنگر و بگشای

نافه‌ی پر مشک و پر عبیر امینی

مرد گرانمایه‌ای که بر اثر زهد

نفْس فرومایه شد اسیر امینی

در ره اثبات حقّ و امر ولایت

نیست نویسنده‌ای نظیر امینی

دامن مولی گرفت و در دو جهان است

سرور آزادگان امیر امینی

قطره به دریا رسید و بر صف امواج

چیره شد اندیشه‌ی خطیر امینی

ره نبرد سوی شاهراه ولایت

هر که نپوید «رسا» مسیر امینی

دیوان دکتر قاسم رسا

[صفحه ۳۶۰]

شهریار تبریزی (سید محمدحسین)

فتح الفتوح

رستم رزم آوران، آن نَه که در جنگ بود

شاخ سر دیو و دد به گاو ر کوبدا

بلکه جهان پهلوان، اوست که از دست خصم

اسلحه بر گیرد و به سرْش در کوبدا

مؤلّف الغدیر فاتح فتح الفتوح

رایت این فتح گو به عرش بر کوبدا

لا قَلَمْ اِلّا «اَمین» لا رَقَم اِلا غَدیر

تا جور است آنکه این سکه به زر کوبدا
منطقش از هل اتی بازویش از لا فتی
گو که علی (ع) پنجه در کتف عمر کوبدا
شصت هزارش حدیث از خود سنّت تو گو
شصت هزارش به سر، تیغ و تبر کوبدا
خفته‌ی خواب قرون، خیز که با الغدیر
غلغله‌ی محشرت، حلقه به در کوبدا
حجّت حق شد تمام، از جهت اتفاق
چند نفاقت در فتنه و شر کوبدا
کار وصی چون نبی (ص)، امر الهی بود
«شور» در آن خلق را سر به سقر کوبدا
امر گر از خلق بود شور در آن جایز است
امر خدا خلق را شور به سر کوبدا
مظهر «تطهیر» حق، با چومنی گویکی است
آهن سرد اینقدر، کس به هدر کوبدا
خضر رها کرده و در پی آب بقا
ظلمتیِ کور دل، کوه و کمر کوبدا
هر که به جنگ خدا تیغ کشد «شهریار»
تن به زره خاید و سر به سپر کوبدا
غدیر در شعر فارسی، ص ۱۸۵-۱۸۶.

پاورقی

[۱] مائده، آیه ۶۷.

[۲] مائده،آیه ۵۵.

[۳] توبه، آیه ۶۱.

[۴] توبه، آیه ۶۱.

[۵] مائده، آیه ۶۷.

[۶] مائده، آیه ۶۷.

[۷] حشر، آیه ۱۸.

[۸] نحل، آیه ۹۴.

[۹] زمر، آیه ۵۶.

[۱۰] قسمت‌هایی که با حروف نازکتر است، جزء اصل خطبه نیست و عبارات از راوی می‌باشد.

[۱۱] ق، آیه ۲۹.

[۱۲] آل عمران، آیه ۸۵.

[۱۳] توبه، آیه ۱۷.

[۱۴] آل عمران، آیه ۸۸.

[۱۵] العصر، آیه ۱ و ۲.

[۱۶] آل عمران، آیه ۱۰۲.

[۱۷] اشاره به آیه ۸ سوره‌ی تغابن.

[۱۸] نساء، آیه ۴۷.

[۱۹] حمد، آیه ۲.

[۲۰] اشاره به آیه ۶۲ یونس.

[۲۱] اشاره به آیه ۵۶ مائده.

[۲۲] مجادله، آیه ۲۲.

[۲۳] انعام، آیه ۸۲.

[۲۴] اشاره به آیه ۷۳ زمر.

[۲۵] اشاره به آیه ۴۰ غافر.

[۲۶] اشاره به آیه ۱۰ نساء.

[۲۷] اشاره به آیه ۱۰۶ هود.

[۲۸] اعراف، آیه ۳۸.

[۲۹] ملک، آیه ۸.

[۳۰] ملک، آیه ۱۲.

[۳۱] فتح، آیه ۱۰.

[۳۲] بقره، آیه ۱۵۸.

[۳۳] حج، آیه ۱.

[۳۴] زمر، آیه ۴۱.

[۳۵] فتح، آیه ۱۰.

[۳۶] فتح، آیه ۱۰.

[۳۷] بقره، آیه ۲۸۵.

[۳۸] اعراف، آیه ۴۳.

[۳۹] خطبهٔ الغدیر پیامبر اکرم (ص) را مرحوم آیهٔ اللّه محمّدباقر کرمانی (ره) از کتاب احتجاج طبرسی استخراج نموده‌اند.

[۴۰] معنی عبارت خطبه چنین است: چه زود باشد که شما امامت را غصب می‌کنید و آن را تبدیل به پادشاهی می‌نمایید و کلمه‌ی مملکت در شعر به معنی پادشاهی است.

[۴۱] از فرزندان مرحوم استاد صغیر اصفهانی خصوصاً فرزند ارشد ایشان آقای حاج‌آقا رضا صغیر، متخلص به سعید اصفهانی به‌خاطر اینکه بزرگوارانه اجازه‌ی نشر خطبه‌ی الغدیر منظوم مرحوم والد را به این حقیر مرحمت فرمودند تشکر و قدردانی می‌نمایم. (مؤلف).

[۴۲] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۴۳] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۴۴] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۴۵] اقبال، ص ۴۶۴.

[۴۶] بحار، ج ۹۸، ص ۳۲۳، ح ۶.

[۴۷] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۴۸] اقبال، ص ۴۶۴.

[۴۹] متن خطبه، و اقبال، ص ۴۶۴. (آرمان غدیر).

[۵۰] اقبال سیّدبن طاوس، ص ۴۶۴.

[۵۱] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۵۲] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۵۳] متن خطبه و در برخی از روایات، غدیر، «یَوْمُ اُمَناءِ الدِّینِ» خوانده شده است، نگاه کنید به اقبال: ص ۴۷۴.

[۵۴] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۵۵] اقبال، ص ۴۶۴.

[۵۶] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۵۷] اقبال، ص ۴۶۴.

[۵۸] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۵۹] اقبال، ص ۴۶۴.

[۶۰] اقبال، ص ۴۶۴.

[۶۱] اقبال، ص ۴۶۴.

[۶۲] اقبال، ص ۴۶۴.

[۶۳] اقبال، ص ۴۶۴.

[۶۴] اقبال، ص ۴۶۴.

[۶۵] اقبال، ص ۴۶۴.

[۶۶] تهذیب، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۱.

[۶۷] اقبال، ص ۴۶۴.

[۶۸] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۶۹] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۷۰] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۷۱] اقبال، ۴۶۴.

[۷۲] متن خطبه.

[۷۳] اقبال، ۴۶۴.

[۷۴] اقبال، ۴۶۴.

[۷۵] اقبال، ۴۶۴.

[۷۶] اقبال، ۴۶۴.

[۷۷] اقبال، ۴۶۴.

[۷۸] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۷۹] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۸۰] اقبال، ۴۷۴.

[۸۱] اقبال، ۴۷۴.

[۸۲] اقبال، ۴۷۴.

[۸۳] اقبال، ۴۷۴.

[۸۴] اقبال، ۴۷۴.

[۸۵] اقبال، ص ۴۶۴ و آمده است: «وَ یَوْمُ قَبُولِ الْاَعْمالِ.. وَ یَومُ تُقْبَلُ اَعْمالُ الشِّیعَةِ وَ مُحِبِّی آلِ مُحَمَّدٍ صلّی اللَّه علیه و آله».

[۸۶] متن خطبه.

[۸۷] اقبال، ۴۶۴.

[۸۸] وسائل، ج ۷، باب ۱۴، ص ۳۲۶، ح ۱۰.

[۸۹] اقبال، ۴۶۴.

[۹۰] وسائل، ج ۷، ص ۳۲۷ ح ۴.

[۹۱] اقبال ۴۶۶.

[۹۲] وسائل، ج ۷ ص ۳۲۵ ح ۷.

[۹۳] وسائل، ج ۷ ص ۳۲۵ ح ۷.

[۹۴] وسائل، ج ۱۰ ص ۳۰۲ ح ۱.

[۹۵] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۹۶] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۹۷] اقبال، ۴۶۴.

[۹۸] اقبال، ۴۶۴.

[۹۹] اقبال، ۴۶۴.

[۱۰۰] اقبال، ۴۶۴.

[۱۰۱] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۱۰۲] اقبال، ۴۶۴.

[۱۰۳] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۱۰۴] اقبال، ۴۶۴.

[۱۰۵] تهذیب، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۱.

[۱۰۶] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۱۰۷] اقبال، ۴۶۴.

[۱۰۸] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۱۰۹] اقبال، ۴۶۴.

[۱۱۰] اقبال، ۴۶۴.

[۱۱۱] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۱۱۲] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۱۱۳] اقبال، ۴۶۴.

[۱۱۴] اقبال، ۴۶۴.

[۱۱۵] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۱۱۶] کتاب اجساد جاویدان- نوشته‌ی آقای مهدی پور، ص ۱۵۸.

[۱۱۷] دیوان نظیری نیشابوری، ص ۴۹۱-۴۹۴.

[۱۱۸] سرودهای شادی، ص ۵۳۷.

۱۸ ذی‌الحجه: روز غدیر و نزول آیه ۳ سوره‌ی مائده

شب ۱۹ ذی‌الحجه: ازدواج امیرالمؤمنین (ع) با حضرت زهرا سلام‌اللّٰه علیها بنا بر قول محدث کفعمی و محدث فیض.

روز ۲۴ ذی‌الحجه: روز مباهله و روز نزول آیه ولایت آیه ۵۵ سوره‌ی مائده و روز نزول آیه تطهیر آیه ۳۳ سوره‌ی احزاب.

روز ۲۵ ذی‌الحجه: روز نزول هل اتی.

[۱۱۹] دیوان ابن یمین، ص ۳۸-۳۹. ابن یمین فریومدی شاعشر شیعه‌مذهب قرآن هشتم هجری می‌باشد.

[۱۲۰] هیولی: (به فتحه‌ها و ضم یا) ماده، ماده‌ی اولی، اصل هر چیز، در فارسی به معنی صورت و هیکل نیز می گویند. فرهنگ فارسی عمید.

[۱۲۱] خریطه: کیسه‌ای که از چرم یا پوست درست کنند، کیف، کیف بغلی (فرهنگ فارسی عمید).

[۱۲۲] نسیم غدیر، ص ۴۵.

[۱۲۳] نسیم غدیر، ص ۹۹-۱۰۰.

[۱۲۴] اسب سفید.

[۱۲۵] ای اشکها بریزید، ص ۵۱-۵۳.

[۱۲۶] نسیم غدیر، ص ۵۷-۶۲.

[۱۲۷] کتاب نسیم غدیر، ص ۶۳.

[۱۲۸] نسیم غدیر، ص ۶۷-۶۹.

[۱۲۹] کلیات اشعار دکتر قاسم رسا، چاپ چهارم، ص ۵۹-۶۱.

[۱۳۰] کتاب نسیم غدیر ص ۸۳-۸۵.

[۱۳۱] این غدیریّه دست‌آورد بی‌خوابی و بیداری شیرینی است که یکی دو شب قبل از عید غدیر خُم رخ داده و همچنین ادامه داشته تا نیمی از چکامه به پایان رسیده است که جناب استاد سُرور با عنوان بی‌خوابی شیرین به محبّان حضرت علی (ع) هدیه نموده‌اند.

[۱۳۲] نسیم غدیر ص ۱۱۱-۱۱۲.

[۱۳۳] اندیشه‌های سیّار ص ۱۸۰-۱۸۲.

[۱۳۴] خِنگ: اسب سفید.

[۱۳۵] گلواژه ۳، ص ۳۷۳-۳۷۵.

[۱۳۶] از کعبه تا محراب، ص ۴۳-۴۴.

[۱۳۷] پیام شادی، ص ۴۶-۴۷.

[۱۳۸] اَبدال: مردان خدا.

[۱۳۹] مَعالی: شرف و رفعت.

[۱۴۰] نَوال: عطاء، بهره، نصیب.

[۱۴۱] نِعال: جمع نعل.

[۱۴۲] سَیّال: روان-جاری.

[۱۴۳] عصیر: شیره و چکیده‌ی چیزی.

[۱۴۴] ضَریر: کور، نابینا.

[۱۴۵] صَریر: بانگ برآوردن، فریاد کردن.

[۱۴۶] صَعوه: گنجشک کوچک.

[۱۴۷] غَمّاز: اشاره کننده با چشم و ابرو.

[۱۴۸] بُختیان: شتر قوی هیکل.

[۱۴۹] جَیب: گریبان.

[۱۵۰] حُسام: شمشیر تیز.

[۱۵۱] جابُلقا: کنایه از مشرق.

[۱۵۲] جابُلسا: کنایه از مغرب.

[۱۵۳] یاسا: رسم و آئین، قاعده و قانون.

[۱۵۴] قِسطاس: میزان، ترازو.

[۱۵۵] اِفلاس: بی‌چیز شدن، تنگدستی و بینوائی، ورشکستگی.

[۱۵۶] حِصَّه: نصیب، بهره، بخش.

[۱۵۷] صنادید جمع صندید به معنی مرد بزرگ و شجاع، دلاور می‌باشد.

[۱۵۸] نسیم غدیر، ص ۱۰۵-۱۰۶.

[۱۵۹] نسیم غدیر، ص ۱۰۷-۱۰۹.

[۱۶۰] خُنیا: سرود، آواز، نغمه و خُنیاگری به معنی آوازه‌خوان می‌باشد.

[۱۶۱] دیوان طائی شمیرانی، ص ۳۸-۴۱.

[۱۶۲] دیوان طائی شمیرانی، ص ۱۲۲-۱۲۵.

[۱۶۳] انام: به فتح اول مردم، خلق.

[۱۶۴] غمام: ابر، ابر سپید.

[۱۶۵] غَمّاز: پرده در.

[۱۶۶] نَمّام: سخن چین، فتنه‌انگیز.

[۱۶۷] آهو: عیب. در شعر به معنی بی‌عیب به‌کار گرفته شده است.

[۱۶۸] ضرغام: شیر درنده.

[۱۶۹] حسام: شمشیر تیز و برنده.

[۱۷۰] مدینة الاصنام: شهر بت‌ها.

[۱۷۱] اشاره است به آیه‌ی ۶۸ از سوره‌ی انبیاء.

[۱۷۲] اشاره است به آیه‌ی ۱۷۹ از سوره‌ی اعراف.

[۱۷۳] نسیم غدیر، ص ۱۳۱.

[۱۷۴] نُبی: قرآن.

[۱۷۵] عَقعَق: پرنده‌ای است شبیه به کلاغ که دارای پرهای سیاه و سفید است.

[۱۷۶] لَقلَق: معرب لک لک، لقالق جمع.

[۱۷۷] نسیم غدیر، ص ۱۳۷ ۱۴۰.

[۱۷۸] بابا فغانی شیرازی، شاعر شیعه‌مذهب قرن نهم هجری می‌باشد.

[۱۷۹] ربقه: حلقه‌ی طناب، گره ریسمان.

[۱۸۰] وِداد: دوستی و محبت.

[۱۸۱] صِهر: قرابت، خویشی، داماد.

[۱۸۲] اَسَف: اندوه سخت، بسیاری حزن.

[۱۸۳] تَعَب: رنج، سختی.

[۱۸۴] ضَیاغ: تباه شدن، تلف شدن.

[۱۸۵] عَقار: متاع و اسباب خانه، ملک، آب و زمین زراعتی.

[۱۸۶] اشعار میرزا عبدالرسول مدّاح شوشتری در دیوان وفائی شوشتری به اهتمام آقای مهدی آصفی به چاپ رسیده است.

[۱۸۷] نسیم غدیر، ص ۱۵۹–۱۶۰.

[۱۸۸] دیوان مفتقر، ص ۲۶.

[۱۸۹] غدیر در شعر فارسی، ص ۱۱۳–۱۱۵.

[۱۹۰] اَثیم: گناهکار.

[۱۹۱] بَتَر: مخفف بدتر.

[۱۹۲] پیام شادی، ص ۴۸.

[۱۹۳] بنابه فرموده‌ی حاج آقای سازگار این بیت از سروده‌های حاج آقای انسانی میباشد.

[۱۹۴] هوازِن: نام یکی از قبائل بزرگ عرب.

[۱۹۵] فری (به فتح یا کسر فا و را) به معنی نیکو، زیبا، محبوب، دوست‌داشتنی، پسندیده و نیز به معنی زهی، خوشا و آفرین آمده است. مثال از منوچهری:

فری زان تیغ وی هنگام هیجا

چنان دیبای بوقلمون مُلوّن

.[۱۹۶] مرحوم نگارنده گاهی هم «سرباز» تلخص می کرده‌اند.

[۱۹۷] نسیم غدیر،ص ۲۱۱-۲۱۲.

[۱۹۸] اَلْیومَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمْ الاِسْلامَ دِیناً (مائده ۳).

[۱۹۹] حضرت آیةاللّه آقای حاج سیّد حسن امامی این شعر را در سال ۱۴۱۸ هجری به مناسبت غدیر خم در مدینه منوره سروده‌اند.

[۲۰۰] بعد از هر بیت «مولای من علیست» تکرار گردد.

[۲۰۱] حِماء: نگاهداری و دفاع کردن.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».